۱۱۰۶۴ - (ن)
۱۰۳۴۹
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب مجالس وعظ وخطابه
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب ۸۷۵۰۳
بازدید شد ۱۳۸۵
خطی - فهرست شده -
۱۴۰۰۶

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انعم علینا بالنعم الجلیلة واکرمنا بالکرامة الجلیة الجمیلة وفضلنا من بین الامم الماضیة
والقرون الخالیة بالفضائل المشهورة والکرامة الماثورة منها القرآن الذی هو هدی للناس وبینات
من الهدی والفرقان ومنها شهر رمضان الذی فیه الرحمة والغفران وهو شهر الرحمة وشهر المغفرة وشهر التوبة وشهر الانابة
وهو شهر فیه لیلة القدر التی هی خیر من الف شهر وهو شهر الرضوان وشهر قرائة القرآن فبشر العباد علیکم بالجد والجهد
والاجتهاد والصلوة والسلام علی من انزل الیه القرآن فی شهر رمضان محمد الذی شرع بنور هدایة الایمان وعلی
باسط مناهج الخیر والرضوان وماحی مراسم الکفر والطغیان ناشر آثار العدل والاحسان امین الله تعالی فی جمیع الاکوان
مولانا ومقتدانا وسیدنا علی ابن ابی طالب علیه سلام الله وعلی اولاده صلوات الله الملک المنان
ولعنة الله علی اعدائهم ومعاندیهم ومبغضیهم ومخالفیهم ومنکری فضلهم من الآن الی یوم الرحمة والغفران
وبعد فقد قال الله تبارک وتعالی فی کتابه المبین ونطق به المستبین اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون بنابر ترجمه ظاهر آیه والله اعلم
و تفسیر مفسرین یعنی ای آن کسانی که ایمان آورده اید که نوشته شده و واجب گردانیده شده بر شما روزه
همچنانکه واجب گردیده شده بود بر کسانی که پیش از شما بودند شاید شما تقوی بهم رسانید آیه شریفه در سوره
بقره است و در او چند نکته و دقیقه است قبل از شروع در مقصد تنبیه و فایده عرض شود که غایة از القصد چه بود
مقصود از ارسال رسل و انزال کتب از اول خلقت حضرت آدم صفی الله در هر عصر و زمان از بنی نوع انسان جهت این است
که مردمان از خواب غفلت بیدار شوند بمواعظ شافیه انبیاء و مطالعه کتب وافیه پاکان و اولیاء از طریق شک و انکار
بجاده صدق و یقین رسند زیراکه اکثر مردم باعتبار انهماک ایشان در امور دنیا و پرداختن باشتغال دنیویه از مبدء
و معاد آگاه نباشند تا برای ایشان مبعوث شدند اصلا از خواب غفلت بیدار نمیشدند و بفکر نمی افتادند که از برای این
خانه کیست که امتثال اوامر او لازم و ترک مناهی او محتم است ⁂ غرض از آمدن از پس او همین است ⁂ پس از سستی بوضم الله قدرت ای کیلکه

پس باید نظر نماید در قصص و حکایات امم سابقه و روایات و اخبار قرون سالفه تا دریابد و بداند که انبیاء
چه زحمتها و چه مشقتها و چه قدر موعظها بر کرامان و ملک شناسان امت خود نمودند تا قلبهای ایشان نرم
و سرگرم اطاعت حضرت رب العزت شدند پس نرم شدن دل و رسیدن بمقصود و منزل منحصر است برسیدن
خدمت انبیاء و اولیاء و در این عصر و زمان بمشرف شدن حضور علماء و صلحاء و شنیدن نصایح و مواعظ از کتب
فقها و فضلاء و چه خوش گفته است بیان نمود آن حدیث شریف که مرحوم ملا اشمعا در شرح معالم در فضل علماء ذکر نموده
و حکم نمود مردی از انصار خدمت سید ابرار مشرف گردید در کمالی که هکذا دمنتهای فرو دستی عرض نمود آری که طرز
نظر است ⁂ در محفلی که خورشید اندر شمار ذره است ⁂ خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد ⁂
اذا حضر جنازة و حضر مجلس عالم ایهما احب الیک ان اشهد فقال رسول الله ان کان للجنازة من
یتبعها و یدفنها فان حضور مجلس عالم افضل من حضور الف جنازة و من عیادة الف مریض
و من قیام الف لیلة و من صیام الف یوم و من الف درهم یتصدق بها علی المساکین و من الف
حجة سوی الفریضة و من الف غزوة سوی الواجب تغزوها فی سبیل الله بمالک و نفسک
مسئلة واحدة قلده یوم القیمة الف قلائد من النور و غفر له الف ذنب و بنی له مدینة ... حدیث با سعادت سید خیر الدنیا والآخرة مع العلم و شر الدنیا والآخرة مع الجهل من تعلم
و کتب له بکل ثمره عبادة حجة و عمره بنابرین بهتر آنها چیست و کم شناسانیه بعضت ... بتحقیق
لازم آنکه زنجیر اسیری نفس اماره را بگسلند و قفس عبودیت شیطان بشکنند خود را بمجالس علماء و
ارباب نصایح بکشند و بگوش هوش نعم العطیه و نعم الهدیة الموعظة بهره ورگردند که عابدی که عبادت
کند از صبح تا شام و از شام الی صبح و عالم که خاصیت او طریق فوز و فلاح نجات گردد فضل الاول علی الثانی کفضلی علی ادنیکم

تعریف فضل و زیادتی مرتبه و قدر شخصی او آن بر شخص ثانی مثل زیادتی قدر و مرتبه من است بر پستترین فردی از افراد شما
جامع این شتات عبد آثم آتی محمد صادق گوید در این عصر و زمان جای ناصحین و واعظان از دل
و زبان نه چنان خالی است که ببنان تحریر و بیان تقریر آید برای آنکه سخن گویان و اهل تریاهمین قدر کم
المحرر ناصح و اهل منبر شمارند و در عداد ایشان سلسله آرند باز بانهای خیلی که آسمان وعظ و نصیحت
و شمس فلک مدح و منقبت تکلف عرضه میدارم آلوده حال و خوشی نمی باشند ⁂ زیرا که سحر با معجزه پهلو زند
دل خوشی دار ⁂ سامری کیست که لاف از ید بیضا زند ⁂ بقول خاقانی ⁂ کرم که مار چوبه کندش شکل مار ⁂ کو زهر
بهر دشمنی که مهره بهر دوستی ⁂ بارها چه خوش گفته سحبان زمان و مادح مداح دلبل چنانکه سوسن ده زبان
سید ناصحان و واعظان صاحب ابواب الجنان علیه رحمة الله الملک المنان برای واعظان و سخن گویان
که نور گفتگو بر جای مستمع وقتی بکار نایید مگر نفت آتش تیغ سخن از دلها چون سنگ آهن ما خوناب جیوت میچکاند
که واعظ آنچه میگوید بخود عمل نماید و بپیشی از همه نفسها از ارتکاب معاصر و مناهی نصیحت فرماید ابیات
که نشنیده باشند در صحبت صلواة جمعه ایراد نموده که خطیب نماز جمعه باید مؤثر باشد تا آنچه امر و نهی باید مردم را و منزجر باشند
از آنچه نهی مینماید این ترا لعلیه است که موعظه او در قلب تاثیر نماید بعد فرموده الموعظة اذا خرجت من القلب
وقعت فی القلب و اذا خرجت من اللسان لم تجاوز الآذان المقصود کلمات حقیقت بینات صاحب
ابواب منظور نیست نشتر سخن تا بر شکافد دل چون بار آب گیری نشود بر برگ دلها بندد ⁂ گر لعل در مایه علم
آه صاحب درد سوبانند ⁂ شعر ⁂ جگر کی تا زند سخن تا ... کلام بارز پاره پاره جگر آب در رنگ ایزد ... بلبل بالتور
شعله بیان تا از کانون سینه پر سوز سر بر نکشد افسرده دلها نسوزد نفس که از درون خیال صفحه دنیا بر آید نسیمت
خود را گرفته نبد مده نبد دیگران ⁂ پیکان ترا بنوجا کند الکاه برشان ⁂ اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم

کسیکه هوا و هوس نفس اوسرا محبوس ننموده و از آفات و شهوات نفس خلاصی نشده و از شیطان رجیم فرار ننموده و در امان و کنف خالق رحیم
قرار نگرفته باشد قابل این نیست که امر نماید مردم را بخیرات و مبرات و نهی نماید ایشان را از معاصی و مناهی و منکرات شخصی که باین
اوصاف متصف نباشد پس هر قدر که اداء اظهار را دامن دراز خلاق عالم نماید رد بر خودش خواهد بود و مردم از مواعظ و نصایح او
منتفع نخواهند گردید زیرا که خود عمل بآن ننموده منادی از جانب رب الارباب ندا میفرماید که ای جنایت کار دارای معصیت
کار ایا مطالبه می نمائی از خلق من الخیر را که در نفس تو نیست و فیهم تکلم الحافظ

واعظان کین جلوه در محراب و منبر میکنند ∴ چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند ∴
مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس ∴ توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند ∴
گوئیا باور نمیدارند روز داوری ∴ کین همه قلب و دغل در کار داور میکنند ∴

آن نصایح که دهند و مواعظ حقه دلپسند است که خلاق سخن که در حل رسید این بیت حسن باز هم رشنیده و هم قدر رسیده است
واعظ قزوینی در نصیحت واعظ و سخن گویان فرموده عرضه دارم و زینت دهم این دو جزء را بعبارات الیقیه استاد الاساتید مرحوم
ایشان و آن این است که واعظ باید در ذکر و وعظ دامان خواطر از لوث اغراض دنیویه منزه سازد
و آینه دل را از زنگ تعلقات جسمانیه بالکلیه بپردازد ∴ اغیر نقش یار المحاسن بالنفی ∴ طلب ایذادی للطبیب مریض ∴
و از جنبه اظهار طمع شوم بر حفظ فرس نیکو بکشد سخن خدا و رسول را بسئوال ماسول خود نیالاید و تعبود جواهر اخبار و آثار
ائمه اظهار کردن دعوای داشتن دنیا نباید نقرات و جواهر را بشاه بیت قصیده طمع ننماید طول سخن را واسطه عرض
کمالی نسازد و از عصا و ردا علم افتخار بنفرازد یا بمنبر را وسیله خودنمائی نداند و جای پاکان دکان خود
فروشی ننماید زبانش سیارا سر انگشت خودنمائی نکند و بر رشته سخن دعوی معرفت بر خود نه بندد سبحه
صدانه رشته جذب قلوب ننماید سر انگشت ... اکرات هم دعوای عدالت نه بندد آستین فراخ ۲
را دست آویز دست از دنیا کشیدن نکند و ریش دراز را پای بند مرگ مارگیری نگرداند استغنا
بکرونی را سرمایه گرفتن نسازد و با ظهار ... مردم را بفکر داد ... بی طلب بیندازد در اعلان کلمه حق
جز خیر خواهی خلایق و رضای حضرت خالق منظوری نداشته باشد بمقتضای کلم الناس علی قدر عقولهم در خور فهم
مخاطب

مطلب ادای کلام نماید و در مخاطبه بازاریان و روستائیان که از استعمال الفاظی که فهمیدنش محتاج ۳
بصحاح اللغة و قاموس المحیط باشد احتراز نماید مطلب را بقسمی بیان کند که عوام و خواص از آن منتفع گردند چنانچه مؤلف این مجموعه
گوید در یکی از اوقات صدیقی از اصدقا برای این فرقه عجیبه و خطا نقلی نمود و داد سخن داد بشنید
این گونه عبارت میسرود که واعظ دانشمند و دانای بنهایت ارجمند در مسجد شاه قزوین با کمال ترف
و تمکین داد سخن گوئی میداد و بزلال مواعظ و نصایح کلزار دل مستمعان را شاداب میساخت مردمان
در آن انجمن جمع میشدند و بحظ موعظه آن واعظ بهره در میگشتند و قتی یکی از آشنایان بمن
گفت چرا که مجلس فیض اثر فلان واعظ دانشور بنا مدی که امروز مخزن موعظه دینیه بود بس آن شخص صدیقی
گفت که امروز آن واعظ چه میگفت در جوابش گفت چه بگویم که چه در مقال منفعت بس از اصرار
بسیار که بعضی از کلمات خوب و عبارات مرغوب اورا بگو گفت بالله نمیشنیدم و نه میفهمیدم که
همین قدر می دیدم که داد میزد و فریاد میکشید باری بر مردمان دیندار و هوشمندان این در پابدار آنکه
چنانکه این فقرات در باب واعظ و سخن گو شنیده اند بدینت سعی چنین واعظ آورند ثبت المدعا
و الا در صدد عیب جوئی بعضی مردمان سخنگو و دانشمندان با گفتگو محض توهم و خیال بر نیایند و حدیث
شریف انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال بنظر آرند و کلمه منیف السعید من وعظ بغیره
مغتنم شمارند چه دانشمندان بمنزله درخت میوه دار هستند از میوه آن درخت بهره ور گردند
و بر اصل آن شجر نگردند همچنان بروشنائی کور شعل داری راه گم کرده خود را پیدا نماید
و خود را بمنزل مقصود برساند و آن کور از حلیه بصر مهجور در تیه ضلالت مانده باشد
مردمان باواز و عوای کلاب وسگان دانند که در این جا ده است و آبادی است پس مستمع اگر دید
احوال واعظ

را احوال واعظ بالعکس از آنچه میگوید مطابق نباشد مثلا صبر و قناعت را مدح کند و خود از آن بری و ازینها گذشته باشد
یا صفت تکبر را مذمت کند و دامنش بلوث آن آلوده باشد چشم از آن بپوشند و نظر بر حقیقت سخنانش اندازند
و آن واعظ را بمنزله ورق و صحیفه ای فرض کنند که سخنان دلپذیر بر آن نوشته و خود میخوانند چه غرض از انعقاد مجلس
وعظ استماع موعظه و انتفاع از سخنان حقه است و از نیکی و بدی واعظ کسی را سود و زیانی نیست بدین مطلب الحکم

جوان خردمند فرزانه بود ∴ که در وعظ چالاک مردانه بود ∴
نکونام و صاحب دل و حق پرست ∴ خط عارضش خوشتر از خط دست ∴ ۴
قوی در لغت بود و در نحو چست ∴ ولی حرف ابجد نگفتی درست ∴
یکی را بگفتم ز صاحبدلان ∴ که دندان پیشین ندارد فلان ∴
برآمد ز سودای من سرخ روی ∴ کز این جنس بیهوده دیگر مگوی ∴
تو در وی همان عیب دیدی که هست ∴ ز چندان هنر چشم عقلت ببست ∴
یقین بشنو از من که روز یقین ∴ نه بینند بد مردم نیک بین ∴
یکی کو خورد هیبت نه بیند بروی ∴ بزرگان چه گفتند خذ ما صفا ∴
بود خار و گل با هم ای هوشمند ∴ چه در بند خاری تو گلدسته بند ∴
چه طاوس عیبت نباید زاستم ∴ لغو رمگی در کج راستم ∴
پس معلوم گشت که گفتار را بجرم کردار مؤاخذه نباید نمود و سخنی بی عیب را بعیب سخن گوی ملامت نباید نمود
و از زشتی مشاطه حسن عروس سخن را چه زیان و از بی قدری صدف بهای در ثمین را چه نقصان پس ای
صاحبان هوش پاک و نهاد و ای صدیق خوش اعتقاد که خدا چشم عیب بین اورا پوشیده و بقبایح افعال و زشتی
اعمال شخصی نظر ندوخته پیوسته یاد حق و ذکر آمرزگار مطلق بر زبان داری و از دستگیری عیال ...
و بپای طلب بمساجد و بقاع متبرکه روان خاصه در ماه مبارک رمضان که ماه طاعت و ماه برکت و ماه آمرزش
حلال این است از آنی ... سپهسالار هفت کشور سید البشر در جمعه آخر شعبان فرمودند یا ایها الناس
قد اقبل الیکم شهر الله بالبرکة و الرحمة و المغفرة شهر هو عند الله افضل الشهور و ایامه افضل الایام و لیالیه
افضل اللیالی و ساعاته افضل الساعات دعیتم الی ضیافة الله و جعلتم فیه من اهل کرامة الله انفاسکم فیه تسبیح
و نومکم فیه عبادة فاسئلوا ربکم بنیات صادقة و قلوب طاهرة ان یوفقکم لصیامه و تلاوة کتابه فان الشقی من حرم
عن غفران الله فی هذا الشهر العظیم

مان الشقی من حرم عن غفران الله فی هذا الشهر العظیم و اذکروا بجوعکم و عطشکم جوع یوم القیمة و عطشه و تردد کما رکم
و ارحموا صغارکم و صلوا ارحامکم عارف ربانی بار رتبه داند معانی خطبه را که چقدر با شرف و بزرگ برای ایتام ۲
شریف و بزرگ است از جمله در معنی فان الشقی من حرم عن غفران الله پس بدرستی و تحقیقیکه شقی
کسی است که محروم شود از رحمت خدا در این ماه عظیم ملاحظه نمایید چه مبالغه و چه تاکید بیان
شقاوت محرومین از رحمت خداوند از صدر سخن لفظ ان و الف و لام جنس و لفظ فعیل و حکم
موصول و جمله اسمیه که همه دال بر مبالغه است که گویا فرموده است شقاوت منحصر است بکسیکه
در این ماه از رحمت حق دور و محروم شود اگر چه صدر مجلس عنوان آیه کتب علیکم الصیام بود و لیکن
بمفاد الکلام یجر الکلام مجلس بطول کشید و سخنی بر ترجمه ظاهر آیه و بیانات مناسبات آن آیه سرا پا اطهر
نرسید بجهت ملول نشدن احباب در این باب بذکر یک دو روایت از فضل ماه
مبارک اکتفا میشود ∴ و حسن القول فی قصر الکلام ∴ اگر چه شرطی در ماه مبارک مجلسی
موعظه نیست ∴ ولی حکیم عاقل دانا کسی بود که سخنی ∴ تفهیم گوید کم گوید بگو گوید خیر الکلام قل و دل
مؤلف گوید گاه میشود که مستمع بیچاره قریب بدو ساعت میشنود یا کم مجلس موعظه میرسد
و در این دو ساعت یک سطر یا یک سخن مرحم زخمی و درمان دردی میشود مثلا میپرسد فلان
واعظ چه گفت و بجاروب نصیحت چگونه گرد و غبار را از دل تو رفت خواهد بیان نمود
که ذکر روزه بود یا اگر زن است گوید فرمود مذمت اهل و عیال سبک کنید یا طریق
مباشرت را در غره شهر مبارک بعمل آرید و این عمل مستحب به از واجب را فرونگذارید
چنانکه واعظ در منبر وعظ میفرمود و در این سخن بانجا رسانیده بود که هر کس با اهل خود
مقاربت نماید

مقاربت نماید و نحو آن بدین امر مستحب بدارد چنانکه کسی تیری در راه خدا انداخته باشد و کار دشمن

از دشمنان خدا ساخته باشد ضعیفه بشوهرش بار دیگر در پای منبر چون مقصود مضبوط سینه اش شد آمد نزد شوهر

بعد از گذاشتن سر در بستر تو را حکایت میزند و ذکر نمود که عجب واعظی بود امروز در مسجد وعظ میفرمود

چه خوش بیانی چه عنوان چه قدر با کره بیان چه طور شیرین زبان عجب طلق و چگونه ذوق لحن که فصیح و لحن کفت بلیغ

چگونه حرف تمام کم باز از زبان :: ز وصف او نتوان گفت عشر از اعشار :: چون او واعظ که کجا رسیت مملو از اولیا :: چون مردان سخنان ارزی شنفت گفت بر کار واعظ چه گفت تمام :: چون او واعظ که فلک

از کلام آن واعظ فصیح در نظر داری گفت آری این حدیث صحیح در خواطر داری گفت

و دستش از دشمنان خدا کشته باشد فرمود که هر گاه کسی با زوجه خود مقاربت نماید چنان باشد که تیری انداخته باشد

گفت بلی بلی عازم تو که لازمست پس از واقعه قدری که گذشت ضعیفه برگشت گفت دشمن خدا از

را آورنده همیشه باز دشمن گشت خوابش برد در اثنای خواب باز ضعیفه با علی اضطراب دشمنان

رب الارباب را بمطلع لطف تو بر آورد باز مردکاری دید و خوابید قدری فاصله ضعیفه گفت نمیدانم

چه طور خواب بچشم تمام آید دعای آنکه از تمام کاری بر آید که دشمنان چنین از بدکاری از پای

در آوری تا ضدینی مرتبه بهمین سیاق الف افتاد آن مرد بیچاره با ضعف و سستی و ناتوانی سر بر بالین

گذاشت باز ضعیفه موعظه گوش منتظر وقفه دستش زد بر مرد و سخن واعظ در میان آورد مرد با خود

گفت الحال چند دشمن کشتم آنها به کرد شتم بو کنیم و باقی بوقلعه میکنم چه بهار شد

در نهایت تنفیح بنا گذاشت با فراخ از که ضعیفه با نهایت اضطراب از رخت خواب

دوید و فریاد بر کشید که این چه کار است مرد گفت مقعقت ترکتم حال شد حال الغریب تو همه را

همه را میکشم غرض از این مثل حمیقانه ده و آن این است که اشکال بل قریب بمحال است که مستمع و شنونده

صدق وار تمام کلمات واعظ را در گوش نموده و در خزینه سینه نگاه دارد فاتحه فضائل ماه مبارک رمضان

و فضلی و قدر شرف آنکه ملک منان ترا اکه دهه اول آن رحمت است و دهه ثانی مغفرت است و دهه آخر آن عتق از نار است

عتق از نار است وارد است خلاصه حاصل بشیر امیر المومنین حیدر فرمودند ایها الناس انها میت که خدا افضلت

در زیادتی داده است مانند فضیلت ما اهل بیت بر سایر مردم بخ بخ :: کلام علی کلام علی :: و ما قاله المرتضی مرتضی :: این نهال بلند از آن چمن است :: وین نگین عقیقی از آن یمن است :: فرمودند در سینه شنیدم

از حبیب خود رسول اکرم که خداوند عالمیان را در هر شب از شبهای ماه مبارک رمضان آزاد کرده هاست

از آتش جهنم که عدد آن تمام از خدا اکبر نمیداند چون شب آخر ماه میشود در آن شب هر امروز و مثل الجمیع

در جمیع ماه امر میفرموده است :: ای بنده گزار لطف تکیه گاه عاصیان :: رحمت عفو تو گشته عذر خواه عاصیان :: بیش تو گر چه ندارم آبرو لیکن نشد :: راه یک آمرزشت بشت پناه عاصیان :: این همه اسباب امرزشی نبود کان بنده روزه داران

و گرنه خدا را چه احتیاج بروزه روزه دار است پس حالی که مائده کرم نهاده و خوان نعمت آماده و باب دعوت

گشاده عینی بد بختی است از آن بی بهره ماندن و محروم از جنات عدن گشتن صدوق علیه الرحمه

در جامع الاخبار نقل فرموده روی عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال الله عز و جل فی کل یوم من شهر رمضان الف الف عتیق من النار عند الافطار

عتیق من النار فاذا کان یوم الجمعه و لیلة الجمعه اعتق الله تعالی فی کل ساعة منهما الف الف عتیق کلهم قد استوجبوا النار

تحفه انوار حقایق برحشم اسرار دقایق ماه آسمان عالم شاه اولاد آدم و واسطه عقد اصطفی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

با حضرت جل علا مناجات میکرد پس گفت خداوندا امت عیسی را مائده فرستادی امت ابراهیم را

فرستادی خطاب مستطاب رسید که ای محمد امت عیسی شکر رست بودند و امت تو خدا پرست

این فاخر خوان نان فرستادیم امتان تو را ماه مبارک رمضان بر خوان این نان نه ترحمی نان بود

بر ماه رمضان سه دهه است دهه اول رحمت دوم مغفرت سوم آزادی از آتش و در زیر این خوان

عمل بود بر این حلاوت نیز عتق للصائم فرحتان فرحة عند الافطار و فرحة عند لقاء الملک الجبار

الملک الجبار بران خوان ماه رمضان بود برین خوان دل بریان روزه داران را ترکه سرکه بود برین

خوان سرکه انابت نانبان و شکستن نفس نافرمان :: این دل چرا انتظار زین رحمت فراوان

:: کار و بار فرستاد ماه عزیز مهمان :: داغ که این چه ماه است آ بزنده اله است :: سوزنده گناه است

یار گناه کاران :: ایام عابدان است هنگام ساجدان است :: انعام زاهدان است پشت پناه است

از جمله چیزها که در بدو اسلام در ماه صیام حرام بود مقاربت نمودن با زنان و خوردن آن شب بعد از

تا آنکه بعضی از جوانان و تازه کدخدایان که عروسان مهوشی داشتند و دست از ایشان بر نمیداشتند

در نهانی کارها میکردند حضرت سجاد بسبب ترحم برایشان بر رسول خدا این آیه فرستاد احلت لکم ۲

لیلة الصیام الرفث الی نسائکم هن لباس لکم و انتم لباس لهن علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم فتاب

علیکم و عفی عنکم فالآن باشروهن حضرت فرمود که حلالی کردانیده است از برای شما در شب روزه

مجامعت کردن با زنان را و دانسته خدا که اگر این حکم باقی بماند خیانت میکنید بانفسهای خود خداوند

عفو فرمود از شما پس باید مومن شکر نماید خدا را برین نعمت عظمی بر علو همت که زنان هستی باید شکر نمایند

چگونه شد قبل از خواب و بعد از خواب خوردن حرام شد یکی از انصار که نام خوات ابن جبیر بود در خدمت

خاتم انبیاء در حفر خندق در ماه مبارک مشغول بود تا وقت افطار رسید و انصاری بخانه آمد بعیال گفت

هل عندکم طعام اهل و عیالش گفتند لا ولکن تلطف لک گفتند حواب برود تا برای تو غذا درست کنیم

چون بسیار خسته بود خوابش ربود چون روز شد باز در خدمت آن بزرگوار مشغول کار شد چون قدری

از روز گذشت آثار ضعف بروز کرد تا کار بغش رسید و مدهوش گردید بیهوشش آوردند رسول

رسول سبب سوال نمود بنا مطلب گفت خدا بجهت رحم بر عباد این آیه فرستاد کلوا و اشربوا حتی

یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر بخورید و بیاشامید از اول شب تا آخر آن اگر چه بخواب

رفته باشید تا وقتیکه جدا شود رشته سفیدی صبح از رشته سیاهی شب بحث غش کرد که عالمی را زنده کرد و این حفر

خندق در ماه مبارک رمضان بود و مجمل از مفصل آن مطلب این است جنود اعراب و جیوش احزاب از قبایل

یل متفرقه مثل قریش و غطفان و کنانه و تهامه که ده هزار نفر بودند و هم عهد و هم داستان شده که اسم از محمد بر صفحه

ارض باقی نگذارند و جمعیت ایشان به ده هزار نفر رسید پس از آن اکثر شتر رحال کرده آمدند تا قرب مدینه رسیدند

خندق دیدند از مشاهده آن که نه رسم عرب بود تعجب آمدند عمرو بن عبدود و عکرمه ابن ابو جهل و ضرار بن الخطاب

و هبیرة بن وهب و از شجاعان و نامداران لشکر ابو سفیان بودند و جنگ مشهور در السنه و افواه الفوت مذکور بودند

از جمله عمرو که او را کفار با هزار سوار برابر میگرفتند و فارسی یلیل میخواندند و یلیل نام موضعی در راه شام است قافله از آنجا میگذشتند

و عمرو در میان ایشان بود چون بآن موضع رسیدند قریب هزار نفر دیدند که دم قافله بر بندند غالب قافله خاک مذلت بر سر کردند

و فکر کنند عمرو در میان آن ایشان بود ملک در یک نمود و آغاز جنگ بسط کرد چون سپر نداشت بچه شتری

از زمین بر داشت آن همه جمعیت را متفرق و پراکنده ساخت بدین سبب او را فارس یلیل خواندند غرض ۲

این لاف ها بسبب کردنی کردند سنگها تیغ بنظر آوردند و از خندق جستند بسر که ایستادند عمرو شروع برجز خوانی نمود

و آواز هل من مبارز در داد تا آنکه فریاد برکشید اواز کنده شد آیا در میان شما کسی نیست که بمیدان من آید

از هیبت شجاعت عمرو و ترس لشکر او و ترس بیندرق عمرو لشکر را از گرز زمین یلیل بحالی حرکت حرکتی نمیمود

:: و لقد بححت من الندا بجمعکم هل من مبارز :: و وقفت اذ جبن المشجع موقف القرن المناجز :: انی کذالک لم ازل متسرعا نحو الهزاهز :: ان الشجاعة فی الفتی و السماحة خیر الغرائز

یعنی با کلاس فتی و آورت شد از بس در موقف مبارزت الکلام و طلبه مبارز نمودم که نیست بمیدان من بیاید

متصل آن کریه شمائل که از صلابت هیبتش صخره بر کف بهرام لرزان و از سیاست سطوتش هیبت طعن سنان
چون کف سرور کریمان بعزم کشتن آن لشکر سیده المنی برکمان خنه زه بسته و در کمین خون آن شقی نشسته
یکسی خواهی میان را تنگ بسته ؛ دل چون سنگ او بر خصمت بسته ؛ آغاز رجز خوانی نمود و مرایده جولان
حضرت خیر الانام باطراف و جوانب نظر انداخت فرمود ایا دوستی هست که از برای دشمنی او کفایت کند و
مسلمانان را از دغدغه او فراغت دهد هیچ کس از خوف سر بالا بر نیاورد الا اسد الله الغالب شاه مردان علی بن ابی طالب
عرض کرد انا له یا رسول الله حضرت فرمود انه عمرو ؛ سپر پرورش که عمرو است این ؛ که دولت یلی اهرمن شیمتی
نفس تو علی کفت ای شاه اینک منم ؛ که یک شبه شیر هست در جوشنم بفرموده داود داد دین نگفت ای آسمانی
بروی زمین ؛ دیگر باره آن لعین بی باک زبان به تکفیر اهل مسلمانان گشاد حضرت امیر المؤمنین
و آن قاتل الابطال مشرکین همچنان مبادرت نمود انا له یا رسول الله ؛ سرور عالمیان نیز فرمود انه عمرو تا مرتبه سیوم
مقصود حضرت از تامل همانا آن بود که دیگران را امتحان فرماید حمیت و غیرت دین هر یک را بر عالمیان ظاهر
تا آنکه غرور در نقطه دل آن مغرور از حد گذشت فرمود ادن یا علی نزدیک من آی یا علی آری مولا تو نزدیک
رسول آی که از نزدیکی تو رسید ذوالمنت کفر الحاد و ظلمت دور و پراکنده بی و جگر در ولمع ماتل
؛ تو ئیکه مظهر ذات صفات الله ای ؛ تو ئیکه لطف تو بر خلق رهبر افتاده ؛ ثنای تو ز شرف بارگاه قدر تراست
؛ محدث فلک الی مقعر افتاده ؛ بداد تیغ تو صیقل برآینه دین ؛ طراز خاطر کافر مکدر افتاده
؛ کسیکه منکر حق تو شد ز نقش پدر ؛ حرام در رحم چار مادر افتاده ؛ آنگاه عمامه عنبرین شمامه تشریف خود بسحاب
بر سر ضیاء گستر تاج لولاک گذاشت و شمشیر خود را از دوش بدن زره ذات الفضول بر بدن مطهر
لیست بر دانست صاحب مفتاح الجنان خلف الصدق صاحب ابواب الجنان رفع نموده در حالتی که دستها

و دستهای مبارک بجانب آسمان گشوده عرض نمود خدایا عبیده را در روز بدر از من گرفتی و عمم حمزه را
در واقعه احد از من جدا ساختی الهی این علی است برادر و ابن عم من فلا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین
بعد فرمود برز الایمان کله الی الشرک کله پس زبان بدعای او گشاد عرض نمود اللهم احفظه من بین یدیه و من
خلفه و عن یمینه و عن شماله و من فوق راسه و من تحت قدمیه آن قامع کفر و کین پس از دعا و حرز
آهنگ میدان نمود رجز خوانان بر عمرو بتاخت فرمود در جواب اشعار آن شقی ادا نمود که بحکم امام
؛ لا تعجلن فقد اتاک مجیب صوتک غیر عاجز ؛ ذو نیة و بصیرة یرجو بذاک نجاة فائز ؛
؛ انی لارجو ان اقیم علیک نائحة الجنائز ؛ من ضربة فوهاء یبقی عندها ذکر الهزائز ؛
چون امام نزدیک رسید عمرو از آن صلابت و قوة دل مهر نازل پرسید که کیستی فرمود علی بن ابی طالب
؛ چه مهر سپهر امامت ... ؛ مراتب خلافت خوانده پروردگار ؛ منم مغز اسم پروردگار ؛ زمین ... پروردگار را ؛
؛ لف رنده کفش اوم ... ؛ ز دستم گل خاک آدم سرشت ؛ همه حرم چه بنیان کفار ؛ ازین دست شد در جهان اشکار ؛
؛ بیکتر چه شد روی من جلوه گر ؛ عیان شد رخ داور دادگر ؛ ز دیدم نمودار روی خدا ؛ بسوی خدا روی من رهنما ؛
؛ چه من برگشودم نقاب از رخی ؛ جهان دید روی جهان آفرین ؛ علی کرده نامم رسول خدا ؛ که برخصم باشد بلندی مرا ؛
گفت یا علی غیر تو مبارزت می برآید که من نمی خواهم خون تو در دولت من ریخته شود بجهت آنکه میان پدر تو دوستی عظیم بود
۲ رافت بیستم خون تو بشمشیر من ریخته شود در حالتیکه بیزه است بر بام نه زنده باشی و نه مرده بزیر الوزوات
فرمود که اگر ترا بر حیلی خود می خوشی نمی آید مرا خوشی آید که خون تو بریزم از ارشاد شیخ دیلمی نقل شده
که او سه چیز بکشف فرمود اولا اسلام و متابعت شریعت خیر الانام ثانیا بر ترک مقاتله
با مسلمانان چون از این هر دو ابا و امتناع او معلوم نمود ثالثا دعوت فرمود که از مرکب
فرود آمده پیاده جنگ نماید عمرو از آن جرئت و جلادت بنهایت تعجب نمود از اسب پیاده شد شمشیر

یک ضرب شمشیر دست های اسب خود را قلم کرد تیغ چون برق از نیام سپر کشیده از گرد ته ملک و دود فروغ
فرود آورده که سپر مبارک را دید و بر سر مبارکش نشست چون عمرو آن ضربت را کم انگاشته و در عوض خط
دید خواهان ضرب دیگر مبادرت کند که مبارز لافتی علی بن ابیطالب دیگر فرصتی نداده بازوی حیدری را
با ذوالفقار برق آسا بروی فرود آورد چنانکه رگ گردنش را برید و سر پر غرورش را که از کوه دنیا
که ستون کاخ کردنش بود چندی قدم بدور بر انداخت ؛ چنانکه ید الله برق زد ؛ که بنیاد شرک و کفر بر باد
؛ الا انما الاسلام لولا حسامه ؛ کعفطة عنز او قلامه حافر ؛ الا انما التوحید لولا علومه
؛ لعرضة ضلیل و نهبة کافر ؛ الا انما الاقدار طوع یمینه ؛ فبورکت من قرم مطاع و قادر ؛
چون رسید ذوالفقار حیدر را بخون سران کافر امیر با آواز بلند گفت الله اکبر صاحب مفتاح از قول کرد
نقل نموده در سبب استحباب تکبیرات ثلث که پس از سلام گفته میشود روایتی نقل نموده که حاصل آن
عبارت این است چون حضرت کشتن عمرو را با آواز بلند گفت الله اکبر حضرت آنوقت نماز را
تمام کرده سلام نماز میداد که تکبیر امیر بگوش آنحضرت رسید در اول فرمود الله اکبر قتل علی عمرا
در دوم فرمود الله اکبر قصم علی ظهرا در سوم فرمود الله اکبر ابرم علی امرا این تکبیرات پس از صلوة مستحب شد
الحمد ... منهر کمال و یکتا خاتم فضل و جلال صاحب مفتاح الجنان خزة العینین مؤلف ابواب الجنان
محمد شفیع ابن محمد رفیع حشره جامع النبی و الوصی در کتاب مجمع از کتاب مستطاب تا دیل الایات
ذکر نموده که چون شوکت کفار ... بقوت بازوی صاحب ذوالفقار ابلک ریاضه مسلمانان اقتدار
یافتند حضرت اقدس نبوت متوجه درگاه احدیت شده عرض نمود اللهم اعط علیا فضیلة لم تعطها
احدا قبله و لم تعطها احدا بعده فتح ان ابی جرهه نیل از جانب علی اعلی و اعلم بالارض نازل شد
آورد ... الیت

ترنجی از بهشت آورد و عرض کرد یا رسول الله ان الله عز و جل یقرء علیک السلام و یقول لک سخیه
بهذه علی ابن ابی طالب پس آنحضرت او را بعلی داده و انگرو را پاره فرمود چون آن ترنج
ترنج را شکافت در میان آن حریری زرد دید که این دو سطر در روی خط سبز با خامه قدرت مرقوم گردیده بود
تحفة من الطالب الغالب الی علی ابن ابیطالب رسول فرمود لمبارزة علی ابن ابیطالب یوم الخندق افضل
من اعمال امتی الی یوم القیمة چون امیر عمرو را بزمین زد بنا بر آنکه گمان که پاکی را قطع کرد بر سینه کمر نشست
عمرو عرض کرد یا علی قد جلست مجلسا عظیما فاذا قتلتنی فلا تسلبنی ... ابو علی
چون حیدر بخضر رسول شتافت و سر عمرو را به پای پیغمبر انداخت عمر عرض کرد یا علی زره عمرو را که در عرب
چون او یافت نمیشد چرا نکندی فرمود شرم داشتم که عریانش سازم ای آقا ملاذ ما تو میگو بند که
... بمردمان خبر بدان از اینان کردی در عوض بدنی کفر رندان تو کردند بدن تو زده بدت حسینی را ظهر روز
۲ عاشورا پس از آنکه چهار هزار زخم زدند مسلمانان چه گونه وصف قسم زخم ای کاشکی فاصله از بکدیگر
داشت یا زخم بر بالای زخم نبود اگر تامل باشد می باید مستمع و مشاهد شنونده که چه عرض منبود
هرگاه فاصله دو جای زخم بر دولت یکی از ما زند آن موضع خون بیاید بخواهد همان موضع را
دو مرتبه زخم زنند زبان به تعریض ملامت سبک شد که ناکور متحیر سبحان الله این چهار هزار
هفتصد پنجاه زخم یک زخم بر سینه حضرت بود و دیگری بر گلوی حضرت بلکه از گلو تا ناف آن
... عبد مناف زخم تیر بالای نیزه زخم نیزه بالای تیر و زخم شمشیر بالای شمشیر بود
مقصود عمر سعد حکم کرد که غارت کنند آن بدن را پاره پاره چون آقا و مولای ما و شاه باد

پادشاه بود لباسهای کهنه پوشید و دیگران نیز پوشیدند سید ابوالقاسم بود سید الشهدا
که این مجلس را اقتضای گفتگوی جلال آقا و سید ابوالقاسم بودند مولا نیت مقصود در گنبد بردن
حضرت و عریان کردن آن بدن مشغول شدند مؤلف گوید اعتقاد این کلب خیال را زد فاطمه ذاکری
دماوحیتی مولا این است که جز بدن بی بدل امام حسین علیه السلام ابدان سایر شهدا و بدن شهید
دیگری را برهنه نکردند اگرچه در فقره واقعه هائله کربلا که در خطب قیس که خطب اهل کوفه است
برای یزید میگوید واجب دهم مجرده ولی اگر او دشمن است فتح نامه یزید بن معاویه قول ابی حجاج
مقتضا به نیست در بعض از زیارات خوانده میشود ولا علاوه الکه جزئی در اخبار اهل بیت
بنظر نیامده علاوه آنکه هیچ یک از اهل منبر اجاهل عالم نخوانده اند که در گنبد بدن و جسد ابی عبدالله کفن
یا صیب انبا مطاهر اسدی را برهنه کردند شنیدیم سند و حجر معتمد استاد المعقول و المنقول
عربی نگار رحمت الهیه سید نعمة الله جزائری صاحب انوار نعمانیه نقل فرموده که شاه اسمعیل
ارشتی فرموده زید رباعی در شان مصائب اشتهای امام حسین را بر سر گور دید خوالت بردارد
الا اخره : بر سرت گر بوالکلمی است : چون صبا کوی آن حلیمان از : غرقی الشعار بدن
آقا دو مرتبه آغاز ظلم نهادند ظالم عمامه این را برد ولد الزنا زرهش را برد حرام زاده ای
حکیمه این را برد اخنسی هندی پیراهن پاره پاره آقا را برد آقا لغدای آن بدن اگر کاه زخم
اندکی بدن یکیل مار سد و برد کهنه ای یکدانه آن کهنه که چون آن پیراهن کهنه کشیده باشد یکدفعه کسی گفته
آن کهنه را بردار در چه قدر صدمه ما رسد مولای ما بمبداء وقت کنندن آن پیراهن چه قدر صدمه رسید داود
بر آن بدن کو بدنا یکدفعه از جهات هزار موضع زخم خون کشیده چشمه برانگند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

٢

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی فتح علی عباده ابواب الجنان بسبب طلوع هلال رمضان
واغلق ابواب النیران علی اهل العصیان شرفا وکرامة لظهور ضیاء شهر رمضان
الذی قید عفاریت الشیاطین فیه بسلاسل قهره وطرد دواعی
الخذلان عن حریم افئدة اولیائه وانزل فیه القرآن هدی للناس وبینات
من الهدی والفرقان وصلی الله علی محمد واله عدد ذرات الامکان
وبعد فقد قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم وخطابه العظیم اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی
الذین من قبلکم لعلکم تتقون جناب اقدس سبحانی در این آیه هدایت مبانی
میفرماید ای اهل شریعه که ایمان آورده اید نوشته شده بر شما روزه داشتن ایام چند
هم چنانکه نوشته شده بود بر کسانیکه پیش از شما بودند شاید آنکه بواسطه روزه تقوی را
شعار خود کنید و از ارتکاب معاصی و مناهی اجتناب نمائید این بود مخفی نماند که
در آخر شعبان المعظم سال دوم هجرت سنه الامر بالقتال سال تحویل قبله از بیت
المقدس بمکه و سال وجوب جهاد با کفار و سال تزویج صدیقه با حیدر کرار
و سال غزاه جنگ بدر کبرا و ملکه شدن با ابوتراب علی مرتضی روزه ماه مبارک
رمضان فرض شد

روزه ماه مبارک رمضان فرض شد در این سنه که این وقایع واقع شد روزه گرفتن بر ما
واجب شد مفسران را در این مقام سخنان بسیار است بزعم زمخشری صالنت
که بر ملل سابقه نیز روزه رمضان فرض بود چون گاهی بتابستان و گاهی بزمستان
در برد شدید واقع میشد کار بصعوبت میکشید زمان روزه گرفتن را میان
زمستان و بهار مقرر داشتند و برای کفاره تحویل وقت بیست روز را
افزودند پس مدت روزه ایشان پنجاه روز شد در من لا یحضره الفقیه روایت
کرده حفص ابن غیاث نخعی گوید از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود
ان شهر رمضان لم یفرض الله صیامه علی احد الامم قبلنا فقلت له فقول الله
عز وجل یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم
لعلکم تتقون قال انما فرض الله صیام شهر رمضان علی الانبیاء دون
الامم ففضل به هذه الامة وجعل صیامه فرضا علی رسول الله وعلی امته
پس معلوم شد که روزه ماه مبارک بر هیچ امتی فرض نگشت چنانکه در بعض بیانات
نوشته شده مقصود انبیاء علیهم السلام است که روزه رمضان بر انبیاء فرض
بود اما بر هیچ امتی واجب نگشت جز بجهت شرف و بزرگی بر امت محمد عربی
اما صوم در لغت بمعنی مطلق امساک است یعنی کف نفس از هر چیزی که با و میل نماید
و در لسان شرع

و در لسان شرع بنا بر ثبوت حقیقه شرعیه عبارت است از باز داشتن
مکلف خود را از مفطرات معهوده که در شرع اقدس نبوی صلی الله علیه واله مقرر
شده یعنی از اول طلوع فجر ثانی تا ذهاب حمره مشرقیه که وقت دخول مغرب است
مکلف خود را نگاه دارد از چیزهائی که شارع مقدس مبطل روزه قرار داده است
این معنی روزه است شرعا که از جمله تکالیف واجبه الهیه است و بر کسیکه صلاحیت
شمول خطاب یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام را فرض را داشته باشند و ا
ثبات را مانع شرعی نباشد مثل مرض یا غیر اینها واجب است روزه داشتن بر
بر هر مکلفی که خود رؤیت هلال کند یا دو شاهد عادل با و خبر دهند یا شیاع
ستقاضه برای او معلوم شود واجب است صائم بودن و در آن روز خم نخوردن
حضرت باری در حدیث قدسی میفرماید الصوم لی وانا اجزی علیه یعنی روزه از من
است و من خود جزای روزه را میدهم ابن اثیر در نهایه اللغه نقل شده در توجیه
این حدیث که چون جمیع عبادات شرعیه از طهارت و صلاوة و زکواة و حج و جهاد
و غیر اینها که بندگان با آن معتقدند فرق کفار و مشرکین و اشرار هم خدایان
باطل خود را باین عبادات و باین گونه طاعات پرستش میکنند مگر روزه
که احدی حال شنیده نشده که یکی از کفار ان در مکان خدایان خود را روزه پرستش کنند
الصوم لی وانا اجزی به
انی الحریت کمن یمونه بد
فی الحرب ادره الحوضات

ازین جهت است که میفرماید الصوم لی یعنی روزه از مخصوصات من است
و منی بذات مقدس خود جزای آن میدهم وجه دیگر برای این حدیث هست
و آن این است هر عملی که از شخصی ظاهر میشود چون بنی الخلق ظاهر است پس کاتب
ظاهرا از برای حفظ کرده است اگرچه در باطن لله باشد بخلاف صوم که آن عبادت
معنویست واحدی بر آن مطلع نمیشود و خود بذات مقدس خود بدون واسطه
توجه بعبد صائم میفرماید و جزای آن میدهد باری مقصود عمده ظاهرا آیه است
در این آیه چند فقره است فقره اول خطاب بمومنان است باید فهمید
که ایمان کدامست و مومن کیست فقره دوم صوم است که روزه کدامست و روزه
داران کیستند فقره سوم منتظر است که پرهیزکاران کیانند فقره اول که ایمان است
از برای آن چهار درجه است از بابت مذاکره خواص و فهم عوام درین مقام بجهة سهل
تمثیل میگوییم مانند گردوی تازه که او را پوستی است سبز ظاهرا بسیار خوش رنگ
و در زیر آن پوست پوست دیگر است و در اندرون آن مغز است و آن مغز را
نیز مغز دیگر که هرگاه آن مغز را بکوبند و بفشارند او را بردارند همان روغن خالص
میماند که اصلا کثافت و ثقل ندارد پس چهار درجه شد دو پوست و دو مغز
پوست اول گردکان درجه منافقان است چه ظاهرا آشنا یعنی و اقرار بوحدانیت

و نبوت خاتم النبیین [illegible]

وحدانیت حضرت رب العالمین و نبوت خاتم و ولایت امیرالمومنین مینمایند و
در باطن طریق کفر می‌پیمودند که خالق عالم از حال ایشان بهمین سبب چهار آیه از قرآن خبر
گذشته میفرماید بجزا میدهد ان الذین کفروا بایاتنا سوف نصلیهم نارا کلما
نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب ان الله کان عزیزا حکیما بدرستیکه
آنانکه پوشیدند حق را و نگرویدند بدلایل وحدانیت ما بآیات قرآن با معجزات کرام
زود باشد که در آوریم ایشان را در آتشی عظیم که دوزخست هرگاه بسوزد و پخته
شود پوستهای ایشان در آتش بدل کنیم پوستهای ایشان را به پوستهای غیر آنچه سوخته
شده در روایت آمده که در یک ساعت پروردگار صد بار پوستهای ایشان را بدل کند
برای این نوع طایفه همین قدر هست که چند روز عمر کالبد بدن خود را از شمشیر مسلمانان
نگاه میدارند چنانکه پوست روی جوز پوست زیرین خود را نگاه میدارد ظاهرا
خوش رنگ باطنا بدبو و شدید تلخ است درجه دوم درجه اکثر عوام است که دین
ایشان فقط رسم و عادت است و محض تقلید است اگرچه بدل اعتقاد داشته باشند
ولی بدون تحقیق و دلیل و برهان این گونه از ایمانها با وجود کمی شرایط بی ایمانی
که همیشه در بیمش در کمین و در اندیشه این که این گونه ایمانها را از کف تو برباید شیطان
که با ایمان پاک تحفه روی و در روی کجائی خود آوری چون مرغ رنده [illegible]

[illegible]

شدن و اختلاط خاموشی نشدن بران چراغ برد درجه سوم که مغز است
نه پوست از آنکه خود را بمرتبه رسانند که هر چه به بینند همه از یک اصل
پندارند و حاصل همه یک شیء سبب واحد را دخلی بینند این نور ایمانی است که
در دل پیدا شود که دارای این گونه دل همیشه مگر عبور از تن دار بهر غرور و پیمان
دوست مسرور گویا خود را می‌بینند در قبر گور و معرض حساب یوم النشور
و درجه چهارم که مغز مغز بوده باشد که درهیئت محضی است که جز یکی نه بینند و همه را یکی
بینند اسرار حق کوشش کنند و همه چیز را از کثرت نور فراموش کنند چنین کس پای تا سر
نور است درجه سوم و چهارم درجه وصول است پس درجه چهارم ایمان را بلفظ
یا ایها الذین آمنوا ایشان دارند که در دین بنیاد به اسم آن دانا کلامست
نه از روی تکبر سکوت شانه برای تبختر اعمال ایشان به درجه سعه دریا افعال
بر رتبه ترم و حیا در ظاهر و باطن جز خواه از غش و خدعه در پناه قرب الا مل
منتظر الاجل بند از بند ایشان جدا سازند دست از ایمان خود بر نبندارند این
جماعتند عاشقان و طالبان پروردگار رحمان ∴ نماز عاشقان باشد همه مستی مدهوش ∴
∴ حضور رشحه غیبت از خود ذکر رشحه از علم فراموش ∴ قیام استادن از جان قعود افتادن از پا ∴
∴ زبان زنهید از دست خود [illegible] ∴ میان واکردن باشد کمر بستن بامر حق ∴ [illegible]

بردوش ادای ادب در راه جانان

∴ بردوش ادای ادب در راه جانان جانانه بر دوش ∴ این بود مختصری از حال مومنان
و درجات ایشان اما صوم هم که خدا میفرماید کتب علیکم الصیام از برای صوم
سه درجه عرض میشود درجه اول درجه عوام درجه دویم خواص درجه سوم خاص الخاص
اما صوم عموم آنستکه نگاه دارد خود را در زمان مخصوص که از طلوع صبح صادقست
تا غروب آفتاب از آن چیزهائی که مبطل صوم است و فقها رضوان الله علیهم
در کتب فقهیه تفصیل آن را نوشته اند منتها نگاه داشتن درجه سوم
این هم کم از صبح تا شام لب بستن و در افطار مغرب [illegible] حتی روزه که
لیست ترتیب در جا لعنت چه جای خواستن جا جا لعنت بلکه او را روزه
نمیتوان گفت چنانکه مولا و آقای ما این در مقال صفت رب صائم
لیس له من الصیام الا الجوع والعطش ∴ روزه آن نیست که از خوردن
آب امساک ∴ روزها گرسنه باشی دهان بربندی ∴ روزه آنست که از غیبت
بهتان دروغ ∴ دور باشی بدل جان زبان بربندی ∴ هرجه از انجا آری [illegible] ∴
فالحجه ترک [illegible] اما صوم خصوص آنست که نگاه دارد اعضا
و جوارح خود را از آنچه خدا بر انها حرام نموده چنانچه عارف کفانی
و معروف بجانی امام المغارب والمشارق امام جعفر صادق علیه السلام
میفرماید

مقرا ثم احمت فلیصم سمعک و بصرک و شعرک و جلدک ولا یکون یوم صومک کیوم فطرک

هر گاه روزه داری بس باید روزه داشته باشد گوش تو و چشم تو و موی تو و جلد تو و نباشد روز روزه تو چون روز افطار تو این نوع از روزه که حضرت باری اسم چشم پوشی ملوحا انظار که از آن نهو شاه بود که فرمود سید رسل النظر سهم من سهام ابلیس لعنه الله ابلیس بزهر آب داده هر که از بیم خالق کریم از آن نظر حذر کند او را خلعت ایمان دهند که حلاوت آن در دل خود بیابد چون روی بتابد در سوی غیر روزه ها نکته بد دروغ و غیبت و سخن چینی و کند نیاحق و نظر شهوت ❊ سه کس را شنیدم که غیبت رواست ❊ و زان در گذشتی چهارم خطاست ❊
❊ یکی پادشاهی ملامت پسند ❊ کز و بر دل خلق بینی گزند ❊ حلال است از و نقل کردن خبر ❊
❊ مگر خلق باشند از و بر حذر ❊ دوم پرده بر بی حیائی مدوز ❊ که خود میدرد پرده بر خویشتن ❊ ز نقلش بر او هیچ باکی مکن ❊ سوم بهر ده کج ترازو ❊ زفعل بدش هر چه دانی بگوی ❊ از حسن غرض این قسم از روزه که صوم خصوص در روزه نیکان است اشاره بر او آیت کالصوم جنة من النار اما درجه خاص الخاص که درجه سوم است حاصل این قسم است و آن دو قسم اول از قبیل مقدمه موصل مطلوب می باشند که قلب او را پاک نماید از ما سوی الله بالکلیه و پاک نماید دل خود را از افکار

دهمفار زیبا چنینه شیطانیه

دنیویه و وساوس نفسانیه و صفات رذیله صفیه شیطانیه و مقتضای وطهر بیتی للطائفین قلب خود را که خانه خدا است خالی از اغیار نماید تا محل طواف روحانیین شود و قابل پرتو اشعه انوار فیض رحمانی گردد که در نظم حافظ
❊ دل سراپرده محبت اوست ❊ دیده آئینه دار طلعت اوست
❊ دل است این نه از سنگ از گل بود ❊ خدا را همین خانه منزل بود ❊
❊ خانه خالی کن و لاآنگاه منزل جانان شود ❊ داین نوع از روزه درجه صدیقین است ٢
و هر کس باین مرتبه نرسد و بشرف این گونه کرامت مشرف نگردد این پایه کار او بجائی نرسد چنانچه حضرت رسول در حق جماعتی فرمود الحاکمه بمعنی ربما یابد الصوم کم ... فرمود صوم القلب خیر من صیام اللسان و صوم اللسان خیر من صیام البطن و صوم النفس عن لذات الدنیا انفع الصیام ونعم ما قیل
❊ روزه دارا که با عدو کار سنت ❊ خوردند از خدا افطار بنیت ❊ باری این درجه ثالث که بیان او صاف آن مذکور شد درجه انبیاء و اولیا و صلحاء است باید عارف سالک و طالب به هم مقام باشد و بجناح شوق و پر و بال ذوق بذر وه ١٢
این درجه عالی پرواز نماید و دست دارد خود را از صفات پستی او صاف رذیله نفس اماره باوج اعلی مقامات آن عالم اکبر رساند و از نواهی الهی دوری جوید تا قدم در طریقه متقین که نکته سوم آیت کریمه هدایت است که صدر طبقی عرض کذارد حافظ

الست گو نه برورد ای بالست گر از ذره نه

❊ کمتر از ذره نه پست مشو مهر بورز ❊ تا بخلوتگه خورشید رسی چرخ زنان ❊
چون شخصی متقی شد چنانچه فرمود لعلم تتقون او با خدا است و خدا با او فعلیکم فرمود واعلموا ان الله مع المتقین یک پس علامت متقی گفته شود و آن این است ما حصل معنی متقی آنکه اگر اعمال او را از قلیل و کثیر در میان مردم از صغیر و کبیر ظاهر نمایند در میان اعمال او عملی نباشد که باعث انفعال او باشد نعوذ بالله هر گاه عملی که روزه ما و تو بر خلق ظاهر کنند تمام آب و نان بصورت ما افکنند و نانی کردار و اطوار او عاری بغوا ممانعیم مثل معروف دوغ بیم هم با نخ داریم متقی دار همه است از علائق دو در طاعت خدا است و بر نفس سر کشی مانع ❊ الا ای دل اهل از قیدهای شوم نفس ❊ که نفس اماره اسیر است حظ و در این الت ظلمانی ❊
❊ علم بر بام رفعت زن قلم بر قید کثرت زن ❊ دم از تجرید و وحدت زن کهای بیت نفس کن خانه ❊ دود چشمی در یکی تو گر فته آستین تو ❊ بر آن افشانی تو که بگذاری سلیمانی ❊
و الا امانی لفتهای حرام در تمام مفوت ستام بمنوالی کف امور روزه بودم که عمده در صیام ابقوی لقمه حلال است و الا اکل اعمال ضلالی و وبال است نوشت کمال آن متقیان و صالحین که بقدر ضرورت اطفای آتش گرسنگی و تشنگی خود می نمایند و ظهر خود را جهت بندگی حق و اطاعت رب العزت ملقبان محکم میدارند که فرمودند

لا انه الس لنا درو جاینبا ملاواع بوده و تحید

ملائکه السموات و سکان ملاء اعلی بر کت همچو بند نکر سنگی و تشنگی داحاطه نمایند اطراف ش نیز الحب عظمت شان آری نهوت بطنی و میل الطعام باعث این شده که ادم و حوا از بهشت بر آمدند ❊ من ملک بودم و فردوس برین جایم بود ❊
❊ آدم آورد درین دیر خراب آبادم ❊ فالبطن ینبوع الشهوات و منبع الآفات اذ منها یتبعها شهوة الفرج و شدة الشبق الی المنکوحات و یتولد من ذالک آفة الریاء و الحسد و البغضاء ولو ذلل العبد نفسه بالجوع ضیق علی ابلیس مجاریه ❊ به کلفت جامی ❊ ایکه زنی طبل شکم الحمان ای ❊
❊ حلبه طلو گشته رسن تا بپای ❊ کار تو از هر چه تصور کنی ❊ نیست بجز آنکه شکم پر کنی ❊
❊ چون خر گاه کسی زنی باخویش ❊ خوی گر ... بنجاست کش ❊ با من از آنجوف ❊ بناش و رشت ❊ تو انبکم مکش او به انت ❊ ما کان ... بالجوع ... فی البطنه کان قدر قیمته ما یخرج من البطنه ❊ و قدر نفسه بما قد ظهرا ❊ فی بطنه فذاک سما السرا ❊ روایت شده عبارتی که مضمونش این است و سئلت اهل المقابر عن امراضهم التی ماتوا بها فقالوا التخمة و هر اعتلاء البطن از القاب مقامات النجاة نقل شده که هارون الرشید چهار طبیب حاذق را که یکی هندی و دیگری رومی و دیگری عراقی و دیگری روادی بود در نزد خود جمع

کفت ای دیگر ان ان ... دو ...

صبح نمود دربان گفت هر یک ارشاد و انگوئید که دردی در آن نباشد

فقال الهندی هو الاهلیلج الاسود فقال الرومی هو حب الرشاد الابیض فقال العراقی

هو ماء الحار فقال الشوادی وکان اعلمهم الاهلیلج الاسود یعفص المعده وهذا

داء وحب الرشاد یرفق المعده وهذا داء والماء الحار یرخی المعده وهذا داء ولکن

الدواء الذی لا داء فیه ان لا تأکل الطعام حتی تشتهیه وان تدفع یدک عنه وانت

تشتهیه فقالوا صدقت گفتند حق پروردگار شعائب میگرد که موجب عمارت و رحمت

شکم گرفتارم در برین کار و چار که بعضاو ساعت کار میکنم و شکم منجز رد حارج گفت

حالت شاخوار بد هید که چند رشکم کار کنند تا جزید و دینه تشنبر احضبار فرمایند

بخلاف تحمع و گرسنگی و کم خوردن هم قدر فوائد خالی دو المنی قرار داده

دل را نورانی منماید و باعث وضیاء میفرماید ذهنی و تند و سریع الانتقال میسازد

دارلذت مناجات باقاضی الحاجات کام او را شیرین میکرداند و باعث

رحم بر فقراء و ضعفاء و مساکین بسبب گرسنه بودنش میشود و نفوت معاصی را از قلب

دور مینماید خواب را که باعث تضیع عمر است کم مینماید بدن را صحیح و امراض

علل را دور مینماید پس در گرسنگی است رقة القلب و صفائه الذی به یوصل

به الی ادراک لذة المناجاة والتأثر بالاذکار والقلب الفرحة والتواضع فی تحفتها

وتذکرة لعذاب الله وتذکرة لاهل البلاء ان الشبعان ینسی الجائعین

وتذکرة لعذاب الله وتذکرة لاهل البلاء ان الشبعان ینسی الجائعین

والجوع از رتبه عن خزاین الله تعالی و اهل بعضی العلماء معاشر الصدیقین جوع القسم لو

پس متفکر آیات و اخبار که در فوائد صوم و گرسنگی است ملاحظه نماید میابد که هر کسی

و بر احوال انبیاء و اولیاء اطلاع یابد می یابد که هر کسی که بجائی رسید به صفت گرسنگی

بنمود البته گرسنگی و عش لهب بملائکه بهتر است از ترک گرسنگی لهب حیوانات

مقاصدی که بر شکم پرستی مترتب میشود از ذلت و اهانت و حسن و بلاهت و صد

انواع مرض و تعب و تخفف که تصور نتوان الپته چون اطاعتش میکرد

مگر بنظم مهر کستر و بکوشش سر ابراهیم و ستمگران رسید از روایت قوت آتش که

سه روز بی شب گرسنه ماندند مسکین یتیم اسیر را محروم نفرمودند چه خوش آنکه

صحبت شریف بپردازیم و ختم کلام در همین مقام نمائیم که کمال مناسبت دارد

و ادا شدن نوره هل اتی است بخصوص آیه یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا

صحت ابی ابی روایت متواتر آیت نه چند است که احدی از علمای فضل

و اقبال انکار نباشد لاجرم در اسلوب عبارت بعضی اختلاف است ابو المؤید

موفق بن احمد خطیب خوارزم در کتاب مناقب خود نقل نموده ابراهیم بن محمد

از اعیان علمای عامه است در کتاب فرائد السمطین فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین

مسند خود از ابن عباس روایت کرده

این حدیث مسند خود از لیث از مجاهد از ابن عباس در آیه یوفون روایت کرده علی ابن ابراهیم

در تفسیر خود و شیخ مفید در کتاب اختصاص و ابن بابویه در مسند خود علی بن ماجیلویه در تفسیر خود

غرض ابن نوح از اهل فضل و دانش در کتاب نهایت مخالف ضبط نموده زاید بر سی و اند

صاحب تر تعاب که از اعیان علمای عامه است احمد در حدیث باین طرز تحریر نموده که

روزی درد سر بی و در خانه رسول الله آمد آن مخدره علیکی دید فرمود یا بنت

سید البشر آباء جه روی داده که حضرت آن مخدره عرض کرد یا بنی هم شب گذشته حسین

از شدت گرسنگی تا صبح نخوابیده ابر کرم که فرمود فاطمه بجای تو عالمه است

هیچی تو مشغول باد کرد الهی معرفت کردگار به تعلیم یزدان از بهر چون تو پاک

بر سر آدم نهاد تاج تکرم نخله مریم چو چوب خواهد پیغمبر شاخه طوبی کی و شاخه خرم

راحه بر دامن و لای تو زند گرد بر آید گرد کار ترحم منقبت تو فرزند بود زنجبیل

محمدت تو بر دن بود زتوهم چون سپر در راه بار گاه نو آید مرکب او بر فرشته ندیم

شب تو از بهر خدای گرسنه هر خفت حوا خود نگاه نداهد رکندم روزی کاهجال به ندهد

روزی کافضال به دهند بحکم حب تو کرد و لبت بعضی نفوکر هر که ز بهر عطا آید به منعم

فاطمه جان تو میدانی که علی مالک طلا و نقره نیست و اما قرض کردن از خلق چون مرتضم که علیه السلام

در نشکی هستند بعد احیا میکنم و شکر الطهار ازاهم لکن هر چون بروم خانه امیرالمؤمنین

طعام طلبید و طعام اطفال را فرمود

دکهنت حالی که شکمان خود ظاهر نمایم مهر خواب و قد تعززت بالدموع عیناه پس از خانه

بیرون رفت در حالتیکه اشک از چشمهای مبارکش میریخت از دروازه بر آمد

بقدر یک میل راه دور شد متحیرانه که بکدام راه رود ناگاه دید شبانان از دور می آید

و گوسفندان او از شدت تشنگی زبانها را بیرون آورده جانان آن شبان مرا از تشنگی بیابان

رسیده به حضرت پرسید آن شبان رفتند تر بود هر گاه کسی تو و باگوسفند است سیراب نماید

فرای او چه میدهی گفت فرمان دارم که هر یک از آنکه گرسنه است بر کند یک دلو یک

خرما میدهم حضرت قبول نمود دلو بچاه انداخت پر شد بر آورد گوسفندان را همه سیراب

همه فربه شدند و گوشت زیاد بر ایشان روئید شبان فرد و خرما فرمایش خدمت علی

حضرت آورد و فرمود لا افتی الا ما وقع انتظاره علیه علی کل دلو تمره پس از سیراب گو

سفندان چشم امیرالمؤمنین در ان بیابان بر هفتاد تن از آهو افتاد که از دور می آمدند

و از تشنگی چشمهای ایشان بگودی افتاده چون نظر بجانب حضرت دو المتعال

ولی ذو الجلال افتاد به یک زبان گفتند یا صاحب الطاقة المسهلة هل لک ان تجود

علی هذه الاکباد بالماء فاکثف هذه الاحساء آوخ که این اطفال چشم امیرالمؤمنین افتاد

قد یک نیست طوبی لب یک یمنی عقیق خط یک بهار سنبل رخ یک نگار قمر

گیسوش زار راه الله یک فرد آن ظلام ونه انش ما انا الله یک نگار دا کهر

آیا میتوانی که به تشنه‌ترین جگرهای روضه آب سرد گوارا و دانی فاطمه را سیراب گردانی
تا آنکه همه بارها ارتش نوباوه شند سلطان کشور تسلیم و رضا جناب مستطاب علی مرتضی علیه السلام
بعد بدالی چند صد دلو آب از چاه برآورد و همه یهودان را سیراب نمود تا آنکه قبه در اسلام
مسلمان شدند این فدا داوری که خدمت سید شهیدان در قربسوره هل اتی بجول الله جل جلاله یوم
ذکر منبر و ختم اینجا رسیده که شکست ارکان مومنین و کمال نظر مومنین و شیخ
بصیرت نظر نمایند و تاملی فرمایند به تقیید قول امام مجتبی است در مثنوی است برای
مردم به طوائف یهود در بیابان و هوای گرم عرشه بدبخت جنس حق است حمد آنست
میدهد و سیراب نماید معتبرتر جنی منبع مردم اگر خارج از مذهب و غیر ملت
حقه را مضطر شی به هند و تشنه نزدیک بهلاکت شد باید رحم کنید و خشم از آن
دارانیش بپوشید چاشتی را نیز به آب بخرید چنانچه رسم من دابی حسینی سید الوصیین
بوده آقا ظهر روز عاشورا در صحرای کربلا هم هم فرزندان سید الشهدا
زبان از دهان بر من آورده لشکر آنهم دهید جوانی نمیداند دارمی دارمی
هم زبان نه زبان دهان بکرد غبار مخلوط شده تو از سینه زده لحاد
ترسه شعبه زهر آب داد آن زبان را شکافته بوزیتی زهر و دهان زبان بوریتی لشکر
سوزش فراق جوانان که این جملی لبیات را بیابان کشید نداهم هم سپهر سالم علی الله

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم ٢

الحمد لله الذی کتب علی عباده الصیام وفضل شهره و ایامه علی الشهور والایام
وشرفه بالذکر فی محکم القرآن فقال شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن والصلواة
والسلام علی سید الانس والجان الذی علیه مدار الدین والایمان اشرف الاولین
والاخرین وافضل الانبیاء والمرسلین محمد واله الطیبین الطاهرین ولعنة الله علی
اعدائهم وظالمیهم من الاولین والاخرین من الجنة والناس اجمعین وبعد
قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه و مبرم خطابه یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام
اول من وجب علیه الصوم آدم ثم من بعده من الانبیاء شخص از جناب مستطاب
رسالتمآب علیه سلام الله الملک الوهاب سوال کرد برای چه حضرت
حضرت اقدس پروردگار جلت عظمته سی روز روزه بر امت او واجب
گردانید قال صلی الله علیه واله ان آدم لما اکل من الشجرة بقی فی بطنه
ثلثین یوما والذی یاکلونه باللیل تفضل منه سبحانه وکذالک کان
علی آدم ففرض علی امتی قال الیهودی صدقت یا محمد حضرت در جای جمله
این بود و کلمات معاتب آمیز کفر از ول اکبر چند بار ادا نموده بالمرة بست
این کل از بوستان حکمت او ... و چیزی فواله زخوان نعمت او نیز ... این یکی از کام تحقیق او
دین در آن سه از بلیغی او بست

دینی در آن سه از بلیغی او است
آید رسیده آدم و قتیکه خورد از شجره منهیه یعنی گندم سی روز در معده او باقی ماند پس
جناب اقدس الهی واجب گردانید بر اولاد آدم سی روز گرسنگی و تشنگی را در
ها که در شب میخورند تفضل است از خداوند عالم و هم چنین بود بر آدم پس واجب شد لا
صدوق در علل الشرایع نقل میفرماید و در رفع این حدیث شریف مخل اشکال است یکی آنکه
غذا چون وارد معده شد بالاتفاق اطبا و تشنی ساعت هشتی در معده باقی نماند و بعد
بتوسط ماساریقا بکبد برود اگر بسود هضم در معده باشد هفت ساعت هم گفته اند
دیگر ماندن در شکم سی روز شنیده نشده جواب از این شبهه این است مراد
از سی یوم سی قطعه از زمان است چنانچه در آیه کمل یوم هو فی شان تفسیر شده
تکلی آن هو فی شان پس مراد سی ساعت است بعبارة اخری یکبیست روز سی ساعت
باشد غذا در معده آدم بوده که هفتاد هضم بعث و تشنی ساعت که باقی ماند با جهت
عدم اعتیاد بود چون اول ورود گندم بمعده آدم و معتاد نبود بگندم بعد از
البته تاخیر در هضم این بود که از زمان ورود الی زمان خروج سی ساعت طول کشید
یا نظر باینکه بعد از خروج گندم از معده ادم غذای جدیدی نبود تا قوای آدم بان
متغذی شوند بغذا قوای بدنیه تا شش ساعت بعد از خروج گندم هم متغذی بغذای
بلغمیه حاصله از گندم بود و لذا سی ساعت شده پس باید تدارک بسی روز روزه شده تا ختم
اگر نی بوی خروج

ما فلف یا ختم اگرنی بجوی للاوقسم :: اشکال دوم آنکه فرموده ففرض الله علی ذریته
الجوع والعطش آدم ترک امر پروردگار عمود نموده گندم خورد ذریه او را چرا باید
که سی روز روزه بگیرند و حال آنکه خطاب رب الارباب فرموده ولا تزر وازرة وزر اخری
اگر آدم معصیت کرد ذریه او که معصیت نکرده بودند پس این خلاف مقتضای
عدالت خواهد بود این اشکال ثانی یکی از اجوبه این این که چون قانون الهی است
هرگاه از بدو و پر سنت سلطان جبانش واقع شود هر یک مرده از اقبر دیگری
تواند خورد و بالعکس اشاره باین است که ای آدم به همین معصیت ما خلق تو پر گرایست
که یکدم گندم خوردی اسیر این ابد الاباد در او لاد تو سرایت کرد چون اول
سلسله است سرایت تدغی بلیغ نمود نماید تا مردم جری در ارتکاب
معاصی و مکروهات نباشند هم ترک اولی را که عقوبت این باشد عقوبت حرام
هم خواهد بود از این جهت است که کفاره را دو ماه روزه یا عتق رقبه یا اطعام ستین
مسکینی قرار داده اگر هم وجه دیگر نیز در وجوب کفارات ثلث گفته اند باشند اما
پس ما حصل جواب از اشکال ثانی این شد که تحمل ذریه آدم کفاره عصیان آدم
از عموم ولا تزر وازرة مستثنی است بحسب قواعد عقل و نقل
بلکه از همین جا ظاهر میشود سرکه انبیاء و ائمه علیهم السلام هم انسان مقتضای قوم اختیار
و قواعد عرفانیه در این باشد

و قواعد عرفان پدران امت میباشند اگر از اولاد ضیا نتی واقع شود بحکم عقل و شرع
دیه بر عاقله است پس گناهان امت را نیز مغفرت دائمه باید چه ره نمایند کریمه وانا به
نظر منبی حدیث که فرمودانا و علی ابوا هذه الامه این است که خداوند در مقام
امتنان بر سید سیدان میفرماید لیغفرلک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر این ذنب امتک
باری حضرت رب العزت جلت قدرته غایت تمره روزه را تقوی قرار داده و معظم اسباب
کسر کثرت شهوات لطیفه روزه است چنانچه از خطاب حتمی مآب مامور است
این روایت مترتب آیت و این حدیث شریف است یعنی اینجا از انان لب دندان
چون یاقوت کوهر رسیده چراغ این نور را فراغ است توی قطره ان سحاب است این
بوی زان کلاه لب دین جرعه زان تراب است که الشیطان یجری فی
ابن ادم مجری الدم فضیقوا مجاریه بالجوع و العطش پس مقصود از روزه آنکه
بواسطه آن پیرامون شهوات و خواهشهای نفسانیه نگردند زیرا که انسان بواسطه
استیلای قوای شهوانیه و تسلط نفس اماره همیشه تابع شهوات است و مطیع
راغب معصیت و راغب و دوری جوینده از طاعت و عبادت است و روزه
چیزیست که میشکند شهوات را و انسان مایل بطاعت و عبادت
میشود بر لب دوزی در یه خیر مخفی و مختفی نیست که مقصود اصلی از روزه
نه همان تجرد از اکل

نه همان تجرد و ترک شاکل و شرب است بلکه غرض اصلی این است که قوای شهوانیه
مقهور و ضعیف شوند تسلط شیطان و نفس اماره کمتر گردد تا انسان
واسطه نفس قدسی از درجه بهیمیت ترقی کنند انار تجرد و روحانیت
در او حادث شود مقصود کلی از روزه این است و این معنی حاصل نمیشود مگر
بر عایت آداب باطنی روزه و ریاضات و مجاهدات کثیره و کشتن
و ابرسا ختن نفس اماره که این نفس کشتی بمنزله اژدهاست انسان با معرفت
و مومن با بصیرت باید از قلاب نفس و حرارت آتش کامش غافل نگردد و مرده کمان نه سدارد
نفس اژدرهاست او کی مرده است از غم بی آلتی افسرده است آنکه او بوحه
بنیاد فرعونی کند راه صد موسی و صد هارون زند از دها را دار در برف فراق
هین مکش او را بخورشید عراق تا فرو مرده آن اژدها لقمه او چه او باید حیات
مات کن او را ایمن شو ز مات رحم کم کن نیست او ز اهل صلات میکن نفس در جهاد
در فنا ل مرو را لقمه چو ربکند او صال ان النفس لاماره بالسوء الا ما رحم ربی
مؤلف این کلمات و ملفق این عبارات بنده مجرم را با خط اقل الحدیثی مخزون و مغموم
شود و رفیق و مجور کرد از نفس اماره مکاره و جنود شیطان گاه منتوع و در پرواز کوه معصیت
پرو بال ضعیفم را ببرد یعنی بلعنت و خباثت انسان کار بجای رسانید که شیطان
ای چهل تبرج یا چون بهر دلیل ... دانی دا لخو

چون کار دلیل ریدها این حکایت فرح افزا عرضی تحفه از سارنان دشتر چرانی که سرکاری
که مهتر کنور رحبا بالت و صاحب سارنان خوابیده بود نقل شده در بیابان با شتران بسیار ره
سپار بود که نفس اماره که طرک شده متأثر آن از دین او اراده رسانید و این گونه عبارات
رحم کذرانیند که برتو باد برکت صلوات و خواهی اخراب است و تحمل و العجله در شهوات
قبل از ورود و ملکت نما نیکو مشی و رود را بهانه غرض انقیاد نفس اماره و وسوسه کرد
که ادرا جمیع شدن اشتر را ز جهد مایلی راغب کرد تخیال این کار باطل افتاد
حال هر چه مجاهده شتر جمع نکرد و تندش فشقی ممنجنی عوق رسد و موج بحر تیلخ تور
فرو زشی از کیوان نکذرد فکرش لجاج نرسد کاه شتر را عقال میکند میخوا با ند
می بیند نمیتواند درین سقلاخ معصیت مرکب شقاوت براند کاه عقال باز
کرده و شترها بلند میکند می بیند فیه فقیر الفاسه معدن شرفیه آتش و قانمیکنند
بالاخره نفس اماره مانی خیال باز داشت او را که یکی میزان نیز ازوی بردی
کفل شتر نگذارد و او کیفه نماید یا یا بد دکفه تر ازوی نگذارد و بنای این امر
شنیع گذاشته تمام شد پس از زحمات بسیار شتر آن با لکار با این امرار جمع شد
بعد از فراغ از عمل چنانکه شغل مهمل و دغل است گفت لعنت بر شیطان
چه کاری کرد شیطان بنظرش نمایان آن جلوه کرد که لعنت بر خودت با د که من
ای بد اوقتی نرسید شیطانم هرگز بخیال من

شیطانم هرگز بخیال من نمیرسید ای بدرو بفکری نرسید اللهم لا تمتعنی
پس حیف و شرف بر حال آن چیزهائی که درین گلستان دنیا سیر نماید و دماغ
جان خود را از بوستان اخبار آل عصمت علیهم السلام معطر سازد و بخلاف
رضای ایشان از شنیدن کلام نفس اماره و شیطان بردامنی حال نشیند رسالند بجز
قال الله تعالی رسول الله و قال ولی الله بکلمات دیگر گوش ننهد خاصه این ایام
شهر کثیر البرکات که ماه برکت و مغفرت و سعادت و آزادی از آتش جهنم است
که بدوازده جهت این ماه مبارک برتری و شرف دارد بر جمیع ماههای عالم
کما اینکه از شیخ بهائی در آخر اثنی عشریه صومیه نقل شده چه خوب به شمرده
اول آنکه قرآن در این ماه بر رسالت پناه نازل شده که غیر از نزول تورات و زبور و انجیل
دوم اینکه در بر دارد این ماه شریف شب قدر را که بهتر است آن شب از هزار ماه
سوم اینکه خدا روزه را در این ماه فرض و واجب نموده بخلاف سایر شهور که واجب نکرده
چهارم اینکه رمضان اسمی است از اسماء الله تعالی و مخفی نیست رمضان کما قالوا و جایز نیست
پنجم اول سال بودن این ماه است چنانچه شیخ در کتاب مصباح فرموده که مشهور از روایات
اصحاب ما این است که ماه رمضان اول سال است و اینکه ماه محرم را اول
سال میدانند از باب اصطلاح است ششم اینکه عبادت شب
از ماه مبارک رمضان عبادت
...

از ماه مبارک رمضان نعمارت یکیست ثواب عبادت مقابل شب دیگر رمضان دارد

هشتم بجا آوردن نماز واجب در ماه رمضان ثواب هفتاد نماز واجب در غیر رمضان دارد

نهم افطار دادن یک مومن در ماه مبارک مثل آزاد کردن یک بنده است در راه خدا و آمرزیدن گناهان گذشته

دهم تلقی کشیدن در اثنای ثواب تسبیح دارد و حضرت واجب الوجود او را از آتش

یازدهم سبک کردن خدمت غلام کنیز باعث سبک شدن حساب است روز قیامت

دوازدهم نیکو گردانیدن خدمت غلام کنیز در این ماه شریف باعث برکت‌دشتی چراغ نعمت

سیزدهم ثواب تلاوت یک آیه از قرآن مثل ثواب یک ختم قرآن است در غیر اینها

پس بر سالکان طریق بندگی و رهروان مرحله خداشناسی پوشیده نیست که هر عبادتی از

عبادات الهیه را چنانچه احکام و شرایط واجبه هست آداب و شرایط مستحبه

نیز هست لیکن انکه میگویند البته بها ارکان و اجزاء و زینت و نقوش سیما

روزه که از عبادات خاصه الهیه است و خفی و شرف از انسب است بر عبادات

دانستن پس بنده روزه دار که این حمل ها بدرگاه پروردگار است و به منزله هدیه است

که به عتبه خدمت پادشاه برد و زینت میدهد او را با انواع زینتها که لایق حضور

سلطان باشد و میرون قبول افتد یکی از آداب روزه افطار دادن بمومنین است

که معادل با ثواب عتق رقبه است از بنده مومنی که در اثنای مومن را افطار دهد چنان

کرده بنده آزاد کرده باشد

کرده بنده آزاد کرده باشد و اگر ده لقمه افطار دهد چنان است که ده بنده آزاد

کرده باشد و همچنین اگر هم دادن نصف خرما باشد و یا شربت آبی خداوند این

همه ثواب میدهد بشرط عدم قدرت بر زیاده بر آن و اگر قدرت زیاده داشته باشد

معلوم است که نصف خرما یا شربت آب فدا است به ثواب میدهد به عبارت نشارت

آیت دیگری در باب افطار از آن سید ابرار رسیده که دینار دینار فرح و انبساط وارد کرده‌اند

:: که این نهال از بوستان طبع معنی‌دار اوست :: دین زلال از منبع گفتار گوهربار اوست ::

که اتقوا النار بافطار الصائمین ولو بشق تمرة یعنی بپرهیزید از آتش جهنم با افطار دادن

روزه داران هر چند یک پاره خرما باشد جای دیگر باز جست از آن رسول ملک

که بیان حدیث شریف وارد یافته یعنی :: این عجب از آن تجر :: دینار فیه از آن آهوست ::

:: این پاره از آن ساعد :: وین مهره از آن بازوست :: شهر یزید الله فیه رزق

المومن و هو شهر المواساة یعنی این ماه چنان ماهیست که خداوند می‌افزاید رزق

بندگان یعنی باید اشباه بندگان با یکدیگر مواسات کنند یعنی اغنیا با فقرا مشارکت

کنند در رزق و معاش و آنچه که در عیال خود صرف میکنند از فقراء و مساکین دریغ

ندارند آنکه انواع و اقسام اطعمه لذیذه در وقت افطار از برای خود موجود

میکنند سکینه فقیر بیچاره و سائل درمانده که بدر خانه اش می‌آید محروم نکنند که پسندیده

درگاه حضرت الهیت

درگاه حضرت الهیت دا رمصطفای نبوت مردود است بلکه خلاف طریقه

انبیاء و اولیاست مکرر نجابطر مهر ما مستر نداری حدیث شریف زیاده و روایتی بی لطف

کریم گذشته و مجلس ما حیه مرحمت رسانیدم که اقایان و اقازادهها در چند ماهه روز

سه روز گرسنه ماندند یتیم و فقیر و اسیر و مسکین را خوردم سخن شد و ختم کلام باینمقام

شد که وقتیکه چون از کیفیت گرسنگی فرزندان خود مطلع شدم بجانب صحرا الطلب

مزدوری شتافتم گوسفندان و شتران را سیراب نمودم مقداری از یهودان

وارد شدند امام را مقاومتی یهود را سیراب نمودم در رسانیدن آب

زنگ کفر از دل ایشان زدود چه خوب آنکه بقیه مطلب امروز عرض شود که تمام

یهودان مزبور بستند غبار آینه دل ایشان آب از دست امر مومنان

سر طرف منجلی شد چنانچه مکرر هم گرسی را طلا مبتلا بنماید این آب

هم که از دست شاه حجت تربیت داده شد مثل اکبر و بهار کفر را مبدل گرد

با ایمان سیک بر سینه هم فریاد کردند ایها الساقی بجای انت ام حق از یهود انما شد کلمه الی که

:: حلیفة المصطفی سیف الاله علی :: الکرب دیان آنجل الارض منهم ::

:: سر الانام وقضاهم و اقربهم :: من الرسول وباب العلم للامم ::

:: مخلة حلم ذی علم و ذی عمل :: وسطوه سطو ذی حکم و ذی حکم ::

یسقی القوم جمار طعش الاکرام اعیدان

:: یسقی القواحب کالمسقی الکواعب ان :: بلیغ الفوارس و استجابوا للکالغنم ::

:: والبعض فی کفه سود غوایلها :: حمر غلایلها تدعی علی القمم ::

:: بعضی من رکعت فی کفه سجدت :: لمار دسی هوت من قبل للقسم ::

:: بسکه بدجش رقم زده است دفاتر :: تحیت عجز کرفته دوده ماز د ::

:: برق حاسی لبه دمی که بتابد :: رویید از آن تا به حشر لاله خود رو :: ابر عطای

بهرچمن کر ببارد :: جوشنه جوما در همه زنشه مارد :: بار ای یهودان القصد

ای سیراب کننده تشنگان آیا تو از اهل حجاز و مدینه ای یا از اهل عراق

پس فرمودی تو بر مائده زهرا و پسر عم محمد مصطفی و صاحب کوثر و ساقی خلق

در دنیا و آخرت آری آقا برای فاطمه زهرا و جد تو کفو نبود و فرزند نبود و حجر

تو با جود به جان این نعمت رسول و وصی که بنده منجی و این الجی بود

و نی دو دستیم نعرین رک جواتر این دوستی سرایت کرده بدیک ننخ

:: الی کم الی کم و حتی متی :: اعاتب فی حب هذا الفتی ::

:: و هل زوجت فاطم غیره :: و فی غیره هل اتی هل اتی ::

یهودان چون شنیدند عرض کردند عهد و میثاق بکر از ما با سلام

حاتا نشهد ان لا اله الا الله الواحد المعبود و اشهد ان محمد عبده و رسوله

گرنی ما وجود

پیش بالوجود پس همه آن اهالی شام اسلام آوردند الکفاه عرض کردند
یا ساقی الامة عند قیام الساعة ما را از نزد رسول خدا خبر تا گفته بد اسلام نیاوریم
و الحجاب بالقاق ایشان روانه شد قبل از ورود ایشان بخدمت سید سفیران عرض عقیل
سبقت نموده عرض کرد یا رسول الله ان سمعنی رجلا اسلمو علی یده ازیح البطحی
در رکعت لیقربک السلام دانقول اذ رحبت شراب محبتی بالماء فتح بابه عنهم
ظلام الکفر والطغیان وطلع علیهم صباح الایمان یعنی یا رسول الله اعتقاد مرد
مدینه علی الایمان آوردند و خداوند سلام رساند بتو و میفرماید که محمد وعده کردم شراب
محبت خود به یا آبی که کشید آن سوار چاه بدر حسینی که زایل شد از ایشان تاریکی کفر
و طغیان و طلوع کرد بر ایشان روشنائی صبح ایمان پس از ساعتی شاه ولایت با بعودن
نیک عاقبت خدمت رسول رب العزت شتافته حضرت رسول بغل
کشت و علی به بغل گرفت بوسه بر آن حسنی داد جمیع یهودان که به اسلام درآمدند
نمودند جناب امیر مومنان بجهت آب کشیدن ایشان یک صاع جو بشمرد از
آنها قبول کرد و داد به نزد فاطمه زهرا آورد و آن مخدره برخواست خود بدست خود
آن یک صاع جو به دستاس کشیده و آن آرد را به سه قسمت کرد ثلث آن را خمیر کرد
و پنج قرص نان طبخ نمود ولی بروایت معتبری از خاصه و عامه حضرت الشیخون
بیادر از صاع جو قرص نمود

بهر دو سه صاع جو قرص نمود و محصل مطلبش این است که هنگام طفولیت
بنور دیده کان سید کونین امام حسن و امام حسین تب شدید عارض شد جناب
رسالت مآب با دوستی از اصحاب بعیادت ایشان بحجره طاهره جناب ایشان
تشریف فرما شدند یکی از آن صاحبان عرض کرد اگر نذری فرمائید در شفای ایشان
سلا ازایزد سبحانی طلب نمائید البته مقرون باجابت است آن جناب سه روز روزه نذر
فرمود صدیقه طاهره فقالت انا ایضا من حسنین نذر حسنی فضه خادمه هم هم چنین بعد از
شب صحت صبح آن اهل بیت روزه فرمودند هنگام افطار رسید کرار
حیدر در خانه نیافت متحصل غذا از خانه بیرون شتافت خانه شمعون یهود
که با ایشان آشنا بود بقدوم حضرت مزین شد پس این سه صاع جو از آنجا
که بهای آن سه سیده زنان برای او پشم بریسید :: بهر این تر عجب تر آنکه بانوی
:: روزگار آینه به محتاج خاکستر کند :: برای لبس این دنیای دنی همی قدری که
باعث ایجاد کاف و نون محبت صاع جوی به درب خانه شمعون یهود چگونه آن
:: مشغول کشت آری چه بکشی زخوب شرشت :: روزی رسان اهل جهان از شیخ شاب ::
:: منظور حق از چه القرآن خورد قسم :: مقصود رب عالم از چه القرآن کند خطاب ::
:: بمثال روح صورت جان معنی خرد :: بهمال عشق شیر خدا میر کامیاب ::
:: تقبیر عقل ترجمه او تیمی ظهور :: تا دیل عشق ما حصل جامع الکتاب ::
المقصود

المقصود شمعون جو را پشم داد یک حصه طبخ نمود و آن دیگر فقیه به رشتن آغاز نمود
کفارهی بماند سیده زنان بعماری رشتن یک ثلث پشم از یک صاع جو بجهت قرص نان
مرتب کرد در هنگام شام بجهت افطار حاضر ساخت امیر مومنان اراده افطار از آن
نان نمود ناگاه یکی از مسکینی از کرسنگی زبان شکایت برگشود السلام علیکم یا اهل
بیت محمد مسکین من مساکین المسلمین اطعمونی مما تاکلون اطعمکم الله من موائد الجنة
حلال من کل نان لب ثلث داد فرمود :: فاطمه ذات المجد والیقین :: یا بنت
خیر الناس اجمعین :: اما ترین البائس المسکین :: قد قام بالباب له حنین :: یدعو
الی الله و یستکین :: یشکو الینا جائع حزین :: کل امرء بکسبه رهین :: و فاعل
الخیرات یستدین :: موعده الجنة علیین :: حرمها الله علی الضنین ::
:: فاطمه الصاحب مجد القبی :: نیکو فرزند خیر المرسلین :: انشاده مرد مسکین بدر
و هم دم از جوع ساز و ناله کر :: هست بر درد الکار خود کرد :: از ثواب این عمل غافل مگرد
صدیقه و حسنین و فضه خادمه نان های خود را دادند فاطمه عرض نمود
:: امرک سمع یا ابن عم و طاعة :: ما بی من لوم و لا ضراعة :: الحمد لله قرآن کنم ای نور عمو ::
:: در ملامت کو بدم دشمنی چه غم :: نیک کشم تا که تنها بدردم ما صبح جیاعا ما فطرد
الا الماء القراح القراح شب دوم بدستور اول اینک در زمان در جفا یتیم عرض نمود
السلام علیکم یتیمی فرا رسید گفت

یتیمی در رسید گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد انا یتیم من ایتام المسلمین اطعمونی
مما تاکلون اطعمکم الله من موائد الجنة ابر لقمه سه لقمه به بر زمین گذاشت و فرمود
:: فاطمه بنت سید الکریم :: قد جاء ناالله بذی الیتیم :: من یرحم الیوم فهو رحیم :: موعده الجنة النعیم ::
:: فاطمه ای دختر دارای عرب :: دختر سیر با لقمه عجب :: آمد از یزدان بر ما این یتیم :: رحم او ما بر تو ای عظیم ::
فاطمه و حسنین و فضه خادمه قرص نان را دادند باب افطار نمودند در قبیل دادن نان فاطمه عرض کرد
:: سوف اعطیه ولا ابالی :: و او سر له علی عیالی :: امسوا جیاعا و هم اشبالی :: اصغرهما یقتل فی القتال ::
:: بکربلا یقتل باغتیال :: شمر الکنون تا مال خویشتنی :: حتی کریم بر عیال خویشتنی :: در کربلا ما نور عینی :: کشته گردد در کربلا مصفی حسنی ::
شب سوم بدستور هنگام شام اسیری از اسرا در سرای حیدر کرار طلب
السلام علیکم یا اهل بیت محمد تاسروننا و تشدوننا ولا تطعمونا علی آن لقمه یک که بود آن کنار
:: فاطم یا بنت النبی احمد :: بنت النبی سید مسدد :: هذا اسیر للنبی المهتد :: مکبلا فی غله مقید ::
:: فاطمه ای دختر رسول :: دختر خیر رسل از جزو کل :: از اسیر از رسول ابن عم بستن شد و شکر کشد
مولانا نان خود داد صدیقه و حسنین و فضه دادند زمان بردن دختر رسول در دلمنی این اشعار خواند
:: لم یبق مما کان غیر صاع :: قد ذهبت کفی مع الذراع :: شبلای و الله هما جیاع :: یا رب لا تترکهما ضیاع ::
:: نبود از آن جو مگر صاع دگر :: نه مرا کف مانده با عرق دگر :: روزها بگذشت طفلان گرسنه :: در آید حال بنی هاشم

پس از آنکه این قصه ادر دوره
الحمد لله دادره لدور

پس از آنکه سه روز روزه بودند و روزه سه روز باب کوزه کو دیدند سحرگاه آن روز
حسنین در خدمت ابا الحسنین بخدمت جد مشرف شدند در حالتیکه از گرسنگی میلرزیدند
حالت گرسنگی و روزه ترحم دادند پیغمبر گریان و نالان بحجره دختر آمد دید فاطمه بگود افتاده
شکم به پشت چسبیده گفت وا غوثاه یا الله خداوندا اهل بیت محمد از گرسنگی در شرف
مردن اند که ناگاه جبرئیل نازل شد و سوره هل اتی آخر سوره در شان علی و فاطمه و حسنین آورد
ای آقا گرسنه بودن و گرسنگی کشیدن و روزه بروزه آراستن تا لب ... تا کی تا بزرگ
تا کی ... تا زحمت گرسنگی و برا ... این دنیای دنی ... دیدند ... آنکه بجا
منبع ... از ... گرسنگی ... مردم و عالم خلق ریزه خوار خوان
ایشان بودند و از سفره جود کرمشان که چون دامن بیابان ... وسیع بود ... بودند
بعد از آن تشنه برادران و چون آغشته ... بخون ... که در خرابه شام غذا ... جوی
و آن ... اشک ... دیگر نبود فطل ... الفت چون طفلان در شام
شدند ... تشنه ... بدون ... این ... که ... شام ... ند از ...
... فراموش کردند ... بیک ...
گذشته ... ساعت ... نیامد ... سال ... دو ساله
... کردند ... اهل ...

۴

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم — بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله برحمته الواسعة ومواهبه الهنیئة حمداً لا منتهی لکثرته وعدته
والشکر له لعطیاته الفاضلة وصنایعه السنیة شکراً لا منتهی لعدته وکثرته
والصلوة علی محمد وآله وعترته ولعنة الله علی اعدائهم الی یوم اجابة دعوته
لعناً لا ابد لزمانه ولا ختم لمدته وبعد فقال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم خطاباً
یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون
ترجمه ظاهر آیه شریفه در مجالس ثلث کمن البدایه والی النهایه از حال روزه گذشت
بر متتبعان قانون کتاب پوشیده نیست که روزه عبادتی است متضمن فواید
ومنافع و بسیاری از امراض نفس را سودمند و دافع و این روزه برای نفس
تبه کار بمنزله ... و پرهیز است برای بیمار آزاد مردانی که از نعم دنیا بغم
دین ساخته و از هوای لقلقات باد ... این پرداخته تلخی روزه
دریافته در کام ... از جان شیرین ... دیده ... بخواب
شبهای قیام ... ... ذوق ... از گرسنگی تشنگی
ایام صیام هرگز سیری نخواهند بلکه از ریافت بدنی لذت روحانی بردن بلکه الذ
اللذات شمرده مقامی بس عالی و وصول بان نه هر کسی ... رسی و حال

بلکه موقوف بتوفیق ... استنهار ... کامل است و تحصیل این اشتها محتاج است
بمعجون ... کسی ... کبه باطنی سقیم از آن اصلاح آید و در مزاج دل کارگر ...
نماید و آن عبارتست از اطلاع بر آیات کریمه و تامل در اخبار شریفه که از جامع ۲
کران هر درد و علت و دلیل ... ... دین و ملت که در هر گونه عبادتی
وارد و ... است عمل نموده ... از جمله ... که فضلا
دین ... بافضل و دانش ... وعالمی که ... از ...
غواص بحر معارف ... در جمیع علوم ماهر و عارف سلطان الفقهاء ...
العالم العامل الفاضل الکامل الاوحدی میرزا محمد رفیعای ... در باب
دوم از ابواب ثمانیه ابواب الجنان ...
در باب صوم از کافی و تهذیب ... لا یحضره الفقیه از حضرت سید الانام
... آداب قیام و صیام نقل فرموده ...
... سید رسل ...
این ...
الا اخبرکم بشیء ان انتم فعلتموه تباعد الشیطان منکم کما تباعد المشرق من المغرب
... یا رسول الله فرمود الصوم ... والصدقة تکسر ظهره والحب فی الله
والموازرة علی العمل الصالح ...

والموازرة علی العمل الصالح تقطع دابره والاستغفار یقطع وتینه ولکل شیء
زکوة وزکوة الابدان الصیام یعنی روزه سیاه میکند روی شیطان را و صدقه
میشکند پشت او را و دوستی در راه خدا و معاونت بر عمل صالح قطع میکند
نسل او را و استغفار قطع مینماید رگ دل او را و هر چیزی را زکوتی است
و زکوة بدنها روزه داشتن است باز از ... از حضرت ...
علیه الاف السلام والتحیه نقل شده این روایت ... آیت در باب
... روزه ...
... این ... از ان ...
... این ذره از آن خورشید ... از آن دریاست
که نوم الصائم عبادة وصمته تسبیح وعمله متقبل ودعاؤه مستجاب خوشا
آن مومن صاحب توفیق که به این مضامین این گونه اخبار ...
دامان خود را از این گونه ... ... این ماه شریف را
در نزد خداوند ... قدر و احترام ... چه قدر خوش است ...
و ... است آن عبارات حقیقت ... که مرحوم رضوان مکان
مغفور ... محقق ربانی مدقق ... الموفق بتوفیقات
السبحانی صاحب ابواب الجنان میرزا محمد رفیع قزوینی در باب دوم ...

در فضل روزه و ماه روزه فرمود رتبت این ... تمامیم و ان این بیان در رباعی است
که چه مبارک ماه جرم کاه است که سی پاره روزهای شریفش تمام آیه رحمت است
و سودات شبهای عزیزش هر یک سپاهیه بارخانهای فیض و نعمت
هر صبحش آغاز عمر جدیدی و هر شامش کاهش جناح نوروز و عیدی زهی خجسته هلالی
که پره قفل باب نیران است و دندانه کلید ابواب جنان طوق اعناق فرمان
پذیران است و حلقه اسماع طالب القرآن زبان گویا نشیب عذرخواه جرایم
مردوزن و شفیع فردا که چراغ عالم از آن روشن بالعبدیتی [illegible] مصحف
حسنات است و کاهیدن نمونه محو سیئات این اشعار [illegible] طبع آن بزرگوار است

مه مبارک رمضان رتبت مقدم — مه سعادت آغاز مغفرت انجام
چه ماه [illegible] بلند بالا [illegible] — چه ماه هوش ربا دلبری [illegible] عام
چه ماه آنکه بر رخش [illegible] — زکار دست دل خلق روزگار تمام
زهی مبارک ماهی که سینه [illegible] — [illegible] کینه [illegible] در این ایام
رخش چه مژده رساند این مه مبارک رو — که شد تخلیق از آن [illegible] اکل شرب حرام
کسی ز صبح اگر چنین صبح است [illegible] — [illegible] خواهش آید شکفته [illegible] شام
رود بر رخش ایام آن مباش ملول — ستاده تا که ستاند [illegible] خلق تمام
الی الخ

به روشنی از شب قدر است عنبرین خالی — که تابند از دل جانش هزار ماه غلام
از آنکه گشته شب قدر او نهان پیداست — که قدر او نشناسد کسی از خواص عوام
از این جهت شب قدر است نام او که بود — چه روز روشن از وقدر اهل سنت کرام

محصلا ماه مبارک رمضان المبارک ماهی است عظیم الشان و جلیل القدر است
در منزلت این شهر به پایه ای نمی رسی که جناب رب الارباب
قرآن و کتاب مجید را در این ماه به رسالت پناه فرستاده که شهر رمضان
الذی انزل فیه القرآن رسول خدا فرمود صحف ابراهیم شب اول ماه رمضان نازل شد
تورات شب ششم انجیل شب دهم زبور شب هجدهم و قرآن شب [illegible]
الکتب [illegible] و [illegible] و [illegible] و اجل و رزق و غیره [illegible]
آیا ابتداء نزول قرآن در ماه مبارک رمضان بوده با آنکه جمیع آن [illegible]
نزول آمده بعد از آن [illegible] منفرقا بر نبی نزول نموده علمای [illegible] در این باب
یکی از ادله در اثبات نبوت خاتم الانبیاء و اوصیاء [illegible] است که [illegible]
چه کرم معجزه این است که [illegible] از اهل عصر [illegible]
در عصر حضرت موسی سحره بسیار بودند خداوند عصا را برای آن حضرت معجزه کرد
که [illegible] ساحران [illegible] عصا [illegible] بلعید [illegible]
بلعید حمله ور گردید

منسب مجلسی علیه الرحمه اول اقرء و آخر سوره [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] الحمد است و آخر قل اعوذ [illegible]

بلعید حمله ور گردید یک لب بالا و لب دیگرش پایین که آن [illegible]
و [illegible] آمد و سحره قوم فرعون [illegible] ایمان آوردند با وجود آمدن فرعون در ارض
شدن [illegible] ایمان آوردند در عصر حضرت عیسی حکمای حاذق و اطبای ماهر
مانند جالینوس و افلاطون و ارسطو که طبابت به یک پهلو خرق عادت [illegible] معجزه عیسی
قدرت بر معالجه امراض [illegible] زنده ساختن اموات دادند هم چنان قدرتش که
همگی تسلیم نمودند و اعتراف کردند که قدرت بر این امور [illegible] ممکن نباشد الا
در زمان صالح معجزه اش را [illegible] که [illegible] فرزند
کذلک در عصر محمد بن عبدالله فصحاء و بلغاء بسیار بودند و پیوسته اوقات
صرف در اشعار فصیحه و خطبهای بلیغه و کلمات مسجع موزون می نمودند
چنانچه کسی که از این مرتبه بهره بود در جمع اظهار [illegible] بود
و [illegible] ممتاز نبود [illegible] زبان [illegible] جاری
ساختند کلامی که تمام فصحاء و بلغاء عرب [illegible] عاجز شدند [illegible]
که [illegible] قرآن [illegible] معارض شوند [illegible] در بودن قرآن [illegible]
مشتمل بر علوم بسیار از مباحث الهیه و علوم اخلاق و علم سلوک الی خدا
و علم به احوال قرون ماضیه و امم خالیه و غیر ذالک از اسرار غریبه و قصص عجیبه
[illegible] الکمال

و این نبود مگر از خالق البریه زیرا که از حالات والاحوال پیغمبر ما [illegible] است
که [illegible] درحالیکه اگر چه [illegible] کاتبات بود [illegible]
بود [illegible] و حضرت ارسطو [illegible] رسالت [illegible]
بیرون [illegible] که [illegible] کتب [illegible] سفر [illegible]
[illegible] که در این دو سفر از هیچ [illegible] تعلیم نگرفت آری [illegible]
[illegible] تدریس مدرس قدم زد [illegible]
[illegible] که خود مؤسس بود — [illegible] مدرس [illegible] بود
[illegible] تعلیم [illegible] زد — [illegible] علم [illegible] مدرس بود
[illegible] که عبارت [illegible] آیت قرآن [illegible]
زبان [illegible] ظاهر گشت درحالیکه مکه [illegible] بود از فصحاء و بلغاء [illegible]
که [illegible] مدرسه [illegible] آیه [illegible]
که احکام [illegible] از احوال [illegible] که [illegible]
خود [illegible] مقصود این بود که قرآن اعظم [illegible]
است زیرا که [illegible] از انبیاء ذکر می کنند [illegible]
جز قرآن که الی قیام قیامت [illegible] است [illegible]
خواهی [illegible]

خواص غریبه و معجزات عجیبه دارد حفظ و ورد اعظمی بلغاء و ناصحی اربی گوهر آب
منعقد فقیهان صادق و مقبلان حاذق نظر باحکام و معارف حلال و حرام او نمایند
عمل میکنند فصحای عدنان و بلغای قحطان ادای قرآن اکتساب فضل میکنند
جان نحود را شفق قرآن دل پر در داده اقران دیده بینی چون قران
چشم جسم این چشم جان آنرا دل رهی طلب حج و تحری که بیابد رفیقی رکنی بری
پس خوش حال کسی صاحب سعادت که همت بر خواندن و شنیدن کلام حق دارد
خاصه در این ماه مبارک بجود رغبت باز دارد بقرائت قرآن میگمارد تعین نما بیان
بر آمد ناطقان و ناصحان سپهر فضل و بیان صاحب الواب الجنان در مجلد دوم
از آن کتاب ثبت نمود چه خوشی احوال آن فرخنده اقبالی که اگر در دل مصحف
مجید ابواب رحمت بروی خود باز کند و از اندرون نظر بر آن حروف در
رقت رضای الهی افکند طوطی ناطقه در شکرستان الفاظ آن
شکر خا ساز د و آینه دل را بصاقل حروف از زنگ کدورات دنیا پاک دارد
از کشف رکلمات و الفاظ آن کام زبان را کامرانی دهد و از اسرار
رخطوط و نقوش آن عالم عالم منت بر دیده کار نهد از شاخسار
وفقرات بابرکاتش کلهای گوناگون فیض چیند داعم در رضا با اهل سطوارش

در فقر کرامت دو لک
مقام گزیند

از کلید دندانه تشدید آنی الواب فیوضات دو جهانی بروی دل گشاید و از چشمه سار
حلقهای میم تشنگی کنت امید آب بار نماید چه ظاهر است که از سخن و بنا زبانها
جز بر زه درآید و لفظی عز باد بیهانی حاصل نشد و از تلاوت کلام الهی شبستان
لحد پر نور و سرای دینی آخرت معمور میگردد بنده سیقه رفرود مایه هم گفت
و پایه ارفی برتر که در مقام شناسیکه خطاب بجناب رب الارباب باید
دکلام معجز نظام حضرت او به یکوشی هوش استماع نماید چه قران فی الحقیقت نمیگوید ای
ست که کس کلام حق شنود شعر قول باری شنود هم از باری که جا سبب
در میان قاری مرد عارف سخن ز حق شنود لاجرم ز اشنیاکم عنود
ما فضل کامل صداقی صاحب زبده المعارف آخوند ملا علی اکبر ایجی اعلی الله از رسول الله نقل نموده
القرآن هدی من الضلاله و تبیان من العمی و استقاله من العثره و نور من
الظلمه و ضیاء من الاحداث و عصمه من الهلکه و رشد من الغوایه
و بیان من الفتن و بلاغ من الدنیا الی الآخره و فیه کمال دینکم و ما عدل
من القرآن الا الی النار یعنی قران هدایت است از گمراهی و در روشنایی
ثبت از کوری و طلب نمودن اقاله از کناهان است و لغزشها و روشنایی است
در تاریکیها و پناهی از هلاک شدنها در شدکیست براه حق از گمراهیها و گشایش
از فتنها و رسانیدن از لغزشی است از دنیا تا آخرت و تمام دین شما در قران است

اهرم فی المنه باشید

دعام فی المنه باشید

هر چه جو استه باشید دار قرآن بجا در نمک زرکس مکی اسکبه اروی در آتش نمود
از حضرت سنان العلوه ولسان النبوه و حسام الرساله و بیان المقاله و ینبوع الحکمه
نهج البلاغه امیر البرره در کتاب مستطاب نهج البلاغه نقل شده این عبارت ثابت است
یعنی ای فدح راست تیبان حجه او داده اند وی خلف ار قران فکرت او زاده اند
علیکم بکتاب الله فانه حبل المتین و النور المبین و الشفاء النافع و الری الناقع
و العصمه للمتمسک و النجاه للمتعلق یعنی بر شما باد بکتاب خدا که آن ریسمان
محکم خدا است و نور هویداست و شفا و نفع دهنده است و آب سیراب کننده است
و پناه از عذاب خدا است برای کسی که چنگ زند و نجات است برای کسیکه خود را
در آن بیاویزد کنه بمینازد آنرا انکار زبان و رسید نکو نشی انسان ۲
حدیث از مناقب ابن مردویه از طالقه ارمعدن انوار ربانیه و مخزن اسرار الهیه امام الوا
بامرالله مرغم الفجره و قاتل الکفره ابی جعفر محمد الباقر نقل شده و رسید بعض
این زر از آن معدن است و این نم از آن گوهر است و این گل از آن گلشن دمیده
از آن ساغر است که نزل القرآن ارباعا فربع فینا و ربع فی
عدونا و ربع سیر و امثال و ربع فرائض و احکام و لنا کرائم
القرآن قران بر چهار قسم نازل شده ربعی در نعت و تعریف ما است
ربعی در مذمت و منقصت دشمنی ماست یکربع سیر و قصص و امثال است

یکربع دیگر در فرائض و احکام است

ربع دیگر فرائض و احکام است و ما راست آیات شریفه کریمه که در قران است
و تمام روی سخن بجانب ماست دلیل بر این بیان آنست که ربان و عطان
و استاد عصر و زمان الفاضل الزکی الوفی عالم عابد زاهد متقی حاج
نجم الهدی
شیخ محمد علی نجفی کاظمینی در کتاب مستطاب لسان الواعظین چنین نقل
موموده از عبد الله ابن بکیر از حضرت صادق آل محمد که قرآن نازل شده
با ایاک اعنی و اسمعی یا جاره و بعد فرماید علماء در کتب خود ضبط نموده اند
که در عرب دو کس با هم رفیق بودند در زمین جاهلیت یکی از آنان بدیدن
رفیقی خود برخاست چون بخیمه او رسید او را اند بد خواهی داشت در ابیات حسن و جمال
گویا ملک حسن و جمال را در زیر نگین عنج و دلال تعبیه کرده دو لایت خوب
دلبری در تحت تصرف زلف و خال آورده لها طرة مفتوله فوق غره
کلیل اذا یغشی و صبح اذا تجلی لها وجنة لو اعطر الورد رؤ له
اذا اتمنی ان یکون له مثلا کل رخ سرو قد لاله لب شرین بر دلکش
مهوشی مشکین خط سیمین عذار همان آن نگار دل عاشق آب و گل او شد
چنان سودا ئی در دل محکم افتاد که بر سنگ الحیان نقش کم افتد
تشنه زلال وصال او گشت چون قادر نبود که با او سخن گوید شوق چند از زبانی
گذشت و دیگر را مخاطب کرد و خواند و بان زن شنواند مضمون اشعار

مذکوره است که حاصلش این است
ممکن است در ابتو میکویم دیگران بشنو

مذکور است که حاصلش این است مثل عجم در تو میگویم دیوار تو بشنو
مراد از این مقال این بود که حضرت فرمود قرآن نیز بدین نمط نازل شده است
از انیس الواعظین منقولست طوبی آشیان عرش بجا رجالی رحیم حاجی ملا عبد الکریم لعلّه
از کریم الاصل و شریف الفصل فارس المهل و الجبیل سنان الله حیدر یعنی
این طوطی شکر شکن از شبان اوست وی ماه منیر نظر از آسمان اوست
که اگر فقط رشته ای باشد که یکسر آن در مشرق و دیگری در مغرب فرمود آن نور کوار که اگر
فرضا در آن فقط ریسمانی باشد که کلام خدا را که ریسمانی در مشرق مهمار القطر
سهو ضو نخواهم گرفت در خانه اگر کسی است یک حرف بس است داکر سببت کفی علیه است
اسفید ربایده دانست که قرآن راه راستی است برای اهل یقین دلیل روشن حضرت
سید المرسلین ولیت برین اول آخر قرآن رحمه با آمدنش یعنی اندر ره دین پیرو قرآن بس
فرمودند کسیکه بشنود حرفی از کتاب رب الارباب بدون خواندن آن نوشته شود
مواب آن یک درجه احسان و کسیکه بختم بخواند نه بزبان بنویسد از برای او بهر
حرفی یکی حسنه و محو میکند از او یک سیئه و بلند میکند از برای او یک درجه و کسیکه تعلیم کرد
یک حرف ظاهری از آن نوشته شود از برای او پنجاه حسنه و محو شود ده سیئه و بلند شود
ده درجه و کسیکه بخواند حرفی از قرآن در نماز نشسته نوشته شود از برای او پنجاه حسنه
و محو شود از پنجاه سیئه و کسیکه بخواند حرفی از آن در نماز ایستاده نوشته شود برای صد حسنه
و محو شود صد سیئه و بلند شود
صد درجه

بیت ... اختلاف ...

و محو شود صد سیئه و بلند شود صد درجه در مجلد دوم از ابواب الجنان در فضل
قرآن و خواندن آن سید بهمراه حضرت سلمان در ذیل آن حدیث شریف معلوم باید
چون کسی ختم قرآن کند عطا کند او را خدای تعالی ثواب سید سبزه بهمراه که تبلیغ
رسالت خود کرده باشند و ضیاء آن باشد که خوانده باشد هر کتابی که خدای تعالی فرو فرستاده
بر پیغمبران خود حرام کرداند خدای تعالی جسد او را بر آتش و بر نخیزد از جای خود
تا آنکه آمرزد خدای تعالی او را و پدر و مادرش را مؤلف این ذخیره گوید زهی
شرف و کمال این منقبت بزرگ که مواظبت بر حفظ و قرائت کلام رب العزت دارند و لی
با اطاعت و خدمت و ارادت آل عصمت که اعیان ثقلین اند و سیاره کب قرآنی و راهبر زنان
و دست تواناتی است یعنی با ارادت قرآن مکتوب کی شد ختم ازو نماند دین نیز گو شد
چون آن زن صالحه صحیحه ادعیه اربعه که خدمت گذاران این سلسله و این طایفه
کارها بجا رساند و خود را مقیم بلند کرد که مدت بیست سال تکلم بقرآن
نمود جواب سؤال نمی‌نمود و لو کان اینها یکفی هذا لفضلت نساء علی الرجال
و دلیل بر این مدعا روایتی است که علامه العلماء علامه مجلسی قدس سره القدوسی
در مجلد عاشر بحار که دریا دریا فضائل ائمه اطهار در روایت و در آن کتاب
ضبط نقل فرموده سایر علماء نیز در کتب و اسفار خود نقل نموده اند بنا بر حرفی

در کنار اختلاف منهم شیخ بهائی
مقول معقول است الحی الی ...
... عنوان ...

اختلاف منهم شیخ بهائی علیه الرحمه در کشکول سخنی شیخ بزرگوار حضرت معقول منقولات
فرموده است که از عبدالله مبارک منقول است که روزی سفر حجاز رفتم در اثنای راه زنی
دیدم چادر بر سر در برقع بر صورت منور راه می‌پیمود و این آیه تلاوت میفرمود
اتی لحبیب المفضل اذا دعاه چون آن حالت دیدم استقبال او نمودم بنهایت
اهتمام و رعایت تمام سلام نمودم سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة دانستم که
سلام داد گفتم السید دار الیمین مرا گفت فرمود کجا می‌روی الطلب دانستم که
کجا بودی فرمود منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری گفتم سؤالی می‌کنم آیه
که از کلام شهر رفتی فرمود من المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله گفتم بکجا میروی فرمود
ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا گفتم رفیقی تو کیست فرمود
والله معکم اینما کنتم گفتم باقی توشه ای هست گفت و فی السماء رزقکم و ما توعدون
گفتم طعام حاجت داری گفت و ما جعلناهم جسدا لا یاکلون الطعام دانستم
گرسنه است طعامی که داشتم در نزد حاضر کردم تناول فرمود گفتم حاجب آب داری
فرمود و من الماء کل شیء حی مطهره آب در نزد او گذاشتم نوشید گفتم اگر
خواهی ترا سوار کنم فرمود ان احسنتم احسنتم لانفسکم شتر عقال کردم که سوار
کنم خود خود بجانب نظر میکردم و تعجب مینمودم فرمود قل للمومنین یغضوا من ابصارهم چشم
پوشیدم علی ما هو المسموع عن بعض الثقات خواستم باز دیدنی بکوم بر شتری
نشاندم

... اعتنی ...

نشاندم که تملک مرتبه دیدم از ساحت بیابان سواری نمایان شد که سمند سبک سیر
بیابان سیر بادپا چو باد به بیابان جو جوجک فولاد رکنی چون برق جهنده و باد چون مرغ
سرعت پرنده و با دعای مستجاب از آسمان رسنده از هر قدمی که نزدیکتر اماکن
دور است که از راه از بیابانی بآسمان برسد حیران در آنست من اکنون ای دیده
مثل دعای مستجاب علی ای کفش نازل از آن مبسط
رسنده تر رهی دهنده تر ز خیال روانه تر رهی دو نیم تر ز مثل
بکام او بکه پوپه صعب که زلول بپای او بکه سیر سهل گشته جبل
بران مرکب تیز رام تند کام سوار سمند باید مهلاً مهلاً آرام آرام یعنی برسد ترا
ولیکن کجا در این زن زنش آمد سوار شو چو بنهان شتر بلند شد آن زن آیه خواند
سبحان الله الحمد لله الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین در اثنای راه از او
پرسیدم که چه نام داری گفت ارجعی الی ربک راضیة مرضیة گفتم مرا امر داری
که قبول کنی گفت انما المومنون اخوة گفتم چند روز است در راهی گفت و ارجعه ایام
سواء للسائلین پرسیدم که فرزند داری گفت لعلوان شلله گفتم چه نام دارند
گفت و اتخذ الله ابراهیم خلیلا و کلم الله موسی تکلیما یا یحیی خذ الکتاب بقوة
گفتم السیده مرا پند ده گفت و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا در اثنای
راه بنشسته ای دید گفت

راه نشسته ای دید کفت الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن کفتم تر بدست رالسبلامی
با دست حبیب کفت احبی ب احبنی ما احبی ب الهی دیدم جوانانی آمدند برو ابطی
کفتم کسیتند المال والبنون زینة الحیوٰة الدنیا دست در جیب کرد زری داد کفت
ان الله لا یضیع اجر المحسنین مر بر انتی کفتم کیست کفتند اینها کفتم
هبه ام مادر شهادت ولی احتی حبیب لب عالی نسبتی بکیا مهر میتو د
که مدح باری قرآن سخن میکوید کفتند منذ عشر سنة ما تکلمت الا با القرآن
کفتم بکو شید الحمی حبیب کفتند هذه فضه جاریة فاطمة بنت محمد صلی الله علیه وآله
بحادیم با عربی ابی در لقب د شنوه کان عرضی اهل الخلیقه اگر کس ارتحا سئوال نماید
ان سوار فریاد رسنده دیاری کننده که راه نشسته دست نامحرم کجی در کنیزی
دراز نمو که تحو البته همه خواهید فرمود او علی ابن ابی طالب بود آقا آقا
لکی بودی شب بازدیم [illegible] را آنو قبکه بر بانوان رسید مظلومه اطفال
دو ساله شش ساله براد رتی در یک خیمه سیم سوخته جمع نموده اگر کسی بکوید کوئی در نشد
سیلی الصورت رسیده کعب نیزه تازیانه خورده بودند کو شما را الست لعنة الله حال
بد روی ادر بدست نهمی کشته معلوم است که بر اهل بیتی چه میکذرد و اکر نیای دستی
قصه خادمه و خواستی شیر بکم دختر صد نفیه طاهره که در بینی راه چند کرامت
از کنیز دختر شاه ولایت سر زد لعنه نمو نه ربا نوا توه بیاد مستمع الطاقت شنیدن این سبب
الا لعنة الله علی القوم

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی تدکدکت الجبال الراسیات لاستشعار قدسه
و وحدانیته و الشکر لله الذی تزلزلت الارضون و السموات
لاظهار عزه و فردانیته و الصلواة و السلام علی محمد و آله و عترته
و لعنة الله علی اعدائهم الی یوم حضور حضرته و بعد قال الله تبارک
و تعالی و تقدس فی سورة البقرة یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام الخ
همانا ترجمه ظاهر آیه واضح هدایه مکرر مکرر در مجالس ملفیه معروض داشته ایم
حضرت حق حکیم عالم اعلی تنزهت آلائه ها در وجوب صوم مصلحتها و حکمتها ست
که عقول ناقص ما قابل ما را ادراک بان نیست بعض از ان مصالح و حکم را سلطان
سریر الرضا سامن الائمة و ضامن الائمه سرور الکیا [illegible] اهل التقوی علی ابن موسی
الرضا علیه التحیة و الثنا در جواب فضل ابن شاذان در عیون اخبار رضا روایت نموده
فرمودند از جمله این مراز مخانه اسرار اوست و این زلال از ساغر کفتار اوست
فان قال فلم امر بالصوم قیل لکی یعرفوا الم الجوع و العطش فیستدلوا علی فقر الآخرة
و لیکون الصائم خاشعا ذلیلا مستکینا ماجورا محتسبا عارفا صابرا
لما اصابه من الجوع و العطش فیستوجب الثواب مع ما فیه من الانکسار عن الشهوات
ولیکون ذلک زاجرا لهم الخ عظاما
١٤

و لیکون ذالک واعظا لهم فی العاجل و لیصا لهم علی اداء ما کلفهم
و دلیلا فی الاجل و لیعرفوا شدة مبلغ ذالک علی اهل الفقر و المسکنة فی الدنیا
مینوماید اکر قائلی بکوید پس چرا امر شده است بروزه در جواب کفته میشود علت انکه شناسند
خلق الم کرسنکی و تشنکی را پس استدلال کنند بر فقر او آخرت بیعنی طالب رشناسند
احوال فقراء آخرت و علت انکه بوده باشد روزه دار خاشع و خوار و ماجور داشته
شده نزدیک شود بخدا و عارف و صابر باشد در کرسنکی و تشنکی ما را از نجواب
بلی مرد صاحب هوش از ادراک الم کرسنکی و تشنکی روزه متذکر احوال فقراء و مساکین
میشود که چکونه در تشنکی راه بسر برند و با الوان نعمتها و دنیا همیشه شکم حرص میکنند
المرد متقی روزه دار چون این حال از فقرا میشنود که بخوشی رسید بفکر تدارک
حال انها میافتد بدستیاری سعادت و بیاری همت میفقد و صله این نوع از
مردمان پریشان بر می آید و طواف دلهای شکسته ایشان مینماید و دیکر آنکه
مرد عاقل هیشمی بیند دیوی صاحب یقینی از کرسنکی و تشنکی روزه الم جلوکداز
طاقت بر داز کرسنکی و تشنکی روز قیامت بخاطر میتوانند رسانید و
دیکر آنکه نفس سرکش مغرور را از ان فقر و شکستن الم هم رسد و آن از اعلی شیم
حمیده و در درکاه الهی نهایت پسندیده است خوش فقر که دین دا
ازان قوت کرد

ازان قوت کرد و از این شکستن کی شکستها بان درستی پر برد حبذا فقری که
موجب ترک دماغ از رحمت کرامت شود و در حبا زر و زنک کدورت برخ روز قیامت آرد
حضرت رب العزت جل شانه حب حسنی خواند عطیه زمره
انام سابیشر لقب لقبهم صیام ارجمندی و تباج و هاج سعادت این عبادت بر بلندی
داده و بهشتی و منها از اکل و شرب ابواب فتوحات دو جهانی و مثوبات
جاودانی بروی بنده کان کشاده و چه فیضی ازین بیشتر میتواند بود که بنده به تحمل
این اندک ریاضت در زمره صابران داخل کردد و شرف و کرامت والله یحب
الصابرین در اعلی محل حاصل نمود و در کلام خداوند و آثار ائمه هدا روزه بصبر تعبیر شده است
که فرموده و استعینوا بالصبر و الصلواة استعانت و طلب یاری کنید در شدائد
و حوائج خود بصبر و نماز و درین لا الحجرة الفقه از عالم ربانی و خازن کنوز فرما
حضرت ابی عبد الله در تفسیر این کلام هدایت التیام منقول است که مراد از صبر روزه است
و در طی این خبر است انکه ماه مبارک رمضان را شهر صبر کویند و در ذیل حدیثی است
که بر در طوح معارف مرحوم غفران انشان سند المتکلمین و قطب العارفین
ما ملّی باقر مزه از عیب و شین معروف و مشهور بواعظ قزوینی در محلادوم
از ابواب ثمانیه اش در باب صوم فرموده که مرد یهودی خدمت محمد حبیب خدا مشرف
شده عرض کرد یا محمد

مشرف شده عرض کرد یا محمد ای عالم از خفایا و اسرار کون و مکان دانا تر زیاده بیان چه شد عیان
حسب جزا و ثواب کسی که روزه بدارد حضرت اشرف نبوی مضمون کلمات چند فرمود
است هیچ مومن که روزه دارد ماه رمضان را از روی احتساب مگر آنکه ادراک فضل ثواب
مگر آنکه واجب گرداند الله تبارک و تعالی برای او هفت خصلت اول آنکه بگدازد حرام
در جسد او دوم نزدیک شود برحمت الله سوم کفاره خطیئه آدم پدر او است چهارم آسان کند
خدای تعالی برو سکرات مرگ را پنجم آنکه در امان باشد از گرسنگی و تشنگی در روز قیامت
ششم برات آزادی از جهنم باو عطا شود هفتم آنکه خوراند خدای تعالی او را از طیبات بهشت
پس ای عزیز برادر و غافل از مناقب و فضایل این ماه شریف مشو و غنیمت شمار و درک روزها
و شبهای این ماه شریف را بلکه ادراک ساعات و دقایق این را و مسافر باشی و غافل از آن
سحر که صلوة در آن وارد و میتوانی که راهی بخداوند تحصیل نمائی مبادا غنیمت شمار
اینها زیرا که بگذشتنی باعث سعی [illegible] و این ماه شریف میگذرد و تاخیر میندارد
تحصیل زاد و معاد را در ساعت و زمان دیگر زیرا که یقینی نیست که آیا در ساعت دیگر
حیوة داشته باشی که بتوانی تدارک افعال نمائی که از تو فوت شده و باید داشته باشی
کردن در آفتاب سلامت [illegible] کما اخرج [illegible] اندکی [illegible] در [illegible]
که در بدای [illegible] که [illegible] کامل [illegible] و [illegible] شنیده ام که [illegible]

دیدم [illegible] که در عهد ما [illegible] پس باید سعی نمود که صیام و صوم شخصی صوم [illegible] باشد
و آن آنست که زبان خود را که منکر [illegible] است با قلب متحد سازد و دل از هوا و هوس
[illegible] بالکلیه بپردازد و منتهای همت خود را درین روزه بالک [illegible]
و تصعیف [illegible] که هر شخص [illegible] قدس [illegible] ضعف این درسید
این است که از یکی از عرفا [illegible] هوشمند از حقیقت روزه پرسیدند فرمود [illegible]
[illegible] اما روزه محمد و آل وی [illegible] ارحامی [illegible] از [illegible]
خدای معتکفان جناب حضرت قدس نثار [illegible] بارگاه جلال
بیان رفعت [illegible] حقیقت [illegible] درجات روزه [illegible]
اما روزه اولیا و پاکان [illegible] نفس از غیر سلسله [illegible] است [illegible]
و [illegible] مردان عالم [illegible] [illegible] روزه [illegible]
و اما روزه رعایا امساک نفس از مفطرات وارده در شرع رسول الله است
[illegible] روزه [illegible] کدای روزه [illegible] الحاصل در تهذیب از حضرت
مقدس علیه علویه مرویست که [illegible] بالبلغم و [illegible] الحفظ [illegible]
والصوم وقرائته القرآن [illegible] بلغم را [illegible] در قوت حافظه
در روزه داشتن و قرآن خواندن [illegible] حال آن مومن سعادت [illegible] که
دری ماه [illegible]

درین ماه [illegible] روزه گرفتن و قرآن خواندن [illegible] خود [illegible]
خواندن و شنیدن کلام حق [illegible] و [illegible] کلام باطل [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] اقدس امیرالمومنین ما ثور است که البیت الذی
یقرء فیه القرآن و یذکر الله عز و جل فیه یکثر برکته و تحضره الملائکة و تهجره الشیاطین
خانه که خوانده شود در آن قرآن و ذکر کرده شود خدای عز و جل در آن بسیار شود برکت
آن و حاضر کردند در آن فرشتگان و دوری کنند از آن شیاطین و در خشند برای اهل آسمان
چنانکه میدرخشند ستاره برای اهل زمین از حضرت رسالت مرویست که اذا
کان یوم القیمة وضعت منابر من نور عند کل منبر ناقة من نوق الجنة ثم ینادی
المناد این من حمل کتاب الله اجلسوا علی هذه المنابر فلا روع علیکم و لا
حزن حتی یفرغ الله مما بینه و بین العباد فاذا فرغ الله من حساب الخلق حملوا
الی تلک النوق و ادخلوا الی الجنة چون روز [illegible] بگذارند منبرها از نور
در سایه عرش خداوند [illegible] و در پای هر منبر ناقه ای از ناقهای بهشت باشد که
هر یک هفت هزار سال در مرغزار بهشت چریده باشند و آب [illegible] نوشیده
و در سایه درخت طوبی آرمیده باشند و بوتهای [illegible] هزار [illegible]
[illegible] باشند [illegible] پس منادی ندا دهد
در [illegible]

در [illegible] از جانب ملک اکبر که کسی نبند حاملان قرآن [illegible]
[illegible] خوف و بیم [illegible] تا فارغ شود از حساب اهل محشر پس بحکم حضرت داور
[illegible] که اهل آن [illegible] دکو [illegible] باز در فضل قرآن
است که القرآن افضل کل شیئ دون الله فمن وقر القرآن فقد وقر الله و من استخف
بحرمة القرآن فقد استخف بحرمة الله قرآن فاضل ترین چیزهاست پس
هر که نگاه دارد حرمت قرآن را نگاه داشته حرمت حضرت سبحانی
و هر که استخفاف کند بقرآن استخفاف نموده ملک منان و حال آنکه اگر
یکی از ملوک و سلاطین دنیا که [illegible] اسم [illegible] دور [illegible] عظمت رب
العزت [illegible] اگر منشوری و یا فرمانی با اهل دیاری فرستد خلق
آن دیار از صغار و کبار اجتماع مینمایند و در استماع آن فرمان همه تن گوش
و بر مضمون آن [illegible] طریق فرمان [illegible] و نهایت رقت
را میکنند که مبادا [illegible] از آن [illegible] و مضمون آن عمل شود که مورد [illegible]
سلطانی گردند پس چه میگویند جواب داور داور را که قرآن را که از فرمان
سلطانی [illegible] عمل [illegible] و حال آنکه قرآن [illegible]
حبل المتین [illegible] المبین [illegible] الذی [illegible]
در [illegible]

در قصیده طویله که در مدح رسول خدا در باب قرآن گفته دره الکبیر

وجاوه الروح بالقرآن ینسخ من / شرایعه الروح ما یحویه الانجیل

وکل اسفار تورات الکلیم لها / من بعد اسفار صبح الذکر تعطیل

لولاه ما کان لا علم ولا عمل / ولا کتاب ولا نص وتاویل ۲

ولا وجوه ولا النبی ولا ملک / ولا حدیث ولا وحی وتنزیل

در زمان سید بسیاری بعضی از معاندان این قرآن را نسبت بسحر میدادند چنانچه آمدن ولید بن مغیره که بوفور عقل و کثرت مال و بسیاری اولاد از سایر اقران بزرگی داشت و در فصاحت و بلاغت کم از چون او یافت میشد چون شنیدند سحر اظهار نبوت میکند بسوی او آمدند تا جمعی از طایفه قریش قرآن از صاحب قرآن شنیدند مهلت خواستند که بفهمند این چه کلام است هر چه روزها و شبها فکر کردند اندیشه کردند حطه است نافهمی است تا امروز است چون شفقه شده بود مغیره گفت این سحر است که مرا اهل ارکشته و این نسبت سحر از آن جهت بود که اگر زن می شنید این کلام را و خیانت شوهر او در دل تاثیر میکرد که از شوهر بدرست بر میداشت باسلام داخل میشدند هر گاه شوهر میشنید دست از زن بر میداشت غیر از مذهب شنیدند دیگر نمیدادند

[illegible]

و نبوت کرده میکرد چنانچه نجاشی در حبشه که اصحمه نام داشت که از شنیدن قرآن گریست و هم گفت کلام بشر نیست و چند کلمه از آن داستان که مقصود تمام آن عنوان است این است که جعفر بن ابی طالب با هشتاد نفر از صحب الامر از شدت اذیت کفار بسبب حبشه روانه شدند مشرکان نیز عمرو عاص و عماره ابن ولید از جانب دیگر فرستادند تا رسیدند بجعفر با ولاد در نزد نجاشی شدند بعد از گفتگوی چند نجاشی گفت بجعفر که تحیت ما نیز در دعوی نبوت هم چیزی است گفت کلام آورده است از جانب خدا گفت چیزی از آن بخاطر داری گفت آری بلی

این درخشش هوارا از آن بحر زاخر است / وین لقمه با عیار از آن گنج وافر است

این سوره از قرآن ان محمد است کهیعص شروع کرد سوره کهف خواندن تا آیه که رسید نجاشی گفت این کلام بشر نیست تا رسید باین وهزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا نجاشی با اسقفه بنوعی گریستند که اناجیل از گریه تر نمودند نجاشی گفت ان هذا لهو الحق المبین هر چه عمرو عاص سعایت کرد سودی نبخشید بلکه چون نجاشی [illegible] طپانچه بصورت عمرو عاص که دندانهایش بود و جعفر و کسانی در پناه نجاشی در حبشه ماندند تا فتح خیبر بخدمت خیر البشر رسیدند چون قلم بحرف این مطلب رسید هم قلم شکست هم کاغذ درید چه خوش است آنکه از حالی خبر یابد

حید العلم جعفر برادر دو ذو الجلال

جعفر برادر رو دو الجلال حیدر عرضه دادیم و نام نامی بر آمد نگفتم بر زبان آریم محقق شنام

اری شرح شکن زلف خم اندر خم دلبر / کوته نتوان کرد که این قصه دراز است

عمران مکنی با ابا طالب سالها چهار پسر که اول طالب نام داشت مکنی شد بابا طالب دوم عقیل
۲ سوم جعفر چهارم امیر حیدر و از این ترتیب هر یک ده سال از آن دیگر افزون بود و مادر ایشان فاطمه بنت اسد بن هاشم ابن عبد مناف است داد اول هاشمیه است که از برای هاشمی ولد آورد و جعفر ملقب بود بابو المساکین و هنگام قال

قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خیر الناس حمزه و جعفر و علی

خوشه نه کاخ نگشته نشست طوبیان / خود آفتاب آینه دار جمال شان

کیتی طفیلی حضرت والا جلالشان / مشک سیاه مجمره گردان خال شان

شمس قمر بدر فر اجداد از ازل / طغرا نویس ابروی همچون هلال شان

از مناصب مناقب و مفاخر حضرت امام محمد باقر مرویست که جبرئیل امین بر رسول خدا نازل شد عرض کرد خدا سلامت میرساند و میفرماید که من جعفر ابی طالب را دوست میدارم حضرت رسول جعفر را طلبید پیام ملک علام رسانیدند و از اخصال ستوده پرسید عرض کرد باین علم اگر نه این بود که ملک علام ترا اعلام نموده هرگز نگفتم خصلت اول من آنست که شراب نخورده ام چه شراب مزیل عقل است دوم آنکه

هرگز دروغ نگفته ام

هرگز دروغ نگفته ام زیرا که دروغ مرد را ... سوم آنکه زنا نکرده ام ترسیدم با حرمتم زنا کنند چهارم آنکه بت نپرستیده ام که نفع و ضرر از آن تصور نمیتوانم این قدر مقام داشت جعفر که هم مکرر و مکرر میفرمود اشبهت خلقی و خلقی تو مثل این حال مانی صورت و سیرت و این نهایت شرف و بزرگی است چون در سال هفتم هجرت از حبشه بر گشت در فتح خیبر به پیغمبر ملحق شد امام زین العابدین علیه السلام فرمودند بروایت مرحوم ملا محمد فرشته رسول خدا بقدر یک تیر پرتاب باستقبال جعفر رفته با عوض خود را در ... فرمودند نمیدانم بکدام یک از این دو موهبت عظمی کرامت خدا تعالی بمن عطا فرموده شادتر باشم برسیدن پسر عم خود جعفر یا بفتح خیبر پس رسول خدا بر ناقه عضبا سوار شد و جعفر را ردیف خود سوار نموده تا در تشیع که بین الخاص والعام معروف شد جعفر طیار است تعلیم نمود و این جعفر در سال هشتم هجرت که انرا مورخین و محدثین سنة الاستواء خوانند که سال فتح مکه بود و سال کشته شدن ... و سال اسلام عمرو بن العاص و خالد بن الولید و عثمان بن طلحه بود و سال وفات زینب دختر رسول خدا و ولادت ابراهیم پسر رسول الله بود در سی سال جعفر بدرجه شهادت و بتوفیق این سعادت مانون حضرت رسالت در موته شهید گردید موته نام قریه است از قرای بلقاء که در اطراف شام افتاده است و از آنجا تا بیت المقدس دو منزل است

دو دار القوی البلقاء

و فی اللغه البلقاء کورة من اعمال دمشق بین الشام و وادی القری جبال ازمعصل نهادت
الشرور راینی است که خاتم اشهاد مکتوب در سال هشتم هجرت حارث ابن عمیر ازدی را با مکتوب
بصری فرستاد که او بگه از توابع شام است حارث را شرحبیل کرد تا بارض موته که در حدود
و با تتره بود و قرابت کرده اند رسید و در آنجا شرحبیل ابن عمرو غسانی که از ارکان
درگاه قیصر بود و امارت داشت از کار رسن واقف گشت که سفیر محمد است بقتلش آورد چون
این خبر بحضرت رسید بنهایت آشفته گردید البته مصدر رحمت است چگونه میتواند شود
بچه از دوستانش در بلد غربت کشته شده فرمان داد تا لشکریان در دوستانش بارض
جرف جمع شوند و فی اللغه الجرف بضم الجیم ثم السکون موضع علی ثلثة امیال
من المدینه بجانب الشام سه هزار تن لشکر در گرد سر سپهر که همه ملک بودند
جمع شدند قوم اذا قابلوا کانوا ملئکة حسنا وان قاتلوا کانوا عفاریتا
جنگ جویانی که گر با چرخ چشمی زدند رخ گرداندی گردون روی سپهر لاجورد
همچو اجل مردم شکار همچون فلک بیکار جوی چون قضا کردانکه از چون هوا گشت برد
پس سپهر نماز ظهر گذارد و در میان لشکریان نشست حکم داد تا لشکر در گرد او بنشستند
آنگاه رسول خدا از این سفید لیست جعفر را پیش خواند رایت لشکر بدو سپرد امارت
لشکر بدو داد مؤلف و جامع این ثمنات و ملفقات گوید دأب و دیدن از قدیم
و دشمنی از سلف و خلف این بوده و هست که رایت مهر آیت خود و علم متحیث پرچم بدست
علمبرداری دهند

عیب کس ند هند تا بصفت شجاعت موصوف نباشند و بدلیری معروف نباشد از جانب
بد رشجاع نباشند و از جانب مادر شجاعت قبیله دلن نتی قرار نباشند بلکه او حکم در
بزرگی نشان گرار باشند تقیه دیو علم لشکر بدست اینگونه از اشجعان دهند اگر با حقیقت
متصف نباشد لابد علائم شجاعت باید و ران علمدار با صلابت باشد از جمله اعلائم
یکی بلندی قامت است که فرمود فخر برکت در طوال امت من است دیگر در شرح ضم
دلن با کسر یرحن صنا کم ضم الرأل ام حسن لبه دیگر زبر بودن موست که دلیل بر شجاعت است
دیگر گشیدگی بینی و طول آن که دلیل بر شجاعت است وکان علی اقنی الانف دیگر صدای
بلند جهیر الصوت بودن که از علائم شجاعت است وکان علی جهیر الصوت پهنای شانه داشت
دلیل بر شجاعت است بفر عظیم المنکبین بودن و درشت بلند از علائم شجاعت است
وکان علی عبل الذراعین غلظت بازو درشت از علائم شجاعت وکان علی شثن الکفین
این صفات ستید کاناب در پسر عم جعفر دیده و شجاعتش برداشته و بزرگ بر سر لشکر
لشکر کرد این عم ای رادر علی مرتبه که توئی مستحق این علم دلوا که از تو دست
تو علم عالم مردم شبهه و لذت دینم کام شیرین کردند و در گردیدند بوم و ملک و عبادت
در شیر رایت تو باد اهوای نصرت روح اله الست کونی در السینی بر هم
از جوشهای شعبت آیات فتح خیزد تا مطلب آیت آری هست از حروف فتح

جماعت عامه و بعضی از خاصه بر آنند که حضرت رسالت علم بدست زید بن حارثه داد و ا
امیر فرمود بر جعفر و بعد وی عبدالله بن رواحه و بروی پسر حنیفی که آسمان عزت و مروت وعطارد
سپهر انجمن الملک در مجلد تاریخ هجرت رسول خدا که ناسخ التواریخ است بر این قدر بیت از
واهل صفا که کتب دیباس الجلوب و تاریخ های کیفیت بر درجهای دعوام مرغوب گلکشته
منقطع بکردید دران کتاب مستطاب بعبان داخل را ندن فی کعبی این مطلب نموده
در زنگی عروس نهانها در آن بوستان چون خط دیران و شاخ ریحان بیفروج راه را تمام
عرصه دروی جهان بر زمین بیع عروک روضه ای در روان رمان بر روی شکفتن غزال بار
بر سر گره هوای گلبن است چون صبا روی آن گلستان از رو عرض تربت اشعار شعرای
کوران جنگ حاضر بودند علم را بدست جعفر طیار داد رسول مختار داد و دشمنی
نه ز میمنه و میسره و نه بر جناح و ساقه کار است مادام که علم بر دست علمدار است
و همیشه که دست علمدار از کار باز ماند چون علم سرنگون سپاه بی سرگون میشود
این بود که در جنگ موته هست بریدن دست جعفر نمودند که علمدار و سپهسالار
از پای درآرند مثل کرلی چون صحرای کربلا و ظهر و زعاشورا که سعی دشمنی این بود
دست آن زاده ماه ها از بدن جدا نماید مخادیم جمیع علائم شجاعت که عرض شد
در امیر و برادر شاه ولایت جمع بود عباس هم بلند قد که بعه سرکش ده بهنای بر سر اسب
الفیکی بیو اتجعد و بلند دست

مجعده مو بلند دست عریض سینه بود لشکر دیدند پسر امیر المؤمنین است برادر رسید
الشهدا است از جانب پدر و مادر شجاع است برگشتی نمودند اه اه
دست بالا رفت از رقی و دست چپ از بند جدا ساختند مشک را بسی درست حوالت
خواست بمقصد قدحون علم خم نمود مشک بدندان گرفت در حین گرفتن مشک
خود آبی از رش افتاد حالا به بین چه میکند دست ها بریده مشک بدندان گرفته
سر مبارک برهنه از چهار طرف لشکر کشتن وجود دشمن با چهار موجه ساخته تک حرام را
ده ای یا عمودی از این بیتی آمد العبه ربانم چه مسکوئی قلم چه منویس بر هنه و عمود آهن با
ماری سنجی در حضرت جعفر بود که رسول خدا را نی بغده به لعب جعفر ابن ابی طالب پیش خواند
رایت بدو داد و حینی فرمان داد که اگر جعفر نبود زید بن حارثه امیر لشکر است اگر او هم حادثه
ها حادثه پیش آید عبدالله ابن رواحه علم بردارد چون عبدالله کشته شود
مسلمانان باختیار خود شخصی که از لشکر گزیده کنند با امارت او بعثمان نام
حاضر بود گفت هر سه کشته میشوند رسم پیغمبران این چون امیر بعد امیر تعیین کنند از ترتیب
از دست روند سعد لشکریان با بدعا بخیر یاد کرد لشکر تا ثنیة الوداع
تعیب نمود روانه فرمود دستخطی چند فرمود از جمله این کلمات بود لا تقتلن امرأة
ولا صغیرا ضرعا ولا کبیرا فانیا ولا تقطعن نخلا ولا شجرا جای گوی بردانا در آن
تو انا محنوذ تحقیق نیست

[illegible]

تو انا جعفر و جعفر نیست ماری چون لشکر موته رسیدند پس از شهادت ساختی از صبح که لشکر کشی
از صد هزار افزون بود روبرو شدند سالار سپاه دین پناه جعفر بن ابی طالب علم را از کف قدم
در معرکه جنگ گذاشت مرد دار چون حیدر کرار کشتی نمود و کوششی فرمود که حکمت خواطر جمع
که مردم منی دیگر از معرکه بدر هجوم آورده شجاعت نمود استعد رفت و تمام نمود ان جوان جمیل
ماوت رالت اربدن جدا اند بحالا که علم بدست چپ گرفت آن دست جدا اند
بهر دو بازو گرفت روی خود بجد نمود گفت السلام علیک یا رسول الله مثل
که مثل برادر زاده انی انا الفضل الی اخره مامردی که ضباب جعفر علم بیا زو گرفته خر
بر کرشی زو کنار پای در آمد در این کلمه نیز جای سکنه اشاره بمصیبت از ذکر فریب هست
حضرت ادریس رب العزت سیم جعفر را اجرای موته خود داد رسول خدا ان ماجرا مشاهده
منبو و کار مجد بود داه دلت را رالت جعفر را بریدند ساده دست چپ را یا الله پنجاه زخم
بر بدنش رسید عرض کفار سکه فیه کرد بدن جعفر را بنیزه بلند ساختند سهم و
بر آورد خدایا ایشم را روا من دعا رای بزرگوار دو بال از جو یاقوت که بر توی
بوی جنان طیران نمود از دیدن ای حالت دردی بر دل رسول رب العزت
بجید آری آقا صباب حمات برای رسول خدا نه بمنبرام چه گذشت برادر را
کنیکه ده نفر اسبهای خود را بران ابدان پا مال کنند رسید بر آن بر در آن وقت
که نیزه داران بدن علمکی را کشید لفصل زخم بدن الله او بود که زخم حضرت عباس رسیده
داند چه عرض کنم [illegible]
روز اطفال [illegible]

عبد الله ابن رواحه پس از شهادت جعفر و زید بن حارثه علم برداشت و این جانثار
سید مختار سه روز بود چیزی نخورده بود و من الاتفاق چهار روز روزه بود چیزی برای
افطار خود طلبید گوشتی در دادند چون بکام خود کرد ابو از غصه نگاهش تلخ آمد از وی
جعفر و زید را در خیال آن مرگ در آن کام و دل ایشان شد مسکینه و نور بصر
بوت که بسر و مکرها به چون شعر از آن بکنایه از غنچه نظر آمده جوان نوخط مشکین
موی به طلعت ای خورشید رش را پیش چشمش کشته بقیمی از آن سرو قدان تا نظر اری
نگذارد فاطمه از آن را بیابان راد راه حال برادر مرده بر پشت کان چرا نفس این ذره پر شده
میت چه طور آمد که قسم حاضر شد بابل الامک که چه گذشته از آنکه رنگش پریده
لب تران لعل که پیال دراین گیسوی غبار آلوده عمامه ژولیده دامن روان رای ملک پیشه باید
زنده ببول برادری خرامید او دریغ از راه و دریغ بسیار دقت آنه مقتضای نفس از راه ماه
سحبه و نیزه داران هر آن ... جمع شده با نیزه ها خود آن بدن پا مال بابل پیش داد محو
وقت بر رود با هشتان شیر از شاد ده و بیان ... کینه سینه احقدها را بر تیر سر زد رسید حسد ... کرد
تا که بر تو نویسم با لوک نیزه های خود را آن بدن ... کرد هم برادرش ... بر
خون است بر اراد که خیمه سر د شوال است ... کاه دل است بر گشته میرود رو سینه را مینه کنند
هر ابر زینهای ... آورد حبیب زینب آن آواز ... برادر لسوی خیمه آمد

گو باستعد باشند هر که شخص بکوه بکه قدم بر میدانست و دیگر زینهای مبادلشت جان بر
مخوات و رست بر که سکرات نظر کشته برادر میان خاک شهید انکه برادر در بجنبه مردم
مگونه خواهرست را از حال خود خبر کنم و ان امر پس از شهادت جعفر و جعفر مدینه جا
رسول الله بعد شهادت جعفر بخانه الیته رفت و خبر داد که ۱۳ اشهاد جعفر فقال اعینه الی جعفر
کان فاطمه انتی گفت ای رسول الله مسح یده و اطرافه مع راسی و راس اخی و الدموع
تسیل من عینیه علی لحیته فقال اللهم ان جعفرا اسبق فی سبیل رضاک الی الشهادة فاخلفه فی
اولاده احسن خلافه فقال عبد الله فقمت رسول الله معه الی المسجد و رقی منبره و جلس و الحزن یسحبه
فی الدرجة التی تحت منبره وجه بموت ابیه احبابه و شهد بهم ان الله تبارک و تعالی اعطاه
جناحین یطیر بهما فی الجنة وحیث شاء ثم نزل و دخل بیته امر بتهیة طعام و ارسل
الی اهلی احضر فاطمه بطعام ما الطعام و کنا فی منزله ثلثة ایام و کان یطوف بنا فی حجرات
ارواحه و اذن لنا ایضا الثلثة و جئنا الی بیتنا ثم جاء الینا و ما کنت انا و اخی نلعب مع عاد فقال
لصیاغ و کنت اشتری شاة و هو یبیعنی فقال اللهم بارک له فی صفقته فی بیعه و شرائه
و کنت بعد ذلک کلما اشتری و ابیع اربح فیه فعزت من بیع خطه و از مردمان با دو کار
و حمویش لبوق میان این حکایت با حال حضرت سیدالشهدا است تا چه مخزون و مغموم بود
در سلوک پیغمبر با یتیمان در گشتگان بچه بنه بود در چه پایه بر شفقت بر دیگران هم با یتیمان
سلوک کنند مادر تحانه بهر اینکه با نیشان هم به بیه تا دل بشکسته تو شود دو خاطر اسیر ره کرد م

ای رسول اکرم و ای پیغمبر محترم اطفال ارنسه تخت تو چرا مجلس ابن زیاد آوردند روز دوم و سوم شهادت
هر چه گذشته از آنکه سر بریده و بدن آن جوانمرده چاشت بود هر بیکر و حسین سر پوشش از زمین ظرف
ها را طلب هسته و کنار طعام صید این جو قبه در گشته داغ دیده کو ها هم در بر زده آمده و از گرسنگی
تا با کردند بی بسته ام ای اطفال که غذا نخوردند دراشت عاشورا خبر صادق تها شان خبر داده در روز
جوانان شاکسته شده در میان ها زن و مرد ارسم جملی اگر هر کاه طبیب را آورده ای بگو بر فردا اقبال
دا بود بیمار شا بیرد تمام امشب آن انجام مضطرب در بیت شده گذشته از آنکه چیزی نمیخوردند و غصه ها
ای هم غذای درین نخورده روز عاشورا هم حال اشان معلوم بوده که امر مشغول بوده نمیابد رجوان
چگونه گریه در ... که ... دهم خیمه زنان را تشنه ها ... اطوار اشان در مجلس ابن زیاد آوردند
آن جوانمرده ... غذا از هر بار ... حال اطفال خونسال چه بگذرد فلما اصبح
عبید الله ابن زیاد جلس فی قصره و نصب عنده کالشداد و فرعون فی حال وقاد
احتمع الیه اهل الفساد و الالحاد من الروساء و الامراء و القواد خلق کثیر و
محفل عظیم فامر اللعین فی العشائر باحضار راس الحسین فی طشت من الجید
فاحضر و عنده و سایر الروس مصوبة علی الاخشاب بالباب ثم امر باحضار
الاساری ذکورا و اناثا من السجن فی المجلس فجاؤا بهم علی حال الذی لقصورها
تفتت الاکباد فادخلوهم علیه و الراس بین یدیه و وقفوهم اجمع الله بید فاطمة

۲ بارذل القناع واللثام ولعطهن بالشعور المنشوره على البدر التام ولعطهن بالقتى

عندها لهم وستورت سائهم فعطهن بالبراقعه والاكمام ولعطهن خلف ۲۰ هى فى قدام قال المفيد فدخلت
زينب اخت الحسين فى جملتهم متنكرة وعليها ارذل ثيابها فمضت حتى جلست ناحية من القصر
فقال بن زياد من هذه التى قد انكرت فجلست ناحية ومعها نساؤها فلم تجبه زينب فاعاد ثانية
وثالثة يسئل عنها فقالت له بعض امائها هذه زينب بنت فاطمة بنت رسول الله فاقبل عليها ابن زياد
وقال لها الحمد لله الذى فضحكم وقتلكم واكذب احدوثتكم پس ازآنكه اين حرامزاده بد سيرت
در زينب دختر امير المؤمنين تاب مقام مجلس داروشد وكلمات ناشايسته بدان حرامزاده فرموده جوشيد
ورگ دلش برگرديد در نهايت غضب روبه جهرامر عرب كرد الله اكبر از شماتت دشمن الموت
اعظم من سرور الشمات سيد البلغاء على مرتضى فرمود جراحات السنان لها التيام ولا التيام
ما جرح اللسان نرانم در خزانه بلاى خدا بدتر از شماتت دشمن چيزى هست ولا صاحب مدى
فرياد زد زينب الحمد لله خدا مردان شمار اكشته الا آخره در نوشتن بفارسى هم بهتر است فقالت
زينب الحمد لله الذى اكرمنا بنبيه محمد صلى الله عليه وآله وطهرنا من الرجس تطهيرا انما يفتضح الفاسق
ويكذب الفاجر وهو غيرنا والحمد لله قال المفيد فغضب ابن زياد واستشاط فقال عمرو بن الحريث
ايها الامير انها امرأة والمرأة لا تؤاخذ بشىء من منطقها ولا تذم على خطائها فقال ابن زياد لعنه الله
قد شفا الله نفسى من طاغيتك والعصاة من اهل بيتك فرقت زينب عليها السلام وقالت له لعمرى لقد
قتلت كهلى وابرزت اهلى وقطعت فرعى واجتثثت اصلى فان يشفيك هذا فقد اشتفيت فقال
ابن زياد هذه سجاعة لعمرى لقد كان ابوها سجاعا شاعرا فقالت ما للمرأة والسجاعة ان لى عن السجاعة

لشغلا

لشغلا ولكنى صدرى نفث بما قلت اين حرامزاده بدسيرت با اينكه دختر بنى هاشم در كمين جرئت اذيت
كوا طرزاو رد وبدانكه آن بعد از آن اذيتش را افروخته شد چشمش سرخ گشت بزنيا وقد حدث لسى
وخشونت پيان حضور امر افزود ودر صدد ايذا بر بلا كسان اسيران بر من آمد گاه حكم لعقبت زن گاه برد
سكوى گاه با سر ريا حرف ميزد دقيقه بعد دقيقه كو با عداوتش در تزايد بود در چنين احوال اينكونه
حال پر تعدى جنبيه مفاصل النسوان وتنقطع من مهابته انفاس الصبيان سوزانندۀ دل اين
شان الكفا كمر دارى اللعين الا امر الاحضار مختار بن ابى عبيدة الثقفى من المحبس الى المجلس
لا وغامه وليشمت به حتى ادخلوه بعد ما عرفوه الحال اجال العين وهو فى غاية الكلال والملال فتحية
متنكرة وحالة فضيعة فرفر رفرة كادت نفسها تطلع منها وانهملت عيناه بالدموع وسالت على
خديه ولحيته فشتمه ابن زياد وعلا مانديه ب اليه من قولاهم وجرى بينهما كلام ثم رده الى السجن اين حالت
چون مختار ديده آن اقا زاده اش اسير ودستگير در درد پر دل ما ركش مجيد در جفوز دنيا بعد واين حالت
نرسيده او زگار را مى كرد وخدا اورا از زندان برد تا حكم يار از يارانش ابراهيم الاشتر اورا در جنگ كشت
چون سرش را نزد مختار آورده شهد چو نعل غذا ببوش در ريشد ولش چنان فرفره را با شوات كشگو بزد
ومن العجب برآن قصر وبر آن تخت ابن زياد حرامزاده نشسته بود مختار نيز قرار گرفت ارشاد وميان سركوش طلبيه
اينقدر بر رو مهر ورت كشن آن حرامزاده زده مروج كويا آن چشم چيزيكه ديد دل سفلت سكينه وآن بعد
آن آتش عقده اش را تشفى بكيواه مختار بن ابى عبيدة از حاضرين محضر عبيد الله بن زياد حرامزاده بود كه
نميدانم چه ديده بود از سلوك آن ولدزنا با سر حضا كشته سيد الشهدا ء حرارت حكايتى منظور شده گر

الكلال مع

كفش طليدپا ودر آن سر وصورت زدن كويا بى بعضى ديد آن حرامزاده با آن چوب چند زان پيا بر
لب ودندان گوهر فشان آقا ليش ميزد با عبارت آن حرامزاده ره گفت قم فضح الحجر شبنه در بابت
شرابم نوشت اينطور تلذذ كو الا لعنة الله على القوم الظالمين وسيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم   بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی هدانا سواء الطریق وجعل لنا التوفیق خیر رفیق والصلوة والسلام علی من ارسله هدایا هو بالاهتداء حقیق وفی ربه الاقتداء یلیق محمد الذی صعد معارج الحق بالتحقیق واله الذین سعدوا فی مسالک الصدق بالتصدیق ولقد قال الله تبارک وتعالی فی قرانه المجید حاکیا لنبیه الحمید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم لو انزلنا هذا القران علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله وتلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون جناب رب الارباب در سوره مبارکه حشر این آیه را بهدایه فرو فرستاده که خلاصه مضمون صدق مشحون این است اگر فرو فرستادیم این قرآن را بر کوهی هر آینه میدیدی آن را ترسان وازهم شکافته شده وازخوف الهی نیز کوه های سخت وصلابت ازهم فرو میریخت واین دلها از غایت قساوت از آن متوسر [illegible] برای مردمان که شاید ایشان در معانی آن تفکر وتامل نمایند بلی سالک هر مسلک وقاصد هر مقصدی را ناچار است از قائد ورا[ه]نما که آن راه رو بهمراهی ودلالت او در آن طریق از گمراهی وضلالت مصون ومحفوظ بوده ودوصول آن مقصد فایز گردد واعظم مسالک بر مهالک که بنده خود را از وجود سر بدر رفته ور[ا]ه بنماید بود طریق دین وعبادت رب العالمین است وعبادت رب العالمین که مقصد اقصای انسان مقرر بود وسعادت دارین

رسیدن بمنزل است من بعد از این اگر بیاری مغز کنم بیچ ارمغان برنجم جز پیام دوست وقفاد ابد عالم جل جلاله بر طبق حدیث شریف نبوی که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی دو دلیل وشفیع در این طریق تعیین فرموده که بنده کامل بنور هدایت ایشان از راه باطل بجاده رهنما شده وبه رعایت رضای الهی رسد یکی از آن دو دلیل کتاب خدا است ودیگری ائمه هدی یعنی کافه عباد وعامه طالبان کعبه مراد را از واجب واجبات است که بدین دو دلیل بگروند وبدامان اطاعت ایشان بزر کردیده هدا حالی کم بخت دل سخت که از نیز پا کج دست اعتقاد کوتاه ک[رده] یا از بی بهرگی وغفلت تا دم از قرآن جز نامی نشنیده ولقد قال فی الحدیث اذا مرّ الله بکذا ... از کتاب کافی از حضرت رسالت پناهی نقل شده اما اول والذی علا الوهر الجبار یوم القیمه وکتابه واهل بیتی ثم امتی ثم اسئلهم ما فعلتم بکتابی و اهل بیتی اهم علوم دینیه واشرف علوم حقه الهیه علم قرآن وحدیث است که سرمایه خرید متاع دنیا ودنیا برای دوم عوضات است ودر پی بر تحصیل قرآن دو طریق است یکی راه کفت شنید که استاد افاده فرماید وشاگرد اموزد وضبط نماید واین راه بسیار صعب ودشوار وبنهایت دور ودراز کار است چه حافظه که متحمل بار گران ضبط قرآن باتمام لفظ و معنا تواند گردید نه غایت کم یاب بلکه معدوم است نه هرکه سر نتراشد قلندری داند نه هر معرفی ادرد سیم زر دوم راه علم خواندن کتابت که از آن سواد فهم میکنند

واین راه اسان وکم تعب

واین راه آسان وکم تعب وطلب مقصود از این راه اسهل است مقصود از اینکه تعلم قرآن بهر نحو که مقدور باشد لازم وضرور ودر فضل وثواب آن اخبار وآثار از ائمه اطهار بسیار است از جمله حدیث شریف است که از کتاب کافی نقل شده وخلاصه مضمون آن این است که بیاموزید قرآن را که می آید روز قیامت نزد صاحبش یعنی آنکه آن را اموخته وضبط نموده در صورت جوانی خوش صورت در نهایت بها وصفا وپس میگوید که منم قرآن که ترا شبها بیداری میفرمودم ودر میان روزها که شدت گرما تشنگی میدادم وابروهای تو را خشک میساختم و[خشک] تو را روان وامروز هر تاجری از پی تجارت خود است ومن برای تو امروز از پی تجارت هر تاجرم بعد از آن رود بسوی پروردگار که همه تاجران از تجارت خود بازمانند پس تاج بزرگی گذارند واما ملابس راستی وخلود در ضیافت ایزد منت جنتی میدهند بعد ایمنی بود از بیم وجاوید بود در ضیافت لوی عطا وبرای وی مقرر میگردد ودو حله دربرش میکنند ومیگویند که قرائت کن وبالا رو پس بهر آیه که میخواند درجه بالا میرود اهل قرآنند اهل الله بی اندر آن ذکر الله بر ایشان اهل باشند یعنی این کلام نیست جز مرغ گیری بدو دام هرکه اندر دام نفس است وهوا اهل شیطان است نه از اهل خدا القصه از شیخ جلیل القدر عظیم الشان رئیس الفرقه الناجیه الامامیه ابوجعفر محمد یعقوب کلینی در کافی از حضرت صادق نقل نموده که فرمودند قال

الکل الیهم صلی الله علیه واله

رسول الله صلی الله علیه وآله انّ اهل القرآن فی درجة الآدمیین ما خلا النبیین والمرسلین
فلا تستضعفوا اهل القرآن حقوقهم فان لهم من الله العزیز الجبار لمکانا اهل
قرآن بر آن کسانند که تلاوت میکنند قرآن را و متابعت میکنند اوامر قرآن را
در درجه میباشند که اعلی مرتبه است از درجه همه آدمیین مگر از درجه انبیاء و مرسلین پس
ضعیف مشمارید و خوار مکنید اهل قرآن را که ایشان نزد خداوند مکانی بزرگ دارند
ای قرآن خوان محض شمیدن یک گل از گلستان قرآن چنان دماغ جان معطر میگردد که
یک گل ز باغ دولت کس بو نمیکند تا بر چمن ادبت نیکو نمیکند آنرا که بر عشق
نهان کند تمام در صد هزار سال ارسطو نمیکند آنکو ندای آیه لا تقنطوا شنید
گوشش بحرف واعظ بدگو نمیکند یکی از اعجاز این کلام ملک علام این است
که مشتمل است بر قصص و حکایات انبیاء سلف و قرون ماضیه و احوال امم سابقه
بجهت آنکه علم باحوال ایشان در میان اهل مکه مذکور نبود و کسی از احوال
ایشان خبر نداشت مگر اهل کتاب توراة و انجیل و ایشان در مکه نبودند
و چون از زبان رسول ملک چون ظاهر میشد صاحبان کتاب از اهل ذمه
میشنیدند بر سبیل عناد که شاید عجز بهم رسانند از حضرت میپرسیدند مانند نقل
اصحاب کهف و ذو القرنین و او میخواند برای ایشان و احدی نشنوانست جز آنکه بگوید
و بهمین غلط از خوانده او پیدا کنند

و بهمین غلط از خوانده او پیدا کنند و اهل مکه عاجز بودند و از نزد کسی درس نخوانده و میدانستند
آیات قرآنی میخواند و مکشف میشد کسی که در توراة و انجیل وصف من شده بود و ...
شنوا نشنیده کذب او را ثابت کنند و آنحضرت از همین قرآن خبر میداد و هم
هم قرآن خبر داد رسول خدا همان شد مثل خبر دادن بعدم ایمان ابو لهب و جمع
دیگر و خبر دادن بذلت و خواری یهود تا روز قیامت و اینکه پادشاهی نخواهند
کرد در هیچ جا و دیار با وجود مکنت و ثروت و خواری میکنند از هر طایفه
ای ذلیل ترند و بذلت ایشان را مثل زنند و هم چنین خبر دادن یهود را از روی
مرگ تمنی کنند و ما حال بتجربه رسیده و چنان میدانند که اگر آرزوی مرگ کنند
میمیرند و خبر دادن از فتح مکه و خبر دادن از غلبه رومیان بر کرانه عجم اگر بنا بر آن
باشد که بتحریر آید آیات مشتمله بر خبر دادن از اخبار آینده مثنوی هفتاد من کاغذ شود
وجه دیگر از اعجاز قرآن آنکه از آن زمان تا الحال بجهت شفای مرضها و دوای دردها
آیات و سور او را مداومت و مواظبت نمایند دارد مستمع و ابرو ... میکردند
هر دعائی با اسم تجربه صد در دیگر لا حاصله آیه از قرآن است سوره حمد برای شفای ...
چه قدر رافع است جهت بیدار شدن از خواب بر وقتی که بخواهد شب بخواند آیه
قل انما انا بشر مثلکم چه بسیار رافع فایده که بیدار شوی در هر وقت که خواب بیدار بیدار
وجه بسیار منفعت

وجه بسیار منافع و خصوصیت که حاصل میشود از آیات قرآنی وجه بسیار از ابرار
و نیکان و دانشمندان که بیرون آورده اند فواید آیات انها که دکران کلمات را خوانده
باز لآلی نسبت نداری در این اوراق جهت ضبط نماید حد طول و زیادتی این باب
چه خوب وجه قدر بسیاری مطلوب آنکه در این صفحه عرض شد که کیفیت آمدن جبرئیل و رسانیدن
قرآن خدمت آن بزرگ جلیل و چگونگی بیانش و در اسماع چا... افزودن و ...
بیرون نیست که بجهت فهم میرسید و چگونه میداد یک کلمه که مقابل است این است
که از هم میگرفت به سهم میرسید برای اهل ذوق مدرک این بیت و شعر که این بیت
سخن ز دل بزبان و ز زبان بدل گذرد / در این میانه زبان مهر است فرمان بر
٢ بر ارشکوفه برون آید شکوفه زخاک / کمان خلق چنین کز شکوفه خیزد بر
اگرچه آینه حاکی بود ز صورت شخص / بود بواسطه شخص شخص مظهر
ثمر بقصه ز اصل است اشکار زفرع / کنون تو اصل بمن فرع اصل در ثمر
بنو شعار نیست از اتصال روح القدس بنفس نبی و بیان اتصال وارسال
و آیا سبب مبسوط در خروج و جداگانه و انبیاء بر چهار طبقه میباشند اول
نفسی خود را و این چنین شخص مبعوث نباشد برکس دوم شخص است که در خواب
بامور صادقه

بامور صادقه و سماع صوت نماید لیکن صدای ملائکه را این هم امام
و مقتدا باشند چون حضرت لوط که تبلیغ خدا میشنوا امام او بوده سوم آن است
که در خواب میبیند و از ملک میشنود و ملک را معاینه نیز میبیند مانند یونس که
که در شان او نازل شد و ارسلناه الی مائة الف او یزیدون چهارم آن شخص
است که جامع است میان رؤیت در خواب و سماع صوت و مشاهده ملک در
بیداری و او امام و پیشوای دیگر است چون انبیاء اولو العزم اینها است که بپیغمبر
وحی میآمد گاهی در خواب گاهی صدائی میشنید چون آواز جرس گاهی جبرئیل را
میدید بصورت دحیه کلبی گاهی میدید بصورت اصلی که پر کرده بود مابین مشرق و مغرب
چنانکه در دو دفعه اول و در یوم بعثت که هفت ... رجب و بعضی هفدهم ماه مبارک
دانسته اند جبرئیل در اوایل سوره اقرء بصورت اصلی دید و آن چنین نقل کرده
مقصود که در روایت هست باز مانده نشوم این است که جبرئیل در هفدهم ماه
مبارک بر سر کوه حرا رسید این آیه را نازل شد در حالتیکه حضرت بر کوه تکیه
فرموده که جبرئیل از عقب وی درآمد ندائی در ما ... داد گانه بدین مضمون عرضای داد
تصدقنک یا خیر البریه کلما / وافضل مبعوث و اعدل منصف
الست سلیل العز من آل هاشم / ادی الکرم الهاشمی علی کل متقف
کلام ...

تکبرک الرحمن منهم وانهم | لاشرف بیت فی قبائل خندف
وکنت نبیا قبل آدم مصطفی | کریم کما انت یمین المصطفی
بک الکتبت الاباء فوق فخارهم | فخارا دنی لیفخ بمثلک یکتفی

حضرت چون ندا شنید راست ننشست واطراف خود نظر کرد کسی را ندید
دو دفعه بکعبه برخورد دفعه دوم جبرئیل ندائی نمود که او نیز مخاطب بود

شعر

اینکه در سایه اقبال جهان آمده است | ذره ای ماند خورشید زبان پیدائی
جنبش خلق جهان از امر جهانبان تو است | اسیر نالهٔ نشنیده مگر از نائی
ابر مهر تو اگر سایه بکوه اندازد | همه دل نرم شود سنگ بدان خارائی

آنحضرت از هیبت شخص او دید ندکه هیچ هستی اوبرخود مینمود از نزد او بیرون آمد
چون بمیان پرده رسیدند روح الامین با لباس خود او را محکم کرده بر اسمان رسید
با الهام خود وکسر اشند فرق ومغرب او را احاطه کرد ... وتمام عظم ...
که رسید آنحضرت از این احوال ... تا ابد مدهوش ماند جبرئیل

مثنوی

فرمود رحمک الله تو کیستی که هرگز مثل تو کسی ندیده ام جبرئیل جمیع حیوان نازل
میشوم باشند خود نیا بر پر دیگر بر زمین زد چشمه آب ظاهر شد الحال وضو گرفت
ونماز گذارد تعلیم جبرئیل الوقت گفت اقرأ فرمود ما انا بقارئ یعنی خواننده
نیستم

نبستم پس او ببر گرفت وفشرد وباز عرضه داد اقرأ بار فرمود ما انا بقارئ
باسه دفعه دفعه سوم عرض کرد اقرأ باسم ربک الذی خلق الخ پس چون آن حال
را مشاهده نمود بخانه خدیجه قدم ارزان فرمود خدیجه پیش آمد که کانه ترا ندیده ام بار

کسی در نیامده است بدین خوبی اردری | دیگر نیاورد چو تو فرزند مادری
اول منم که در همه عالم نیامده است | زیبا تری از تو در نظرم هیچ منظری

پدر و مادرم فدای تو شوند کجا بودی حضرت صورت حال را بیان فرمود پس فرمود
انی اخاف ان اکون کاهنا بعد از این امتحان خدیجه عرض کرد معاذ الله خداوند
درباره تو بجز خیر و خوبی روا نخواهد داشت وامیدوارم که پیغمبر این امت تو باشی
آنگاه نزد پسر عم خود ورقة ابن نوفل که لقب نبت ولیاقت معروف وبدرایت
ودرایت موصوف بود رفت احوال گذشته باز نمود گفت بدان خدائی
که جان من در قبضه قدرت اوست اگر تو در این قول صادقی محمد پیغمبر این امت
خواهد بود جبرئیل ناموس اکبر است که بموسی وعیسی نازل میشد روایت دیگر از اهل
حدیث دختر خدیجه بزد ورقه رفت وآنمرد سالخورده وکهن سال ودیرینه بود
سالخورد وکهن سال | سوعی از صفای باطنش بدو پنهان پیدا | که بود شی
بچه مرد در شبه مغز استخوان پیدا | عداس تعلیم خدیجه نمود و سبب آمدن او رسید
قد طعم گفت الا او مثل زده

شعر نه

کتاب

خدیجه گفت مرا از جبرئیل خبر ده عداس سجده رفت گفت قدوس قدوس در زمینی
که معبود بت بپرستند ذکر جبرئیل چه باشد چون خدیجه در آن مبالغه نمود عداس
گفت حذرا قسم که من تو بازگو نخواهم تا نگوئی که این سخن از کیست خدیجه گفت بشرط آنکه
بکسی نگوئی عداس سوگند یاد نمود خدیجه گفت محمد بن عبدالله گفت میگوید که جبرئیل
بمن نازل شده عداس گفت جبرئیل ناموس اکبر است تا کنون بر موسی وعیسی نازل شده
اگر در این دیار ظاهر شود حرج عظیم خواهد رسید ولکن این دعا پیش او ببندید اگر
از شیطان زور رسیده باشد گرفت آورد سوره نون والقلم آمد تا آنجا که
گفتی اگر جبرئیل است از بر هنه زن اجتناب کند خدیجه بر هنه کرد پس فرمود جبرئیل از
المقصود سخن بر فضل و شرف وقرائت قرآن بود بر صاحبان عقل سلیم وارباب دین
مستغنی مخفی و پوشیده نیست که رعایت و محافظت قرآن بر وجه اکمل عبارت
از پنج چیز است اول آموختن وحفظ از او جهت ساختن واز تحصیل مواد
آن نامه ربانی مرآت دل را از غبار زنگ جهل ونادانی پاک ساختن دوم ملازمت
ومواظبت تلاوت آن ورطب گفتن زبان همواره شکر خدای جلا دادن فرمودن
سوم آداب قرآن که از ترتیل وتجوید وغیر آن خبر داشتن وتشرع آن نه نیند اشتن
چهارم غور در معانی آن نمودن بقرائت تنها اکتفا نکردن پنجم بتعلیم وحفظ فرمان آن
نهادن

پس نهادن دغرض اصلی از آموختن قرآن وخواندن وشنیدن وترتیل وتدبر وتفکر
در معانی آن غرض اصلی مقصود کلی از الحمد بر بوبیت فرستنده قرآن گرویدن ومحض دلبستگی
قرآن وتلاوت آن بترتیل وتجوید ایمان در روز جزا دستگیر وسود مند نمیتواند بود
قرآن از اهل قرآن آموختن وچشم امید بوی ایشان دوختن ارادت رسانیدن کلمات محرف
بان سلسله که بجای نواده اند فن قرآن نازل شده ودر آن اثبات دارد کردید لفظ
قرآن ومصداق آن اند بغیر استفاده از آن سلسله نمایند وارادت بان طایفه
ندارند که خانه ایشان جای نزول وحی ومحل آمد ورفت ملائکه بود وخداوند
بیچون بکریمه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بنده کان السوال از ایشان
امر فرموده وآن طایفه آل محمد اند صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین که در عدد دوازده تن اند

یکی خور است درخشان رچار ده روزن | یکی مه است فروزان رچار ده منظر
یکی است چشمه جاری از آن چهار دو جوی | یکی است خانه بر گرد آن چهارده در
ز آب او چو نوش کند رچشمه حدیث | بنزد هر در بوئی دهد ز خانه خبر
مرا خدای نگهبان چهارده تن باک | که رخنه کوئی نیابد بجان چهارده پیکر

چنان سلسله که آفتاب عز وجلال ایشان بر همه عالم تافته وحیث علم ایشان
تنبشی صحبت صحبات امکان شتافته دور ونزدیک از انوار بیانات ایشان
محفوظ دولت ودانش

معترفند دوست و دشمن بر علو مکانتش معترف زلال جریان حکمتش بر برگ

دفتر دویده و خروش قلزم علمش بگوش بحر و بر دویده بوستان ملت بباران

افاضاتش تازه است و کتاب شرعیت برشته افاداتش شیرازه زبان

بیانش خواهد ظواهر قرآنی را همدم و دیده بصیرتش پرده کیان بواطن فرقانی را محرم

زبان بیان مؤلفین در ذکر اطلاف اوصاف او مر بر تحریر سطری نیز و بارگزاف اقلام مورخین

مجدین و مصنفین در نقل احوالش از جواهر معانی عرق ریز زبان دهر ساده در

حقیقت احکام و فتاوی ایشان ناطق و سواد ادام ولوای شان ناصل اصیل کتاب

الهی مطابق و نعم ما قیل من ابی العلامة سعید فی مدحهم سلام الله علیهم

یا آل طه یسیر من مناقبکم لا یستطیع فصیح عدّه بفم

و حیث کان اله الخلق مادحکم فاین یبلغ امثالی بمدحکم

ملخص این فقرات و محصل این کلمات آنکه اخذ علوم دینیه خصوصاً تفسیر قرآن

و خصوصاً آیات متشابهات از جهتی باید نمود که کمال علمشان بر قرآن معلوم و زبان

بیانشان از غلط و خطا معصوم باشد و این صفات مختص بخاندان رسالت

و امامت است که در کتاب شریف کافی از جناب مستطاب جعفری منقول است

که نحن الراسخون فی العلم و نحن نعلم تاویله پس علم قرآن تاویلش و معانیش از

و خواندن قرآن بدون محبت ایشان چون جسد و تن بیجان نمی از جهت عبادت

کنند و صهیه برزمین سایند چون دست و پا و چشم و بر وجه و سرت که روح است که ابداً صیلا

نمی ازاد و ثمری از ان نخیزد دولت و رو منصور شیب مصداق این بیان احوال

خوارج نهروان است که بسیاری از ایشان قاریان قرآن بودند که با آیت

و حکم خدا جنگ نمودند با وجود قرائت و صلاح ظاهری خلقی را بر خود مایل نمو

چنانکه حکایت کمیل ابن زیاد نخعی در کوفه در خدمت حضرت و شنیدن ابن آیه موقا

اناء اللیل و فرمودن امام که از اهل جهنم است یا کمیل لا یعجبک طنطنة الرجل انه من اهل

النار و سبب شد فیما بعد چنانکه همان شخص با امام جنگ نمود و از اهل جهنم بود

آری آنان از عبد بن بهر که تغیر نکند رو در ملت اسلام بود خارج مارق

اصحاب نوباقی مسلمان موحد اعدای تو با طاعت ملعون مبالی

طایفه مارقین که خوارج خوانند و انانند که دست بیعت شاه ولایت دادند پس

از تعبیه ملکین و رفع مصحف بحکم عمرعاص اردی بدررفتند چون بترکه از کمان جهید و با امام

جنگ نمودند و در هیچ شان عبدالله ابن وهب تمیمی و عبدالله کوا و شبث ابن ربعی و حرقوص

ابن زهیر بجلی بود ابو صالح شبث ابن ربعی رشید و ابو صلواة عبدالله ابن الکوا ابن الفکو

و سخنان بسیار که در پرده ذکر شده و اثر نه بخشید از کارست قابل قول خوشتی دل کیمی

کلیت آنکه بموسید از کل همه کس و امام از اطاعت خوارج مایوس گشته تعبیه لشکر ظفر اثر داده

چون هر دو سپاه از تعبیه سپاه و تقویه صفوف فارغ شدند امیر فرمان داد که علمی در محل معینی

نصب نمودند دو هزار کس بمحارست آن رایت امر فرمود پس فرمان ان رسانیدند نداوردا

کمر هر کس بپای علم آید کسی از سپاه منصور مزاحمت بحال او نرسانند و هم چنین هر که بجانب

کوفه رود از تعرض ایمن باشند فروه ابن نوفل اشجعی که یکی از عظمای خوارج بود بکنجی بعضی

از کلمات حقیقت سمات مانا بانضد کس از اصحاب خود بر گشت و جنگ با امام نکرد

گروهی و انبوهی بپای علم آمدند جمعی و جمعی بکوفه رفتند از دوازده هزار کس چهار هزار

تن باقی ماندند و لا حکم الا لله گفته قصد ریختن خون امام کردند و آقا جز

داده بود که از چهار هزار لشکر من ده تن کشته نمیشوند و از این چهار هزار نفر نه نفر باغی نمیمانند

یکبار فشکر بد کردار با لشکر نصرت شعار حیدر کرار حمله ور گردیدند غبار معرکه هیجا

بالا گرفته و آتش قتال اشتعال پذیرفته دیر از سپاه شاه ولایت پناه دست تیغ

روند ساعتی هوا را از اصطکاک مقارعات پر شعله کردند باطل ملع و فرش ملون

از خون دلیران بر عرصه زمین و دو ساعت هیجا رکشید امیرمومنان شمشیر خارا شکاف ننهاد

نموده که دیگر نفعی چنان و آتش آن حرب و جدال در آئینه خیال منصور نشود و هیچیک از

که از شجاعان بود آمد کشته شد حرقوص این زهیر از امرای خوارج بود بمیدان آمد نیرو

پر ضم خود حرقوص مالک افصاح آمده افصاح گشته گشت عبدالله این وهب راسرکه ریختی خون

و حقیقت خارج بود

و حقیقت خارج بود بمیدان آمد فریاد زد پسر ابوطالب تا چند این قطع دل تربیت

بنده کان خدا اکنی بمیدان من آی و در سینه دشمنان قسم خورده ام که از اینجا قطع باز

نگردم تا تو را بکشتم ابو وجه حمیده سم نموده خندید فرمود ای پسر وهب کمان بیجای است

که علی سلامت مسیر جرئت بمبارزتم منهاده ای از حیات خویش دل بر گرفته از جان

سیک دوالفقار رسید درقت مکلا حرانان ابو مومنان و نوخواستگان یا دو شه سلطانان

چنان بازو گشوده بند و داد و دلاوری دادند که خاک هستی وجودشان از آب تیغ آتشی

اما رخوبها دفنا دادند ریگستان عالم پر ز لاله کردند زمین ازخون دشمن لاله گردند

چه تیغ ازخون اشباه الحب باران علم شد تیغ در دست تو اخوان روان شد سیل خون

در سنگ در سنگ میان خون سر بر داشته هر گردن هلاک محتضر یعنی نکشید

که از چهار هزار نفر نه نفر ماند آنهم فرار کرد پس حضرت برحم علم امام امر در زبدن نه تن از ده

او تن کشته گردید عمده مطلب که باعث عنظیم عضب پادشاه عجم و جوب شد در باب خوارج

قتل عبدالله ابن خباب بود که از اصحاب رسول خدا و دوستان علی مرتضی بود و آن ابن

نکته است که خوارج عبدالله ابن خباب را دیدند در گردن او مصحف و سوار بر حماری

و زوجه اش که حامله بود همراه خود میبرد بگرفته حسین و او را کشتند و شکم زوجه اش

را شکافتند طفلش را برآورده سر بریدند امیر اطلاع یافته رسانید عضب او مستوجب گردید

چون باب بنازل رسید و رد بود کردید با واز بلند ندا داد الجماعت قاتل عبد الله کجست
سکونان گفتند ما همه قاتل عبد الله هستیم فرمود گروه گروه جدا بسیجی آمدند با من بسیجی شما ها دانم
فرقه فرقه جدا فریاد برکشیدند و خبر بحضرت رسانیدند فرمود قسم بجدا اگر تمام اهل دنیا
اقرار بقتل عبد الله کنند و منی قدرت بر قتل ایشان بهم رسانم همه را بکشم آقا حاجی
ما فرمایان تو ار قتل عبد الله اسعد ر دلتنگ و مغموم و از کشتی ملول میکرد ص کردی
ظاهر او رحالتی که صحرای کربلا او وقت که بهرث فقدانه این شی که بدلست بر
معرکه آمد و دستان گاه سید مظلومان بر شتر سوار گاه بر اسب سوار مقید بمیدان قدم مستعدا
بر معرکه رجز خوانده و گاه بر مرکز سوار رجز میخواند در میدان بر معرکه ش کرد و بدید
اسد که آقا آمده بر شتر سوار شده بوده شتر بدلست ندارد بجبلی گرفته
لوس لشکر مرآید کمانه قطع نمودند فرآن که پناه دهند او را چون نبک بود نمودند
یک فقد اقه ویک طفل شیرخواره دیدند که بسوی قوم آورده اما چگونه دست
~~با سینه بحر گلو هیچ حقه او معلوم نبود بها گلو اما فضائی که بر~~
~~دلوه رد کرد که عبارت روایت است قذ بحه من الاذن الی الاذن~~
~~حال این روایت مسکیند عرض میکرد او را داستانی است که در من صحیح بگنجد~~
~~اگر بنا بر شه دادن ذبح این طفل بود بجمعی نظر باید انجام حال سلطان بسبح~~
~~و سبکی دیده آنچو روایت امام دعوا اللهم حجته و ماقه او ردن بر دست نبود مانع~~
~~باشد نه حیدا ای مبسوط عرض است که ذاکر بخوانند محلی و جلی ذکر بابا~~

همین قدر معروض میدارم و ربه بنعیم عمر یکیم کما قال المجلسی لما فجع الحسین باهل بیته
وولده ولم یبق غیره وغیر النساء والذراری نادی هل من ذاب یذب عن حرم
رسول الله هل من موحد یخاف الله فینا هل من مغیث یرجو الله فی اغاثتنا وارتفعت اصوات
النساء بالعویل فتقدم الی باب الخیمة فقال ناولونی علیا ابنی الطفل حتی اودعه فناولوه الصبی فجعل
روضة الشهداء انه بعد وداع النسوة والحرم عزم علی البراز والجهاد فرکب لیمضی فاذا
صیحة قامت من الحرم وضجة علت من الفسطاط المحترم فرجع وسئلهن عن ذلک فقلن
یا سیدنا ان جور الزمان وحدثان الدهر الخوان لا یدعنا الا ویکدر لنا الاحزان والاشجان
هذا علی الاصغر یموت عطشا وما یدر من ثدی امه قطرة من اللبن من شدة عطشها فقال ائتینی به فاقبلت وجائت به الیه فاخذه الامام المظلوم ووضعه فی مقدم السرج واقبل به
الی صفوف اعداء المخالص وفی المقتل المنسوب الی ابی مخنف وقال یا قوم قد قتلتم اخی واولادی
وانصاری وما بقی غیر هذا الطفل یتلظی عطشا فاسقوه شربة من الماء فبینما هو یخاطبهم اذ اتاه سهم
مسموم رماه رجل یقال له حرملة بن کاهل الاسدی فذبح الطفل من الاذن الی الاذن فجعل الحسین یتلقی
الدم بکفیه ویرمی به فی الهواء قال سید بن طاووس ثم قال هون علی ما نزل بی انه بعین الله قال الباقر
فلم یسقط من الدم قطرة الی الارض انتهی قوله بعین الله ای بمعلوم الله ومعلومه
انه یقع الهمزه بغیر حجب بهذا الخطب النازل بنا سهلا لکونه بعین الله ومنظورا له البتة ومن یجری له
وعلیه وهذا المقال صدر من سلیمة علیه الصلوة والسلام سال الله مرسوم در بیان مرثیه مردم این است

و حال های دادن طفل اگرچه شیرخوار باشد هر گاه والدینش حاضر باشند و دیگری کشته میرود
مادر بیرون رود ناچار دادن طفل خود و دار کشته میدانم چه گذشت بر آن جگر خسته
آن لحظه های تیر سه شعبه بر زهر آب داده بر گلوی آن طفل رسید بفعش هر گوش تا بگوش حلوای آن
طفل را برید هر گاه کسی از شدت سوزش دل بگرید این روایت شود و گوید هر حسینی است
شمیشیر و خنجر میبرد بخلاف تیر سوراخ میکند از بهر گوش بگوش و بین کس بگوید چیک دیده و
رسوم حرب چشیده وادوات طعن بنظر آورده داند ان النصل الاستهام قد یکون علی
هیئة الشفار بیکان و هو معروف و قد یکون علی ما هو بصورة المسحاة و بالفارسی
بیلی فیقال له بیلک و قد یکون علی صورة المیزاب و نحوها و یقال له ناوک و قد یکون
علی صورة السنان الذی نصب الرمح و هو علی قسمین قسم له طرفان جدیدان علی صورة السلاح
الذی یقال له بالترکیه و قسم له اطراف و شعب ثلث فیصیر بصورة ما ینتزع ثلثة مثلثات
و هذا المراد به هنالک لا ما یتوهم الذاکرون له من کون السهم بصورة غصن له راس اغصان ثلثة
علی کل منها نصل و هذا توهم فاسد فان مثله لا یطیر ولا ینفذ ولم یعهد فی عصر من الاعصار
پس محقق شد هر آنکه از تیرها کار خنجر کند و هم بشتر انظر آرد هر سر بابوت آوکیته بود
بالله بسیار مشکل است بروایت لیکن دکول غشتی در عصرها از اینها یاد داد و یا
خاتم الانبیاء هر نوع عنوان برفته برای ما قه ای حضرت حضرت سینه با لعنت این تیر از این
و دیگری نیز گفت ارباب حضرت فرموده آنجا که لال بلکه بنا به بکنم رابنه با از آن در گفت

بر جگر ما فرمیداد سوراخ تیر لکین هر ماه زار کعتم شتر تسلیم بکنه و الا قیمت باز سناید
چون شتر نحر کرده سوراخ در جگرش یافته حضرت شه بود از لال و اشکی از دو جگر ناقه تو سوراخ
بوده عرض کرد بار الهی تیر این ناقه را در کجا بوده اوری در حضور خود در بهره برداشتم و دیدم از کشش
در طفلش دو سوراخ از جگرش بیه آمد الله اکر از ان جگر با بابا را زیب تا الظهر که ودارع اهلبیت
جوابا دیده در بالهم فی الاری سهموا انها هر زخمهای با مسیر بوده یکه زخمی بر آن بدن شریف
رسیده هم ای بعضی بحر زبان از گلو هم با ملی بخون خوار ازین بر زبان غلطیه آن زخم صدمه
آن تیر سه شعبه زهر آب داده بر سینه ای او نه نور زن چه تا بعش بر عدد کرد و فقال بسم الله
وبالله و علی ملة رسول الله ثم رفع راسه الی السماء وقال الهی انت تعلم انهم یقتلون رجلا
لیس علی وجه الارض ابن نبی غیره ثم اخذ السهم فاخرجه من وراء ظهره فانبعث الدم کالا
میزاب و بخار روایه البحار وغیره من ابی الاعتبار در پهلوی آن زمره کوفی این حکایت کرده
شد و نوشته آمد در باب آن شیرخوار از انها ابدا از رحمت آنچه بهره نیز از آنکه کشتی
آن طفل سنجر بن ملکشاه در دفتر عدالتش سبق نامه صدکرد و ادب یکی متش هر روز
حاتم بوده روزی نبوم سکار ربر ترکیب سیم خرامی سوار شد از شهر بیرون آمد خار مرو از بر توچو شمه
جالش رنگ بال آبکاو ریک یاد به از برتو سهیل نطارش داغ عقیق یمنی بالاه نا یابی نظارش
از دور کودکی را نیل مرغ نمود لعقبه صیدش شهباز قضاب را پرواز داده یک مرتبه آن
طفل کبوتر وار چنگال عقاب اجل گرفتار شد سلطان کتاب او را ف گرد کرده ویدبسمل شد

برسر رود دستها هم بود تنگ شد بر دلش جهان فراخ قفس گشت بر شه آسمان فراخ مادر کلاغ بود کی
از این واقعه آگاه شد لنوه نان و فریاد کنان نزد سلطان آمد چنان ناله کرد کش نال الله او
پشیمان شد فلک از نالش او شاه چون ماجرا دید از ارباب دولت پرسید شه شیخ برهنه بر تن
داد و هم سنگی وک زر رخ بر طبق کذاشته حضرت ابی ربت در مطالعه غرامتش
با قرار کرد العقبای حسن پسر حسن سر تیغ بر سر زد ایک سیم بر کف و داکر قلم عفو بر
جرائم کشی زر هم در طبق بر ازخاتون خود منبر رسم سجان بیت که مسلمان بهم رسید احکام
کشتن این طفل بجز بله کجوید ظالم این پسر یکتا ماده بر خوار دیگر دستان سبک کلیان بر ده
آهو با بودن و دیدن مادرش و رها بیت بهمبر در باب آن زن که کرده فرزند و ستان
دیگرات حیوان مالک بجز از شرات اظلم که الا لعنة الله علی القوم الظالمین
فلا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
فی یوم السبت السابع عشر الثانی من شهر رجب المرجب ... خبر ... قلم شد

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله نحمده ونستغفره ونتوکل علیه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن
سیئات اعمالنا والصلواة والسلام علی سیدنا وصاحب الغنا وطبیب
قلوبنا وشفیع ذنوبنا محمد صلی الله علیه واله نبینا واصحابه وخلفائه اجمعین
وسلم تسلیما کثیرا کثیرا ولعنة الله علی اعدائهم ومخالفیهم من الان الی یوم الجزاد
وبعد فقد قال الله تبارک وتعالی فی کتابه الکریم وخطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المومنون الذینهم فی صلواتهم خاشعون
خالق منان در فرمان واجب الاذعان خود فرماید به تحقیق که رستگار شدند آن کسانی که در
نماز خود خشوع کننده کانند بلی اشرف مصارف زندگی دار فنا مراتب
بندگی که صنوف طاعات امام است و در وجنود عبادات را
مهتری عظام است و کلید ابواب الصلواة خواص وعوام بر سر زهره مرصعات عام صلواة
و بدون آن الحکم هیچ نقد عبادتی صراف ازل بیازار قبول خود راه بهیچ نمانا دهد بیت
که بیر افتتاحش درسرای آشنائی حق مفتاح است و در رماشی استعاذه اتش دافع
جنود شیطان باعث فوز فلاح است نور بسمله آیات فاتحه و سوره اش هر یک صیقلی است
زنگ از دل پرداز حضرات دعوات قنوت در رکوع و سجود وتشهد و سلام هر کلام دست تعبدی برد امان کرم
الهی در راز

الهی در راز ... عالم ربانی محقق صمدانی واعظ فردی دریا و آب
المحاب محمد تقی مجلد ثانی از کتاب شریف من لا یحضره الفقیه از مطهر ادناسی
ذنوب وعیوب و مؤدب آداب معروفی و منددب ضباب اشرف اقدسی
نبوی نقل نموده که مثل الصلواة مثل عمود الفسطاط اذا ثبت العمود
ثبتت الاطناب والاوتاد والغشاء واذا انکسر العمود لم ینفع وتد ولا طناب ولا غشاء
خلاصه مضمون اینکه نماز مانند ستون خیمه است که چون آن بر پاست طناب ها
و پرده خیمه نیز بر جا است و چون ستون شکست اینها بی فایده میگردد ولنعم ما قیل
اندرین خیمه که مسلمانی چون در آن نماز نکنی لاف کلاه نوبتت خانه قی قصه بر خوب نیستی
در طبق این حدیث شریف از همان کتاب مستطاب من لا یحضره الفقیه از حضرت
علیه السلام نقل شده اول ما یحاسب به العبد علی الصلواة فاذا قبلت منه
قبل سائر عمله واذا ردت علیه رد علیه سائر عمله ماحصل معنی اینکه نخستین عملی
که از بنده حساب آن گرفته میشود نماز است چون آن مقبول و پسندیده شد اعمال
دیگرش مقبول میشود و اگر آن مردود گردید اعمال دیگرش نیز مردود میگردد و در همان
کتاب و مؤلفش از همان کتاب از همان کتاب نقل نموده که محبوب ترین اعمال
نزد خدای تعالی نماز است و این آخر وصایای انبیاء است ...
...

وقطع نظر از آیات واخبار نموده در نماز در شریعت مطهره امور سخت تر شده که در غیر آن نیست
از قبیل پاک بودن بدن ولباس از نجاسات و با وضو بودن واستقبال قبله نمودن
وترک اکل و شرب وخنده وگریه و پشت بقبله نمودن و کذالک اجتناب نمودن از کشف عورت
واز اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم وغیر اینها که تفصیل آن در کتب فقهیه مسطور است
و در هیچ یک از عبادات غیر از نماز اعتبار امور مذکوره نشده واینها جایز است در
حالت صوم واداء زکواة وخمس واداء صدقات وهبه وعطیه ووقف بلکه جمیع عبادات
با حدث ونجاست ثوب وبدن بودن و در حالت پشت بقبله وکشف عورت واکل
وشرب وضحک اتیان نمودن پس از ملاحظه امور مذکوره در نماز وعدم آن در غیر
نماز معلوم میشود که نماز اشرف از جمیع عبادات میباشد جامع این مجموعه و مؤلف این کلمات
را حکایتی بنظر آمد خوش بقلم شکسته رقم بر این صفحه نگارد که خالی از لطف نخواهد بود
مناسبت سخن نگفتن در نماز در غیر قرائت و دعا در از نماز امامی بنماز و سه تن
ماموم نماز مشغول بودند در وقت قرائت یک نفر از آنها به کسی گفت اغا
عجب ولا الضالین گفت آن یک دیگر گفت حرف مزن و نماز را بر هم مزن ازهمه گفتی
سومی گفت شکر الله که من حرف نزدم و نماز خود را باطل نکردم خوب بود امام
بگوید خاک بر سر شما سه نفر که هیچ یک چون اقتدا بمن نمودید در رکعت اول حرف زدید

اینها در زیر

اینجا در ترغیب و تحریص این امر لطیف از گوهر دو صدف امامِ همام امام علی نقی علیه السلام است

که وصیدالعصر و فرید الدهر واعظ مرحوم در مجلد ثانی الابواب الجنان نقل نموده که امام فرمود سؤال

نمود حضرت کلیم الله علی نبینا و علیه السلام از جناب الهی و مناجات کرد بعد از حمد

الهی و خلاقی و مرزوقی و مولای   الیک لدی الاعسار و الیسر افزع

ایا من لیس لی منک الملجا   لعفوک من عذابک استجیر   انا العبد المقر بکل ذنب

و انت السید الصمد الغفور   فان عذبتنی فالذنب منی   فان تغفر فانت به جدیر

فاجزاء من قام بین یدیک یصلی لی غرض حضرت خدا کسی که نزد تو ایستاده و نماز کند

خدای تعالی فرمود که یا موسی ابا هی به الملائکة راکعا و ساجدا و قائما و قاعدا و من

با هیبت به ملائکه اعذبه یعنی مباهات میکنم باو بر فرشتگان خود در حال

رکوع و سجود و قیام و قعود و کسی که من مباهات کنم بفرشتگان از خود او را عذاب نکنم

پس باید دانست که این نماز بمنزله هدیه ایست و تحفه ایست که ببارگاه مالک الملوک

میبری و بسبب آن در درگاه مقدس متعال لیاقت تقرب میجوئی مثل کسیکه بنده ای

را بپیشکش بار شاهی بیاید پس ببارگاه اعمال داهیه و تحفه آنرا انجا آورد و آنرا

لطیف طاهر تر و باطنیه آنرا مراعات نماید و امور ستة ایکه در نماز لازم است

طلب آورد مثل اخلاص و حضور قلب و تفهیم بمعانی کلمات و تعظیم و مواظبت در اوقات

و هیبت و ترس و تعظیم

و هیبت و موز انده علی التعظیم و رجاء که فالعبد پیغمبران یکون را حیا

و حیاء و که مستنده استشعار التقصیر و توهم الذنب این شش چیز از دست نده

مثل کسی است که بنده جوان صحیح نیکوروی زیبائی که عاقل و کامل و به همه صفات محبوب

آراسته باشد از برای پادشاه ببرد در برگاه اقتصار بر اعمال ظاهره نماز نماید و از توجه

قلب و قربت و اخلاص غافل گردد مثل کسی است که صد بنده مرده چرا پیشکش سلطان

نماید یا کور یا دست بریده ای بسوی سلطان ببرد   امید زکه همت باید بود انت

دل ز انچه بجز حق است باید برد انت   در کیش کیست دست برد انت   رمزی که ز جمله

دست باید برد انت   گاه منبع خادم با مخدوم و عبد با مولا و رعیت با پادشاه

تکلم نماید و در شنیدن سخن مولای خود چنان و جهه همت میدارد و حواس خمس را جهات

سمت مصروف میدارد که اگر الم با صد صدمه و غم بدو رسد چنان نماید که مولا و پادشاه مقصود

چنان که حالت سلطان محمود و ایاز بر سر جوان و ساز است و نعم ما قیل

ایاز آن نازنین ماه منظر   بنوش نوش خند آورده لنگر   سلسل زلف مشکین باب داد

بزن در بزم سلطان ایستاده   که عقرب زد به پای نازنینش   نباید داد از دل بی سرو حسینی

بلورین گردنی چون شاخه گل   برو پیچیده شکلی زلف سنبل   حمایل کرده زلف دلکش

چو ترسا بچگان زنار بسته   نگاه کرسی سرمستی سلطان   غمزه کفکوی دانست تنهان

تبسم زان لبان چه یاقوت   بود دلرا مفرح روح را قوت   غرض با این جمال با یاد

انا او اول احوال صحبت میکرد

با همان اول حال و احوال صحبت میکرد تا شه مرحمتی کرد برون آمد موزه

از پا کند عقرب برآورد و بدجاهٔ از پای نیش جز آنکه نیش عقرب رسید

و تیر براست کرده گفت ای عقرب خواستی مرا از لذت صحبت پادشاه محروم

سازی که اشهد نیشم زدی چنانکه شاه سؤال نمود چرا در صدد دفع موذی بر نیامدی

گفت پادشاه ملوک و شیرین کلام نه خندیدی لهو که تلخی و کدورتی نیش درد عقرب

عزلی کار حالی علاء و دائم مثاب واعظ فروین در ابواب الجنان

خود های معین مجلد ثانی این حدیث فرح افزا دای گوهر گران بها از صحاح الاخبار

از سید مختار نقل مینماید و ماحصل کلام این گونه تحریر مینماید که هر چیزی را

زینت است زینت اسلام نماز پنجگانه است و هر چیزی را رکنی است رکن مومن نماز پنجگانه

است و هر چیزی را چراغی است چراغ دل مومن نماز پنجگانه است هر چیزی را

قیمتی است قیمت بهشت نماز پنجگانه است هر چیزی را برائتی است برائت

مومن از آتش نماز پنجگانه است هر چیزی را امانی است امان مومن نماز پنجگانه

خیر دنیا و آخرت در نماز است و بان متبین و جدا میشود کافر از مومن و مخلص

از منافق و آن ستون دین است و زینت اسلام است و از ارکان صحبت

با صاحب است و روا شدن حاجت است و توبه توبه کننده است و یاد کردن

نعمت است و رکن اندر سالت و دوست روزی است و نور روز است و عزت مومن است

و طلب نزول رحمت است

و طلب نزول رحمت است و استجابت دعوت و سبب استغفار ملائکه است

و باعث رغم انف ملحدین و قد فضم شیاطین و خوشحالی مومنین است و کفاره گناهان

و حصار مال و سبب قبول طاعات وا با دیسا جد و زینت تهالت کس

ری گونه نعم نعمت مقصود که کامش همه ارند عبادت شیرین دای شیرین الطاعت ریوت

او در شیرین تری شیرین تر از اشیاء که بهر جوان او آخاد باشد و شیرینی تر باشد نه چون نوحه

آراسته طاعت خود بعد و نفس اماره کنجه و در کوچه هوا و هوس قدم کذاشته والآب

عبادت از تشنه طلب برو بسته و نجره ظلمانی معصیت نشسته بر تو دار بمودن

با روح قدس لیب صحبتی نفس حرص و تلوث شکسته و در صدد اضمحلال مرغ زرین بال الله

ای آنکه رجان بنده فکر بدنی   نه شوق عبادت نه ارحی سخن   تو لذت بنده کی

چه میدانی حیف   کان هست غذای روح تو جلد تنش   معلوم است

که آدمی تا ذوق کاری ندانسته باشد کردن آن و عمل باد بر کردن او بار و در هدایتی

جانش با خوشی و ناگوار مینماید و در آن هنگام در آن عمل و آن کار را میداند خیلیت

و بکار ارزشی کما ینبغی میزان بر داخت و انما الکرة الا علی الخاشعین با زبانها

مرحوم ترجمه و رهان کتاب مذکور از امالی شیخ صدوق نقل فرموده از جابر فرزند

و لو زحنی عالم بنده کی اعلی حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه و آله مرویست حدیث

که خدام العلمون ان این ان ایات

که خلاصه مضمون آن این است که الله تعالی را فرشته ایست نام او سیحائیل برقیت
حاضر برای نمازگذاران اضعاف عالم [illegible] بدین گونه که چون مومنان صباح کنند
رضوا الله و وضو سازند و نماز صبح گذارند برای خدای تعالی برای ایشان میگوید که در آن نوشته است
که انا الله الباقی عبادی و امائی فی حرزی جعلتکم و فی حفظی و تحت کنفی صیرتکم و و عزتی لا
خذلتکم و انتم مغفور لکم ذنوبکم حاصل معنی اینکه من معبود برحقم که پاینده ام ای بندگان
و ای کنیزان من شما را در حصار استوار خود کردانیدم و در پناه خود جای دادم و در زیر
حفظ قسم که شما را فرو نمیگذارم و گناهان شما امرزیده است [illegible] لک الحمد اما علی نعمة
و اما علی نقمة ندع [illegible] نشاء و نفتعل ما نشتهیه [illegible]
در نماز ظهر برات دیگر آورد انا الله القادر عبادی و امائی بدلت سیئاتکم حسنات
و غفرت لکم السیئات و احللتکم برضائی عندکم دار الجلال بدیهای شما را به نیکی بدل
کردانیدم و بدیهای شما را امرزیدم و خوشنود از شما کردیدم و آوردم شما را جای دادم در سرای
البقاء [illegible] الخلد [illegible] در نماز عصر
ما برات آید انا الله الجلیل جل ذکری و عظم سلطانی عبیدی و امائی حرمت ابدانکم
علی النار و اسکنتکم مساکن الابرار و دفعت عنکم برحمتی الاشرار در نماز عشا فرشته
آید برات آورد انا الله الجبار الکبیر المتعال عبیدی و امائی [illegible] ملائکتی
منی عندکم بالرضا و حق علی ان ارضیکم و اعطیکم یوم القیامة منیتکم [illegible]
و بعالم بالا [illegible]

و عالم بالا آمده فرشتگان ایزد و شما را رضا و خوشنود و لازم است بر من اینکه شما را
راضی و خوشنود کردانم در روز قیامت شما را با آرزوی که دارید رسانم چون صبح
برات هم آورد انا الله لا اله غیری و لا رب سوائی عبادی و امائی فی بیوتکم تطهرتم
و الی بیوتی مشیتم و ذکری رفضتم و حقی عرفتم و فرائضی ادیتم اشهدک یا سیحائیل و سایر
ملائکتی انی قد رضیت عنهم ملخص معنی اینکه ای بندگان و کنیزان من در خانهای
خود طهارت کردید و بخانهای من که مساجد و معابد منند روی آوردید و بذکر من خوشی کردید
و حق مرا شناختید و نمازهائی که بر شما فرض کرده بجا آوردید گواه میگیرم ترا ای سیحائیل
و سایر فرشتگانم را که راضی شدم از ایشان پس سیحائیل ندا کند که خدای تعالی امرزید نماز
گذاران را پس نماند هیچ فرشته ای در هفت آسمان مگر اینکه استغفار میکند برای نمازگذاران
[illegible] فرزون گردد [illegible] فروغ [illegible]
هم در برابر خورشید نور آیینه که لمحه لمحه بصیقل از زدائی زنگ [illegible]
مرحوم واعظ [illegible]
[illegible]
مناجات باری تعالی پادشاهی [illegible]
مینازیم [illegible]
نور سعادت بر در و دیوار [illegible]
ملامت کنیم ای نفس مغرور [illegible]

ملامت کنیم ای نفس مغرور بر سرمایه عمر [illegible] که ای نفس [illegible]
[illegible] کتب اخبار و بنظر آر احوال [illegible]
چگونه عبادت کردند [illegible] طاعت حضرت [illegible]
از خواندن نماز [illegible]
بار بار [illegible] گاه [illegible] رکوع و سجود [illegible]
و گاه بوسیله قیام و قعود در بارگاه قرب الله [illegible]
[illegible]
مدار آن طاعات و آن قسم عبادات [illegible]
زاهدی المرء من کل نبی [illegible] امام المومنین و سید المتقین
و قدوة الزاهدین امام زین العابدین [illegible]
که هر شبانه روز هزار رکعت نماز میخواند چون بنماز می ایستاد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آخوند ملا [illegible]
نقل فرموده چون بنماز [illegible]
[illegible] ان اقوم بین یدی ربی [illegible]
[illegible]

هر آنکه [illegible]
[illegible] رضوان [illegible]
[illegible] باغ رضوان [illegible] کلام او [illegible]
لاجرم [illegible] چراغ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مذکور در کتاب [illegible] کشف الغمه [illegible]
در شبهای [illegible] الدنیا [illegible]
[illegible]
[illegible] علامه العلماء
علامه مجلسی روح الله [illegible] در کتاب عین الحیوة نقل فرموده که روزی
آنحضرت روزه [illegible]
چون شام [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
مبارک آنحضرت [illegible]
[illegible]

که گلی نه شکفد او نرسانید مشهور است ساير تفرقه صحبت آب آلوده مواد ملک احد بروم ملا احمد
که روزی آتشی در خانه آنحضرت افتاده بود الفرار الفرار (؟) و ملک معبود در سجده بود
هر چند اهل آن طرف فریاد کردند یا ابن رسول الله النار النار سر از سجده بر نداشت
چون رفع آن آتش گردید شد پرسیدند چه چیز ترا ازین قسم آتش غافل ساخته
فرمود آتش جهنم در نظر من بود و این آتش در برابر آن نمی نمود طاوس یمانی گفت
در حجر کعبه او را دیدم در نهایت صباحت و ملاحت و هیبت ضیاء صبح مجسّم بود در آن
امرکرد که به مشعل آرزو میل فروسید و کحل البصر ساخت خاک قدم او را و هم مقابل
کردند از دست خاک کف پای نگارم روح رو خط غبار رخ نگارم
پروانه او گر رسد در طلب جان چون شمع همان دم بدر جان بسپارم
عرض طاوس گفت دیدم برسایان گرد ای در مقال سقف الی عریان
کما تری صانع کما تری قبا ترا بامی پری ولا پری از گفتگوی من بلرزه برآمدم
دیدم از هوا طبقی پر آمد و در مجانی بر روی طبق متعجب شدم بی کرانی فرمود طاوس
کفم لبیک یا سیدی ونیم حلوا نه نه بده ام شما اند ترا از ری رغبتی هست بردار طبق ۲
بردار (؟) چون دیدم نیمه سعلها خراسانیم کفم یا سیدی تا که در طی این حقیقت کن حرکت
مردم بوده ولذت عظیم بردم یک بدره خود بو شنید آن دیگر سعی رسانید در حضرت پروردگار
اسوه خلق کرد همه دیدم از کسی سؤال نمودم که کیفیت راه صحرا امام زین العابدین است فرزند
علی ابن الحسین است که فوج فوج مردم هدایت آن ها در المصلی بهدایت آمده آمدند
الی دیگری اهلی عنده فرخ

و من سرتی نحو هم اغناه نور هم عن الدلیل و نجم اللیل فی الغسم هم الولاة و هم
سفن النجاة و هم لنا الهداة الی الجناب وانهم جا ثنا نازهره محبان فدای
آن منشور باد که طوائف عامه عمیاد مان همه عناد ولجاج اسم آن را همه
زینت کتب و اوراق و دفاتر خود ساخته اند در شرف و فخر بر تری بهمه بند از جمله فاضل
الجیش صاحب کشف الغمه علی ابی عبد البلخی نقل نموده که بقول ابن زن علی ابن الحسین
انه امام ابرار والهیکل النورانی بدل الابدال و زاهد الزهاد و قطب الاقطاب
و عابد العباد نور مشکوة الرساله و نقطة دائرة الامامه و ابن الخیرتین والکریم
الطرفین قرار القلب و قرة العین علی ابن الحسین و ما ادراک علی ابن الحسین
الاواه الاداب العامل بالسنة والکتاب والناطق بالصواب ملاذم
المحراب المرتفع فی الدرجات المعارف المتفرد فی الفضائل والعوارف و
فطائد کک المنیف اضباره والمع معنی اعتباره و فکره فی زهده و نعبده و خشوعه
و تهجده و رؤیته فی صلواته و ادعیته فی اوقات مناجاته و استمراره علی
زمرة عباداته و اخباره و صدقاته و عطایاه و صلواته و توسلاته التی تدل
تدل صحیفة السجادیه علی فصاحته و بلاغته و خشوعه لربه و ضراعته و وقوفه
موقف العصاة مع شدة طاعته و اعترافه بالذنوب علی براءة ساحته ار الخطا
الی دیار هم ... الی اهم کرم

هر چه درباره این امام گفته براستی در گفتگو سفته این است آن امام
که آزاد از دو نوم از بند صدها رصف و رنا دیگر این است آن امام که از نفل
نوشتیش هر ماه نو بلکوتی کند چون کوی خوار این است آن امام که در روز رستخیز
گردد شفیع جمله بدر بار کردگار از جمله کلماتی که داخل در اوصاف حضرت علی ابن الحسین است
عین ذکر نموده الذکوی نکته دانی از مبداء استخفدار هو لفظ ابن الخیرتین بوده که مختص
بعلی ابن الحسین است این لقب و بس چه که نجابت عرب و عجم باعتبار پدر
و مادر در این نسب جمع شده هم از طرف مادر نجابت دارد هم از طرف پدر او ده ساله
المجد والامام شمه نجوم لها برج الخلافة مطلع فیا لسنا کالشمس المضیء خیر قا
و با فخر عالی هامه انجم ارفع پدرش آنکه بزرگوار است که مبدا سخن از شمع
زبان مدح گر آبان او چراغ القبت و لب ها پر از کلها کی گونا گون فضائل ارجمند افزون
او خطرات است از کفاب مرد انگیش سعت بنمودن با زبدتی بکیاب است و در انفاس
جان فشانیش نکته و شجاعة الحسینیه یک کتاب از روشنایی شمع شبستانش مر انی
دین و ایمان روشن و از آب بزه خصم انگیش خضای امن و امان کلشن سخن طراز از ادا
حق عاجز و قاصر مانده است و قلم مدح پرداز در تقریر مناقبش عرق آلود کرد افکنده محیط
علم کمال سمند آتش مثال شاه کوثر تسلیم و رضا ملکوت قباب عرصه کربلا محبوب القلوب
حالت حضرت امام حسین

خاتمش حضرت امام حسین آن فرخ رخ آن به که مه او اورد بسر فرق
دل آن بچه که مه او باشد شمع پدر مادرش آن مخدره است که قلم ابداع حوری عصمت
او بر لوح ایجاد کم رقم زده و نقاش قدرت شکل لباس عفت و کار روها چه فطرت
اندک نقش بسته نهال قامت از سرو بلند کمانی نقش گل تمامت چیده و اندام رفتار
از قد با استقامتش پای کل مانده غنچه معمول برگ زاد که از شکفتن لطف روی
و عارض او انیس در نقاب عفت مستور خوش صورتان نگار خانه عالم که مشتند از شرم
سرافراز و مه جبینان فلک حسن و دلبری یکی ز تین از اقران ممتاز حد زلیخا حلقه بندی
که در بدوش گشته و غاشیه اراد تش بدوش دو صد بلقیس رسید و لنعم ما قیل
گل بهر منصب پیرایه او صحبت و بنیاد نفت پای گل تا لبر از حسنی پر خار است
همه سرمایه ز رخساره و مویش گیرند گل اگر رنگ فروش است صبا عطار است
شهربانو دختر یزدجرد بن کسری پادشاه عجم که در زمان عمر دستگیر شده گرفتند و بشرف صحبت رسید
شیر نذر رسید و فی عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب انه قد اختلف فی اسمه
ما المشهور انها شاه زنان بنت کسری یزدجرد بن شهریار بن ابرویز و قیل ان اسمها
شهربانو و قیل بهنت فی شیخ المدائنی فضلها عمر بن الخطاب من الحسن علیه السلام برادر
شیخ مفید و فی عبارت المفید کان امیر المؤمنین ولی حریث ابن جابر الحنفی جانبا من المشرق
فبعث الیه ببنتی یزدجرد الخ بنا بر این خبر در خلافت خاقه امیر المؤمنین اقوی و اظهر
اقوی در اشهر قول اول است که اسیر شد و با اسیری شرف خدمت حسین ابن علی رسید

حسینی ای علی رسید و ماحصل ان مجمل این است که شبی در ملک عجم آن خاتون حضرت رسالت
را در خواب دید که بالطاف شفیع عصات امت جناب امام حسین داخل سرای او شده حسینی در بحاب
بر پا و شاهی افتاد که شعاع جمالش چون خورشید انور و مجلس صحن و سباحت عذارش نقاب
خرم بر روی بدر و ماه انداخته نقاش قضا بقلم قدرت صورتی بصفحه کاینات نکشیده
و آفتاب از خجلت روشنی در کنف سحاب متواری و پوشیده گشته مه رخشان از رشک
جمالش در اضطراب بود و بنفشه سیراب از خط مشکینش در پیچ و تاب ملاحت
لبان شکربارش چون فرخ عمر زدای و صباحت دیدارش چون صبح روی افزای و نعم ما قیل
اگر از فروغ روشنی بفلک رسد شعاعی همه ذره ها چو اسامه آفتاب من ای
یوسف منه و چون او در نیکوی مکمل نقاش نقش آفرینش کشد ز ازل
عشق گریبان صبرش پاره کرده آتش سودا از کانون دماغش سر بر آورد
ضیه چه زد در جهان حضرت سلطان عشق کون و مکان آمدند بنده فرمان عشق
عشق چه چوگان ناز در کف قدرت گرفت نه فلک آمد چه گوی در خم چوگان عشق
در خواب مژده وصل شنید سپاه رشک بر اندید گر لبت کریمی شنیده
مرا دل چون تنور آهنی شد از آن طوفان که ساختم بدین دری فرو رفت از این چشم
همه آفاق شد بسیجی معدن اگر نه سر بکوی یار ای آمنت لبالب بود از خون دل
از نظر ره سپار آماه اوج امامت دل از دست داده یعنی ای یوسف مصر کنعان زینلا
کرده آنروز که شبستش مژده وصل شنید و زهره فلک حیا با خورشید عصمت عقد دوام

عقد دوام بسته شد تا آنکه شب مقرر ادوه یعنی بغداد رسد کشف هر چه لیکن ایت
سایه فروخت مه رخشان روی سایه فرید شب دیگر دختر صد تقطار به
نجوانش آمد و مژده وصل و اسیر داد یعنی از این اسیر شو باش و همچو دختر جمال نه بانو
بر منظر اسیری بود و هم غصه شب و روز همی بود تا در نزد و دختر زادگان درگشت دوام
صد چو بر خون زند بر افزون دوام تا آنکه اعراب و اعاجم دلیت یافتند تهر بانو
را اسیر کردند و بمدینه آوردند چون بقرب مدینه رسید دختران و مدینه تماشا
برآمدند ماه نو هر که به بیند همه کس نماید شهربانو چون آن حقیقت زاراز گشت
معز آنکه تماشا زرق ایران است همه حقیقت سر آید و بنا باید بپاید و روی بحرا کرد
عن القطب الراوندی عن جابر عن ابی جعفر لما قدم بنت یزدجرد علی عمر ادخل
ملوک الفرس وقاتهم علی عمر و ادخلت المدینه استشرفت لها عذاری المدینه
واشرف المجلس لضوء وجهها و رات عمر فقالت اف بروت هرمز وعیناه
بالفارسیه مخفی در رو شهربانو جواب کانه لطف ابرو شهربانو شد مسجد روشن کرد به
بعض از اصحاب عمر پیش آمد گفت عقبت علی و حبک والعنی لم تزال او در
جواب گفت بس ورد بروی کور که کاغدس بدر اماس شد حس یا آنکه یقول
اول فرمود اف بروت هرمز فغضب عمر فقال شتمتنی هذه العلجه و هم بها
فقال له علی لیس الکفار ما لا تعلمه فامر ان ینادی علیها فقال لا یجوز بیع بنات الملوک

بیع بنات الملوک وان کانوا کافرین ولکن اعرض علیها ان تختار رجلا من المسلمین
حتی تزوج منه و یحسب صداقها علیه من عطائه من بیت المال المسلمین یقوم مقام الثمن
فقال عمر افعل فعرض علیها ان تختار رجالا ثم وضعت یدها علی منکب الحسین علیه السلام
بانی عشق زتو را با ایران از ایران آمده بتو برای تو پیمودم این راه دور ماه چه سان
باکس کردیم دیگر ننشینم گر همه زهر است چون بخوردیم ساغر ننشینم یعنی در بی الجمال
ان تنی و بدنم اگر طره برافشاند دیگر نظاره نماید نه رشک شب بره
فقال لها چه نامی ای برگزیده ای اسمک یا صبیه قالت جهان شاه فقال
شهربانویه قالت خواهرم شهربانویه ان ملک اخر قال علیه السلام راست گفتی
ای صدقت ثم التفت الی الحسین فقال لها احفظ بها و احسن الیها فستلد
خیر اهل الارض فی زمانه بعدک و هی ام الاوصیاء الذریه الطیبه فولدت علی ابن الحسین
زین العابدین و یا امیر المؤمنین که ندیده از آنکه خیال کسی و در وصی عمر میکند درباره
شهربانو نمیکند از محبت تشنگی دل و قوت تلبس با او سخن بغا بر سر ادای نکاح
مع ذالک بمعدن رحم و حقیقت مروت سفارش حفظ و حرمت او بامر نمود
که امر است در بزرگ زاده مرتبتی لازم است و نتیجه با علی چه گذشت بر تو در مجلس
که دختر همین حسین را بکنیزی خواسته جای سعید فی اللهو منظر رجل من اهل الشام الی فاطمه بنت الحسین
فقال یا امیر المؤمنین هب لی هذه الجاریه فقالت فاطمه لعمتها یا عمتاه او تمت و استخدم فقالت
زینب لا ولا کرامه لهذا الفاسق فقال الشامی من هذه الجاریه فقال یزید هذه فاطمه بنت الحسین
الا ... لعنه الله ... علی القوم الظالمین

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی خلق الانسان و جعله افضل انواع الاکوان و جعله نسخه لما او
جد فیه عوالم الامکان ربط به الناسوت بالاها باللاهوت و اودع فیه حقایق
الملک و الملکوت والصلواه والسلام علی صاحب الجلال والجمال والجبروت
سیدنا و نبینا و شفیع ذنوبنا ابو القاسم محمد صلی الله علیه و آله سیما علی ابن عمه
و وصیه و وزیره و زوج ابنته و خلیفه ابو الحسن علی بن ابی طالب علیه و آله الصلواه والسلام
و بعد فقد قال الله تبارک و تعالی فی کتابه المجید و فرقان الحمید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون ترجمه ظاهر آیه شریفه در مجلس بعضی که
بهترین طاعات و فاضل ترین عبادات که ستون و عمود دین و معراج مؤمن
عالم نورانیش که بی قبول او هیچ عمل مقبول نه و با قبول آن عمل فعل از طاعات در رد در
نماز است که هر رکعتش از آیات بنده کی روضه ایست که گلهای فرادت
تسبیح آراسته و هر رکوعش از قلزم تذلل و انکسار کرده موجی بنسیم توجه اش
و و دست کشاده در قنوتش طایر دعا در اطراف اوج اجابت و در سبحات
وشها دتین تشهدش از اصل اصیل ایمان دوحه غفران ثمر برکات
تسلیماتش قامت آفاقیت بنده کر ساخلعت کمال و دعوات تعقیباتش عروس طاعت

ابن اولاد حق و جمال

طاعت را از زینت افزای حسن و جمال در فضیلت و شرافت نماز همین بس که او را
معراج مؤمن گفته چه بنده با آن بر سپهر رتبه قرب الهی عروج و بر اوج سعادت مکالمه
خداوند معبود مینماید حضرت رب العزت در لطف و رحمت بر روی بنده گشایش
کرده و اضافت خلایق را از شرف و رفیع رفعت مکالمه و مناجات با قاضی
الحاجات داده با حادیث آثار وارده از ائمه اطهار رسیده که نماز کننده را سه فضیلت
است چون بنماز می ایستد ملائکه با و احاطه میکنند از محل قدم تا آسمان و نیکوئی نثار او میکنند
از آسمانها تا فرق او و ملکی موکل او است ندا میکنند که اگر این مصلی بداند با که مناجات میکند
در از میگوید بگذار از نماز فارغ شود از حضرت رسالت روایت شده که هر که دو رکعت
نماز بجا آورد که در آن دو رکعت چیزی از امور دنیا را بخاطر خود نگذراند همه گناهان
او آمرزیده شود الخ و روایت است که داود عرض کرد پروردگارا الکلام کسی
در خانه خود جا میدهی و نماز کرا قبول میکنی خطاب رسید کسی را در خانه خود ساکن
میکنم و نماز کسی را قبول میکنم که فروتنی نماید از برای عظمت من و روز خود
شام کند بیاد من و نفس خود را از خواهشهای آن باز دارد و گرسنه را سیر کند و برهنه
را بپوشاند و جای دهد غریبی را و رحم نماید بلا رسیده را پس نور روی او در آسمان
میدرخشد چون خورشید تابان چون مرا بخواند در جواب او لبیک گویم چون از من

سئوال نماید عطا کنم

سئوال نماید عطا کنم و مثل او در میان مردم مثل فردوس است که هرگز نهرهای او خشک
نشود و میوه های او نمیپوسد اری بذکر نماز آر بر ورش راز بنه روی عجز بر روی خاک
نیاز را ره بپادشاهی بینی خداوندی کبریا بینی چه افزون بدرگاه لطفش
فراز بباید تو را لطف او بنواز نه حاجب دستور نه پیشکار که مانع
شوندت ز بنیان کار ز دنیا تو را راه کوراست بینی ببر توشه گور همراه خویش
چراغی بنه در شبستان گور که در گور ره ماه ماند نه هور برای صلوات و نماز غایب
در وجه است قالب نماز واجبات و مستحبات و هیئت عملیه مخصوصه است که در کتب
فقهاء رضوان الله علیهم تفصیل مسطور است و روح نماز دعا و حضور قلب
و توجه تام بحضرت قرب ملک علام است و این توجه و اقبال در روح بمرتبه کمال و مرتبه
رفعت و اجلال میرسد که دل از یاد غیر خدا خالی سازد چنانچه مامور است که در اول
نماز نشست نظر بر خود نماید کذالک باید در اول صلوات خود را از رذایل
و خباثت نفس شوی بخود تا قلب او محل نزول رحمت و فیض فیاض علی الاطلاق گردد
بر ارباب ذوق و لطافت این مطلب واضح و لایح است که این نماز و سر این راز که در بار
پروردگار چه راز است بیجون است از عبادت جمیع ملائکه رب العزت مرکب است از طاعت
ملائکه رحمت چه خدا را افواج از ملک است که از آغاز عمر الی ختم عمر الدنیا

عبادت میکنند بدون

عبادت میکنند بدون رکوع و سجود یک فوج از افواج ملائکه اند تمام عمر در رکوع اند یک فوج
از این مدت زندگانی شان در سجود اند یک جوقه از ایشان در قعود اند خدا بحکمت و قدرت
امت سید انبیا را همه فرار دار عبادت و طاعت جمیع ملائکه ناخالی از هیچ گونه
طاعت آن طایفه نباشند آن نماز که ظاهر نیز آن خوب و قیام متصل برکوع و خضوع
مرغوب نباشد چگونه توان گفت نسیم است به طاعات عابدان سموات بمناسبت خراب
مطلب حکایتی بر طرز بر سبیل تمثیل آرم بیا زان قدم بجاده مقصود که هست کدام
پهلوانم قزوینی پیش استاد دلاک شد که صورت شیری بر شانه نقش نما تا جرأت
و درنده بپیم تحمل پیدا کردد صانع نقش مشغول بکار گردید و حرفش را شنید سوزن
اول که جا گرفت بر شانه پهلوان بیگانه شد بر خود پیچید و بنهایت متاثر گردید گفت
چه میکنی گفت چشم شیر را بنا میکنم گفت چشم نمیخواهد باز سوزن دیگر بکار برد
جوان دندان بهم فشرد و گفت کجا چیز درکار گفت بنای کوش نمیخواهد
اگر یکبار گفت پنجه نمیخواهد عوض بر ابرو عفو از آن که او سوزن دید منتهی از القصه
استاد کار بر دو دست برسان پهلوان بدعا زد که دو جلک شیر بی دست اسم الحکم
که دید این چنین شیر خدا که افرید میخواهی نام شیر باشد بدون هیچ نعمت حال احوال
احوال ما نماز گذاران را ماند که هیچ شبیه بان ترکیب و ممعنی نیست جز حکم آن شستن

وحدت کول زدن

وحدت کول زدن این است که بعضی از حکما نسبت نزاهد بنه جامعه که از برای
اتی لشکر کشان لسیار باشند شبیه نموده اند و چون از برای هر بلدی از بلاد متنبه و مؤذنی
لازم است که اهل آن شهرها در وقت نماز و راز نیاز ارشاد نماید بعد از بانگ در شهرستان
سینه انسان نیز مثل آن مؤذن است که در فوق مناره دهان ساکنان آن شهرها سوی
خداوند منان بخواند پس هر گاه اهل آن شهر مؤذن را اجابت نمودند و توجه بعبادت
معبود حقیقی کردند همه رستگارند والا ذکر بدون حضور رتبه بدون اطاعت او بعد از آن
بحال اهل آن شهر و از آن زبان بحال حضور قلب رسد تا حرام تشت مگردد بنوحی
در حقیقت سبب ذاکر بدان حرف فراموشت نخواهد داد آن دواکر کرم لحنباش زبان
از جمله آداب نماز اذان و اقامت است که مقربان خوش صدای زنگ را از دل
زدای اضبار و آثار ائمه ابرار بر گلدستهای اسلام محمد نبی اعلام بفضل
و ثواب آن ندا انتها ندارد و واعظان خوش زبان شرح بیان معانی و مقامی و بنشینی
رمنا بر الفاظ و معانی سعادت ثوابی را با قامت اقرب عیب محو باید از جمله
از مرشد طریقت حضرت رسول خدا در باب لا حصره العقبه ذکر شده وارد نقل فرموده
من اذن فی مصر من امصار المسلمین سنة وجبت له الجنة و حدیث طویل مشتمل بر قول
و ثواب اذان از بلال مؤذن رسول ذو الجلال در کتب معتبره چون فقه و غیر آن مذکور است

از جمله

از الجملهای حدیث شریف است که برای عبد الله بن علی نقل فرموده من اذن
فی سبیل الله صلواة واحدة ایمانا واحتسابا وتقربا الی الله عز وجل غفر الله له ما سلف
من ذنوبه ومن علیه بالعصمة فیما بقی من عمره وجمع بینه وبین الشهداء فی الجنة یعنی کسی
اذان گوید در راه خدا برای یکنماز از روی ایمان وانرا عبادت شمارد آمرزد خدای
عز وجل گناهان گذشته در باقی عمر او را از گناهان نگاه دارد در بهشت او را
با شهیدان جمع گرداند الخ ودر من لا یحضره الفقیه از صحیح رسول خدا صلی الله علیه
للمؤذن فیما بین الاذان والاقامة مثل اجر الشهید المتشحط بدمه فی سبیل الله عز وجل
یعنی مؤذن راست در میان اذان واقامت مانند مزد شهیدی که غلطد بخون خود در راه
خدای عز وجل نیکبختی حلقه بگذر به بیتی بیز نکوی محض وجود شنیده نیست که ای فضل
دیدنها اسالی مسجد از ان صاحب توفیق شده نیست چنانچه از عبارت ایما واد
مستفاد شد قیام با مر جلیل وموذنی برای رضای خدا ناید ومنظور نظر از ان
اعلام مسلمانان باشد نه بعض دلهایی که این طاعت عظمی که در این وقت عوض های
نفس مانند وظیفه وامثال آن نبالاید سالک بلید اظهار زهد وسیخ خوریشاند
نقله اداز تمام غنا اتفتی در غرض صنی ان الهایح منتهای منقلبند مناجات
حضرت سخن محض هست که حلول خوانده شمارد باعتقاد خوشی آواز صدای
کلکیش نا هیچ مطابق با اهنگی رکعه هر حصه دهد از نگوید وانیرا ه روشنی
نبار یکی بگوید

نبار یکی بگوید چه نیست سو فهمی که خدا ابنده اتی عطا مرحوما به صوت است وسیم مابلی
باواز خوشی خود در میفراز که در این شهر نه هست آواز به بنیاد مدالله فریده
که کنجی به بند سبب فرشنک رشتو انف خود چه دا و چرخوشی که نانکی نشود دهیکل
ز بوی بادی باقصی نه کم گوی که ازیک نیز خوش نشود دوی از جمله شرط نماز آنات
مرغان است واماکن تبرکه از قبیل مکه معظمه ومدینه طیبه ومسجد کوفه وحائر است
فرزند جزا الرب که فرمودند یک نماز در مکه معظمه برابر صد هزار نماز است ویکبار در مدینه برابر
ده هزار نماز ویکبار در مسجد کوفه برابر هزار نماز ونماز حائر سید الشهداء له الف طاعت
نماز در مسجد جامع برابر صد نماز ودر مسجد محله بیست وپنج نماز ودر مسجد بازار دوازده نماز است

ی لا یحضره الفقیه

این حدیث شریف در مطلق مسجد رفتن است از بنده خاص حضرت حاتی امام جعفر صادق
مروی است من مشی الی المسجد لم یضع رجله علی رطب ولا یابس الا سبح له الی
الارضین السابعة این حدیث که چند اثر بنیا است که چندی عقل ما الحاب است
ز این صحت که گو بکنده ره اینیسی بیاید گوی ربانه زادر این ادر جمله امتثال
فرمان خالق منان وازدیاد تحفه رضی فرمان کردگار رحمن در خواندن ونیاورد
صلواة ونماز جماعت است که فرمودند الشکره الاولی مع الامام خیر من الدنیا
از جامع الاخبار از سید مختار نقل شده که صفوف امتی کصفوف الملائکة فی السماء
والرکعة فی الجماعة

رموز

والرکعة فی الجماعة اربع وعشرون رکعة کل رکعة احب الی الله تعالی من عبادة اربعین سنة
از مجموعه ورام از موجبات اداب قیام وصیام نقل شده که خداوند اله هرگاه بنده او
پس از نماز جماعت حاجت بخواهد خداوند واحد احد حیا میکند از انکه حاجت
او را برنیاورد ابن قدر در باب نماز جماعت اهتمام فرمودند که بیان نمودند رسول خدا
بوزانند خانه جمعی را که بنماز جماعت حاضر نشوند مردی که در خدمت آن شفیع
یوم نشور عرض کرد که من چشم ندارم وبسیار است صوت اذان را استماع نمایم وکسی همی نه
که مرا بسوی مسجد آورد ان برگزیده سبحانی فرمود که یک ریسمان به بند از منزل خود
تا مسجد ودست بران بگیر وبجماعت حاضر شو فرمود مسلموا علی الیهود والنصاری
ولا تسلموا علی یهود امتی قالوا من یهود امتک قال الذین یسمعون الاذان والاقامة
ولم یحضروا الجماعة معیار سکه قبول روح بتول فرمود ترک منکنید نماز جماعت را
مگر به بجهت در واضح است ثواب ذکره اسلام وفضلت صلواة جماعت
وقبول شدن عبادت که چون جمعی برای سوال حاجت بدر سرای کریمی روند ونشست
اجماع زبان سوال گشوده طالب آن مدعا شوند هر چند یکان یکان از ان
در حاجت سفید رویان بنه اعتبار باشد لیکن است مستعبد است که ان
کریم که با وجود قدرت ومکنت در قضای حاجت آنان واطاعت شان در نیل مقصود
تامل کند

سبب الوارد

محاذیة فی الواجب طوبی

رای کند پس اگر دعاها ومناجاتهای ما بایی هست اجماع قبول نشود لکن کرد
الهی اگر نه تحقیق عنایت کند مدد | الهی اگر نه عینی عنایت دهد جان
در موقف صفی که نشود از مهابتش | مدهوش عقل هوش ادب العلم والحب
تو صید التجا بکدام آستان برد | کس جز آستانت چون نیست ملتجا
ودر قیاس هرگاه هدیه ای چند حجت بزرگی برند هر چند که بعضی از ان حقیر ونظر
قبول شانه درخور باشد در میان هدایای دیگر درجه قبول می یابد ودر جایکه
زر کم سکه با کم عیاری در میان زر بسیار رواج یابد خوبا مشود وستاننده
آن چندان ملاحظه مضایقه در گرفتن آن نماید اللهم لقد کم عیار کردار ما خوش
در لفو دعلمای خالص درج شد در بازار قیامت در شمار آنها خرج گردد
نماز ما تنها ندارد ان نه رکوع ونه سجود ومقیتی نه از تنگ بهوش خود دار در سجود آن تنگی
لصد تا رعلائق وعوائق گرفتار ره چگونه میتوان عبادتی شمرد وکوی فرصده
برد در طاعت حضرت باری ما الکفار طریقه دینی دارین نیست منفرد باید
خالی بیچون ویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون چه خطر رسی باکه هیکلی
لشو د نماز جماعت یا صحبت مرض با شغل فوتی با خیالات که بمهله او خطور
کرده که از حضور قلبی باز داشته نماز تنها خواند وشنید عبادت در جهد اعات
بکنه راند ودر قرط نماز او ن

رکوع یکه

د عبادات بموزن

یکیتنه راند و لی شرط نماز بودن و عبادت نمودن نه آنکه غروب آفتاب بعجله و شتاب
نمضا و نقر کنفر الغراب چون کلاغی که دانه برچیند او هم سه جا ر دفعه [illegible] زند
این نماز نیست که خود را فریب داده آن هیچ به یکطرف شیطان و یکی نفس اماره
یکطرف محبت دنیا و دل صد پاره باهمه اینگونه نماز را که عبادت کوا[illegible]
عت بام نتهاده مگر نشنیدی مقربان درگاه اله چون بر ایستادند به
بدربار حضرت بی نیاز رنگ ایشان میپرید و اعضاء ایشان میلرزید و دهان بن
مضطرب شاهد برین مطلب پادشاه عجم و عرب هاشمی الام والاب امیرالمؤمنین
زنی از زنان را خواستگاری نمود آن زن به پیغام گذاری اعتراض نمود که نه
نه بینم تو چهلتنی نهم و فتی آن زن حضرت ابوالحسن را ملاقات نمود که مولای ما
وظایف طاعت مشغول بود دید آن معدن انوار ربانیه را رنگ پریده [illegible]
اعضاء میلرزد اشک از صفحه صورتش بریزد امام را قبول نمود این مقدمه
بود تا دیگر که امیرالمؤمنین و کاسر الرایات ارغزوه ای مراجعت میفرمود
این نیابت را لشکر و شاه فوج آمد و دید عجب هنگامه و لشکری که فصور [illegible]
چه صورت چون میخ چند این بود که نه کسی را گذر بود نه راه بود زخم‌ها بر تن آن [illegible]
زمین کشتی که صدا کرده اید دیگر در میان جوانان و لشکرها دو خواستگاران چشمی [illegible]
افتاد ره باید صاف دل بود چه غافل جان عیسی را بود در باب طلعت
آن معدن انوار

آن معدن انوار و فا صفت رفتار راه جوهر مکنت هو البدر لکنه المنع
هو اللیث لکنه الشجیع شعشعه جمال خورشید مثال و مضمون و بدار انیت
اثار او خنه علی خواستگاری بود حضرت فرستاد حضرت پیغام داد
الفتی فاتک با جانک هر وقت که هنگام نماز رسید رنگ امام میپرید
و بدن مبارک مینو و رسید و فقت ادای امانتش که از ادای آن عاجز شدند [illegible]
و متحمل شد او را انسان آسمان بار امانت نتوانست کشید لاجرم قرعه بنام من بیچاره زدند
معتبرین از اهل فضل و عرفان نقل حقیقت بیان در کتابخانه فضائل پادشاه سلمان [illegible]
کونه باز حرمن خوشه نحو برنموده اند که در شبانه روز پادشاه سلمان هزار رکعت نماز
گذاری نیاز جز دیگر از خلوت او نیز اگر ز شنیدندی اهتمامش در اقامت
مراسم بندگی بحدی بود که در وقت اشتعال نایره جنگ و قتال که ابطال رجال را دل
در سینه‌ها میلرزید و رنگ دلیران در چهره‌های ثبات لغزیدی در میان دو صف
مهیب و فرش میگسترد و باد ای وظائف عبادت قیام مینمود و در تیرباران
سپاه اندیشه نمیفرمود در لیلة الهریر که یکی از لیالی مشهوره صفین است از شب تا صبح
کم کشتی هزار کس از طرفین کشته گشت و اغلب جوانان جانبین و شجاعان مرتضی از
فنی بکشتی و کشته شدن برآمدند از دو طرف دست به تیغ برده سامع هر او
از لطف [illegible]

بر صد او دو بود بمزد ده بر طرف ملبع از خون دلیران روی بیاید مرکل شد [illegible] دلیلم مایل
دو لشکر صد هزاران پا ز یاری همه ماه جمله در جوش شد غرق کهکشان عالم بر [illegible]
زمین از خون مردان لاله گردید همه تیغ از خون مردان زنجیت باران علم شد تیغ برد لیت [illegible]
روان شد سیل چون فرسنگ فرسنگ میان خون بر مردان چه فرسنگ خود امیرالمؤمنین علیه السلام
بالقدسیت رکن النبی تدرک الاسفل فرستاده باد چه اشتعال آتش همه این حسینی نماز
شب از ان سال در بین فوت نکرد نبود ابن عباس میگوید در غزوه صفین حصین
روزی هنگامه مقابله و مقاتله فریقین از طرفین گرم بود نایره قتال اشتعال داشت
هر مقاتلی کینه مقابلی بر مربع سینه میکاشت مجاهد دلدل سوار شاه دشمن شکار
ذوالفقار صاعقه کردار بدست گرفته و تیغ بر سر بر هنه نمود او چه گلوگه [illegible]
تیغی که بر جو بر اگر نقش او کشند پود نش چه عمر خصم عدو میگسلد زتار تیغی که
از کوه تفار زند نام او فریاد الغیاث بر آید ز کوهسار خنجر کم برآتش
سوزان گذر کند خندان الماس بر نده که گر سر برد زنار تیغ است آن نه جان
مغز ایمن خون فشان تیغ است این نه کلک برقیب چو فندمار از سکه
عیقو عضو جهان در هراسی از دوست مانند جهان از آن تیغ [illegible]
باد اس ذوالفقار صف صف از اشرار را با شرار و نفش بدار البوار میرساند ابرش
[illegible]

هر کس بجوی تشنه برد شد پشی از زبان کم رد گشود زنهم دم تیغ خو [illegible]
فغان بر شد از جان ماه و ماهی با اهل سنه آمدم از تیغ تیز شد از چار سوی [illegible]
یاد بجو آنکه مولا مشغول جنگ بود و مادم با آسمان نظر مینمود عرض کردم ای آفتاب اقبال قدر
گویا چون عزوه بد زنصرت ملک را در انتظار کار آمده ز جانب آسمان نظر داری
فرمود انظر الی الزوال حق تعلی چون ظهر نزدیک شده و مقام تعیین وقت نماز
و اداره عبادت معبود بی نیاز عرض کردم اکنون که در گرما گرم جنگ بازاست کرا فرصت
ادای نماز است فرمود علی ما تقاتلهم انما نقاتلهم علی الصلوة حاصل این جنگ
و جدال ترویج نماز و احکام ذو الجلال است مالک اشتر میگوید در آن جنگ قطعه
ابری بر سر ضیاء گستر آن آفتاب برج ولایت سایه انداخته بود جایی که جناب سید الله الغالب
توجه میفرمود ابر نیز با او موافقت مینمود ناگاه شاه ولایت پناه از میان دو سپاه
غایب گردید آواز الا ان علیا قد قتل از گوشه بگوشی لشکر منصور و مغلوب رسید
حسین ابن علی امیرزاده حجاز از شنیدن آن نوای جانسوز و گداز با سری از نور
سر خانه زین را است استاد از اعراب آن مؤلف معد خواست پای معرکه
شتر کشید دفعه از حلقه مطهر کشید باواز بلند کانه ندا داد اهل من یا مر نیجو فی
دوازده هزار رکبی همه آن هزار اهل آتشکان علاف شتر با شکسته از جا فتنه لشکر تابان
بود با دو باره علم بر نقار شد سید الشهداء بر شتر کشید علاف شتر شکست [illegible]
و اذا [illegible] سیف

واذا انتب سیفه نکب اینامن المقابل واذا تحفب بالدماء
فرصن فی سو الغلائل لا شئ احسن عنده من سائل فی کف سائل

مالک اشتر گفت منهم همراه امام نموده که جنگ قیام کرده داد مردی مردانگی دادم
خود مولی الموالی حسین ابن علی علیه السلام عمامه مرا رسانید گنبد اسینی عربی
که ح ما کاری رمزه در سنان فغان بلند فرموده گفت برهان کو برفتن آورده رکتنا خشم از میان ابرو ان
آن سبو وجوه نخارن که جمع جو بهار چون کمان تش صبه برو کجاهی بد رکری سینه رکاب شنبکی و عنان ...
عالم و خالق عالم با وعظ و اظهار کرده ما برامیان سپید رو و دلان هست و بعد بر آن فرموده که سیاه سیاه رویان نامهربان
الوفر عند نواله و اثیل عند سؤاله والموت عند سنانه وفعاله کمقاله
و دمار از روزگار بر آوردند و ملک نیلی رنگ در سینی چو سبز مرگ ن
و هیبة و نشاله کمنیه وهمه کتاله نیکو سازند چنان که زرد روی ف بنی بر خود خریده اند در دل امطالم
روی سفید باشند باداز بلند بدخوری خواند حمله نمود مؤلف گوید اشعار
عمر ابو حیدر سید الشهداء دیده شد در کتاب مستطاب روضة ریاحی
الاخوان فاضل مرحوم بردر المعی آخوند ملاحسن قنعبا بردن فردیس
مکون لنه بلفظ اعذب من ماء الزلال واحلا من یوم الوصال عبارانش مع شمع
نعصب حب وات رانش مزین ببلاغت معاینه جو زنج طلاسب
لفظه لها من وجوه الیزات براقع ان کتاب مستطاب
فضل وعلم آن عالیجناب

زینب بنی ودد للمنی
فضل وعلم آن عالیجناب ش هدعدلب لفظی برکمال
فضل او چون دلیل صبح صادق بر طلوع افتاب مقصود ور ان کتاب
زلف رخی کهات و کلی لطیف از سیدنا الحسین دیده و لی داسه نشده که از
کی مولاییان نمود وادا فرموده مونی انکه ان در نغو در بهجام نمایانب کلام
ذکر شوه اما حسین ابن علی ابن ابی طالب البدر بارض الحجر
الم زرو ونعلمو ان ابی قاتل عمرو و هرحب وان من نجب
محب العجب ان لطلب الالعب میراث النبی والله فنادم حفظ الاقرب
صدای ضجه سواران و عویل پیادگان و صهیل مرکبان و نعره دلاوران
بمسامع افلاکیان رسید هوا سیاه زمین سرخ شد رخاک زخون
روانه گشت در اندست دجله جیحون هوا بگونه فرزنی برنگ بغم
یکی زکثرت گرد دگر زغلظت دم هوا بگونه علم نموده فرشها
عزم جولان دم بچرخ خاک فتنان ار زمین کجا بسم مالک گفت
در آن گیرودار خشمنی سر از دهان پسا رخونخوار در معرکه کار را افتاد
من بچه کوه دهان ناهجه غار که بر در سر لشکر امضار حلاقت حلقه رد
و محافظت انجا نمود و اکثر ساکنان را تمام فرموده مشغول تعقبات بود
انجماد زانها احدا الکلمنو

سئوال نمود مالک وقایع عرضه داشت که فرزند جهاد ثمامحفی نشنیدنی
که هم نمشتی شیر کشیده اقدام سبکند فرموده صنم و بیاد دیده حضرت شیع عقاید
امت بود شاه ولایت آمد شاه اولیاء فرزند دلبسنده در بر کشید
ازین دو دیده باریده سیدالشهداء سبب که به پرسید فرموده نورد دیده مرد
محضی انبکه خود در غنی شنیدی شتر کشید گشادست بود در حبیب
ظهر روز عاشوره دور تو مبکرند ناهمین نیزه ما بدن تو پاره پاره میمانند
محبان سید مظلومان ببالین دو علی نام که هر دو دلیر بودند بعجله دو دیدی رفت
سعوان امام حسین اول علی هر رش بوسه الماسی یافت علی جوان هیجده ساله همرش الحاج عنه
صبان ان با و بلک سالتر دو کرد
کردوری زمینی بر ماه نو کرد صبت حسین و بدید ریدور انی تشنه وی صحرای کربلای ظهر روز عاشوره
صبان رفت او که مرمر در دو بدید
اکبر صرف شباب آمد جوانا فتنی زنده به نبید چه فایده رسیدن امام حسین
مکرر ادینار رش رسیدن وصدای علی ابن الحسین بلند شد مؤلف
~~ایه ... سعید~~
صبان ان بار بلک ~~... فرزندی گفت که ... سید~~
~~... آب ... شیر ...~~
شهادت الشهاب وداع کرده از خلبه فرمود علی الدنیا بعدک العفا
~~... من ... الدنیا ...~~
~~... الله ...~~

قلم شتاب مکدر مصیبت علی اکبر از چشم خیر البشر سر ای شمار انها نالقدر
حق ادب نگاه دار کان نزارم یکی سید مظلومان سوال جواب چند وارد ام سوال کننده از
وقعه یوم الطف هرکدام یکی از شهدا ء نام برادرم نحز علی اکبر مصیبت و کربات رو فرماید اول
مصیبت حسین است و کشاف جگر نازنین از دو نوع فراق او مروت سخن در خواب آن
جناب را با بابا دیده صبح بروز زیاد ه ناله دیگر بار حضرت در خواب دید انتهی درست
عرض نمود مولانا شد آن زخمها فرمود گریه تر مرهم نمود برای آن عرض کرد زخم بر سینه شامی سیم چرا
او سند مال شد و کانه و زنجوان زخم نیزه و تیر و خنجر ست بلکه داغ علی اکبرت روز عاشورا
نیز و هر آنکه پی لز حمله اول و حمله عظمی نجات از اصحاب سید گلگون کفن نکند چونه کشته شد ز اولاد
علی اکبر هو که آنها بعض ... زیارت ناحیه السلام علیک یا اول قتیل من نسل خیر سلیل اول قتیلان ولی
از جوانان علی و فاطمه از اصحاب ... دل کو اهی سید ... جوان جو ... تیر دشمنان فرستاد
انا و انه دشمنان او را بر کشتن انجو ان فلما اکثرت مبالغته فی الاستیذان
واشتد جزعه و هو عطشان اذن له الحسین و هو ولهان فتوثب علی قامته
اسلحة الحرب فالبسه الدرع و شد علی وسطه منطقة من الادیم و وضع
علی مغفره مغفرا و لا دنیا و قلده سیفا و ارکبه العقاب فاتانا فلما
اشرقت شمس طلعته من افق ظهر العقاب و استوی بیده و قلبه علی الغاز و الرکاب

اخذته اسد واخوانه بركابه وغشانه وقوائم مركبه واسطرن عليه سحائب
عبرن لما الملا وفديى على شبابه فقامت الولولة تجابه الامام فسكنهن
وادخلهن الى الخيام وقال ابكين وعيشه فانه ممسوس في الله ومقتول في
سبيل الله ولا حول ولا قوة الا بالله فرجعن حاسرات باكيات آمنات
منه فما بات عليه فبرز على وهو من شوق الشهادة ملي فلما تجلى وجهه
لعرصة الهيجا جعلها غيره سفح السنانى سورة الهرب الثالث كان على
اسپالمرت لابى محمد صاحب التاج على البراق في ليلة المعراج والفق الخاتم
والموالف على انه كان في عصره اشبه الخلق برسول الله خلقا وخلقا
ونطقا قال السيد في اللهوف بعد اذن الامام عليه السلام له في البراز
ثم نظر اليه نظر آيس منه وادخى عينيه وبكى ثم قال اللهم اشهد على هولاء
القوم فقد برز اليهم غلام اشبه الناس خلقا وخلقا ومنطقا برسولك
وفي الحجاز كنا اذا اشتقنا الى نبيك نظرنا الى وجهه چون عمر كه ماه
شد شكران سپهر تمارا ديده بگشت عبرت ديده ان گريه تمام نشسته گشته وعموم
تكبير بر بادان فلما سمع اوكبهم وافتادك اسلحتى الخالقين
محمد صورتی علوی کا در حشان ببين چون ماه بملكوتيان ما ست حال الى لاهوتيان
موجالش اهل عرش تماشاكنان اهل لوح ماه رهنمايان ملائكه آسمان حيران و شادان
جوانان

مه از گشت عبرت بمیدان چشم چرخ چنان آفتاب شبیه و سپیده از پی جوانی برسید
رخساره چون روز وصال تابان و چهار گیسوی عنبر چون شب فراق سیاه و دیده پایان سپهر نزار
جمال مقبل چون جلال او نه سپهر کبریا به کبریای او فضا حشم بهره حرب ۹۹۹ که به
سبلی جای او زنگ آورت مرده وصفا زن رفعت آورده ملکهای او همه عبارت آورده
الشهداء عليه آن نورسته مثل لمابين على بن الحسين بجر عسكر ابن سعد وخيل الكوفة
وابهم رمس ابو عزة وجهه وجلاله فسئلوا عن عمر بن سعد فرد وعادوا غمهم
وادعوا اعتوا توهمتم ان هذا على بن الحسين الاكبر وفي قتاله وقتله الخطاء او
من الحواين صبقوا عليه ساعد المراهنوا وافتهوا عليه فاخذه الجبارة فجال على
بن الحسين وصال وداد عليه القوم دائرة الرحى على القطب وصاح الحسين
عليه السلام لعمر بن سعد مالك قطع الله رحمك ولا بارك الله لك في امرك
وسلط عليك من يذبحك بعدى على فراشك كما قطعت رحمي ولم تحفظ
قرابتي من رسول الله ثم رفع صوته وتلى ان الله اصطفى آدم ونوحا وآل ابراهيم
يا ابا عبد الله عمر سعد كم سكينه در جوانت را الكبرا انظور ربان ومرثيه ان بشوى الله جاداده
اين اسطام برتو به تركذشت آن لحظه براين پير از اب بزمين افتاد و ترا داد از جوان
با ليس آتش صادر توان زنت جو طرا آه و بچه قسم لنشته گرچه جوان مرده ديده بر آتش سخن
رو و دارد و بد روان كند كان الحسين مع ملك الاله جالسا في التراب كهيئته لمن الملتهب فواده

المنهمل عينه ساب دمعه الحامل جراحه لما فقده والقلب المنزوع من الحيوة الدنيا قتله واهله و
اقربائه فاتوا جراره المرتعد فرائصه دائرون الى جوانبه متاسفين متلهفين باكين على رقة
وتحيب وحرقة ولهيب وبارات عيون الناس مثارا بهم من الحالة المفرحة للفؤاد والمفتتنه
للاكباد ثم وضع راس ولده في حجره وقال يا ولدي اما انت فقد استرحت من هم الدنيا
وغمها وصرت الى روح وراحة وبقى ابوك وما اسرع لحوقه بك ديگر كمان ندارم
كه امانم دهد بنويسم مجالس ديگر حال اين سرور جوانان محرر شد ولا تحسبن الله
غافلا عما يعمل الظالمون وسيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الواحد الاحد الودود الصمد لا والد له ولا ولد له مقدر الاولام مصور
الارحام عالم بما اسرار الصدور وسامر على الدهور حمدا كاملا رمدا كما هو اهله له
الملك وله الامر وصلى الله على محمد امام الرسل ورسول الكل ممدوح الملك
والسماك محمود كلام لعركه ولولاك كما سراود والنواع علم الهدى سبل
المسالك والرد موسس اساس الاسلام معلم الحلال والحرام وعلى جده
مولود الحرم ومودود الامم صمام الله المسلول على الاعداء وحلى المراحم على الاولياء
وعلى سائر الال والا
ولاد الاطهار على عدد الاسطار وبعد قوله تعالى في كتابه وفرقانه بسم الله الرحمن الرحيم
قد افلح المومنون الذين هم في صلاتهم خاشعون ترجمه ظاهر آيه در مجالس سابقه گذشته
پوشیده نیست که ماهوالیان بیدای ناپیدا و روستائیان شهرستان دانائی
از ان ناودان تریم که بجز درخم دبیر نزل بنده کس معبود خوبش جل شانه ندهیم نوالم
ره توانیم برد و به راهنما تعلیم دارت حضرت او طرانی عملی عبودیت به ابراهیم
واداده که بایدبدانیم توانیم برد سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک
انت العليم الحكيم بنا وعلى هذا جناب اقدس اله فضل وكرم به مشيها اعاجم
طروقات

مخلوقات هرکه به تشریف تکلیف بندگی خود مخصوص فرموده راه و رسم گذارشت
انرا بتوسط انبیا و اوصیا و بر ایشان تعالیم آنها ارشاد فرمود و باکان بوی تعلیم نمود
دار الجمله عبادات واجبه مفروضه یکی نماز است که بنده در آن عبادت بعرض مطالب
دو جهانی خود میپردازد و دو دست عجز و نیاز بدامن فضل و رحمت کریم بنده نواز
از نسیم دعا متمسک بدامن قنوت زده چید دار بپیشان طلب شد بطلبت بخشش
دو لب در آن توان کشید آب اشک که در آن هم کنه کاری از دیده کان جاری کند
چه تجلها که در زمین محل ریز میتوان یافت و با تنی سوزکداز بیقراری هم
بسیار که معصیت تواند که افت از حضرت سید مشرع ندبیر و ماه دراز مغفر
علیه و آله اطیاب آنحضرت بنوی مرویست که اذا قام الرجل الی الصلاة فقال الله اکبر خرج من
ذنوبه کیوم ولدته امه الجنان از تهذیب الاخبار از سید اخیار و خواجه ابرار
رسول مختار نقل شده که لکل شیء وجه و وجه دینکم الصلاة و لکل شیء انف و انف
الصلاة التکبیر یعنی چنانکه حسن صورت به نیکی تمامی وجه آن زشت و نادیده است
نماز نیز بیکی مقبول وجه آن ناقص و ناپسندیده است از ثواب الاعمال از
پسندیده ذو الجلال ابی جعفر مرویست که ما من عبد من شیعتنا یقوم الی
الصلاة الا اکتنفته بعدد من خالفه ملائکة یصلون خلفه یدعون الله جل حتی
یفرغ من صلاته

یفرغ من صلواته محصل معنی اینکه شب هیچ مومن از شیعه ما که نماز خود مگر اینکه احاطه
کنند او را بعدد هرکه مخالف اوست در دین فرشتگان
که نماز گذارند در عقب او و دعا کنند از خدای تعالی برای او تا انکه او از نماز فارغ شود
خوشحال آن مومنان باصفا که اوقات خود را بطاعات و وظایف عبادات صرف نموده و درین
رهگذر راه اینگونه نیکی میگذرند مردان خدا پرده پندار دریدند یعنی همه جا غیر خدا ندیدند دور
هر دست که دادند از آن دست گرفتند هر نکته که گفتند همان نکته شنیدند حب طلب از باطن
پیران سحر خیز زیرا که یکی بود ز دو عالم طلبیدند زنهار مزن دست بدامان گروهی
کز حق ببریدند بباطل گرویدند کوتاه نظر غافل از آن [illegible]
از روضه کافی از قدرتمان تعالی طاعات و جهره کن [illegible] حسنات حضرت
اقدس نبوت [illegible] وحاصل مضمون صداقت مشحون این است که چون بنده
نماز خود در دین گوید الله اکبر بیرون آید از گناهان خود همچو روزی که مادرش او را
زائیده چون گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم نویسد خدای تعالی برای هر موئی حسنات
سالها و چون قرائت سوره فاتحه الکتاب نماید چنان باشد که حج و عمره ای
کرده باشد چون رکوع کند چنان باشد که بوزن خود طلای احمر صدقه کرده باشد
چون گوید سبحان ربی العظیم و بحمده چنان باشد که هر کتابی از آسمان نازل شده باشد
قرائت نموده باشد

قرائت نموده باشد چون گوید سمع الله لمن حمده نظر کند خدای تعالی بسوی او برحمت چون
سجده نماید عطا کند او را خدای تعالی بعدد شیاطین و جنیان حسنات چون گوید سبحان
ربی الاعلی و بحمده چنان باشد که صد هزار بنده آزاد کرده باشد چون تشهد کند و سلام دهد
و از نماز فارغ گردد گشوده شود برای او درهای بهشت که از هر کدام که خواهد داخل گردد
زهی خجستگی حال فرخنده اقبال آن نماز گذارندگان چراغ اوقات اهتمام عبادت ساده کار
عدت چو تاره طاعت امروز گیر که فردا چو آید نیاید ز پیر قضا روزگاری ز تو در ربود
که هر روز از وی شبی قدر بود فراغ دلت هست و نیروی تن چه میدان فراخ است گوئی بزن
بر خداوندان افهام و عقول مخفی و محجوب نماند که انچه از فضل و ثواب نماز مذکور
خامه سخن پرداز سمت بیان پذیرفت و گلهای اخبار بر صفحه گلزار شکفت
و هر که آن مترتب میگردد که آداب و حدود آن بر وجه تمام و ارکان و قواعد
آن از روی اهتمام بنحوی که حضرت شارع امر فرموده و طریق ادای آنرا
بمشاعل آیات و مصابیح اخبار روشن فرموده گزارده شود اگر نه چنین باشد بلکه در
قیام و قعود آن ایستادگی که باید بجا نیاورد و از رکوع و سجود [illegible] بجا نیاورد در
ادای قرائت خالی از تعطیل و بنای قواعد آن همواره بر تعجیل مواضع وقوف
از رعایت خارج و ادای حروف نه از مخارج نه در میان رکوع و سجود فاصله
و نه در مابین دو سجده اش طمانینه و آرامی

و نه در مابین دو سجده اش طمانینه و آرامی نظم حروف تسبیحاتش از هم گسیخته
و جهر و اخفات قرائتش بهم آمیخته مسلم است که باین گونه از طاعات ناقص و این
نوع از عبادات ناتمام این همه فضل و ثواب مترتب نمیگردد [illegible] برای
نماز گذاران است نه [illegible] کاهل نمازان تارک الصلاة [illegible] که در عنوان
از ثواب الاعمال و عقاب الاعمال که از کتاب عقاب الاعمال از رسول ذو الجلال نقل شده که ما بین المسلم و بین ان
یکفر الا ان یترک الصلاة الفریضة متعمدا او یتهاون بها فلا یصلیها یعنی نیست
میان مسلمان و میان اینکه کافر شود مگر اینکه ترک کند نماز واجب را دانسته یا تهاون
و سهل انگاری نماید و نماز را نگذارد از جامع الاخبار از سید مختار نقل شده
که من ترک الصلاة متعمدا لا یرجو ثوابها فلا و لا یخاف عقابها فلا ابالی
ایموت یهودیا او نصرانیا او مجوسیا یعنی کسی که ترک کند نماز را دانسته در گذاردن
آن امید ثواب و در نگذاردن بیم عقاب نداشته باشد پس باک ندارم که یهودی
بمیرد یا مجوسی یا نصرانی [illegible] من اعان
علی تارک الصلاة بلقمة او کسوة فکانما قتل سبعین نبیا اولهم آدم و آخرهم محمد
تا که پرستش جهد کن بنده خدا [illegible] زباطل گرای است [illegible]
بی فکر مست غافل [illegible] چو جاهل خود [illegible] در صحبت
جوی دنیا

چه در دنیا سزنده‌ای چابک — در کار آخرت لیک کاهلی مرده‌ای
در راه بنده کی سست در کار زندگی — در ضبط در نفس نهاده در حرص ترک دانی

خرم بخت آن نیک بخت که چون نماز کند با خود اندیشه نماید که شاید این نماز نماز آخرین عبادت داشته باشی و اجلش امان مهلت نماز دیگر ندهد چون بپا ایستد که بیننی که بپا ایستاده چون رو بقبله کند اندیشه نماید که او بدرگاه چگونه پادشاهی ایستاده در نماز تاکید بسیار و سفارش بسیار رسیده است تا القدر است که مستغنی از بیان و اظهار و تکرار است خصوصی در نماز جماعت و ثواب شرف آن فضیلت که اجتماع مومنان را در فضیلت نماز و استجابت دعا دخل عظیم است چه معلوم است که درگاه حق بندگان عاصی صاحب طلب آمرزش معاصی در درگاه پادشاه صاحب کرمی که جود و عطای عالمیان از محیط فضل و احسان اوست اجتماع نمایند و جملگی دربار از آن باب تضرع نمایند بخضوع و زاری و استغفار زبان بطلب مغفرت گشایند حاشا که از جهت جود او از ایشان دریغ دارد و دست رد بر سینه طاعت و دعای ایشان گذارد و در استحباب ترغیب این نماز جماعت امر و ترغیب بسیار مبالغه و تاکید در آن بسیار وارد شده است کما قال الله تبارک و تعالی فی سورة البقرة و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و ارکعوا مع الراکعین بر پا دارید نماز را و بدهید زکوة را و رکوع کنید

با رکوع کنندگان

رئیس عوالی

با رکوع کنندگان بنابر تفسیر مشهور مراد نماز جماعت است و از سید المرسلین منقول است جایز نیست غیبت مسلمانان مگر کسیکه نماز را در خانه خود گذارد و اعراض کند از جماعت مسلمانان که واجب غیبت آن و ساقط است از میان ایشان عدالت او از کتاب مدارک برای صاحبان مدارک این دار مهلک همین کافیست که شخص عوض نمود خدمت برگزیده رب ودود میدیر حاضر شدم و نرسیدم بتکبیرة الاحرام نفرمایند که چه در درگاه ملک علام تقدیم کنم تا آنکه برسم بهای ثواب تکبیرة الاحرام فرمود سید انام علیه التحیة والسلام که نقره تا بکوه احد که اگر از طلا باشند همه را در راه خداوند انفاق کنی بثواب تکبیرة الاحرام که از تو فوت شده نخواهی رسید از اوضاع و احوال نماز جماعت از چندین جهت شبیه باحوال روز قیامت است و زیرک سنجیده ازش همه این باب متذکر میتواند گردید و دل افسرده هر که غفلت مرده از تاملی آن فی الجمله زنده میتواند گردانید از جمله چون بانگ اذان شنود و یاد نفخه اولی نماید چون صدای اقامت برآید نفخه ثانیه را بگوش هوش استماع فرماید یا از ندای روز قیامت را بخاطر رساند که منادی الهی در آن روز بر دهشت بگوش مردگان خواهد رسانید نفرین آن مرده‌ها که بلحد سالها خفته ای ترا بکنج لحد سالها بباید خفت نی تو طعمه بر مور و مار خواهد بود ترا آنجا تا بوقت در گشند از خت

گوش خزانه نشو ... خواهد بود

گوش خزانه دشکر نزار خواهد بود — نیاز مندی یاران نیاد در سوی مکر عمل
که ترا باز یار خواهد بود — بشنت مطلب از گنه بشنوی — بشنت نزول بر
هر کار خواهد بود — چرا رضای قیامت در بیندیشی که حال آنجا سخت زار خواهد بود

در نظر ارساند فی خالق ذو المنن اور در سوره قاف با این آیه اشاره فرموده آنجا که گفته و استمع یوم ینادی المناد من مکان قریب و گفته اند این منادی در آن روز اسرافیل خواهد بود که بر صخره بیت المقدس ایستاده بگوش خلق ندا کوید ایتها العظام البالیه والاوصال المنقطعه واللحوم المتمزقه والشعور المتفرقه ان الله یامرکن ان تجتمعن لفصل القضاء ای استخوانهای پوسیده و ای پیوندهای از هم بریده و ای گوشتهای از هم دریده و ای مویهای پراکنده بدرستیکه الله تعالی میفرماید شما را آنکه فراهم آئید از برای قطع و فصل حکم دیوان چون مردمان از خانهای خود متوجه نمازگاه و مسجد شوند یاد کنند وقتی را که خلایق از قبور متوجه موقف حشر شوند که و نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون چون مردم در نمازگاه مجتمع و حاضر گردند بخاطر رسانند وقتی را که جملگی نزد خداوند عالم جمع گشته حاضر خواهند گردید که و ان کل لما جمیع لدینا محضرون چون پیشنماز را در پیش و ماموم را در قفای ایشان همه نماید یاد کنند از روزی که هر قومی به پیشوای خود از ائمه ضلال

و هدی ... خوانند

و هدی بوصیه جرا خوانند که یوم ندعوا کل اناس بامامهم چون برخواسته بنماز بایستند اندیشه کنند در روزی که چهل سال یعنی سیصد سال بر پای ایستاده منتظر فرمان باشند که یوم یقوم الناس لرب العالمین چون مردمان دستها بر داشته تکبیر گویند و شروع در قرائت کنند متذکر گردد روزی را که بندگان دستها بر گرفته نامهای خود دست بندد و اعمال بی ملاحظت سرا سر ندامت خود را عرق خجلت از فرق تا قدم و حسرت کشان برخوانند که اقرا کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا چون مومنان را صف صف بر پا و همگی را خاموش و پیشنماز را بقرائت گویا بینند تأملی نمایند در روزی که روح و فرشتگان صف صف ایستاده سخنی نگویند مگر کسی که از جانب خدا ماذون و به وقوفی بصواب مقرون باشد که یوم یقوم الروح والملائکة صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا چون برکوع روند بخاطر گذرانند روزی را که خلایق خاضع و ذلیل باشند پیش خداوند که و عنت الوجوه للحی القیوم چون سجده کنند بیاد آورند روزی را که مردمان از هول و شدت آن بسجده در افتند تا ارکان سجود که بسجود خوانند که یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود چون به تشهد و سلام نشینند تفکری نمایند روزی را که طوائف نیک از جانب خوف و هراس بزانو در آیند که تری

کل امة جاثیة

حاشیه الحاصل عاقل هوشیار از حضور کتابت و تامل در اوضاع آن

تنبیه عظیم حاصل میتواند شد که در عرصه زمره که از هوشی پرداز محشر سرمایه نجات

و وسیله علو درجات گردد که سبحان الله چه روز محشر و چه روز عظیم خطر چگونه

فزع اکبر حضرت داور دادگر خود بداد ما بچاره رکان مضطر رسد پس از اینکه

طبل یوم ینفخ فی الصور فرو کوفته گردد آفتاب و ماه در یک موضع جمع اما نالیهم تجدید

که یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب ترازوی عدل او خلقه نمود که وقفع هو الموازین القسط

لیوم القیمه ملائکه ملکوت صف بندند که یوم یقوم الروح و الملائکة صفا خلایق سر از خاک

بردارند با هر عملی که کرده و خوبی که فرا نشسته باشند بهمان حالت محشور شوند

شراب خوار با شیشه و پیاله انس مست عربده با محشور شود قمار باز و سازنده با آلت

قمارش و سازش محشور گردد در صفحات ار صفحه طاهر الاصل و الا

سید محمد حرب جز میدهد ارحال برا حوال قیامت اسمع یا ذا الغفله و التعریف

من ذی اوعظ و التعریف جعل یوم الحشر یوم العرض و السؤال و الحیاء و العقال یوم

تقلب الله اعمال الانام و تحصر فیه جمیع الانام ای فرزند قعقلب و فراموش

ای که تا کی حرف بوده اید عمر خود در دنیای بی ثبات سو قیبر از صاحب هوش با فهمت

از امر معاد و روز حشر که روز عرض اعمالست و روز بازخواست و عذاب در دو جهان

دارد لطف نیست

و روز نجبشی است و روز کثال و عتاب است روزی است که جزای عملهای خلق

را تجلی میرسانند روزی است که صداقتهای دیده مکافته میشود از شدت ترس زمین

و هوا و آفتاب روزی است که زنان حامله بار خود ساقط اند از ند از شدت خوف

و اضطراب و جدا میشود هر نفس از صحیفه روزی است که عقول حیران

و عبارات ویران صورتهای حسن مبدل شود قالب و رنگها با خوشی پرده ها از روی

کارها برداشته خواهد شد معلوم خواهد شد که هر کس چه میکرده است پس روز کند

در رسوا شود آن بیچاره مثال رسوائی که اهل محشر مطلع گردند منادی ندا کند که

فلان کس پسر فلان کس بد کردار است پس همه خلایق مطلع شوند بر رسوائی

و شرمندگی او عیاذا بالله آنگاه زمین گوینده شود صداها بناله بلند گردد آن روز نهایت

طول کشد خلایق بسوی هم نظر کنند مردمان برهنه محشور شوند قلوب جمیع مردم

بلرزند هیچ یک از مرد و زن قدرت نداشته باشند که حرف زنند مهر بر زبانها

زده شود دست و پا ناطق گردد و شهادت دهند که از ایشان چه

صادر شده وای وای بر آن بیچاره از آن ساعت که صحیفه بدست

روند و قسمت جهنم گشته اه اه دو مقام است که بنده نامه سیاه زیاد

بدمیگردد اول از آن آخر از عمر در دنیا گذرانده که آن شخص است از دنیا لیو حق الله که فرو روند

ان اعظم الساعه یرد علی العباد فی الدنیا عند خروج روحه اذا شخصت عیناه

و انتشرت منخره و قلصت شفتاه و حقرت وجنتاه و عرق جبینه و انشنیه

انینه و انعقد لسانه فلا یجیب جوابا و لا یقدر ان یرد کلاما و قد عاین ما قدم

و اخر ما خلف امواله و انصرمت مفاصله و انقطعت مدیده احبابه و لعرف

عنه احبا اقربائه و ودعه الملک الملکان فبقی متحیرا قد تغیر عقلا فیمکر الشیطان

من اضلاله و تلک الساعه عظیمة علیه اعلی علیه ابواب التوبه فاقفل ما تعلم

فی ذلک الوقت کلمه الشهاده و اما اعظم الساعه یرد علیه فی الاخره اذا نفخ فی الصور

و لعبت مافی القبور و تعلق المظلوم بالظالم و کان الشهود ملکه و السائل الله جل جلاله

و اهل العذاب فی الجحیم و اهل النعیم فی الجنه یا ایها الناس ان زلزله الساعة شیء عظیم

~~حق خداوند علی اعلی خواهد حکم کند خلایق را زنده میسازد جبار ملک مقرب جبرئیل~~

~~میکائیل اسرافیل عزرائیل را پس خداوند میفرستد ~~رضوان~~ را رضوان بهشت~~

~~ده هزار سوار بسوی محمد امت او پس براق برای آنحضرت آورند~~

میکند اعاذنا الله من یوم کان مقداره خمسین الف سنه قال امیر المؤمنین

یجمع الله الاولین و الاخرین لمناقشة الحساب و جزاء الاعمال خلق را جمع نمایند که

شان رسند چنان شدت حرارت آفتاب نمایند که بعضی عرق ها بدن تا بلب رسد

ای کی تا خطاب ...

زمین با اضطراب و حرکت آید برای شخصی بقدر گذاردن جای قدم خود مجلس باشد

رحم هم حالا دمی و جدا لقد میه مرخصا بنفسه متسعا چنیم برای اهل موقف تنگ کنند

از شدت حرارت و تشنگی خلایق برانو درآیند الله از رسول خدا روایت شده

پسر آدم را در روزی که خدا او را خلق کرده او را ملاقات نکرده است

چیزی که صعب تر باشد از مرگ و مرگ آسانتر است برای او از هر چه بعد از مرگ

باو خواهد رسید از هولها و عقبها بر پسر آدم رو خواهد داد از الجمله فزع قیامت

است که چنان عرق کنند که اگر کشتی رو بر آنجا گذارده شود مانند دریا جریان خواهد

داشت بعضی از علماء گفته اند این عرق که در دار دنیا از تعب تعب بندگی از بدن خارج

نشود در آن روز آن بیچاره از تعب ایستادن بموقف بیرون خواهد آمد پس از آنکه

چهار ملک مقرب الهی آیند در سو لحد او و براق تیار کرده و دو حله پوشیده بالای

حمد از قبر برآورند و عرصه محشر آورند آنگاه مردمان از قبر بر آیند با بدنهای برهنه

هفتاد سال از جانب ذو الجلال التفاتی نشود ای هم مردمان حیران مانند قدرت

تکلم ندارند پس شروع کنند از هیبت رب العزت بگریستن اشکها بکرتند

که اشکهای دیده هایشان تمام شود آنگاه از ایشان شفاعت شود ملائکه رد کنند

عدد ایشان بقدر عدد هرکه در روی زمین باشند پس صف بسته شود بدور خلایق

بلیغ ...

۲ عرق معصیت عرق بود ...

کشف از اهل آسمان الفاه از آسمان دوم آیند همین نحو تا هفت آسمان هفت حلقه زنند
مانند حلقه انگشتر که اهل زمین بهیچ طرف حرکت نتوانند پس جهنم شعله کشد زمین
محشر از شعله تاریک تیره و زنده گردد از شعله جهنم همه برانگیزانند فرمان رسد
الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین وان اعبدونی هذا صراط مستقیم
۲ فلا القیامه ایها الناس آتیت در دل که مادر گردد از فرزند غافل صاحب تحفه
الذاکرین از مشکواة الانوار نقل نموده چون روز قیامت قیام نماید جهنم با
زنجیرهای آتشین بر عرصه محشر درآید و کلاه شعله او را برانند بجانب اهل
عصیان میکشند آتشی چنان زبانه کشد که اهل محشر مات گردند حضرت
رحمة للعالمین وا امتی گویان زبان شفاعت برگشاده فرماید ای آتشی
ترا بحق دهنده کاف اقسم به سیم برسانم تر زبانی آتشی افروده گردد فرماید
تمام بگواه دهنده کاف از اهتمام گفتار تا آتشی شرر آید و شعله آتشی فرو نشیند
و ماید ترا بآن اشکهای که برای فرزندم ریخته شده که از هفت بیچاره اهل
دور شو چون اسم این امم تمام نمود این آتش خود فرو شد سالی از هفت سبکی دو الجلال
دور گردد بلی در اخبار وارد است که چون قیامت برپا شود حضرت زهرای
از هر باب عرش زنان بعزای محشر درآیند بروایتی قبه ای از نور برای ان محدره

بلند نمایند بی حجاب

غضب نمایند پس خطاب از درگاه یگانه و تاب برسد که ای فاطمه در نهایت
درآ دلیرانه دوم مخدومه بین نما فاطمه عرض میکند بار الها در نهایت محزوم
ما از حالت فرزند شهید خود آگاه گردم که معاندین یعنی با او چه کردند و آن
امام تشنه کام را چگونه بقتل در آوردند ندا رسد که در قلب محشر نظر نما
و حالت فرزندش بدیده تماشا چون نظر نماید حسین خود را به بیند سر بریده
و بدن پاره پاره در عرصه محشر ایستاده علی ما سمع عن بعض الراشدین همینکه
بقلب محشر نظر کند ببیند مقتدا و دو بدن پاره پاره همه رگها بریده یکدست بریده
و دست دیگر بکمر قاتل گرفته حق تبارک را بی جا عده که ای شهیدی کمر قاتل گرفته مولای
ما و تمام دست خدا عباس ابن علی و دستهائی که بریده بود آیا کمر قاتلی در روز
او را که خواهد گرفت فاطمه زهراء چون این حالت به بیند فریاد و وا
ولداه و وا ثمرة فؤاداه از پرده جگر کشد باقی نماند ملک مقرب و نبی مرسل
مگر آنکه از گریه او بگریه آیند عرض کند یا عدل یا حکیم احکم بینی و بین قاتل
تنع ولدی جانم هنوز از غم فرزند در عزا است ای بابا تا روز جزا یوم مرحمت
در آن حال دریای غضب منتقم ذو الجلال بجوش آید آتش اکبر را رسالی انرا
افروخته اند حکم نماید که کشنده کان سید مظلومان را بریاید الفتا صاحب تحفه
الذاکرین از بعض از محدثین نقل نموده

الذاکرین از بعض از محدثین نقل نموده که حضرت بتول سنبات قدم در عرصه محشر گذارد
که هیچ کس طاقت دیدن آن مخدره را ندارد و دندان شکسته پدر یک دست عمامه
پر از خون شوهر بدست دیگر در اعصه محشر بدوش راست پیراهن خون آلود
حسین بدوش بایین حالت رو بعرش مجید مینماید و ارکان عرش از هم گسیختن حضرت
ببر نزل آید اسیدا و پدرا از کوسیها نور بر اندازند ملائکه خروش و ناله بلند سازند
جبرئیل را سبیه برد رسول استاید وا ولدا ازجانب صبیه ذوالجلال امر نماید الخطاب
از برگزامت بر آید نزد فاطمه رو و او را از گریه درازی مانع شو که ای دختر
حمیده امروز روز شفاعت و فریاد رس امتنانست نالمون و ما پدر نیز در شفاعت بماید
مؤلف کتاب خود مجرم راقم الحروف در کتاب مکارم برادر مغفور طاب ثراه فاضل
دربندی خلد آشیان ندیدم ولی بواسطه از افواه صدق از ذاکرین شنیدم
که فاضل مرحوم میفرمود در عرصه محشر در آن روز بر طرف یک طبق از نور بروی
دست جبرئیل است در بیشی فاطمه زهراء می آید که اهل محشر از دیدن آن
نور فرح و در آن رخها می بینند و گریه و زاری و ناله و شکوه آن اماه قلم
منویسید آیا باشد رهبر ضمیر نمی کشم در آن طبق نور کوثبا مقصد چه است
که ایابست شفاعت است از جمله انگشت بریده و انگشتری خون عطیه است
که بخدل یحیی بود از فطرس و رعاتو از داد و حادم از جمله دستهای قاسم است
الحمدلله موسی آستانه ام هرگز درخواندن این نحو از خدا نوعی پر شستی با تولای الائمه الیوم

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الاحد الواحد المتقدس من کل ضد و ند خالق الاشباح
فالق الاصباح مغنی من عباده من شاء بعوارف الآلاء والنعماء
والصلواة والسلام علی مرآت صفاته و اشرف مخلوقاته و مظهر اسمائه و مظهر
آیاته محمد سید المطلبین و سند الخافقین و علی صهره و وزیره و ظهره و ظهیره امام
المشارق والمغارب ابی الحسنین علی ابن ابی طالب علیه السلام و علی الائمه الهداة
المعصومین من آل طه و یس الذین هم مصابیح الرحمن و مفاتیح الایمان و بعد
فقد قال الله تبارک و تعالی که خاتم کتابه و لطیف خطابه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون این آیه ترجمه ظاهر آیه
بر خداوندان خفی و مستور نیست که هر موجود که از شیمه ستیتی زاده از ظلمه عدم
بمعموره وجود قدم نهاده برای تن و ناتوان در بزم خانه و دفتر کفار و هم عنانیه و هیچ
حکم از دنی این نقص نزه و مبرا و هیچ منشیج افریده این ارلعای این حقیقت معراب
اسیر آب و نار الماس از ادراک حقیقت جمالیت و لسبه زمان و مکان ما در دعوی بینیاری
فرض محال نبده خاک نژاد که باشد که بخود رخ و منتقل احوال خود تواند بود در این
سمت نهاده باشد که بجل و قوت خود متحمل ما یحتاج و ضروریات خود تواند بود پس در هر
امری از امور

در هر امری از امور کافه بنده‌گان سوای ناچار و مقرر است که مطالب خود را به درگاه
حضرت کردگار عرضه دارند و حوائج خویش را بروا معطی کریمی که دارند که برآورنده
حاجات قادر و توانا در دار کریمانی از وجهت جود احسان مقدس و مبرا است در گاه
روز و شب بر روی حاجت مندان عامه ارباب طلب گشاده و منادی کرمش بندگان
را دعوت استجب لکم کافه کاینات را بر سر خوان حاجت گذاری صلای عام داده و نعم تا قبلی
هر که آید گو بیا و هر چه خواهد گو بخواه   گر نه از حاجب و دربان درین درگاه نیست
کو هم همه کس را در همه جا و همه وقت خطاب او را هست و از ظواهر و بواطن
در همه حال آگاه است و از نهایت ترحم و غایت کرم که با بنده‌گان دارد
است که در شبانه روزی به پنج وقت نماز امر فرموده تا مکرر ذکر و تجدید عهد در
ساعات متقاربه وسیله تقرب بنده‌گان شود و ساعتی چند بخضوع و خشوع
روی نیاز را بر آستان بنده‌نواز کارساز بنهند و راز دل خود را بر حضرت
علام الغیوب عرض دهند و غم خود با لطف او بگویند و دوای درد خود از کرم
او جویند تا او از روی تفضل و تعطف با تمام هر یک از ایشان بقدر استعداد رفع نیاز تمام
کند و شکستگیهای ایشان را درست بخشد   گرمی بر دل و آب آتشینه در سینه بخشی و اراده ای ۲
و این فقره از بدیهیات اولیه است که آشنائی بنده با خداوند خود عز و علا بعبادت
و بندگیست

بندگیست و کلمه بندگی و بر امر عبادت در بلندی حاصل نمیشود مگر بنماز که هرگاه او
مقبول شد همه عبادات مقبول است و اگر مردود گشته همه مردود است و مقصد اصلی از نماز
یاد حق تعالی است و تجدید عهد با او و تمنای یاد او از روی مسکنت و خشوع و سؤال
مهمات و حاجات از وی با ابتهال و خضوع و حاضر ساختن دل در آن و فهمیدن الفاظ مذکور میباشد
بر طبق این مدعا مؤلف را با حافظ از مرحوم فیضی عطاالله مرقده روایتی دیده که مفادش این است
که در حدیث رسیده است هر که دو رکعت نماز گذارد و سخنی نگوید در آن با نفس خود از چیزی
از امور دنیا و این عبارتست از اینکه چیزهای دنیوی در خاطر نگذراند و از ذکر و یاد ۲
حق روی نگرداند و فارغ شود از آن نماز مانند میان او و حق تعالی گناهی نماند
امرزیده شود   ای آنکه بقبله و فا روست ترا از مغز چرا حجاب شد پوست ترا
دل در پی این و آن نه نیکوست ترا   یک دل داری بس است یکدوست ترا
نظر این چه رتبه و قدر رسید از آن عابد در زهد و ورع یگانه رشید که چون این حدیث
و ثواب دو رکعت نماز بدون فکر امور دنیوی شنید بی طرفی گذرانید که توانم بجای
رب تنها ذکر سازم و آنگه بمطلب پردازم و آن این است که چون کوتی زد این
عابد مذکور این حدیث را شنید گناه از رب غفور رشد شتاب سحاب و رفتار جو گرم
بمسجد کوچک تند رفت در نهایت دقت همت برساختن وضو نمود و تجدید آن تحلیل نمود
آنگاه
امتثال امر

آنگاه بمسجد شد تجدید وضو کرد   از آن که بود قاعده در مذهب صیقل
از آب به بس زدن مضمضه او   گر سر به هم شرح دراز آید و خو
باری شبستان شد مشغول مناجات   گردید همی اشک فشان بی حد و مر
هنگام سحر رفتی و عبادات مشغول گشتی در جای خلوت که عبادت رب عزت
بدون ذکر دنیای رسید فطرت کنند چشمی که بمسجد افتاد دید او ستاد مناره
ای برای این مسجد قرار نهاد چشمی نظر آورد که آیا چه قدر باید برای یک مناره
خرج کرد گفت مثلا صد هزار آجر و پنجاه خروار آهک لطیف شبه بدر و دست پنج او ستاد
بنای را با ارکار دانی هر لا اقل لازم و واجب و در خور دارد تا شخصی مناره
ای در این مسجد آماده نماید عوض این داستان از زمان تا جل مناره بپایان
رسید که سلام صلوات ختم گردید به بحر فکرت فرو رفت که عجب نماز با پیاز از من بر دو
و درگاه الله برده شد که مناره از که زحمت یکسال تمام نمیشد من نظرف یک عشت
العابل با نجام و اتمام رساندم و در یک ساعت در چیدن اخیال های تند را اندم
آری در طریقت کی روا باشد   دل به پنجانه رفته تن بنماز
تا زهر بدزبانت گوید هست   یک عدو است اعوذ بالله نیست
سنبت الا اعوذ بالشیطان کاه تو اعوذ که لاحول   لیک غفلت تو را مکذب قول
ای عزیز

سوی خوانیت در اینه میرانند   بر زبانت اعوذ میخوانند   طرفه حالی که دزد در خانه
گشت همراز محرم خانه   میکند هم چراغ انعام الفت   در بدر کو بکو که دزد بگیر
محی آثار ائمه صدوق علیه الرحمه در جامع الاخبار حدیثی نقل فرموده که قال علیه السلام
حافظوا علی الصلوات الخمس فان الله تبارک و تعالی اذا کان یوم القیمة یاتی العبد
فاول شیء یسئل عنه الصلوة فان جاء بها تامة والا زخ فی النار الفضاد در
کتاب ارشاد جناب از حضرت رسالتمآب نقل شده که من ترک الصلوة لا یرجو
ثوابها ولا یخاف عقابها فلا ابالی ان یموت یهودیا او نصرانیا او مجوسیا البته
صیتی است جزای بی نیست زیرا پس از اینکه وسیله نماز مفقود و طریقه تبار باجاره سار
مسدود گردید دیگر بنده را باب درگاه چه امتنان دارد خدا اگر روا امید کام روا این است
که خرهو زنده میرد یهودی یا مجوسی یا نصرانی   خاک بر سر آن ابتری که چهره انس همیشه از
غبار آن در آب و روی بنگرد و دای بر حال بیزه بخت کم همواره لوح حیاتش
از سجده آن درگاه نقش سعادت نپذیرد چه معز سری که از رابطه بندگی خداوند
خود سر کشی نماید و سیاه آن روی که بصیقل چینی ساییده آن آستان زنگ عصیان از رو نزداید
چه خرمی قدری که در ریاض ریاضت بندگی حق طرفی ابنا دگر بیوید و چه گوهر صدف که از
ابر عطا بار کرم الهی سرمایه توانگری نجوید به ثمر در حکم محصل آب روانی که روز
دلنب

وعقب هر کمل لا اله تسبیح وتهلیلی ادا نمایند وثمره عقیده دید که چون نام ار نسیم جان
فزاید و لکن بیاد خدا الحمد کل بعد نیاز از دل که نیا خند شادیت هر کت
وشیر زهیانه که هر چه یادت احوج بنده که مؤلف از اب هر نیک و بدکه مازن
امتان سید شعر ان کج محی از کاکراه وما بیناتیم که نون وصف نمود لهذا منیایان
کودین وراه روان کفتی که دستور العمل ودرباغ فراخورهای ما داده اند که عمل کنیم و تعلل
نمایم لیست بهل الکفار رشیطان وانباع شیطان بردوش خود سوار سازیم و بر
کهنم نتازیم کما اینکه لخزیر دیو و اژدها به عمر منع کلاه و دانش و معدن هالکی و بینشی
حطیب العارفین وسلطان المتکلمین سرآمد وسید و فرزند لقب و وضع حسب آب
مرحوم میرزا محمد رفیع در جلد ثانی ابواب الجنان لغت نماز خود از کتاب
مستطاب کافی از حماد بن عیسی که از ثقات شیعه بوده و سعادت خدمت
سه امام را ادراک نموده نقل فرموده که حماد بن عیسی گفت روزی حضرت ابو عبدالله
بمن گفت الحسن ان تصلی یا حماد حاصل اینکه آیا نماز را خوب میکذاری رو رفت
با داب آن داری گفتم یا سیدی من کتاب حریز در کتاب حریز ای عبدالله سبحانه
را که در آداب نماز است حفظ میکنم یعنی بتبع آن میکنم فرمود لا علیک
قم فصل یعنی باس بر خیز نماز کن حماد گفت بر خواستم نکر اقتتاح گفتم رو بقبله
دلیم دادم

وسجود کردم فرمود یا حماد لا تحسن ان تصلی خوب بمیکذاری نماز را ما اقبح بالرجل
منکم ان یاتی علیه ستون سنه او سبعون سنه فما یقیم صلواة واحدة بحدودها تامه
حاصل معنی اینکه چه قبیحست مرد از شما که شصت یا هفتاد سال بر او آید و یک نماز را با
حدود و تمام داداب آن بروجه تمام اقامت ننماید حماد گفت چو ایشی اموختن نمودم
حضرت ابو عبدالله رضی الله روی بقبله ایستاد خود را راست ساخت ودو دست خود را بر روی
رانها خود انداخت انگشتان دست خود را بهم چسبانید و قدمهای خود را بفاصله سه انگشت ۲
کشاده از هم جدا کردانید بخشوع تمام گفت الله اکبر یعنی هر کم نه گو یا نه خاموش به
هر چه نه یاد نه فراموش به بعد از آن قرائت حمد نمود و سوره حمد را بترتیل وقل هو الله احد
بقدر نفس کشیدنی صبر نمود وهم چنان ایستاده بود هر دو دست خود را بروی برداشته گفت
الله اکبر وهم چنان ایستاده بود پس از آن رکوع کرد پس رفت دو کف خود را از دو
زانو خود در حالی که انگشتان خود را از هم کشاده بود در کرد زانوها خود را بجانب
عقب پس از آن هم هموار ساخت پشت خود را که اگر قطره از آب یا روغن ریخته میشد نمیریخت
طرف روی آن روی بمشت کردن خود را کشید چشمهای خود را فرو خوابانید یعنی
کرنیغ بار دیگر وی اشاه کردن نهادیم الحکم لله سه بار بترتیل تسبیح کرد راست ایستاد
حول اراما گرفت سمع الله لمن حمده گفت پس ایستاده و تکبیر گفت بسجده رفت پس رفت
دو کف خود را

دو کف خود را یعنی بر زمین در حالتیکه انگشتان بهم چسبیده بود روبروی زانوها محاذی روی خود
سه بار ذکر سجود گفت اعضا نی از هم دور وکشاده بود و هیچ عضوشی بر عضو دیگر تکیه نداشت
هشت عضو خود را بر زمین گذاشت دو کف و دو زانو دو انگشت پا بزرگ پیشانی ای …
بینی سنت هشا که خود گذاشته بود در بیان خضوع سجده نمود یعنی عقد این ترتیب او را
سجده کردن لاجرم سر به پیشانی افکنده ام بجای وی از شرم دولت سوار سجده بود داشت
در است نشست گفت الله اکبر پس از آن بر ران چپ خود نشست و قدم راست خود را
بر کم قدم چپ خود گذاشت پس استغفار ربی گفت سجده دوم کرد در سجده نیز
بخیع بود یعنی بالکل کشاده گذاشته از اینکه دست بازو خود را از بدن مبارک دور داشت
ودو دراع خود را که انرا آرنج نامند سانید دست بازو سر زمینی نگذاشت پس از نماز فرمود
پس از ذکر این حدیث مرحوم بوز معفور وعظ از کتاب شریف یعنی لا تخضره الفقیه ای عمار
بن نفلی نموده که و لا تلتفت و لا تعبث بیدیک واصابعک و لا تبزق عن یمینک
ولا تفرک ولا تبن یدیک التفات مکنی رو بجانب دیگر مکردان و با دستها وانگشتان
خود بازی مکنی و عبث النها مرکت مده و آب دهن مینداز نه از راست و نه از چپ
و نه پیش خود بحلا طرایقه نماز گذاری و نیاکسیا … بد بار بار آقایان ما
قرار داده اند و خود بانیکونه عمل میکردند مع اعدا … انهم … کمال خنک ان سالک
کرم روشنی

کرم روشنی که همه جا قدم بر قدم ایشان گذارد و بگذارد صفتی عبادت نوید و بار سانی
صفتی سعادت مستعد کردد و بد احوال آن بیره احوال که تهاون ورزد و متارکه کند
وبا اینکه سبحان الله خواند که از جامع الاخبار از سید ابرار نقل شده که من اعان علی
تارک الصلواة بلقمه او کسوة فکانما قتل سبعین نبیا اولهم آدم واخرهم محمد
وهم در ان کتاب از ان دار الاحباب منقولست من ترک صلواته حتی
تفوته من غیر عذر فقد حبط عمله بعد از ان فرمودند بین العبد وبین الکفر
ترک الصلواة وعظ ای از ره بندگی حق رفته برون رخ تافته از در
خدای بیچون ای آنکه ترا ترک نماز آئین است ابلیس زترک
سجده ای شد ملعون سبحان الله رو … خواندن نماز بدون نیاز بمفاد القرآن کند
الغراب باعجله وشتاب سر بر زمین نزنیم وصد هزار منت بر خدا نهیم ودو
صد هزار خواهش میکنیم برای آن روزه و نماز که در عرض سال عابدان وقاریان
عمر در زمان ما میکردند و با التماس بهر کس رو میآورند که یک سال صوم و صلواة قبول ارند
با دو تومان یا یازده قران بسبب سلطان … آرند این مبلغ کم این همه تمنای
لیت … معانی بنظر دارم چه … فتح … رسید
شدت معطلید … تمام شب … میکرد که بادی از دکنند
کند

نمود که آلوده گرد و صورت نگرفت کار بجائی رسید که در وقت سحر از زند
گانی نا امید گردید بهنگام سحر دعا و طلب آرزوی بهشت و آب کوثر نموده
گفت الهی بهشتم روزی ساز شخص از اهل قزوین حاضر بود رو بدو نموده
گفت ای بیچاره از اول شب الی حال اخراج ریح خواستی مستجاب نشد
با این احوال حالا بهشت میخواهی المقصود شرم بادمان و آنقدر سعادت
ها که در ذکر معبود و یاد پروردگار و ورد که باید بکمال خشوع عبادت و در نهایت
خضوع اطاعت نمایند و در چنان وقت همت دل و جان سازند و به بند
گی خالق الناس جان پردازند و رهائی آن و مناجات ملک منان ذکر
همواره در سیر باغ دلستان است و سرشان همیشه در سودای بازار دو
کان و هوششان در تعداد سیم و زر دلوشان برفرباد و کار و فرباطنشان مکیال
درمی است و چشم و خاطرشان برکار کاد و شحم لکنشان دایم در مهر دینار
و دید لعنت و سرانگشتشان همیشه در همه لعنت و اهلو خارید لعنت هانا بگوش ما
نخوران از رسم دین جاهلان گویا نرسیده و این گوشها نشنیده مقالات و حالات
و طاعات و عبادات پیشوایان دین و حج رب العالمین که چگونه بندگی میکردند و چگونه
و بندگی بر بودند کما انکه صاحب سراج السعاده نقل مینماید که از سینه مبارکه چیز ابر میآمد

در وقت نماز

در وقت صدائی میشنیدند مثل صدای جوشیدن محمل عائشه گفت در وقت نماز با ما
صحبت میکرد و ما بدو صحبت داشتیم و گرگون میشد گویا که ما را نمیشناخت کذالک
مرحوم واعظ قزوینی در مجلد ثانی الواب الجنان نقل فرموده که چون امیر
المؤمنین شروع در وضو مینمود چهره ملکوتی از خوف الهی دیگرگون میشد و لرزه برتن مبارکش در
میآمد و متغیر بود و وقت گذاردن امانت آمد که ندانم از آن چگونه خواهم گذارد منقولست
که در معرکه جهاد تیری از کمان کج نهادی برتن مبارک آن هدف سهام بلایا رسیده
پیکان برتن مبارک آنحضرت ماند و درآوردن آن محتاج شکافتن آن عضو شریف
بود چون مردم حال حضرت را دیده شد که در بند کشیدن سجاده از الام جسمانی
متاثر میگردد و مترصد می بودند تا وقتی که آنحضرت بنماز اشتغال میفرمودند
پس آن عضو مبارک شکافته پیکان را بیرون کشیدند در سجده شکر از غلبه شوق
بیهوش میشد نقلست معطفی و ابانوش مرحوم سری زهد و تقوی حضرت امام
از حالت طبیعی بیرون میشد و نفسهای بیارند محو و دائما غلطیده از وسر میزند
حضرت سید مومنی آب و رنگ جلالی اداب و سنی سیدنا امام حسن علیه السلام
چون از وضو فارغ میشد رنگ رخسار مبارکش متغیر میشد سبب میرسیدند فرمود
حق علی ساراد ان یدخل علی ذی العرش ان یتغیر لونه همانا بخاطر ندارم از آن

نمازی

مازی که سید المخلصین حضرت امام حسین علیه السلام در ظهر روز عاشورا تعجیل آورد که عقاب
سهام خوف اسام تخالیفی شقاوت انجام بر طرف در پرواز داشت آقاسان ما و شما حایل
بر طاعت رب العزت شمرده اوج که قلم منزلت رقم بجائی رسید که شتوان عنان
این سمند پریال فرکشید زهی سعادت که مساعدت نموده و این باب جهت
بروی لطف گشود که الحمد لله ذکر این مطلب در این صحیفه یوم موعود ذریعه خواهد بود 2
بنا بیان قدوه اهل زمان احجوبه دهر و دوران زبدة المتقین مسند ناطقان کل رسید جمیع اخبار
ائمه و سید ذو المنن خاصه از اینگونه مطالب و فنی حامل کلام نیک مستحق
آخوند ملا صالح مشهور به مازندرانی قدس سره علیه رحمة الله الملک الوفی
لما اصحت خیله الله و حزبه و عباده المکرمین فی الفئة التی اعزّ اصحاب الحسین
بعد سهر اللیل و فراق النوم و ضیاء الیوم و تهیئة اسباب الحرب و اداوات
الطعن و الضرب و التصمیم علی حفظ الحسین لحفظ انسان العین و الهجوم
علی نثار الرؤس و بذل الارواح و النفوس فی نصر آل احمد المختار و الذب
عن حرمه الاطهار سار و من مراکزهم و مواقفهم و خیامهم بانامهم الی جناب حسین
ابن سید الثقلین لیصلوا معه صلوة الغداة ثم لیا فوا عافیه الحیاة و یحیوا الی روح
السعاده لیتراوحوا بالشهادة ببضاعة مزجاة فی انظارهم من نقد الحیات پس از

سپیده چو برزد سر از باختر

سپیده چو برزد سر از باختر شب ظلمت شاه آمد بسر بگه صبح دم زد که از بوستان
چه ماهی طلوعید از فلک خاکدان تو گفتی که صبح قیامت دمید جهان را دل از هول محشر طپید
چون صبح دهم محرم آشکار گشته صفوف لشکر جدال از پس و پیش آراسته شده
لشکر اهل عرصه طاعت از تب و تشنگی در بادیه شهادت پس از بیداری شب بدون
رنج و تعب بحلقه کمند ماجرا کشیدند رقبه اطاعت نهاده و منتظر ثواب
عقبی فیها تسمی سلسبیلا گردیدند از خیمه خانه و محل اصحاب جوانان علی و قاسم
عزم جهاد فرقه به ملت کمر نهاده دست محکم بستند و دست از جان و اهل و فرزند
شستند حتی کامل الزیاره ان الحسین علیه السلام صلی باصحابه الغداة ثم التفت
الیهم فقال ان الله قد اذن فی قتلکم فعلیکم بالصبر پس از طلوع فجر نماز صبح را
سوم محرم شیعه با دای فریضه صبح اقتدا نمود اصحاب آن امام منصوص چون
بنیان مرصوص وضو ساخته مهیا شده اقتدا نمودند چگونه وضو و نماز که خ
زجان شسته بودند و ضو رت و ضوی شهیدان بدنیا نبود صف آراسته از پی
که بنیان مرصوص باشد چنین ندیده فلک بر صف شاه دین که صف برکشیدند انجم از
بدان صف نمودند بنیاد خلد که این پشت کعبه بیاد خلد پس از اتمام نماز بان
و لیک بی نیاز منتظر فرمان که چه از اسمان نداند تا جان را که جان بر سر

که نالم در افتاده را

کونا که در افتاد از ره دراز در آمد بلا از نشیب فراز فرو شد بدین دل آسمان
فرو شد که پرسند زمین زمان کران خیل خاص مهتاب آگین نکهبان در ایند بر انجمن
همیدان شتابید بر باد هم سپاه یدعا آنها شیر نیز پس ان سیر قلم فاف نهادت
تعظیم و تخاطب آیه وقد نباه بذبح عظیم ان الله اذن فی قتلکم بدرستیکه خدا اذن
قتل شما داده نمود و رخصت جهاد فرمود اما سبقت در جنگ ما دولت نمیدانم
مادامیکه اشقیا فساد از جانب پسر سعد نهاد اشتعال نیابد قطرات آب الطاف
از دم شمشیر آبدار بمیریزم بر ستر یزید شوند بجوکه جهاد روانه کردید پس از امر سکوت
و ساکت نشدن مجدد فرمان دادن ان کاه خطبه غرا را آرا خواندن که اول آن
الحمد لله الذی خلق الدنیا فجعلها دار فناء و زوال متصرفة باهلها حالا بعد حال
پس ازانی خطبه فرمود باز برای اتمام حجت فرمود حافظ اهل صلح لکم قتلی و انتهای مرتش
گوشی ندادند سخنانش عمر سعد را طلبید نصیحت نمود اسر نه بخود الکاه مراجعت
عسکر قلیل خود ان امام جلیل صف ارای نمود میمنه و میسره
و چهل پیاده بودند بروایتی هشتاد و دو پیاده و چهل پنج سواره بروایتی صد سوار
چه کند این لشکر با سپاه دین پناه هر کدام قلیتی سی هزار سوار و اکثر تن هشتاد هزار
عار که بیشتر هم گفته اند بنا بر تقدیر صف آرائی فرمود پنج لشکر تعیین نمود فقل عن الا

نقل عن الارشاد و کان معه اثنان و ثلثون فارسا فجعل زهیر ابن القین فی میمنة اصحابه
وحبیب ابن مظاهر فی میسرة اصحابه واعطی رایته العباس اخاه وجعلوا البیوت
فی ظهورهم وامر بحطب وقصب وکان من وراء البیوت ان یترک فی خندق کان قد
حفر هناک مخافة ان یاتوهم من ورائهم منه یا میمنت زهیر ابن القین واد
و میسره با بسیر حبیب ابن مظاهر اسدی محمد بن انس برکاب دار سر افراز
حجاج بن مسروق بموقف از دیگران برتر و ممتاز عقبه ابن سمعان خزینه دار علی
اکبر و قاسم مقدمة الجیش ان لشکر کامکار طلایه دار و سپهسالار حامل لوا و
سرکشان اهل وفا حضرت عباس کردید اگر چه جای قلب صدر است اما ان صدر
آرای سده امامت در قلب دوستانش جای کرفت گزید جای بدل لشکر
ان امام هدی که غیر دل بنمود جلوه کاه نور خدا جوانان نوخواسته و قتیان
علی و فاطمه غرق اسلحه فتک و مبانی لغرم شهادت تنگ بسته حاضر خطوره
و شهند و سیوفهم وحدوا اسنتهم و اوترو قسیهم و اوفروا عصیتهم وسرجوا
افراسهم و استصحبوا اتراسهم و استجمعوا فروعهم و استشلبوا دروعهم و شدوا
اوساطهم و وسطوا اسیاطهم وصمموا خیالهم علی الذی فنالهم من شرف الشهادة و
بالسعادة فیا لیتنی کنت معکم فافوز فوزا عظیما و صف ما کریما دیهم قوم
اذا لقوا دون الدفع ملمة والقوم بین مدعس ومکردس لبسوا القلوب علی الدروع واقبلوا

لبسوا القلوب علی الدروع واقبلوا یتهافتون علی ذهاب الانفس نصروا الحسین فیا لهم من فتیة
عافوا الحیاة والبسوا من سندس آری نوخواسکان که بجز باری حسینی اکنون چه دیگر ندانندی

دلیران دین جان نثاران شاه	ببر بر نهادند زاهن کلاه
نمودی سنغ جنگ از زر خود	چه قرصی مهار یخ زر چرخ کبود
بدیع لخفتار روی قبا	نهفتند خود از سر تا بپا
زره تنگ و حلقه کره بر کره	چه شعل سر با ببرج بره
زبیره و در ان رشت پر کردار	نهاده شد از هر طرف آشکار
ز شمشیر کج در غلاف سیاه	همه از دیگ شب اوردگاه
حمایل علمدار انه جنگجوی	ترشی محجه کوه میانش چه موی
فطش اهجه شکست چشم ماه	کمر ماه را هی نکارد کلاه
جنش در زمین لوز درجرخ ماه	که ناشر اینش خواستار شاه

وخرج ابن سعد لعنه الله فی مقدمة نحو الحسین وکان علی میمنته عمرو بن الحجاج وعلی میسرته
شمر بن ذی الجوشن وعلی الخیل عروه ابن قیس وعلی الرجالة شبث ابن ربعی
واعطی الرایة دریدا مولاه چون نور ظلمت مقابل یکدیگر شدند عمر سعد امر حرکت
لشکر کرد چگونه فسر و کیف کروه شقاوت اسرار تمام سپاه و حوکوار حسینی ای امر الموتی
ذلک عن ابن سعد و حرک العسکر فی ترنت ساحة البر ونهض کل قائد عشیرة
وزعزع القدس من اهل الکوفان وطاح بالخیل سطح المیدان وماجت
الطفوف بالرجالة والفرسان کالبحر المتلاطم من الطوفان تجری فیه
الرکائب باعلام العدوان کالسفن المرفوع منها الشراع والقبا وذبان
ترعد فیها زعقة الکوسات والطبول وصعقة صهیل الخیول ورغیر الاباعیر
وزبیر المزامیر وضوضاء الرجال وغوغاء الابطال وتبرق منها المغافر

وتبرق منها المغافر والبیض والاسنة فی فسحة الدروع والاکنة فسودت ساحات
البر وتقطرت سحائب الشر وتهیئت اسباب الکر والفر ولفخ الناقور
ونفخ فی الصور فاخذت الرجفة فی الطول والعرض وصعق من فی السموات ومن فی الارض
وتحرکت الافواج وتراکم الامواج وتقدم الاعلام وتتابع الاقوام وارتفع
الغبار وصاح المنادون بالشعار وسلت الات الحرب وادوات الطعن
والضرب قامت قیامة ال الرسول واخذت شمس الامامة فی الافول
فاضطربت حریم الحسین وجرت دموع کل عین فسالت العبرات فطالت
الزفرات وضجت المخدرات وروی عن علی ابن الحسین علیه السلام انه قال
لما اصحبت الخیل الی الحسین علیه السلام رفع یدیه الی السماء فقال اللهم انت
ثقتی فی کل کرب ورجائی فی کل شدة وانت ولی فی کل نعمة وعدة
~~تمام ظرفا چون فنان ویده او نفوا صحاب نمود بلکه فعه ارکان کمونه ای لشکر~~
بی صدا بر حرف دریای پر موج با وج آمدند کشتی وجود حسین و اصحابش چاره جوبه نمودند
زبان و قران فلک ندیده بلرزه آمدند از ان مرقان و صهیل مرکبان ابن
صهیل سورانکاخی فسبه در بدیر دل رشته تا و رد که عمر سعد روی بلشکر
کرد و گفت ما تنتظرون فانما هی اکلة واحده بلقمه آن بی ایمان یکدفعه همه
لشکر اصحاب سید مظلومان تیر باران نمودند آه وامصیباه از بعضی کتب مراتب

مرآة لعل شده که تیر از لشکر مخالف جدا شد بر حلق فیه سیّد مظلومان حباب غدارت مآب
رسید علیها سلام مضطرب گردید زنان همه با فغان و ناله صدا بلند کردند و امام هم با جمعی لشکر و برود
مولای خاص عقیل چون عنان و دید جوانان همه بها و تمام اصحاب سالار جنگ فرمود همه جان نثاران و جوانان

جوانان بیا ای سرو سهی | همه سنبل پوشان باغ نبی | همه باشی کمی بر پا جدار
همه عنبرین مُشک مو نسرین عذار | همه با رکار علی در نبرد | همه شیر و همه شیر مرد
همه شیر اندام آکنده یال | همه سرو بالا اصحاب جمال | همه بر سر بیخ بر آکرده ثبت
همه لعل جانان شیرین نمکت | همه آب از نهر یک جرعه آ | همه مرغ دهان نافه ای کباب
اگر شیر حق در جهان زینت | ازان این زار بکر نیست | ابو طالب از جد مصطفی
بدان طرفان جاک کردی قبا | از شدت پرواز تیرها از شکر اشقیا کو نی ابری رفته شد

فقد ثبت انه لمّا صار الجوّ من کثرة السهام والنبال کانه متمثل من اجنحة العقبان
واستظلت ساحة الطفوف باجنحة خطاطیف الحتوف صار وقف الامام اهدافا
لهذه السهام واصحب الکرام بالمقابل والنصال وعلت ضوضاء الرجال
وزعقات الابطال وجاء الامر بالاقبال ووطئ الایدی فی الفصل والقتال
فقدمت رایة العباس وبه امجاد الناس وکل من راس ثابت الاساس و
تحرکت میمنة الزهیر فی فوج کانهم مقورة الطیر وحملوا علی میسرة عمر ابن سعد
فی برق ورعد وحملت میسرة حبیب ابن مظاهر علی میمنة ذلک الفرعون
الکافر فارتفع العجاج وماج الهیاج حتی صار النهار کالّلیل الداجی

وسیمی الاسنة
ووقع التلاطم فی ذلک البحر المواج وعلی اعوال الصوارم ورنة الرماح وانة
الاقداح سکنت ساحة الهیجا لسنابک الخیول خیول الجاریه وصارت ستا بعد
ما کانت سبعا طبقات ارض الماریه غابت الشمس فی غبار الغبراء وتحولت
الغبراء من رشحات الدماء الی الطینة الحمراء صار العمود دقاق المغافر وصلی الصدور
اعمدة الخناجر طارت اکثر الرؤس فی ساحة الطفوف من وقع صولجان السیوف
قام الحرب علی ساق التقلب وعمل حد السلاح فی سد الطلب شقت اقمار الجباه
والرؤس من وقع هندیات البارقة ودقت جماجم الرؤس من اصطکاک
الدبوسات الطارقه ادیرت طواحین الحرب الی الشرق والغرب وادیرت
تنانیر الطعن والضرب ترلزلوا الکوس وتغربد السوس وصار المعرکة کالابنوس
وجاء حین قمطریر وعبوس فعند ذلک صاح الحسین علیه السلام باعلی صوته
اما من مغیث یغیثنا اما من ذاب یذب عن حرم رسول الله فوقع ذلک
فی سمع المخدرات والمحجبات فی السرادقات فرلزلن فولولن وصحن ولطمن و
خدودهن وشققن الجیوب والخمور ونادین بالویل والثبور واحسینا واقره عیناه
فوقعت اصواتهن مع الحسین عطف الامام نحو الخیام فصاح علیهن وجزهن فی
واسکتهن باری پس از انکه از حضرت رخصت جنگ با هلد ولهشت اخباع

بمیدان شتافتند هر یک با تیغ خونریز برق موج اعادی بودند وجنود عنود را فوج فوج
بسقر فرستادند حکم نموده فرسها العزم جولان دم بحرج خاک ونی از زمان بلاء سم
جوانکوبه فر زمین برنگ نغم بس رنگ ثبت کرد دگر علامت دم هر دریده تیغ همیر از پتر
ولادران شجاع تهمتان دلیر فتاده لوج در انگشت سر برون کوی روان لوحر کرا خاک ایران کون
جهانا از قرار قسمت جهاد حسین مستفاد میگردد که علی اکبر و قاسم یک ثلث از لشکر را بچاره زدند
ولشکر حضرت یک ثلث وحضرت عباس هم یک ثلث آقای مظلومان دید جوانان جنگ
میکنند اصحاب در میدان خون میخورند زنان گریه میکنند دستها بدرگاه خدا بلند نموده اشک
از چشمانش جاری فقال اللهم انت ثقتی ورجائی الی المقصود در آن زمان که جوانان
جنگ میکردند دوازده غلام کرد وجود علی اکبر را داشته معاد از دنبی رسید دریغ
پنجاه نفر از دوستان واصحاب حضرت کشته شدند جوانان حضرت بی مدد وکمک شدند
قتل اصحاب الحسین علیه السلام نقل من محمد ابن طالب الموسوی فما بقی من اصحاب الحسین
علیه السلام احد الا اصابه من سهامهم قیل فلما رموهم هذه الرمیة قتل اصحاب الحسین
وقتل فی هذه الحملة خمسون رجلا وتسمی هذه الحملة بالحملة الاولی والملحقة بالحملة وقتل
فی هذه الحملة من موالی امیر المؤمنین سعد ونصر الذین هما فی تعداد الف مملوک له علیه السلام
من کد یمینه اعتقهم فی سبیل الله وعشرة من موالی الحسین ولم یذکر اسامیهم الا ان العظیم زیارة
ناظران بوتی کتاب مؤلف بر حرف والتهاب عرضه میدارد از عبارت مقتل
بر می آید که دراین حمله پنجاه نفر کشته وغالبا زخم دار شدند تصور نما شد از سر نزار

وارسی هزار یا صد بیست هزار لشکر هرگاه دو هزار یا سه هزار نفر کشته شود ابدا معلوم نمی‌شود ما
اضطراب شخص میکردد ونی منفرد اری هفتاد هشتاد نفر کشته مشکت خانه یک رکن اعلی
مظلومان حسین غریب میشکست تمام امیدواری زنان مانی جمع مددی و بود بکبریته به ببینه
مقبل نفر از انها معرکه رفتند نبی دیکر دیکر بر نشستند ندانم چه کردند جز بکوه کام برکن
جمع گریان همه واحسیناه گویان ای محجبات تراد فا عصمت وای سعادن اصالت وعفت
اگرچه غلامان و اصحاب کشته شده ولی باز هنوز سایه مولی المولی حسین ابن علی و جوانان هاشمی
معطوف زینب بر سر تا بچه ندانم ابی هشام متنبه بدی گذشت یا ان لحظه که عمر سعد
حکم کرد عیان کردن مقام تماما زدند همه برادر رشته سر چون اشعه شوم از دولت رفته
از پس پردها بر آمد ربیع اکفار دید وعن فاطمة الصغری قالت کنت واقفة بباب الخیمة
وانا انظر الی ابی واصحاب مجزرین کالاضاحی علی الرماح والخیول علی جثثهم وانا افکر فیما یقع
علینا بعد ابی من بنی امیة یقتلوننا او یاسروننا فاذا برجل علی ظهر جواده یسوق النساء
بکعب رمحه وهن یلذن بعضهن ببعض وقد اخذ ما علیهن من اخمرة واسوره وهن یصحن
واجداه وابتاه واعلیاه واقلة ناصراه واحسیناه اما من مجیر یجیرنا قالت فطار فؤادی
وارتعدت فرائصی فجعلت اجیلد بطرفی یمینا وشمالا علی عمتی ام کلثوم خشیة منه ان یاتینی
فبینما انا علی هذه الحالة فاذا به قد قصدنی ففررت منه منهزمة وانا اظن انی اسلم منه فاذا
به قد تبعنی فذهلت منه فاذا بکعب الرمح بین کتفی فسقطت علی وجهی فخرم اذنی واخذ
قرطی ومقنعتی وترکت الدماء تسیل علی خدی ورأسی وفی راجعا الی الخیمة وانا مغمی علی

واذا التمس عندی وهی تقول قوم نمض بنا اعلم ما جری علی البنات وعلی اخیک العلیل
فنهضت فقلت یا عمتاه هل من خرقة استر بها رأسی عن اعین النظارة فقالت یا بنتاه
وعمتک مثلک فرایت رأسها مکشوفه ومتنها قد اسود من الضرب فما رجعنا الی الخیمة
الا وهی قد نهبت وما فیها واخی علی بن الحسین مکبوب علی وجهه لا یطیق الجلوس من
کثرة الجوع والعطش والاسقام فجعلنا نبکی علیه ویبکی علینا سبحان الله به بند چه قدر
درمانده شده بودند این مخدرات و ربات سرادقات که نه آب داشتند و نه سامانی
تمام جامه ها درات کشته تشنه جوانان بخون آغشته شده تمام خیام سوختند سوخته
با از دو بدن بیابان مجروح شده الله الله کو یک تن مسلمان بهم نمیرسید که دل سوزی
بیک قطره آب جان ناز پرورده شیعی رسم این است هرگاه بزرگی از دنیا رود از دست
حاکم جور وانیاد عمر خود بحضور بزرگی پس می نشینند و تحقیق مینمود مثلا یک تن از ائمه
جماعت برود هرگاه عار در الحی تو برای نشانه محضر یک نفر از مجتهدین در حضور دا علم
که عزت نفس اول است می مانند به نسبت آنکه شاید دست تعدی از و بدارند هرگاه ائمه
مفید سنیا بلند هم معرفه و مضاجع حج الائمة برود بعض مشهد کربلا و مدینه و از برده
بانها از روی بعض عبارت حینی بر می آید که زنان بعض جمع میشدند مثلا بجهة علی اکبر آمده
میبوراندند بجهة حضرت عباس میرفتند نوحه میکنند همه بجهة حضرت جمع شده عمر فریاد زد
این جنبه واهل این با زنان همه را بسوزانید با بسوزانیدند با بنا راج میبردند و تلخیص الکلام
وتتمیم المقام ان الکفرة الظلام نهبوا جمیع ما فی الخیام وما یشتمل به المخدرات والاکام من الحلی والحلل واللبس والقناع والازار
الطالمین

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی خلق الانسان وانعم علیه جواد اللسان لافصاح حقایق
المعانی ودقایق البیان وعلمه الاسماء وسیلة للقربان وذریعة للامان
والصلوة والسلام علی سر الانسان ومرکز دائرة الاکوان حاصل اثمار
اشجار النبوة وجمیع فوائد اثمار المروه والفتوه اشرف کتاب فی الحسب والنسب
والمؤدب باداب الرب المنصور المؤید ابی القاسم محمد صلی الله علیه واله
وعلی اله الابرار وعترته الاخیار مطالع انوار العصمة ومشارق شموس الکمال
الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا ولعنة الله علی اعدائهم لعنا دائما کثیرا وبعد
فقد قال الله تبارک وتعالی فی قرآنه المجید وفرقانه الحمید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون ترجمه ظاهر آیه شریفه معارف مضمری که نزد تست
به اشرف نعوت حال واکمل اوصاف کمال صفت علم است که انسان بسبب علم و بیان
داخل ملائکه مقربین میشود و بجوار رحمت رب العالمین میرسد حیات ابدی وسعادت سرمدی
ناشی از علم است مدینه معرفت و علم جمیع عبادات از روی اراده و جهالت علم و تجربه ورزیدن
در گردن بلید پیر است هر قدر که انسان صفت علم زیاد شود تجرد آن بیشتر زیاده میگردد
ویقین است که تجرد بالاترین مرتبه ایست که از برای انسان متصور است معلوم است که بواسطه تجرد
شباهت با اهل عالم ملکوت

شباهت با اهل عالم ملکوت و موافقت با ساکنان قدس و جبروت بهم میرساند فرموده رسول
ملک و دود که طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة اقوال مختلف است که آیا این کدام علم است
متکلمین گویند که این علم علم کلام است که در آن معرفت ملک علام است که بدان علم تحصیل
فقها گویند که آن علم فقه است که حلال و حرام شریعت سید انام علیه السلام الانام از آن معلوم شود
محدثین گویند که آن علم حدیث است که تهذیب اخلاق و طریق دقایق از آن اخذ میشود و تو بعضی لفظ
طلب العلم بیک علم اختصاص نداشته باشد اگرچه این همه علمها لازم است و لیکن کلام در اینجا است
که هرگاه هیچ شخص کافر اسلام بیاورد یا طفلی از اطفال بالغ شود این علوم بر معلوم است که براو واجب است
نیست بلکه در آن وقت معرفت کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله براو واجب است
و صفات حق تعالی و صفات پیغمبر و ائمه و روز جزا تا اعتقاد کند او سابق قدام است
در نماز اسلام تعلیم طهارت و آموختن نماز او را واجب است چون ماه رمضان آید نیت روزه واجب است
که تعلیم کرد و آداب روزه اخذ نماید و علم حج بر او واجب است آن وقت که استطاعت
بهم رساند اگر تاجر است علم تجارت بر او واجب است که در دریای ربا گرفتار نشود المقصود
هر شبه از علمیت و طهارت باطنی و عزت ظاهری موقوف بر علم است که صحبت طبع انسان آلوده چه از حضرت لم یزل رحوم برود واعظ قزوینی در مجلد الاولی
المجتنان خود از شیخ صدوق از امالی نقل مرموده از ابی عبدالله علیه السلام که اذا کان
یوم القیمة

یوم القیمة جمع الله الناس فی صعید واحد ووضعت الموازین فتوزن دماء الشهداء
مع مداد العلماء فیرجح مداد العلماء علی دماء الشهداء حاصل معنی آنکه چون روز قیامت
شود جمع سازد خدای تعالی مردمان را در یک زمین و ترازوها گذاشته شود پس خون شهیدان را با مداد
علما وزن نمایند پس مداد علما بر خون شهیدان راجح تر آید و رجحان مداد علما
بر دماء شهدا همانا از آن جهت باشد که عالم احکام دین را بنویسد و ممکن است که مدتها آن
بر صفحه روزگار بماند و جمعی کثیر را از تیه ضلالت رها نده بعالم هدایت رسانند و این سعی جمیل
در تقویت دین پیغمبر از سعی مجاهدین جلیل است باز همان صاحب شرف و اعزاز ور
ارشاد و دلیل از مرشد طریق رشاد و رسول الله نقل فرموده که طالب العلم افضل عند الله
من المجاهد والمرابط والحاج والمعتمر والمعتکف والمجاور ویستغفر له الشجر
والبحار والسحاب والنجوم والنبات وکل شیء طلعت علیه الشمس چه پایه علم بلند
است نزد خدای تعالی از جهاد کننده گان و برای تعمیه جهاد را کسب تقوی و اراده دارند گان
و از حج گذارنده گان و عمره آورنده گان و اعتکاف کننده گان و در حرم خدا مجاور شوند
و طلب آمرزش میکنند برای طالب علم درختان و دریاها و بادها و ابر و ستاره گان
و گیاه و هر چه آفتاب بر آن تابد الحمد در همان کتاب مستطاب از امالی شیخ
صدوق از حضرت رسالتمآب روایت شده که المؤمن اذا مات وترک ورقة
واحده

واحده علیها علم تکون تلک الورقة یوم القیمة سترا فیما بینه وبین النار واعطاه الله تبارک
وتعالی بکل حرف مکتوب علیها علم تکون تلک الورقة یوم مدینة اوسع من الدنیا
سبع مرات وما من مؤمن یقعد ساعة عند العالم الا ناداه عزوجل جلست الی حبیبی
وعزتی وجلالی لاسکننک الجنة معه ولا ابالی مؤمن چون وفات نماید ویک ورق که بران
علمی نوشته شده باشد گذارد آن ورق روز قیامت پرده میشود میان او و آتش
وعطا میکند خدای تعالی او را بهر حرفی که بران نوشته شده شهری که وسیعتر باشد از دنیا
هفت بار ... و هیچ مؤمن یک ساعت نزد عالم ننشیند مگر آنکه خدای عزوجل
او را ندا کند که نزد دوست من نشستی بعزت وجلالم که هر آینه ساکن گردانم ترا در بهشت با او

علم باشد علت احیاء دل — بوستان علم است دور از خار جهل — جهل شیطان راند است اندر حیات
پادشاه عالم هر جا گردد مات — موت عالم کام ابلیس است بس — بارها گشته چنین تقریر این کوی
هر کجا عالم بلند بر خاک سر — بر سر نی ملایکه نوحه گر — موت عالم میکند جا خالی
آسمانرا میشود سوراخ دل — عالمی چون میکند در قبله جا — در دل اسلام افتد رخنها
عالمی چون رفتند تنها زمین — میشود سوراخ چو در دم قلب دین — این خرابست هیچ مرهم کرده بیت
زخم شمشیر ستانا پیری بیت — آه اه این درد چه درمان کند — مرگ عالم ثلمه ایمان کند
همانا این شاعر ماهر اشعار آبدار بخوبی ... در فضل علما و مقام فضلا و مطالبی ...

بلکه این چنبار وارده از ائمه بهینان وبیان لما اشتمله وارد شده که ابا عبدالله فرمود ما من احد
یموت من المؤمنین احب الی ابلیس من موت الفقیه واز موسی ابن جعفر نیز روایت شده
که فرمود اذا مات المؤمن بکت علیه الملائکة وبقاع الارض التی کان یعبد الله علیها وابواب
السماء التی کان یصعد فیها باعماله وثلم فی الاسلام ثلمة لا یسدها شیء لان المؤمنین الفقهاء
حصون الاسلام کحصن سور المدینة لها بتوجه این وجه که وصیت این است که چون علما
از اول مصدر ما صدر الی دستمسکند و در انتظام سلسله وجود از فاضل تفت
دقیقه ... و این مصداق العلماء ورثة الانبیاء میباشند این است که فرمود چون
عالمی بمیرد مومنی بمیرد آسمان جهل صباح میگرید چون عالمی بمیرد آسمان جهل ماه میگرید چون
مغرس بمیرد آسمان جهل سال میگرید خضه ازین مقام و کنج ازین شرف نمایند
طرقی نیک و نجات بنده توفیق علم و خرد حق جلاله وعم نواله عامه سرگشتگان تیه
جهل وضلالترا بسبب نزول کتب علم ولما له هدایت و کافه لب تشنگان بیابان حرمان
ازرشحه ادراک اینهمه فضل وثواب بی پایان بخطاب فرماید معلم حلال وحرام و
آداب واحکام در دیوان بلاغت بنیان خود مسطور ماید دافضل الآلاء للعلم
انهم علی الهدی لمن استهدی ادلاء وقیمة المرء ما قد کان یحسنه والجاهلون
لاهل العلم اعداء نغم بعلم ولا تبغی له بدلا فالناس موتی واهل العلم احیاء آری

اری بخدا مرده آن است که نامش بنیکوئی نبرند ارغیبت برائی چنین بگریانی سرا با خطا هر عالم
عاملی که بود جهان باقی شناخته واین دنیای عاریت سرا هر یک کتابی که در این باب
نوشته اند بابی است وسیع بس رفیع برتیه لکن حق زنده بودن است وباقی بودن اسم
وزین جهان بخلاف اغنیا واهل دولت این عاریت سرای که آسمانشان معدوم گردد
این سلسله نقطه بر بوسند از صدر اسلام الی حال علما گوئی زنده ونزد اهل فضل زنده
محمد بن یعقوب کلینی بمرده کافی وافی است برزندگیش سید مرتضی بمرده ذریعه ونقشی
ذریعه است بر ثبوت حیاتش سید رضی بمرده نهج البلاغه راه بی شبهه واشتباه
است برزندگیش ۳ المحقق اول بمرده شرایع ودلیل شرح السندرا است برزندگیش
محقق ثانی بمرده جامع المقاصدش مقصد کلی است برزندگیش علامه حلی بمرده منتهی
منتهی وسیط است برزندگیش سید بن طاوس بمرده اقبال ولهوف دو گواه عادل است
برزندگیش شهید اول بمرده لمعه ودروس مجلسی درسیست بر ثبوت زندگیش
روضه ومسالک وشرح لمعه برتک روضه وراه صواب است برزندگیش مقدس اردبیلی
بمرده شرح ارشاد وحدیقه اش شرح مفصل ودلستان محکمی است برزندگیش مرور
مجلسی بمرده بحار الانوارش دریای بی پایان بر اثبات زندگیش شیخ ابو علی
بمرده کتاب شفاش بیان شافی است برزندگیش فیض کاشانی بمرده
وافی وصافیش شرح کافی است برزندگیش فاضل هندی بمرده کشف اللثام

... وارث علم شهید ... مقصود ... بر زنده ... عمده ... حیات آن

کشف اللثامش کشف لثامی است برزندگیش ۲ فاضل تونی بمرده شرح ... احقاق الحق
ومجالس المؤمنینش راه حقی است برزندگیش شیخ جعفر نجفی بمرده کشف الغطاش
کشف غطا شیئست برزندگیش میرزای قمی بمرده قوانینش بر سطر قانون محکم است
برزندگیش شیخ محمد حسن نجفی بمرده جواهر الکلامش جواهر درخشنده است
بر مستحق دانستن زنده بودنش شیخ مرتضی بمرده رسائلش بر صفحه رساله است
برزندگیش فاضل دربندی بمرده خزائن الاحکام واکسیر العباداتش بر کدام
خزینه حکم ولبهای اقتاب شمائل است برزندگیش امیر المؤمنین درتبع
علوم اوبنی درحدیث کمیل ای زیاد کمیل که اهل تتبع مشهور رود درکتب مسطور
ابواب الجنان مذکور است دربیان شرافت علم ومال فرموده که یا کمیل العلم خیر
من المال العلم یحرسک وانت تحرس المال والمال تنقصه النفقة والعلم
یزکو علی الانفاق یا کمیل العلم زین یدان الله به یکسب الانسان الطاعة
فی حیاته وجمیل الاحدوثة بعد وفاته یا کمیل مات خزان الاموال
والعلماء باقون ما بقی الدهر اعیانهم مفقوده وامثالهم فی القلوب
موجوده حاصل معنی آنکه ای کمیل علم بهتر است از مال چه علم پاس تو
میدارد وتو پاس مال میداری ودیگر انکه مال خرج کردن کم میکند وعلم
بخرج کردن زیاد ای کمیل علم طاعت است که با آن طاعت گذاری الله بنمود ودیگران

... بمرده ... ابواب ... مراد ... ما ... کرام ...

دیانکسب مسکنید آدمی طاعت سه در رفت حیات و ذکر جمیل و نام نیک به
بعد از وفات ای کمیل خازنان اموال و صاحبان ثروت مردند و از ان ان
اموری باقی نیست و اهل علم تا روزگاران باشند پاینده خواهند بود اگرچه خود
از میان خواهند رفت اما نقوش و آثار ایشان در دلها خواهد ماند

باشند پاینده خواهند بود اگرچه خود از میان خواهند رفت اما نقوش و آثار
ایشان در دلها خواهد ماند این چه شنیده باره و اگاه و خواهند که بسبب جهل و نادانی
چون بدی و یکی از این عبر زبار برسانیت این العهداتی ارصدتهم عددا
این الجدید و این الحصی والاسلی این الکماة الی ما بحو لما عصو این الحماة الی
تحمی بها الدول این الکفاة المی یکفوا حلیقهم لما راه حر لعبا و هو بتهیل
پس معلوم شد زینت جاه و مال بر چهره احوال چون رنگ غازه مستعار و بی بقاست
و شرافت علم و کمال مانند زلف و خال بر عارض مستدام و پایدار جمال کمال
حسن خداداد است که بر کجا روی و بهر باطل و فضیلت و دانش نه نوشته که بدلک برکت
از صفحه روزگار زایل گردد یکی از ملوک برسقراط که معلم دانش در عالم علم و بزرگ
دیگر به مثل او در روزگار کم بود گذر نمود و آن بیدار دل در بستری آسایش بعلائق
خوابیده بود نزدیک آن چون دل آگاه از غبار مکاره عالم فتنه بار چشم التفات نپوشیده بود
پادشاه زاده برپای بروزد و سقراط برخواست از آنچه حضرت و شوکت پروا نشمرد
و بلوازم تعظیم و تکریم که از رعیت نسبت بملوک مقرر رفت قیام ننموده چندان
التفات باد نفرمود پادشاه گفت مکر مرا نشناختی که بشرایط بندگی بزرگ
گفت نشناختی و لیکن در نوطع جامی را بالای بینم چه الکه زدن کار است نیست پادشاه گفت
بای کن سهمی کلیم

باشی صنین لستا خانه سخن بر ان و تو مرا از جمله رعایا و بنده کانی سقراط گفت نه چنین است
بلکه تو بنده کان مرا بنده ای چه من بر نفس و هوا حاکم و امیرم و تو ایشان را محکوم و فرمان
بر پادشاه از این سخن متنبه گشته آغاز مخدستانه کرد که من پادشاه زمانم و از
ولادت شاهان و خردانم و حشم را مطیع و فرمانبردار و عالمی در زیر نگین اختیار است
تنبیه دکوه براین و شکر و حرمتی سقراط گفت الحکم فرد حمله عاریتی و امور عارضیه اعتبار
و نقلی ها از انعام کمال و ذات ها حاصل نمیکرد و اگر خواهی که صدق این گفتار بر تو ظاهر
شود بیا تا من و تو هر دو جامه ها از بر کنیم و بدر رو این نهر رفته باهم گفتگو کنیم تا علم و جهل و کمال
و نقص هر یک ظاهر گردد پادشاه از این سخن خجل گشت و از آنجا در گذشت قال
امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام یا جامع العلم نعم الذخر تجمعه و اکتسبا
لا تعدلن به درا و لا ذهبا لا خیر فیمن له اصل بلا ادب نال المکاسب والاموال
مؤلف این وجیزه دانسته که الحقیقه کوید برای فضیلت اهل علم و علم عزت بر بام رفعت
زده اند و بیخ تجرد و وحدت قدم برده اند حتی بی که پس از مردن و خاک اندر شدن بدن
این سلسله و سیده دن و متلاشی شدن هم نمیشد خاکه شنیعه طالقه بدن ایشان در قبر نو بسته
نشود خاک خورش بایشان نرسد بلکه خاکه در حیات محترمند بعد از ممات هم محترمند بر در
دکار عالم آن حضرت طایفه را محترم فرموده حیات و ممات حاک که از اجساد و ارواح دو العقو

بایدی الشباب ذال الملیما

باید آن آفتاب رحمت منیکند طعمه جانوران و حشرات الارض نمیشوند بلکه تر و تازه هستند اگرچه
فرصفا نکند رو اول سلسله سلیل انبیاء عظام علیه صلوات الله الملک العلام میباشند
حلیانکه صاحب حلقه الرضویه از ابن بابویه از نوادل ابی عبید نقل نموده که دختر از اولادت هشام
ابن عبدالملک مرا فرستاد که در رصافه عبدالملک بروند نهرای اوها پس حفر نمایم پس از حفر
نمودن ضد قامت سری ریحیم ظاهر شد اطراف او را کندیم و دیدیم بر دو پیت و بر بالای
سنگ ایستاده و لباسهای سفید در بر دارد و دولت ساعت قطعه بر سر ابتا ده و بستنی
از سرش برداشتیم و دیدیم ضربتی بر سر او واقع شده و خون تازه ترجیع کرد تا آمدن در سینیش
بر بها موضع کذاشتیم خون ایستاد و دفعه دوم بلند نمودیم دستش را خون جاری شد
هر وقت که دستش را بلند مینمودیم جریان خون میشد چون بموضعش میگذاردیم خون نمی آمد
و بر لباسش نوشته بود منم شعیب ابن صالح پیغمبر خدا که مبعوث شدم بسوی قوم مرا زدند
و در اینجا دفن کردند و خاک در آن ریختند حکایت با انجام رسانیدم منع از حفر جاه نمود
الحمد اخبار در تر و تازه بودن اجساد انبیاء بسیار رسیده که مستغنی است در اراز داحاد
از قبیل حکایت معرفت موسی و نشان دادن پیره زن بکلیم خدا احمد قبر دیدیاریوسف را
و نقل او در حفاظ از خواهی او و در آمدن دست پیغمبر در مسجد و تکلم با ابوبکر و دو دیکر
که نه مقصود ذکر این کلمات بود دوم سلسله سلیل اوصیا و حجج معصومین سلام الله علیهم اجمعین
نکاهت

زیاده از آن است که به تحریر آید

مثل حکایت مرة ابن قیس همدانی است که بیان این عبارات بنیان ... سوم اولیا و دوستان
خدا کان راه خدا چون سلمان و اباذر و مقداد و عمار و غیرهم که مقهور و پامال کردند کسی را ... خدم ...
چهارم احبار و پادشاهان عادل اگرچه بکفر پرورده ... یافته چون انوشیروان
عادل و کوروش ملعون لطف فاکرند و بنی قبر او برای تحقیق ... با همه زنده‌اند ... پادشاه عادل
و چون تازه و بیدن او و سه اکثر در مملکت آن ... دنبال است همی و کلام ... مینی
پنجم ابدان ... علما و مطیعان حضرت علی اعلی حکایت ... قبر ابن بابویه در ری کفایت
مستعید مرابن عبد آنم ابن ... سلسله سیلی ... او و کشته کان در راه خدا و ... انبکه
در خدمت یا دمی یا نایب خاص امام گو در معرکه جهاد کشته ... فقلوه سبیل اسمه
امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون بر طبق این ... بسیار و خارج از حیز ... روح
می باید ... عند اهل البصره ... مفقود ذکر ...
حیثیت ... علیه الرحمه در ... سال ... از واقعه احد
معاویه علیه ... به زیارت بیت الله الحرام ... آمد چون ... شهدای احد سید
از الحالیکه نقضی هرگز از طبعت ... چون سیاه ارزق ... نکند ...
زخم زدن ... از آن ... دقیقه ... قدیمه که با ... واحمایت
داشت ... آمد ... که بجهان ... کندن

لذ ...

نعمتی ... آب بمدینه ... مقبره ... شهدای احد ... که پامال نمودند
و اسیری از قبور ... نماند حکم کرد ... قبر ... از الخلیفه جد ... عبدالله انصاری ...
جابر بن عبدالله انصاری ... آن ... تر و تازه باشد که هیچ وجه خاک باشد
حرز رسانده ... حکم کرد ... از نوع ... تازه چو ...
و حال آنکه ... سال از واقعه احد ... معاویه ... حکم ... کرد ...
و این عبدالله قبل ... احد در خواب ... بن عبد المنذر ... که شهید ...
عبدالله تو درین ایام با ما خواهی ... گفت در ...
دعوای ... چون این خواب ... عرض کرد ...
مولف این اوراق ... عرضه دارد که ...
باخد و ... طایفه ... رسید ... که ... از آن واقعه ...
از آن قضیه ... در این چند ... آرم ... احد
در سال سوم هجری سنة ... سال ولادت سید الشهدا ...
واقع گردید ... واقعه ... از آن ... بنابر بیان ... تاریخ
... در آمد ... جلد اول از کتاب ... التواریخ
...

...

... ابوسفیان منع از ... زنان ...
... هزار کس ... زنان ...
زنان ... رسیدند ابو ...
... نام قریه است تا مدینه ... میل راه است ...
آن است که ...
...
گفت ...
...
...
...
...
...
...
...

حلوه ...
...

... کوه احد ... جبل ... از طرف مدینه ...
... جبل ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...

...
...
...
...

علم بدرستی فرستاد دیگر کس نبود که علمدار شود غلامی از آن قبیله که حبشی آمد علم برداشت
سکه شمشیر ابو دجانه دست راستش قلم شد بدست چپ گرفت آنهم بریده شد و بازو نگاه
داشت فریاد کرد ای بنی عبد الدار آیا راضی شدید وقتی ملک ... در عقب کرده
ضربت شمشیر بر فرق آن پلید زد که زخمش به بدن رسانید آری [illegible]
من کفه الندی فیتقطر یوم الهیجا من سیفه الدم در دفع دشمنان با انعام دوستان
که دو لشکر رحمت و کین بار دست توست هم زده بر قلب کفر حلقه میم محمد
هم زده بر فرق نخل اره سین سخی نسیم لطفش با خاک اگر سخن کند حیات
تازه کند از عظام رمیم سموم قهرش در آب اگر نظر کند آتش داغ
شدی بر اجسام ماهی شیم مگر زبان مدح شجاعت پادشاه سلطان مسلم حزم جاودان نیم
چنان حضرت دریا مخیط تا پیدا نیست کواه حضرت دریا احاطه دریاست
از تمام سپاه حبشت و قریش ده تن علمبردار بودند که قدم نهادند و خوب
از آنها بدست حضرت امیر اسد الله الغالب کشته شدند و چهار نفر بدست اصحاب
از جمله یکی کلاب بن طلحه نام بدست زبیر بن العوام و ابو الحکم بن ابی طلحه بدست عبد الله ابن
طلحه و دو تن بدست عاصم ابن ثابت ابن ابی الافلح که مسافع ابن طلحه ابن ابو طلحه
و دیگری حارث ابن طلحه ابن ابو طلحه و کیفیت و حالت عاصم ابن ثابت
که چون مسافع

که چون مسافع ابن طلحه ابن ابو طلحه علم برداشت و قدم بمعرکه نهاد عاصم ابن ثابت ابن ابی الافلح
که جوانی رزم دیده بود و نامبردار در جنگها چون شیر گرسنه بر او تاخت و با خدنگ خارا
شکاف زخمی بر او زد چون این حرامزاده لعین مسافع رئیس قبیله بود و به دولت و ثروت
معروف و بزرگی و کثرت مال موصوف بود عشیرت او دیدند که حسب انساب
نزد سلافه بنت سعد که مادرش بود رسانیدند ... و رمق جان داشت پرسش
کرد و گفت ... گفت ... شنیدم هذا ابن ابی الافلح سلافه نذر
رجوع واجب کرد که از کاسه سر عاصم شراب زهرمار کند و فریاد زد و با مادر
که هر کس سر عاصم را بیاورد ... او را صد شتر بدهم
کرد ... ای زن ... داد
نهاد این کینه در دل این سلیطه ماند تا ... بسوی مدینه آمدند سفیان
ابن خالد که ... از قبیله عضل و قاره ... آمدند قریش ...
بافته بودند ... عبد الدار شنیدند سفیان
نمود ... چون کشته شدند سفیان
کجا ... سلافه رسید سلافه ... گفت سلافه
گفت ... عهد کرده ام ... خوف نمود
و چهار ... صد شتر ...
سفیان ابن خالد لحیانی آمد گفت ... گفت چهار پسر

ملا ... [illegible]

گفت ... گفت سلافه
بهنیت گفت ... تو ... در دل ...

چهار پسر دو بدست عاصم ابن ثابت و یکی بدست طلحه و یکی بدست زبیر کشته شده اند
سفیان نذر پذیرفت هفت تن از قبیله عضل و قاره بمدینه فرستاد که ما مسلمان شده ایم
در دین ... با عاصم ... مهاجر اند ... کریم رسول الله
رسانند ... ده تن روانه داشت از جمله ... عاصم ابن ثابت فرستاد این ده تن
آمدند تا بارض رجیع رسیدند که ... نام آب است سفیان ...
پیام فرستاد که مقصود حاصل ... از ابطال سر راه ... گرفتند
آن ده تن بر ... شدند ... تا ... عاصم چون این حالت دید
اصحاب ... که باید ... تفاوت ... از روی
... کفر ... قبول ... عاصم گفت اللهم اخبر عنا رسولک
الموت حق والحیوة باطل وکلما حکم الاله نازل ...
... آنچه در دل داشت ...
بهتر آن ... گفت ...
دلت ... سلافه نذر کرده است ... سر ...
از اول اسلام ... در آخر عمر ... از مشرکان ...
... زن زانیه کرد و ... چون شیر ... بران ...
... حمله در کرد به ... حمله ...
تیغ ...

تیغ ... ... یاکه ... خون ...
... بانگ ...
... آنقدر ... تا آنکه ...
شهادت رسید و کشته شدند ... شدند چهار دیگر اسیر ...
شدند چون کار ... سفیان ... عاصم ابن ثابت
رفت که سر ... سلافه شراب زهرمار نماید خداوند عالم
راضی نشد فرمان ... زنبوران ... عاصم جمع آمدند ... زنبور ...
جسد ... در راه ... کنند ... دست ...
پس از ... شدن ... زنبور جمع شدند که ...
نتوانست ... شب ... و ...
نزد سلافه ... چون شب رسید ... غیرت الهی ...
... سیل از کوه ... آمد ...
به دریا برد ... قلم اینجا
رسید ... سر عاصم ابن ثابت بریده شود ...
زن زانیه ... مجلس ... شراب ...
... شهدا ... شهید ...

... علم ...
... [illegible]

که ...
آنچه ...
...
... ...
... بدیم

داد بلا هر چه گذشت بر آن بر ضیاء گستر در حالتیکه حباب وحمات آن وقتی کاسات
یک بوده دو طرف صورت مثل دو گل سرخ شده لبها چون برگ گلی که باران
بر ورسیده پژمرده چشمهای نازنینش بگردش بر آمده گاه گفتار و گاه نگاه اهران غمگسار
و گاه لب فرو زند علیل بند ار بعض خدا یا ضیا که توی سر رام مینا ساخته ای که سر ستم
اسباب اینک بند که افتاب ضیا از کیوان تا فرمود کمال در بین بزم شهود ای طالفه
مجد و دعوی وکشته اند وهو ملقی فی الطست بین یدیه بحضره الخواص والعوا)
والاشراف والطغام والمه توقوف بالباب مقیدین مغلولین فی غایه الاضطراب
والانقلاب لاید رون ما الفعل بهم ویجری علیهم ینوحون علی الذل والافتقار
ویبکون بدمع غدار وزینب اخته فی اهلها نادبته یا قوم یا لغریب
الاهل والاقربین والانصار وتحجم سندی اجوفهم کبدی کم تم عصدی اخدتم ثاری
لعب المنیه قبل الیوم فی زلت وبقلن محبت من ستک استاری
ونقل فی العیون باسناده عن المفضل قال سمعت الرضا علیه السلام یقول لما حمل راس
الحسین علیه السلام الی الشام امر یزید لعنه الله فوضع ونصب علیه مائده فاقبل هو واصحابه
یاکلون ویشربون الفقاع فلما فرغوا امر بالراس فوضع فی طست تحت سریره وبسط
علیه رقعه الشطرنج وجلس یزید لعنه الله یلعب بالشطرنج ویذکر الحسین واباه وجده صلی الله علیهم
ویستهزء بذکرهم فمتی قمر صاحبه تناول الفقاع فشربه ثلث مرات ثم صب فضلته ما یلی الطست من الارض

با این حالت بالیت ادیت سر برادر میدید هر لحظه صدای چوب خیزران میشنود هر زبان لب ودندان
تشنگی کشیده میرسد حالا هر کنه این بود که دنیا لبه وگاه کربلا سیدیه وفی البحار واما
زینب فانها لما رات اهوت الی جیبها فشقته ثم نادت بصوت حزین تقرع القلوب یا حسیناه یا حبیب رسول الله یا بن مکه ومنی یا بن فاطمه الزهرا سیده
النسا یا بن بنت المصطفی قال ما ملکت والله کل من کان فی المجلس من یزید
ساکت ثم جعلت امراه من بنی هاشم فی دار یزید تندب علی الحسین وتنادی
واحبیباه و یا سید اهل بیتاه یا ربیع الارامل والیتامی یا قتیل اولاد
الادعیا قال فابکت کل من سمعها محبل لابی الفرج بن جوزی از کتاب بتصره نقل کرده
سرور طلب آل صاحب روضه الاخوان وحدایق الاکالیل از او نقل مینماید لما اسر عیال
ابن عبد المطلب وهم البدر سمع رسول الله صلی الله علیه وآله انینهم فلم ینم
ملا البیلاده گذشت بر زینب الله در مجلس یزید ما له طول مروت کربان حضور ابیشته
هر لحظه زینب لعنها الله آهسته وبیان حالی بی حرمتی که وقتی چوب بر آن لب ودندان مر
ادوارهای حسرت گشت لعنه دل ابو سعید وقتی ماه منصور اهل وعیال نوشته
فجعلت فاطمه وسکینه تتطاولان لتنظرا الی الراس وجعل یزید یتستره عنهما

[illegible]

ازجمله وقایعی که در مجلس یزید واقع شد خواب سکینه خاتون است از کتاب تحفه لطوف که اکثر اوز وسید جزائری
ودیگران ذکر کرده اند که در اختلاف از نکودی بعد از شهادت مجلس کرد و فی الانوار النعمانیه قالت
سکینه ان ابداکم رای فی طیف ریزیه اللیله قال قصیه فارب فی النوم قالت ان لم اتم منذ
قتل الحسین اللیله لم اتمکن من النوم علی طرادران اعجب هذا لکل عذر بالقیم فی هذا زعمی حسن وشعر
بالسوط فوارس کلفتین منه فلنه یزید وجلب ثم قال یقص اللیله وانا ارای قصرا من نور تشرق الیاقوت
وارکانه من الزبرجد وابوابه من العود القماری فبینما انا انظر الیه وانا مبانه قد فتحت وخرج منها خمس مشایخ والخدم
وسیف فتقدمت الیه فقلت لمن هذا القصر فقال الاملک الحسین فقلت ومن هولا المشایخ فقال هذا ادم و
هذا ابراهیم وهذا موسی وهذا عیسی فبینما انا انظر کلما دخل القصر اذا اقبل رجل فی الوجه قابض لحیه حزینا کئیبا
فقلت من هذا قال ابونا توجه فقلت لا والله هذا جدک محمد قد دنوت منه فقلت یا جداه قتلت والله رجالنا وذبحت اطفالنا
وانتهبت رحالنا فقال یا عزتی وانا عالیه بهذا ومثاله فقال کیف تکون منک وعنوان ومنک یا بنت الصفوه فحدا وضمنت
قلوبنا فی هذا لمسیف حتی دخلی الی القصر واذا بخمسه نسوه وفیهن امراه تشیره تثرحا لها وجهها وعلیها ثیاب سود
ثوب ملطخ بالدم اوراق من قمیص سوداء فاذا جلت جلس الامام الخامس قد مهدت عارته وجمعها فقلت للخامس من هؤلاء النسوه
فقال یا سکینه هذه حواء وهذه مریم وهذه اسیه زوجه فرعون وهذه ام موسی وهذه خدیجه الکبری فقلت ومن صاحبه القمیص
المضرج بالدماء فقال هذه جدتک فاطمه الزهراء فدنوت منها فقلت السلام علیک یا جداه وعرفت زادها فقالت سکینه
فلم تم فقالت لی قرت عینی فقلت اودی من قصص الاصدار فقلت یا جدتاه علی صوت شیء ایثیبت فقال ذاوی تیاره
علیه بشیر بیتی یا سکینه من هال العلیل فقلت یا جدتاه مرارا کثیرا الاوادی فقتله قد نعتهم من علیه فلطمت علی وجهها ونادت
واولداه هذا اصدر علیکم من مدهوم ثم انها قالت وحبیبا القتیل بکربلا من کفنه من حسایا الیه من دفن ولاد فقلت لکی
اغسل جثه وکفنا وکفنه السوم من اماها وجل عنه عفرار اره الوحوش والفلاه فنادت واحسینا واولداه انا
بالکبات مترولات لاعوالهاشم لنظرت الی ثلج ما هلا یا بنت الصفوه لعنه الله تمساو بالنتنا فی سمع قد سمع
والطایی الا لعنه الله بنی القوم

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لمن خلق العقل بنور وجوده واتم الفضل علی ذلک بکمال جوده وبخلقه الکریم
خلق الممکنات وبخلقه العظیم من علی الموجودات والصلوة والسلام علی من حضه
بالفرقان واوضح لنا الهدی والایمان وعلی نفسه وروحه وجسده علی امیر المؤمنین وعلی
اولاده واهل بیته الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین ولعنة الله علی اعدائهم
الی یوم الدین وبعد قال الله تبارک وتعالی فی کتابه الکریم ومن خطابه العظیم اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون بنابر ترجمه ظاهر آیه در تفسیر
که خالق و بر خورشید همه بهتر اناکسانی که عالم نیستند بابلکه بکر خادمی هستند در مرتبه
چنین است بو صلحا ه بعرت خداوند ان معرفت معلوم است که اهل علم و کمال دنیا
عوام و جهال بیشامر بیبایند در صف کوران چنانکه مردم بینا افضل غرابت و ظلمتها
و راه بی خار بیراه واوارکی بهاکم اشد بلکه عاقل بیش بین و مؤمن با فطرت نیک نفس هیچ
در طریق و خوف وخطر و سنگلاخ تعب و رنج نمیرود کذلک عالم عامل و متقی کامل و بر بس
بر بیابان سرکشی و جهالت کشتی نمیدهد و اغوای عوام نادان عاد دوی این جهان مراد از
سر بیابان ها فی ما نمیکذارد و بخواهش بلبس و تلبیس بکدمراد شارع مستقیم نزع
اینو را ان که معرض فنا است و ندا د جمیع مال خصم و طلا دانکه سبب قرب خدا تقدم

منحصر است در علم و معرفت و بدون آن محالست حصول قرب فی نفسه علاوه بر اینکه
خود علم فی نفسه لذیذ و مطلوب بلذت وابتهاجی که از برای اهل معرفت حاصل است
هرگز از برای غیر ایشان میسر نیست و سرور وانبساطی که از فهمیدن مسئله از
علم بهم میرسد از هیچ یک لذات جسمانی حاصل نمیشود احمله فواید علم در دنیا عزت
واعتبار در سر و افتخار واشتهار وشرف احترام در سر و جمیع طوایف انام دارد
بلکه بر نزد پادشاهان ذوی الاقتدار مطاع واقوال ایشان نزد سلاطین کامکار
لازم الاتباع اگر بدیده تحقیق نظر کنی و بر احوال افراد مردم تفحص نمایی می بینی و می یابی
که هر که بر دیگری تفوق دارد خواه در جاه خواه در منصب خواه در مال خواه در
دولت اختصاص او سبب زیادتی ادراک و منزلت کرده او است اگرچه از بابت مکر
و شیطنت و عدم نباشد کفی بالعلم فضلا ان کلا من الجهلاء انه یدعیه فیه ثم
وتلثم ویل لشخص یدعی من کان فیه ایاه و دفایات کرد و شرافت علم و فضیلت آن
دارد و نه چندانست که بقلم خطا رقم این مجرم آید و نتواند که تعداد و شماره نماید
بوت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا هر که عطا کرده شد باو علم و دانشمندی بخشش
کرده بسیار باو عطا کرده شد که کتب صاحب کافی و معالم الاصول وابواب الجنان
در کتابهای خود ذکر فرموده اند معلم آداب علم و احکام حضرت سید الانام

می‌گوید

من سلک طریقا یطلب علما سلک الله به طریقا الی الجنة وان الملائکة لتضع اجنحتها
لطالب العلم رضا به وانه یستغفر لطالب العلم من فی السماء ومن فی الارض حتی
الحوت فی البحر وفضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سائر النجوم لیلة البدر وان
العلماء ورثة الانبیاء حاصل معنی اینکه هر کس براهی رود که طلب علم کند خدای تعالی
او را براه بهشت برود بدرستی که فرشتگان هر آینه بالهای خود را فرو میگذارند
برای طالب علم از روی رضا و خشنودی بجهة تعظیم او وبجهة تواضع و فروتنی ما بند طلب
آمرزش می کنند از برای طالب علم ساکنان آسمان و زمین حتی ماهیان در دریا
و زیادتی عالم بر عابد مانند زیادتی ماه است بر سایر ستارگان بدرستی که علما
وارثان پیغمبران میباشند در همین باب که باز صاحب ابواب الجنان ارشاد نموده
ارشد طریق رشاد و فردوس حضرت اقدس نبوی نقل نموده که الطالب
العلم افضل عند الله من المجاهدین والمرابطین والحجاج والعمار والمعتکفین والمجاورین
و یستغفر له الشجر والبحار والریاح والسحاب والنجوم والنبات وکل شیء طلعت علیه
الشمس جویای علم بهتر است نزد خدای تعالی از جهاد کننده کان و برای نگهبانی
نگاه دارنده کان و از حج گذارنده کان و عمره آورنده کان و اعتکاف کنندگان
در حرم خدا و مجاور شونده کان و طلب آمرزش میکنند برای طالب علم درختان

ودر باغها و باغها و بوستانها که آن دو کتاب هر چراغ آفتاب بر آن تابد ابد
کتاب مرغوب ارشاد القلوب از شفیع ذنوب شاه ولایت رسیده که من مشی
فی طلب العلم خطوتین وجلس عند العالم ساعتین وتعلم من العلم کلمتین اوجب الله له
جنة کسی که دو در طلب علم و دو گام و بشنید نزد عالم دو ساعت و آموزد
دو کلمه واجب کرداند خدا بهشت را او در بهشت الحاصل خوشا وقت آن نجیب
یار و صاحب توفیقی که چراغ جهل سوزد و بفروزد چراغ مدرسه خود را از
نادانی بر منزل ادراک چنین سعادت جاودانی رساند فرخ و فال آن صاحب
اقبالی که سکندر اساس تدبیر ارسطوی عقل و ذکاء علم کوشش ممالک علوم را
افراز دو زنده دلان غافل که خضر خفت در ظلمات مسودات کتاب مغموم
تمالات توفیق از آب حیات تحقیق خود را زنده و مانند شیرین کام آن صاحب
اهتمامی کرد دیچاد بلع کتب اربعه حدیث بیست شعوداز شاخسار سطور
خوشگوار معارف چند حکیم ثنا جان عالم بود مانع بین دیده ظلمت خلاص
عالم انکس بود که معنی مکر او را داو بروزن دانه نکر که محدث بود ندیم خوان
ور محقق بود حکمش خوان که برادران زیج ساد دند و فضل نهادند در وقت حکم
بود اول بعلم دوم مجنون اما حسن باعث جنون او شد و علم سبب نجاتش کرد بد

العلم

العلم یعطی دلو بطی علم رسید هد اکر چه دیر میکند یعنی سبحو بلند اقبال فضل و کمال است
چندی دیرتر و رسد والدلیل علی ذلک صاحب لئالی الواعظین نقل فرموده در زمین ها
دو بعضی یکی از علما را چندان قطاعت نبود که کاغذ و قلم بخرد لاجرم مصنفات خود را
بر سفال بنوشت و بجمع ای میکذاشت واین هر دو تحمل در ذکا و ده حفا این وهن
میکرد و عمر به تحصیل علوم صرف مینمود که عجب حالیست ... هر دو در دستان
با سر صحبت ظهر اید بکوید این در زکات تلخ تا از ذکی باید کوی کار چون
دو زکی سن ماند از مادر خود طعام کرد و ما استفراء اشاره فان سفالها نمود مرد عالم
مشغول شد قسم یاد نمود که تا ان پدر شیر این علم حلوای عسل در طبق سیمین و کفچه زرین
منو ... را ام بیار ابن بکف وانها فربور دفت خارج خانه دید که همسایه دیوار
خانه خود را خراب کرده و راه انکل و سنگ مسدود کشته و اساس دیوار ایشی
نهاده و قتای از شارع عام راه متفرق کشته کفتش از خدا بترس ده را بر مسلمانان
تنگ مکن او بطنعر کفت هر گاه قطار شتر نو بر سد من راه را وسیع خواهم کرد
ان سخن بر سر باغم عالم کردید اتفاقا هارون بر سخن باز نبیده نور صبر افسر ...
کرده بودند بنده کفتش تو از اهل جهت جهنمی کفت اکر چنین است من تو را
بر طلاق کفتم تعیان از آن هارون از ان کفتن پشیمان شد رجوع بعلما

کرده هم کفتند بعدن محلل عقدش حاین بعث این عالم زنا علما بان محضر حاضر بود
پس از فتوای ارباب فتوا از هارون پرسید که در حضور که طلاق کفتی کفت کنیز
کفت این طلاق صحیح نیست زیرا که طلاق در حضور عدلین باید همه تصدیق کردند
اتفاقا شتری رسید که بران ظرایف مملکت حمل بود هارون همه را بان عالم فقیر بخشید
چون به رسید او چند خوان طعام از بر ایش فرستاد و متحمل حلوای عسل در ظرف
سیمین با کفچه زرین در ان بود و قسم خود را با مادر بیاد آورد دار کرد
را با خانه اش برد و چون بکوچه رسید همسایه را مشغول عمارت دید
بعهد خود وفا کن و راه را وسیع نما او نیز لا علاج شده دیوار را خراب کرد
گذشت و بموجب وعده برخاد دخو بحلو ... ای بوده وجود تو ذنبکه
تا چند کنی بعلما اکرم منی با خلق چنین کفت رسول من اکرم عالما فقد اکرمنی
قال رسول الله من اکرم عالما فقد اکرمنی ومن اکرمنی فقد اکرم الله ومن اکرم
الله فمصیره الی الجنة ومن اهان عالما فقد اهاننی ومن اهاننی فقد اهان الله ومن اهان
الله فمصیره الی النار صاحب مجالس نقل فرموده کسیکه اکرام عالم نماید اکرام رسول
و اکرام رسول اکرام خداست و مکان او در بهشت است و هم چنین کسی که اهانت
عالم نماید اهانت رسول نموده و کسیکه اهانت رسول نماید اهانت خدا

کرده

کرده و مصیر او در جهنم است پس از این خبر ظاهر میشود که اهانت علما اهانت پیغمبر است و اعانت
و رعایت ایشان اعانت و رعایت پیغمبر است زیرا که ایشان بمفاد علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل
مثل ان پیغمبران جلیل القدر جلیل اند دلیل بین صاحب لئالی الواعظین نقل فرموده که علامه
مجلسی ... روح الله روحه پیغمبر آخر الزمان با موسی بن عمران در خواب دید حضرت موسی عرض کرد که
انبیاء صحیح است که فرموده علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل فرمود آری این یکی از ایشان است
بعلامه فرمود موسی از علامه سئوال نمود که چه نام داری کفت حسن بن یوسف بن علی بن مطهر ملقب
بعلامه حلی موسی کفت چه بی ادبی از نام تو سئوال کردم بن همه طول کلام چرا علامه کفت خدا
نیز از تو پرسید ما تلک بیمینک یا موسی چه در دست داری موسی چرا جواب را طول دادی که عصای
اتوکؤ علیها و اهش بها علی غنمی ولی فیها مآرب اخری که این عصای من است بران تکیه میکنم و برک میفشانم
از درختان میریزم و کارهای دیگرم با آن دارم فرمود خواستم با خالق خود تکلم نمایم کفت تو هم ای پیغمبر
خواستم با تو تکلم نمایم موسی کفت صدق رسول الله ص و اتفاقا جماعت کوران زیدیه که با علما ...
دهر و عاملان دهر و شهر در پی نمایم ... نعوذ بالله در مدح ایشان ... و نعوذ بالله ... که ایشان
اخبار هد فضیلت ایشان از بزرکان دین و پیشوایان رسیدان جرات جلادت نباید باشد که اطعما
نا فرمائید ایشان نماید سبیل العرض معروف است که العلماء ورثة الانبیاء صاحب مجالس مرحوم شهید ثالث
از سلطان محمود بن سبکتکین نقل نموده که او در مکه حیران شده بود و او اکر پسر سبکتکین بودن ...
علماء وارث انبیاء شدن سوم قیامت را فع کردیدن دیگری از شکار راجعت نمود از دو ...

فموده دید برد دکان بقالی بود بلد آن در شناخت شخصی کامی بود بک می اید آ
واوانی خود دا بکار می میکشت چون نزدیک رسید طالب علی دید که از فقر
و چیزی وقا فرو روشنی چراغ بقال مطالعه می نماید چو مشتری برسد خود را
ی میکشد پادشاه متاشر شد بمنزل رفت چند آفتی و شمع برای طالب علم روان
کرد همان شب در خواب دید جناب ختمی مآب با و فرمود با ن سبکتکین عزت
الله فی الدارین کما عززت ورثه نبی را بلفظ اعذب من ماء الزلال و اجلی من
الوصال حل هر مشکل کرد دید حکیم عاقل دانا کسی و بکر سخن بفهم گوید اگر تو
نکو بکند درین مطلب از فضل علم را دب از پاشا انجم و عرلسان الله علی المرتضی
علیه السلام الله الملک الاعلی این دو شعر شریف منقولست زینت یابد صحیح
لنا رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم وکل اعداء مال فان المال یفنی ان قریب
وان المال یبقی لا یزال داخل تسلیم بقسمی که خدای تعالی میان ما و دشمنان ما کرده
صاحب الواب الجنان در مجلد دوم باب از ابواب هشتگانه داد مهیج نقل فرموده
که سلیمان نبی را مخیر ساختند میان علم و مال و ملک او علم اختیار نموده او علم اختیار
کرد پس برکت علم و مال ملک را نیز بوی ارزانی داشت شد و هر شی عظیم را

وهم این شعر دلنشین از منطق شکرین امیر المؤمنین رسیده که گویش زد هر خاص و عام گردیده
علی معنی انما قد کنت ابنغی قلبی عاء اله لاجوف صندوق ان کنت فی البیت کان العلم معی
او کنت فی السوق کان العلم فی السوق مخلص معنی اینکه علم من چون مال نیست که در
درون صندوق باشد و از ضرر انکس جدا بود در معرض فنا باشد ملک جان
دل در هر جا حاضر است و در خانه و بازار انکس جدا نکرد دمولف آثم ابو یحیی
ابن محمد صادق گوید که جا بهت امادره مجتباً فلذا ان صندوق ما ن دعا به کنیز او
که گاه که مسائل و حلال و حرام اقدام میفرمود و زمانی که بیان احکام ملک علام
لنا زبان صندوق حکمت و دعا معرفت و منبع عبودیت و معدن طاعت
میکرد اینکلام هم انتظام از زبان گوهر فشان ظاهر میفرمود که ان هنا علما جما و کان
میفرمود و لو ثنیت لا وقرت بیاء بسم الله سبعین بعیرا زمانی ادا میمود اگر گشت
فی معنا الحمد الف اتهم لا وقرت سبعین بعیرا هنگام دیگر میفرمود لو ثنیت الو
لکنت بین اهل التوراة بتوراتهم واهل الانجیل بانجیلهم
سبحان الله همانا ما منون هم خاتم و لا انکه دیوانه را عقل بکار ام که رضا بالحال
علم خدا شناسی و معرفت را بو مرکز فهم و فکر تحریر حال امیر کل امیر رقم
العجب ثم العجب از من و این حال العجب فضل علم اکبر را توان بنیان او درد

که اگر ظاهر است عنصر این امید او کنند و با او رباق افلاک بکار نند و ابد الآباد ملا
و تجدید رق فرمایند بنهان شوانند بود زیرا که این جمله طفیل خاکف در بن سحاب
اویند در ذات او در میدان خورشید مجال نیفکند و محاطا در دال محیط محیل باشد بلکه
قرینه چند انکه قبض و بسط کنند و فراز فرو در خاملان بذل فرحا یان فضل
مراح الکین و ابکم باندازه موری که شاخ بر شیح دریای محیط الاثبی کرد
بعضی از مناقب و فضائل ان حلال المشاکل را در مجالس اکثر شاید توانم بنیان
جمیع علوم از معقول و منقول از صوری و معنوی از کلام و تفسیر و معانی و منطق
هم بعلی بن ابیطالب منتهی میشود صاحب مناقب المرتضوی از محمد بن جبیب نقل فرموده
کرد و فی حضرت یکی از ملازمان خود فرمود در قرآن هیچ آیه نازل نشده
سهل و صلی و یاد دلیل نهاد مگر انکه من بر آن عالم میباشم کرد شاگرد و در کدام وقت
مقتدای خلق بعد از انبیاء پیدا شست   سرور مردان شاه اولیا پیدا شست
صاحب تیغ و لوا و نام اسلام دین   خویش پیوند وصی مصطفی پیدا شست
و رتبت شریف از کلام حق هم خواهی دلیل   حلم جوش هل اتی انما پیدا شست
و رز علمش جو قادر جود میکونی سخن   کوه علم موج دریای عطا پیدا شست
و رز فر بحضرت علم قدر در نحل است   وانفه گنجینه بر خطا پیدا شست

الحاصل در علم حلال المشاکل سعی آب دریا بغربال کیل نمودن و ستارگان افلاک شمردن
ولی بنیما بلکر بکشد و حدیث ختم این مجلس نموده و زنگ غم از دل محبان زدوده شود
صاحب مناقب المرتضوی از شواهد النبوه از جابر بن عبدالله انصاری نقل فرموده
که گفت من در جمل و صفین در رکاب مستطاب امیر المؤمنین سرافراز بودم و مرا در
شکی بنود حق با امام برحق است و امت مقصد امام باطل است چون بنهروان فرود آمد
اینحال بخواطر خطور کرد که جماعت که ما با ایشان آغاز مقاتلت کرده ایم از آنکه
لباس او قربانی ما بند جمیع شان قاری قرآن و عارف بکلام ملک منان اند کشتن بنهایت
دشوار است صبح وقتی از لشکر جدا نمانده آب با مطهره ای از آب بیرون شدم بر
دعم پیرو بر شانه نهاده متفکر بر سایه سپر نشستم ناگاه آفتاب جهانتاب امیر المؤمنین
همچنین وهمی جلوه کرد داری آقا جمال تو است خورشید عالم ادا و هم با ضیاء وا
خورشید مه از رخ تو کرده نور   ای ذره ای ز نور تو خورشید ماه هم
صلحا نهند جبین بزمین بهر سجده   خواجه جبرئیل چون بیاد که تو نهد قدم
در طبع کرده از اول ایجاد تا بحال   خاک هوا و آتش و آب ضد هم
کردند ساز کار بهم همچو جسم و جان   لطف در هر بنا زش اضداد اکرم
شیر خدای ادرس دو الفقار تو   منبود زیم شیر ام را جمال دم

پرسید هیچ آب داری مطهر خود نزد آن قاتل الابطال لدنها دم بلبت خون است
خندان دو دست کرا از نظر مستور کردید برگشت وضو گرفت در سایه سپر نشست
سواری پیدا گردید که در جستجوی جسد کرا [illegible] دید عرض کردم [illegible] فرمان
پس امیر شرف عرض داشت مخالفان و دشمنان از نهروان گذشتند فرمود که [illegible]
که ایشان گذشته باشند بود و ابن صباغ المالکی که در مجلد ثانی کتاب خود نقل فرموده
والله لا گذشتند فرمود که الا نگذشته ام و والله که نگذشته اند و چون گذرند که محل افتادن
و ریخته شدن خونهای ایشان اینجاست بروایت مناقب ابن شهر آشوب و از ایشان زنده نماند
مگر کم از ده تن و از اصحاب ما کشته نشوند مگر نه تن بخواست من با خود گفتم الحمد لله
بدستاویز که حال ولی ذو الجلال بدانم و عهد کردم که اگر مخالفان از نهروان گذشته
اول کسی که با علی جنگ کند منم چون از صفوف گذشتم دیدم که رایات ایشان در جا
بحال خود قائم است پس علی مرتضی [illegible] گرفت و حرکت داد فرمود
کار تو در وقت شد انگاه فرمود تو یکی از ایشان را قتل خواهی کرد و با دیگری
او بخشنه مصر فرمود همانا شد یکی کشتم و دیگری را زخم زدم و نعلم ما قبل الا
الادیب الشیخ کاظم الازدی فی مدحه علیه السلام یا ابن عم النبی انت ید الله
التی عم کل شیء نداها انت قرآنه المجید وا و صافك ایاته التی اوحاها

وانت

وانت لعبد النبی خیر الربا والسما خیر ما بنها تم اراها یا ابا الحسنین انت سماء قد
حی کل ظلمة بنیرانها صاحب کتاب مناقب شاذان ابن جبرئیل قمی و صاحب کتاب [illegible]
الشعر مرحوم اردبیلی و صاحب کتاب منتخب الطریحی [illegible] کتاب
نقل فرموده اند از ابن عباس که گفت در صبح در مدینه مشرف بخدمت ختمی مرتبت بودیم
که غوغای غریب و آوازهای عجیب بگوش ما رسید حضرت فرمود و سلمان را روانه
که برو ببین [illegible] چه غوغاست که بیامد و قدری برگشت عرض نمود که
با سرهای بلند و کلاهها مکلل و بر سر [illegible] خود هر یک گیسوی از لؤلؤ و جوهر با
غریب و شکلهای عجیب و مقدم ایشان پیری است که بر عارض خود موی دارد چون
ساه بدرا است و همی فریاد میکند البدار البدار یا آل احمد المختار المبعوث فی
رسول رب المجید [illegible] فرموده بود [illegible] فاطمه بنت [illegible]
صبر انکه نامش ملکوت در تورات و انجیل و زبور [illegible] مثل العداء [illegible]
الدجی شمس الضحی لیث [illegible] الوری مصباح الدجی ساقی الکوثر [illegible]
جوهر عقول را بطور وصول بر آمد معرکه شجاعت وارث علم رسالت شیر
کان سخا و جوانمردی اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب را خبر کن [illegible]
چون رسید [illegible] صدای مبارکش بلند شد از اندرون

ها که ای خدیفه آمده مرا خبر دهی از قومی که [illegible] ایشان [illegible]
که خلق شد اند [illegible] سبحان الله و [illegible] در ذات باری [illegible]
حضرت عیسی [illegible] خواند [illegible] با اعجاز [illegible] کف کیت [illegible] انکار
شکنند میان واصل ایمان و نفقات ولی ملك علام [illegible] کف مکن وجود او ست
خود واجب است نی [illegible] عقل [illegible] او کی شناخت
نه خواه مصطفی دست [illegible] جسم خدا و گوش خدا [illegible]
میخ است کردکار [illegible] ذات خویش ذات وی افزید در [illegible] جلوها زاده
جلوها چرکشت [illegible] لطف مهر حق بودند خلایق بر چشم ما [illegible] باری در خدمت
حضرت عیسی [illegible] خواند بخواست با او [illegible] کف کیت [illegible] انکار در هم
میان واصل ایمان [illegible] جفا [illegible] طعن [illegible] میدان و کشنده ابطال شجاعان
و نصرت دهنده این دین [illegible] پیغمبر آخر الزمان
سید مختار [illegible] کرار فرموده یا علی [illegible] جوان [illegible] اولیا فرمود
بیا [illegible] توفیق [illegible] زاد
به تمام کاینات [illegible] صراط المستقیم [illegible] عرض کرده [illegible]
است که [illegible] روز [illegible] چشمش بر [illegible]

ارشاد

ارشاد بر عقب [illegible] ایشان تاخت و تیر [illegible] آن نصف [illegible]
پیچ بهم رسید [illegible] عطا فرمانی قبیله و عشیره ام به هفتاد هزار میرسید و همه
ولیان و سلیمان [illegible] کرار [illegible] است بود [illegible] ابی العیب ابی سعید بن
همه علاق ابن وهل ابن ابی العیب ابن جعد بن جعب جوان [illegible] عرض کرد در هودج است
با مادرش حاضر است جوان را حاضر ساختند ضعیف و نحیف [illegible] ناتوان چشمش که با امیر مؤمنان افتاد
شروع نمود بعجز و زاری و بیقراری حضرت را دل بسوخت دلداری دادند مولا [illegible]
که فرمان داد که مردمان بعد از نماز ظهر در بقیع جمع شوند [illegible]
از صغیر و کبیر کودک و پیر حاضر طلعت [illegible] علی المرتضی [illegible] شاد
جانها [illegible] قربان طلعت [illegible] فرمان [illegible] حیات
چه کنی [illegible] چه کیوان برفعت چه دریا [illegible]
همه جاه رفعت همه جود همه دین [illegible] قریب بغروب آفتاب [illegible]
[illegible] جان [illegible] روانه کردید [illegible]
و اقطار را آتش فرو گرفت خلیل [illegible] چه خلیل [illegible] آتش که
خالص دلکش چه خضر چو آب حیوان که تو جوهر [illegible] تو چنانکه [illegible]
[illegible] تو منبع تن که تو بدر خوش لقا تو بروح [illegible]

توزپوتوخدا نوولی ذوالجلال راوی کوید آن دوانش را دیدیم که بر هم منزد

و صداهای بلند مشد ... و صاعقه ظاهر بود و لحظه ... که چرخ واقعه روی خواهد داد

تمام شب الحکایت بود و هیچکس را خواب نبود تا صبح شد مردمان را امیرالمؤمنین مایوس

منافقان سخنان از جنگ خاتم پیغمبران رفت و نبی انکو بن ارسقت کذشت اصحاب رسول

که بلند بود بعضی خدا یا علی ابن ابیطالب و داماد رسول الله ... پیغمبر خدا با ذکر ... چشم

ازانتظار آن ... دیدند شعشعه جمال مهر ... الغالب علی ابن

ظاهر و آشکار کردید ... بر دست داود در طول ... انکشت چشم ... و موها

موی ... آقا با خود محمل آن جوان رسانید فرمود سر حضرت فاتح شد ازملال

نقید ذوالجلال آن جوان نقد بهای امیرالمؤمنین ... اسلام شرف کردید

همه مسلمان شدند مردمان ... بودند جمیع حضرت را قسم دادند ... خالق

و بحرمت پیغمبر ... ابن ... این سر عمر بن ... قیس ابن ... آن ... هزار

دیو مطیع او کرده ... انچه را ... کردی ایشان را خواند مر با سلام قبول

نکردند با ایشان مقابله کردم همه را ... هلاک ... تا انکه ... از ایشان

زنده نکذاشتم ... ... داخود دانشمند ... سخن

نوشید و مخفی ... که ازینهان شود این ... و داماد رسول خدا و شادی

منافقی

و شادی منافقان و غم دوستان نخواهد ... خود نتوانستند ... خواهند کرد آن دامادی

که ظهور روز عاشورا در صحرای کربلا ... شمشیرها و تیرها رفت الله اکبر اکر این داماد و فت و سالم

و برکت آن داماد داد دوستان او دیکر ... سنیان خود دشمن را ... خیمه آورد ... تبان

بیانید این کشته پاره پاره را سر ... عروس ما ... سرکشته ... در حضور ...

حال که کلام ... این مقال ... خوب ... خیمه ... ذوالجلال ... و کوید ... دیدم

ماه شب چهارده از افق خیمه طالع شد و پیراهن بلندی پوشیده و نعلین در پای خود کشیده

پای او ... بود ... در دست خود داشت ... بر زمین استوار ... و ... حضرت

نصیب ... ابن سعد ... اسب ... داده ... عمر سعد ... بس ان بر ... حضرت

باری فرمود ... تو اسب ... کبیر ... اکر ... فرمود ...

او را از آب ... واب ... این ... شکسته ... این ... حسینی

است ... جواب ... زاده جواب نداد ... فرزند حسین ... شعر

خورد ... حمله کرد بر لشکر ... نفر از ان جماعت کافر ... فرستاد ... خورد ... میان

طلبید از آن جماعت مرد ... قسم ... میدان فرزند ... عجم و عرب ... کذارد

پس عمر سعد ... را ازرق شامی را طلبید ... جنک ... قبول ... بالاخره

تو ... شاهزاده ... فرستد ... خود ...

او را ... اسب ... سوار کرده شمشیر خود را ... شاهزاده ... دست

شاهزاده فرستاد ... ازرق بمیدان تاخت ... شمشیر ... شاهزاده ساخت ...

و قبضه شمشیر ... ان نابکار ... فرهاد ... در معرکه کارزار ...

برید ... ازرق ... کشید ... دیکر ... میدان فرستاد ... قوت

و نمود که از ... سر ... خود ... دیکر ... اذن ... صفه ... قاسم

رکیب ... ازرق ... شمشیر ... نابکار ... دست ... شمشیر ...

قطع نمود لیکن ... باقی بود که هنوز دست ... نهاده ... دست خود ...

و بر ... شمشیر ... قرار کرد قاسم چون ... دید ... صفوف

لشکر ... عمر سعد ... چهارم بمیدان امد ...

با نکار ... شد ... ازرق ... طلبید ... کردان

و پیش شاهزاده خود را ... الله اکبر کشید و او را بر ... دست

بلند کرد آن ... چون ... بکوش ... اختیار ... زور ...

بجولان آورد ... شکست از ... آمد ... و چرخ

حالت ... چون ... ابن ... قاسم آمد امام حسین در عقب خیمه ... چون

شد ... ازرق مقابل شد ... کوشش کرد ...

شد ... اسب ... اکر ... عرض ... سوار چکونه ...

راه ... سید الشهدا برای ... داده اسب فرستاده قاسم چکونه ...

و قامت ازرق ... اسب ازرق ... سوار شده اسب عمو را ... کرده ...

مذمت ... انکه ... ارباب منصب ... شجاعت ... خلعت

آب ... فرموده و امام جواب دادن ... از حوض کوثر سیراب ... عبدالله

امر خود ... علم ... عمر سعد ازدی ... کوشش ... در خصوص

قتل او شمر ... هفت زخم ... از اسب ... عمو ... بالای خواب ...

امام ... مغلو ... جنک ... خود ... خیمه ... آورد ...

[illegible]

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لمن خلق الانسان و علمه البیان و اوضح له الهدی و الایمان و الصلوة و السلام الزاکیات الوافیات

المبارکات علی من خص بالقرآن و الدعجج ... المطهرین عن الرجس بنص القرآن و اللعنة علی اعدائهم

و مخالفیهم و معاندیهم و غاصبی حقوقهم ... الی یوم ... الغفران و بعد قال الله سبحانه

... قرآن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون ظاهر ...

در مجالس ... کذشت ... علم زن ... حق

چون ... سلسله ... کردن ... علم عقل ... در ...

... معیان حاصل ... مقصود حاصل از خلق مخلوق ...

... معرفت ... علم ... هم چنانکه فرمود خالق بیچون و ما خلقت الجن و الانس

الا لیعبدون ... طبع ... طبقات ... حق ... زمان خود ...

... ابن ... امیرالمؤمنین فرمود لا فضل الا لاهل العلم انهم علی الهدی لمن ...

... امیرالمؤمنین ... العلم ... فاطلب ... العلم ...

العلم ... الفادیه ... اعظم ... مشتمل

... علم ... معظم ... اهل ...

... نظر ... غالب ... و در طریق دین ...

... اخلاق حمیده ... نیکو ...

اینان کاملگانند زیرا که رفتار و سلوک این فرقه از علم و عمل شعار عیوب و صلوب و سلوک ایشان منطبق
سنت و کتاب است و خالق الرتبه این سلسله جلیله و این جوهر از علما که نبیره رجب دوست خود شمرده
چنانکه اینان حکمت ربانی و دانش و طاعت یزدانی مرحوم مغفور واعظ قزوینی که در منطق فضل
دهر منبع ورع و اصل هم عارف ملل و هم عالم نحل و لب شعر و نطق و لسان و ای بنان و بیان
احکی و اکتب قید او حرره من کالروض الصالح و فضله و افضاله وهی بما لا یدرکها اللحظ و لا یجمعها اللفظ
و لا تدرج فی البیان و لا تنزع بالاشاره تجل عن التمثیل و یزید علی التفصیل الا قول علیه
الله الملک الجلیل در مجلد ثانی کتاب خود از ارشاد دیلمی نقل فرموده که چون روز قیامت شود
جمع کند خدای تعالی علما را و گوید بایشان که ای بندگان من که ملما خدید فرماید با انتعام رسد
فانکم احبائی و افضل خلقی بعد انبیائی مژده باد شما را که بدرستیکه شما دوستان منید و بهترین خلق
بعد از پیغمبران و البشره فانی قد غفرت لکم ذنوبکم و قبلت اعمالکم کم فی الناس شفاعة الانبیاء
و انی منکم راض و لا اهتک ستورکم و لا افضحکم فی هذا الجمع بشارت شما را که بدرستیکه
گناهان شما را و قبول کردم عملهای شما را و شما را در میان مردمان شفاعتی مثل شفاعت پیغمبر
یعنی چنانکه انبیاء در شفاعت مأذونند و بدرستیکه من از شما راضیم و پرده های شما را
نمیدرم و رسوا نمیکنم شما را در این جمع شمار رسوا نمیسازم ایضا از سید علیه السلام نقل فرموده قلت یستغفر
لهم السموات و الارضون و الملائکه و اللیل و النهار العلماء و المتعلمون و الاحجار ایضا مسطور است
یشفع یوم القیمه الثلاث الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء اذن شفاعت میابند روز قیامت

سه جماعت پیغمبران بعد از آن علماء بعد از آن شهداء از این حدیث شریف صریحا معلوم کردد این کرامت
بعد از مرتبه انبیاء مرتبه علماء در محفل قرب خدا بوده و مرتبه شهدا مقدمست چون چنین باشد که ... شان
بر از خون شهیدان است خوشا حال عالمان و آنجا که بهترین نوع انسان که بشر که علم شریف که افتد
الیه و انسب البدو و معاد را دانشمند که علم و عمل اینو سعادت بنیان ایمان با بوج کمال رسانند که در ضوء العلم
شاید اوف علم فرخ خاست عین از علیین ولام از لطف و میم از ملک دو ملک و در فردوس
للعالم و المتعلم و العامل برخوشا بحال عالم و متعلم که علما با سامع لسان الواعظین میفرمایند
کرستیخی بپسید جزای آن چیست فرمود همانند عالم است فقالکن عالما او متعلما او مستمعا او محبا
الخامس فان اهل العلم سادة مصاحبتهم زیاده فرخنده اخول از عالم یا کرم افعال که بجا ندر الفاق
خار و خس هوا و هوسی را از نفس لعیر و بلدء عطر اق سر اکند که وقت اقبح حاسنا طول اهل
از آنیه هر کتا صورت احوال خود را بدیده عجو نشینند انطباع هر روز در مکتب خط داد
با ادب نشینند بطلبانند موعظه حکم و اوامر الهی در وقت عطا العمر را با گوش دل هوش شود
هیبت و در دوزخ در عدد وعید الهی بر زخ بیم و امید کرده جبر کرده این رنج براز صلح و بیم وید
یا فیمست خوشتر از وصل خاتر سیم و بلای بیماری شبها بهتر از اخا حلاوه ورود نفکر جنتم ودود
با عصر و ملال نیک قرار و جا احیا کرده و بال دلیل بر سخن اغبار لیعال دوستان ایمو شناں
کلام معلم به محبانه کلاع بلما فان علیهم از اب کر طاب سلتبا المرتضی از جاز الله علامه بعقل
نموده که چون حدیث انا مدینه العلم و علی بابها یکوش بعضی از خوارج رسیده از ما جند نفر

از عملهان ایشان خدمت لشکر زمین و باعث سکونه آسمان پرسیدند که هر که علیا ما از تو سؤال میکنیم اگر جواب
هر کدام از ما جدا جدا دادی پس میدانیم که دو بتحقیق دری مدینه علم رسولی امیر المؤمنین فرمود بپرسید
انچه بخواطر شما رسد پس یکی پیش آمد سؤال نمود که علم بهتر است یا مال فرمود بهتر است گفت بچه دلیل
فرمود بدرستیکه علم میراث پیغمبر است و مال میراث هامان و فرعون و قارون دویمی پرسید علم
بهتر است یا مال فرمود علم بهتر است از مال زیرا که مال را تو نگهبانی و علم نگهبان تو است سیمی پرسید فرمود
علم بهتر است زیرا که صاحب مال را دشمن بسیار است صاحب علم را دوست بسیار چهارمی پرسید فرمود علم
زیرا که مال را بتصرف کم میشود و علم بتصرف زیاده پنجمی پرسید فرمود علم بهتر است زیرا که مال را از دزد
باید محافظت نمود و علم احتیاج بمحافظت نیست ششمی پرسید فرمود علم بهتر است از مال زیرا که
صاحب مال را در قیامت حساب طلبند و از صاحب علم شفاعت هفتمی پرسید فرمود علم از مال زیرا که مال باطول زمان کهنه
میشود و علم نه سؤال نمود فرمود علم بهتر است از مال زیرا که از علم دل روشن میشود و از جمع مال
نهم پرسید فرمود علم زیرا که صاحب مال از نافهمی فرعون دعوی خدائی کند و صاحب علم بالعبادت حق
عبادت ورزیدن جاری کند دهم سؤال نمود فرمود علم اگر چه این سؤال دو اصل کتاب نیست
بهر این موضع نوشته شد ضرر ندارد زیرا که صاحب مال را بخیل خوانند و صاحب علم را کریم
پس از جواب ولا ایشان فرمود بخدا که خاتم در کف قدرت اوست اگر سؤال شما ادامه میکنید
با شما جواب میدادم ده تن خراج تو بر کردند خدمت حضرت ابو الحسن تائب کردید و این معلوم
کرده مطلب در طلب علم و دین تهذیب اخلاق و اصلاح خاطر حوددگران است چنانکه
عمل علم در کار است عمل بی علم لا یکون الا جارو الا کر فرق نمار میان ابلیس و فرعون و شداد

امنا فقین و اشرار فی لسان الواعظین عن الاحتجاج و تفسیر الامام قال ابو محمد قیل لامیر المؤمنین
علیه السلام من خیر خلق الله بعد ائمة الهدی و مصابیح الدجی قال العلماء اذا صلحوا قیل فمن شر خلق الله بعد ابلیس
و فرعون و شمود و بعد المتسمین باسمائکم و المتلقبین بالقابکم و الآخذین لامکنتکم و المتأمرین فی ممالککم
قال العلماء اذا فسدوا هم المظهرون للاباطیل الکاتمون للحقایق و فیهم قال الله تعالی اولئک یلعنهم الله و یلعنهم
اللاعنون در احتجاج و در تفسیر امام ابو ده اند که ابو محمد فرموده که گفتند با امیر المؤمنین بعد از ائمه هدی
بهترین خلق خدا کدامند فرمود علماء اگر نیک باشند گفتند بدترین خلق کدامند پس از ابلیس و فرعون
و شمود و آنان که بر نام شما ها کنیه اند و بالقاب شما ها خود را شهرت داده اند و مکانهای
شما را گرفته اند و نظر که عمارت اختیار کرده اند فرمود علماء هرگاه فاسد شوند آنانند که
احکام باطل و عقاید فاسد را ظاهر مینمایند و امور حقه را کتمان مینمایند در ایشان است قول الهی
که خدا لعنت میکند و لعنت کنندگان لعنت میکنند صاحب الوافی از کتاب شرح کافی از نور دیده
خواص و عوام حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل فرموده که اذا رأیتم العالم محبا للدنیا فاتهموه
علی دینکم فان کل محب لشیء یحوط ما احب خلاصه مضمون اینکه چون دیدید عالم را که دنیای
خود را دوست میدارد او را بر دین خود متهم بدانید که ان شاء الله چنین درامور دنیا بر اعتقاد
او نمیابد چه بدرستی که هر کس چیزی را دوست میدارد در غایت آن میکند یعنی عمل
کرده ای مطالب دنیا دست از امور دینیه بر دارد اما خان الامیر و کان تباه و قاضی الارض
داهن بالابشار فویل ثم ویل ثم ویل لقاضی الارض من قاضی السماء علم هر کمال باید خواند

نیز بیوفای فال باید خواند قاضی بر و ماند او وصد باغ دل پر از درد را اندرون پر داغ
سر دراکه پیش این بودند در سلف پیشوای دین بودند معنی علم عمل است و علم با عمل عبارت
از این است که از احکام دین و آداب شریعت انجمن نظر اطلاع وی ذایل یک اهتمام و بنای جانب
مقتضای آن قیام نماید نه آنکه دو چراغ مدرسه چند دکه دو مشعل در دماغ دارد برای عروج
اوج منصب ریاست بتحصیل کوچک پر و بال اوراق بپرداز دسطور مجملات کتب نردبان اوج
میاره کوه سوادی دوش میکند که در حجره جمع بحو جکنند دار مسائل فقه الفقه دم اموزد که
توانند باطل بر مسند قضا و فتوی نشسته با خود شایش خبر دار کوس شهرت فضل
اینان معرفتش غیرت از در راه طلب جاه و دولت ذکر فرمودند وار صاحب کافی معتبر نقل
که من طلب العلم لیباهی به العلماء او یماری به السفهاء او یصرف به وجوه الناس الیه فلیتبوأ
مقعده من النار از منکرات که در میان ما فقهای این جلیله معروف است یکی در جواب سؤال و
دیگر علم احکام البته اگر بود و جنگ جوی و شد خود عوده در مجمع علم تند خوی
جنگ جدل درشت گوی چکی این مجلس دنگ است آمیدان جدل این حق جوی است جنگ
ای آنکه الآن بلت خلق برنیک دو فن جدل لبیزدل سخت تو دنک از بحث دو جلک
نکرد و نا صل ابن ملک عشوان کرفتن با جنگ شک نیست که این بحث باطل و جهل و جبل
پر او حب جاه و لعنا و حفظ مرشد و مقدار است زیرا اگر هست قاصر بنا علی مقصود

بر این که بعضا مبتلا جاهل خود را فاضل و کامل شمارند و شناسانند و آوازه طبل شهرت
فضیلت با دلع هر تو ندبک و دور رسانند کاو تامل در جواب در جواب مسائل را منشا این
داشته از کفش عید الهم عار رسید از ندو پاس الخباره عزت خود را پاس شرع دین ضرورت
ده شم اه از بعض عالمان ظاهر که بنفس جریده نند انفلتوق نماج که موجب حصانت از کند و فف
سبب عید اند و فضل ار اطلسان انتساک سر رشته شرع را و ممکن داندو که وضع کنند علم بدون عمل خود
بالتماس که رفتن و صاحب بیش اندازند هر کس را امانت باشد کردن بدعوی املت دارد
و نیابت سر افرازند برای کشودن راه منافع خود را بحکام جور بندند و جهد بحصیل ضیاع
و عقار و بیها نه را بادی معابد معماری و بنای ظلم را بر خود و پسندند هر چند قبا درشت زرد
تو است بر قامت علم اهل علم زیبند تو است علم ها اب چشمه توفیق است در ظرف سفال
اب جوش ابنده تو است پس ثابت شد محامد صفات که جمال کمال اهل دانش بزیور القاف انها
باید که آرا ببر نیابد و انوار اسرار انها از چهره احوالش تابد چنانچه مثال تاب چند کلمات و علی
این بیانات بوده این است که مرحوم صدر رفیع از کتاب مستطاب کافی از امام علیه السلام
نقل فرموده که امام علم النحوی غسل فرموده اند که بود با تواضع است و چشمش بر بی بودن از بد
دل گوش فهم و زبانش راست گویی و حافظ ارش فحص و حسیتجو دلش خوب نیت عقلش معرفت
دستش رحمت پایش زیارت علما همت سلامت مرکش وفاداری سلاح حیلش نرم گفتاری

شمویش رضا کمالش مدارا للالشکرش محاوره و خزائنش احتیاط باد کعاهانو شد آنش بنکوی
با خلق معلوم از کلام امام و صنع علوم معلوم چنانکه آدمی در قوام تن و نظام بدن با عضائی خواجه
ملکوت محتاج است علما بر این حقا حمیده و اطلاق سنیده احتیاج است شناسا علم که تو لوق را تبیان اند
جهل از آن علم بر بود و صد بار آب حیوان که چه شد دیغ خلق نیش شد که چه بود نوش گواه
و فضل و شواهد کرد و این مجلس و مجالس ظاهر ذکر شد آیا برای کدام علم و چه علم است جمیع علوم اگر
ددح را کما السند نفس الجمال العلیین متفاوت شد شرافت بر یو قسمند دنیوی و دیگری اخروی
که مقصود و علم آخرت لغیرشد اصلا آن تحصیل سعادت اخروی بر ست علم است که بر کتاب و جمله
دین کوبند و منقسم بسه قسم اول علم الهی با آن اصول دین و احوال مبدء و معاد شناخته میشود دوم
اخلاق که با آن را تحصیل سعادات و انچه نفس لبسبب آن نجات می یابد با مهلکات مرسد دانسته میشود سوم
الهی علی علما از آن اشرف نیست سیم علم فقه که بآن کیفیت عبادات و معاملات و حرام و اداب و احکام
فهمیده میشود تحصیل این سه علم با مقدمات سه علوم واجب و لازم اما علم دنیا آن علومی است
که معظم فائده او از برای دنیا باشد مثل طب و هندسه و نجوم و عروض و موسیقی و هیئت و حساب
بر علوم الواوذا نالح که فائده آن دنیوی باشد شرافت آن مثل شرافت دنیا و قدر و قیمتش
بقدر قیمت و خارف باطله فریب این عادت مرا خواهد بود افریننده دنیا قل متاع الدنیا قلیل
سیاعنیاء قلدش از بال بپر کرخوانند سر و راو ملبا دار اسخا لمحو کی در دست مجلسی می یابد

پس شرافت علم دنیا در زبان نقل عقل در دین پله خواهد بود مرمان غافل بدید این گوهر علم داین گوهر دنیا
نخواهند پوشش و نود مکر یقید ضرورت چون علم اضعف که بها دبیشر در بها و اول علمی که در رسم عقل است مراتب
مرفت که انها را آن نمود چون علم نیرنجات و علم کیمیا و علم رمل و علم شاوعلم قیافه و افعال انها بر
که اسباب دانسته نباشد و همچنین علم با شعار و انساب و تواریخ اگر غرض اخروی بان متعلق نباشد
چنانچه سید سند و نجو معتمد العجوبر وحید عصر و دهر مرحوم آقا سید جعفر الشهیر بکشفی دوا داد برده در
الملک حود نقل فرموده که داخل شد پیغمبر خدا در مسجد پس دید جماعتی را گرد جمع شده اند دور مردی
و مردی فرمودند چه خبر است گفتند علامه است فرمودند چه خبر است علامه عرض کردند این مرد اعلم
مردمانست بانساب عرب و وقایع انها و ایام جاهلیت و اشعار عرب بدانت مجلس ثانی الوف آب
به شرور و فرمودند ذلک علم لا یضر من جهله و لا ینفع من علمه این علم است که نه دانستن آن دانا را
نشر آن سود یکی عزیزانش مروایت مرحوم سید که عبارت از کتاب اوست فرمودند انما العلم ثلثه
آیه محکمه او فریضه عادله او سنة قائمة و ما خلاهن فهو فضل این است چنانکه نیست علم محصور در سه
آیه محکمه که اشاره بعلم حقیقت در معاد فریضه است و فریضه عادله اشاره بعلم شریعت و تهذیب
اخلاقت که بر همه کس فرض و واجب است و سنة قائمه اشاره بعلم شریعت و حدود و احکام و مسائل
حلال و حرام است الهیه فضول است و فضل و زیادتی هر چیز مرقال الله قال الرسول فضله بود
فضل مردان ای فضول و زیاد جمله این علوم است دنیا ضیائی نحو و غیران مکر آنچه در امر دین بکار آید
و در احکام شرعیه معاونت نماید چون نحو بعض مسائل نجوم و وقت برای نماز و امثال آنها

بر این زیاد میشاید و امور دنیا خواهد بود و بضرورت عمر بی خلف را در تحصیل ان تلف نباید نمود
مرحوم مزبور مغفور میرزا محمد رفیع در کتاب مستطاب خود از من لا یحضره الفقیه نقل فرموده که عبد الله
ابن اعین گفت قلت لابی عبد الله انی قد ابتلیت بهذا العلم فارید الحاجه فاذا نظرت الی الطالع و رأیت الطالع
الشر جلست و لم اذهب فیها و اذا رأیت الطالع الخیر ذهبت فی الحاجه عرض کردم که من به این علم یعنی علم
نجوم مبتلا شده ام یعنی بجا دخانه آن گرفتار گردیده ام بسیار اراده حاجت مینمایم چون نظر بطالع
کردم و دیدم بدست می نشینم و در پی آن حاجت نمی روم میکردم گفتم آری فرمود احرق کتبک یعنی بسوزان
کتابهای خود را که دارد این فن دارد یعنی لعتقاد انکه قضا و حوائج از سعادت طالع است اعتقادی
غلط و باطل و کتابهای نجومی که مشتمل چنین اعتقادی میشود سوزانیدن آن قابل است قطع نظر از امثال این
بر ظاهر است که اگر اقوال منجمین را عبارت میشود و دعا سعادت گر اثبات حکم و نیکی باید آن مجتهد یعنی
کار را میکند با اینکه عمر را صادقین که راستی نبی نوع بشر و غایت که ان طرق فیض رضه حجت شده اند
بنا آن میشود چنانکه نهی از تزویج و سفر در وقتی که قمر در عقرب باشد و نهی از تزویج در وقت
محاق بود و در بعه اند چرا شیخ علی در جاد و بینان ما بحاج خلق خود را اصلا معاف نداشته و از امور
کلیه و جزئیه و قیمه فرو نکذاشته اند هلاکه و او گفتن فرموده که گر نان باید پوشید و در نک
نباید پوشید و از مطعوم ماحضر و بنهادا ما کرده باشد کرنا بد خورد و چه نباید خورد و هم چنین
کشیدن و حجامت نمودن و امثال اینها که اقدام بر آن خواست و کدام روز بد نباید این امور جر
نوت نکرده باشند اگر ساعات را چنانچه منجمین میگویند سعادت و نحوست بودی در نفع جوی راه

ذیرا اهل

مرتب که دیل خلق را غایب ان لیا مزود بود چه احتمال داشت که اثبات آن نمایند و خلق
را پایان علام نفرمایند و حال آنکه در اخبار و آثار شریف اثبات غیر تزویج و سفر چنانکه مذکور شد
اصلا از این سخن اثری نیست بلکه نهی از غایت آن وارد شده اگر چه از بعضی اخبار چنان برمی
که علم نجوم اصلی وارد و لیکن مختص بانبیاء و اوصیاء است و دیگران را از ان بهره نبخشند باب علم نجوم
اصلا وارد با نجوم و احوال علوم حساب منطق و الهیات نموده اند بر و باب ابواب الجنان از احتجاج
و نعلم ان النجوم انما فصیک فی بعد نجوم نکنید از اموختن نجوم مکر انچه باعث شود بان در خشکی و
تری و دریا پس از اینکه اثر و اداده نموده که بدفع حوائج رو اند شود یکی از اصحاب بحضرت ابو
عرض کرد ان مرت فی هذا الوقت خشیت لا اظفر عرادک من طریق علم النجوم که اگر اینوقت بیرون
شوی میترسم که مراد خود ظفر نیابی از نجوم کرد و دست داده ان و الاحباب و ان و لانتجابی کر البدء
عبد من عباده و الشمس قدح من زیاده و المشتری مشترکا بعاتهم و المریخ نزح بادادن والزهره
زهره فی مجالیر والی عطارد من مقالیر و العطارد دلیلتدین کالامذیتر والسماء مستمر من سموره
والسماء اسرمن علوه والارض تربیتر من افدامر و المریخ هره من احکامر و النار شعلتر من حراره
عنبر و الماء رشحه من غزاره لمبعد و الجبال تبلغ من حشمه والبیون ریاض من عزته والعقل من اطوار
بجزه والروح من اثار بعقده والقلب ارحعاطره والبطون واکر حبالفان العلم احالترسیف
والدین لاذرض لوادعر و انر کلاو باب العقل ان یکون ما قلت هو یا شرح مدحم و اقباله
وصفر در جواب منجم مر سوء ان ترضم ان تهدی الی الساعه التی من سار فیها صرف عنه السوء
و تخوف الساعه التی من سار فیها حاق به الضرر من صدقک بهذا فقد کذب بالقرآن ایا مقارن
کر تو را انما کی میکنی بان ساعتی که هر کردان سفر کنند بدعا از و بر کرید و محیق خصائ

از ان ساعتی که هر کردان مسافرت شود ضرری و زیانی او با فریکرد یعنی که ان تو ابو است که این هو ساعت
را میبین از هم میپنداری که رضی بود کند تو را باین پس بسجتبو که قرآن را بک دست نموده نباید بقول تو تزار
این است که عمل کننده بقرمان تو تو را حمد کند نه خدا و ند خود را چه ربد ربی که تو بزعم خود اورا هدایت
کرده به ساعتی که در ان نفع رسیده و از ضرر ایمن کردیده بلد ستی که علم نجوم منجم مانند کاهنان بلکه منجم
چون کاهن است کاهن مانند ساحر است و ساحر مثل کافر است و کافر در اتش است مولف کوید
جانهای طازمه محبان فدای ان پادشاه مومنان که هر چه بیان نموده سخن کشف در حقیقت و راسی
مشقی و بجا روبسوحت خاندان رسول که دعوی انبیاکونه علم از خانه بیشه مست ارعنجال الفصح کهر
دانش هم من نجشش همه صفر شخص هم وقار از حسن و جاه اوقوی بود نجوم از بهر خود او
موج بود بجار حکمتی چه ظالم واقع بهر زمین دانش چه پر نور مهر شاطع بهر دیا کیهان
نخبه او چون بحت او بعین دشمن روز دیح او چون بیع قله ازو لک تا درک ایمن
رضوان ازخرمن ازکشند بر کردن حصنا جان بی ولای او در پیکر هستیک
سر بی رضا او مرکردن سست مهر شی سر شته اند در جباع ادمی و زمر نیاقه خان در بد
قرار اسناد الکل معراج العقل و منهاج العدل مرحوم و اعظم فی بیدر دانوابه الجنان
یعنی ثانی علم العلوم در باغ بنده فرمانکه لبدا یخ جاسید قرین فی جیواة الابرار
باشر اخبار خبیر الیر و نفس العرفان صاحب جواهر النبیر کتاب هاخوهای منقبت بنیاد
ولایت را در باب گفتگوهی پادشاه مومنان دفع دفتن نوی خوارج نهروان با منجم
هست در علم توبی و یاد ان زیب دنیت وقایع توضیح نموده الله بعلاوه آنکه طوطی مکاتم
خلد استیان لیث المحدثین غیث الموحدین قهر الله تعالی مهمور البیان خاتم السلام

مفقود

مضمون الکلام الواصل الی رحمه الله الملک الخالق والد مولف الحاج ملا محمد صادق اشهر
بابا الواعظ عطر الله مرقده و اکرم الله مثواه و حشره الله مع موالیه محقق خبیر المدبر در یکی از کتب مولف
خود تحریر فرموده اند نیابت جزئی از تفاوت نام ذکر کرده اند که در حکایت خوارج وان سفر خلیفه
اسرار تو سا از داه علم نجوم الحضرت را از فتن بحرب خوارج منع نمود که خودش در دیول له بلد
بنیان نجم خبیر میل و میفرمایند خوفی منجم افوخیل تراجع المرتخ فی بیت الحمل ثلث دعی من اکاذب
الحمل المشتری عندی سواء و زحل و ادفع عن نفی فانی الدلیل بخالقه و از قوی وجل خلاص
دان راه پیشانی حضرت بنا حضرت شاه ولایت دست کابد بری رسید ند مرد بن سا کرا اذا اهل من
بود از فراه و سیفر باد بر او رد که ای لشکر اسلام بشنوید الا خود را کوئید که تو بدین
ایدچون این سخن بخدمت الحضرت معروض کردید عنایت رکب بدان صوب بجهد نظر نماید
بران قد علا آرا فتاد دید عجب نیکوکاری وکیفیت شهر یاری از نهایت مهارت و سلامت کرد
دید هر شی خوب و هر حالت و کیفیت و عمل مرغوب در این محبوب القلوب جمع است کفر
بالذین عرش المنع و بالروح عماد العقل و بالره طمطهر الاصل و بالفرع معرف الفصل فالق
کف عن الاذی و غلت البلاء و نشط الاشراق و تدفق الافاق فالفی العطا شامخ الضیاء
العد فاطر المنی سیفر یابح الحراب بارق القراب شاکب السحاب ثاقب الشهاب التر الاجل علم
الوجل لماع المنون لماح العیون نابع الانداد و جامع الاضداد بروعا الاکباد دیوی الاجساد
قوس سوق الاجال و فوق الامال نافع الانضاد دافع الاسرار و ملک النفع و الضر بکلف
الرفع و الجرح شیح المعارك ام المهالک نجب الفواد شرمی السب بجری الحب بقرب لفظ النعیر

کتاب من نبا الا الاوثان الجنا الکفار و سنا کان نجم بوده الناو غیم قطره البوار ذایل صایل
علی اسود الجاهل قصی الاسل نفی الوصل لایبغ اللغات عسا الا للعشاء شوالله الجاهل ذنباله
شاغل نور بیر الوجبار بیر اللیل شمتل الالواح بحر بیر الموج بل الخوف و بفرق الصفوف
المنادی اغل الشعا ضض عجب طاهر الاصل و الیث و چکونه سر آمد اشراف عرب هر آنه
جنت دد بیك تو خجش ملغم هزار دو دوزخ در بیك تعرض مضر ببیك اشاد تش الله
فنای صد اقلیم ببیك شاد تش اند نقاوه صد کشور بو یمنا بر فضل انکه تش چو کوهیم
نجلد اشب علی انکه تش چیز خشك چو تر بینول نیاوك او سم صد هزار فع نباید باچ او در هر صد
هزار اندر بانصر امدی ما افتخر شی اذ بعد فرما با نهدام جهان خشمش انکند محض
وکنز بینی ذین نجه جار بابر تشیه وکرباجه ذین کاخ هفت بوده اشر الحاصل ...
ای ما الا ر لشکر اسلام بجا مردی امیر المومنین فرمود بحرب دشمنان دین تو سا کف
لشکر خود امر فرمود او دو بحرب دشمنان دین و مکر شان سلطانا که در هبوط است و طالع
اهل اسلام ضعیف چند روزی صبر کنند تا آن کوکب ها بطلوع و بصعود آید دو طالع سلما
فوج کردید دیا اکر چیزها الابواب پیچ مدد قطع بیچ بتو واست ولکلا بر خال تو کرده
دو کلک عجب رود بیاك و در جهاد رنجا لاك که حضرت ان دزکران بهاوات کرو
دلها ابن نرف نا نمود و ابن حبش بی وجود کلام آورده کرم کرغر بن نجف
خطا ست کس نافر ادمغان بزد جانب خطا کرم کرد در کلام تو با سیر کیمیا ست

و انا یکان ذنکلند عرض کیمیا ذین پیش بوطبق چرنهی جنبش ناموق ذین پیش بو مجلس چهر زنی
نقد نادو ا این عرض ادیب بود بو منبر قدم این لطر سیب دز فد دو بدو مکن شنا ان معاد
اسرار ربانی و ان واقف اوضاع زمینی و اسمانی فرمود تو انکسیکه کر سر میکنی جاریا را
و حکم میکنی بو من حادثات و نقل میکنی او را باد نابود شاها اکر علم با نیها ادری بی بکوئیه
ساری و زوارد تو ساکت هر کز نام این ستاره نشنیده ام فرمود چه چیز است
مدبراد عرض بو د نظر کنم چو میکنم فرمود انادی باچرخ بکیغام شد دلیب در دو میر
بکدام نجم استلاف نمود و بچ سلطان عرض نمودند فرمود کدام افت داخل شد بو ذبو
امرد کفت غیدانم فرمود ایا تو عالمی بشهبت چرس انجم دشمن خاتا الذوایب که طلوع
میکند یا انوار و غایب میشود یا اسحا کفت نمیدانم فرمود ایا عالمی تو بانکه ملك منتقل
شد دلیب از سی لسوی دو چین و منقلب شد برج ماچین و فرو رفت دریا چرستاوه
دین شد بحیره وقطع شد آب بحیره اسفیند و سرنکون شد طاق در روم و باد او دکار
عرض کرد نر فرمود که ناحوا سقط شرفات ذهب از قسطنطنیه کبرا وهبوط نمود در
سراندیب و مفقود شد دبا ن یهود و هیجا نمود نمل در وادی نمل عرض کرد نمیدانم
میدان سعید هفتاد هزار عالم و متولد در هر عالمی هفتاد هزار و ایشمیرده مثل
فرمود ایا عالمی تو بطلوع نجمی که طلوع نکرده اند مکر از مکیده و غروب نکرده اند

حو د طلوع کردند کشت قایل تا بیل ارظاهر غیثو بد مکر نجرایج دنیا کفت نمیدانم التری
فرمود هر کاه طرق سماوی بر تو مسدود شد والجو امر علوم علم ندادی سوال از کیفیت
یعنی دنس خبر به مرا از انجه در زیر سم اسب من است اذنا فع و ضار امر بکفت علم ندارم
بانچه در اسمانها ست پس الجناب امر فرمود با زیر سم اسب حفر نمودند کنجی از طلا ظاهر
بعد از ان امر فرمود تا زیر سم چپ را کنند نا فع ظاهر شد خود را بر منجم رسانید و بکرد
او بیچید فریاد کرد مولای امام فرمودا مان با ایمان حاصل میشود ایمان تایب شد بعد
ای شمر یقبل ما ینم اعلام قطب و نجوم فلك وانیکر این علم غیدا الله مکر ما ادری بجلال ابن علی
منبع علوم الاولین و الاخرین علی ابن ابیطالب است و اولاد او سید الوصیین للنبی
اسرار عالم الملکوت و منبع طلع انوار حینه الاسلام لها العوالم منقاده و منها و لا یزال علی الکل
نافذا الاحکام خصوصی و نعمت انها تعادله منی الثالب سادت تعادل الفرغام فی
و لا بشر الفوز و النجاه غدا علیه من ملك العرش الف الف سلام عرض آن باعث الجاد
و عرض محض فرمان ایمان او و رسالات شومر دنیا عقل و تجربه بر سر الماکر دید
ز بر دست امام علیه السلام راه یبد بلی مولا انکا تو نیست دهر ممکن بیکانه تو نیست
چرخ را بار ا تو قیع تو را قدر بود فرمان قضا کند امضا شر است
برود نجبات تو رد بر مو است ذ زو و حبك تو خاتم فوج ز ضعف بیا تو انجم

موج زکف نوال تو در یا اما فرمود سیلاو خرم داده که لشکر من با این کرو شقاوت
اسر جنك میکنند از لشکر من نه نفر کشته میشوند و این جمعیت کفر ملت نه نفر باقی میماند
همان قسم شد که امام علیه السلام بیان فرمود چون کلام باتمام و علم امام علیه السلام با سما
و زمین کشید و شره و شر با رسید که از اسمان خبر داد از زمین کنج او و طوطی منظم
بود از دو اد لیل مدعا این بیت دو سطر حدیث فرح افزا عرض میشود بعد از ان باشاره مصنف
کرد صاحب جواهر السنیه نقل فرموده و صاحب ابن الو لغطی ادمقله ابو سعید
نقل نموده که کفت روزی در خدمت قاتل الکفره تشنه بودم بکمر سبر دیدم فرمود مقداد
بر و شیر مرا بیاور و شمیر را حاضر نمودم فوضعه علی ترکیبه ثم ادنعه الی السما حتی غاب
بر بلند شد بسوی هوا تا از نظر غایب شد وقت ظهر که رسید دیدم امیر المومنین ان
حاکم بر زمین و آسمان از اسمان بر من آمد پیش نقطه و ما عرض کردم کجا بودی فرمود
کرد ملا اعلی در میان د لها بر حصومت بود در میان ایشان دفتم و قطع حصومت
ایشان مرا کردم عرض کردم یا ولی الله و الملا الاعلی الیك بنا برا خوملای
با اسمانست فرمود بی معقد حم خدایم بر جمیع مخلوق الا اسمانها و زمینها هیچ ملکی
که قدم از قدم بر ندارد و بدون اذن من بی الحضرت فرمود که ساکنان

آسمان همه ملائکه اندو ساکنان هوا طایفه از جن که پرواز میکنند و ساکنان روی
زمین آدمیانند و ساکنان زیر زمین مرگان مشغولند چون دو طایفه از جن در شهر
خصومت داشتند من بفرمان حضرت سبحان حاضر شدم و قطع نزاع نموده صلح در میان
ایشان دادم سبحان الله در میان هوا دو طایفه از جن باهم خصومت میکنند مولای من قبیله امیر مؤمنان
میبیند ظلم بر یک طایفه رسید از مقداد شمشیر میطلبد عوج با غلامی میکند داد مظلوم
از ظالم میستاند و صلح میدهد ناظران این ورق میشود که آن شخص افضل الخلیفه عرض
میکند مولا و آقا و پیشوای ما غیدانیم ما زمره علامطایان این قدرت چه گذشت
بر تو ظاهر نشد روز عاشورا در صحرای کربلا اسیر شدن که رسید مظلوم از ذین ذوالجناح
بر روی زمین قرار گرفت آه آه ثم اقلم چه مینویسد با ضابطه فرود نریکپای مبارکش
در رکاب و پای دیگرش خارج از رکاب که بر صالح ابن وهب چنان بر سر نیزه زد
که دیگر بر و مظلوم بلند شد بروی زمین افتاد سخن داغ دیده اسیر هم
غم اس بیخبر ابن امام زمان برای جگرش سوگواری مینماید در بیان طاعت
او را مینماید البتر احضار در راه باشد اسیر عرض میکند ای جد بزرگوار
عالمقدار تو محبس من خبیث ملائکه السموات فاحد فوقک من کل الجنان و سخنی
الجراح

بالجراح وقالوا بینک و بین الارواح ولم یبین لک امر و انت محتجب صابر
تونل عالا دلتا الطغاة سبوا انزها قدم نیح للموت حسنک اصلعت با
انقباض والانبساط شمالک ویمینک یعنی ای جد بزرگوار هوای کرفتار
بیست اسیر تعجب آمدند از جمیع ملائکه آسمانها البته باید تعجب آیند
دنیا که از جمله کارها که کردند اهل اعین ابن بود نعش زیارت از همه
اطراف بدر ماه وجود حسین حلقه زدند و اسحولک بالجراح القنا
الات حرب بر حسین شریف زدند که بدن بازنینت سنگین شکل بود
وحال و بیک و بین بروائح وطایل شدند در میان خباب تو و یراهد
کردن بوطن جور دلم ببین لک نام کالجبا لحد رسید که باقی غاند
آوای تو با وری و نور برای خدا مصیکردی نلعب عن لونک
و اولادک وقع اسرا از ذنان و اولاد خود مینموی حتی نکوک
عن جوادک یا انکه از ذوالجناح سرنگون نمودند انوقت کر
کاذ ذوالجناح و زمین افتادی لکلوب کردند جسد مقدس
تورا اسبها دنیا با و حکم بر سینه تو بیامدند دشمنها در آن وقت
عرق موت بر پیشانی تو را افکند دید قلم چه مینویسد از عرق

خونها بود که از سنگ و چوب و تیر و نیزه و شمشیر بر آن پیکر
بی شبیه تو رسید والاده قطره با خیلقطره غیر فی در میان یک
پیشانی و سری که جا رده ضرب از سنگ و شمشیر خورده معلوم
نمیشود دیگر قلم و الم هر دو منع میکنند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله ذالمن والطول ولا اله الا هو القوة والحول الاول الذی
لا یعرف نهایته والاخر لا یوصف بدایته والصلواة والسلام علی سید
الرسل و سید الکل وعلی وصیه وامینه وقافی دینه وحامی دینه شمس المناقب
بحر المواهب اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب وعلی الائمة من ولده
الذین هم حجج الله وکلماته التامات وغایة خلق السموات وخلاصه الکاینات
علیهم الاف الصلوات والتحیات والتسلیمات وبعد
قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه المبین وخطابه المتین اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا ومن کفر فان الله غنی عن العالمین
آیه سراپا هدایه در سوره آل عمران است وحاصل با قاصل معنی آن این است که مرخدای
راست بر ذمه مردمان حج خانه کعبه کسی که استطاعت و توانائی رفتن بسوی خانه کعبه
داشته باشد و کسی که کفر ورزیده از اداء این فرض فرار و از امتثال این فرمان استکبار
نماید بدرستی که الله تعالی غنی و بی نیاز است از عالمیان که جمله کاینات کافر گردند
بر دامن کبریائی نقص نینشیند کرد از فقره شریفه ومن کفر که از ترک حج تعبیر بکفر شده وار
سیاق فان الله غنی عن العالمین که در جواب آن مذکور گشته مستفاد و معلوم میگردد
که اداء این
نمود

کہ ادا نمودن فرض حج گناه عظیم و موجب ترقیم عقوبت و سخط شدید است ارباب ذکا و فطنت

و صاحبان مال و مکنت که از شنیدن این فرمان واجب الاذعان گوش هوا بابیده و گزارش این حج

البیت را بپایمال مشاغل باطل گردانیده اند اگر لحظه از دیده بصیرت کشایند و دقیقه در دو

قانی این آیه پر وعید تمام تهدید نظر تامل نمایند هر گاه قوت ایمان شان فتور و قصور اعتقاد

و شان شان قصور نداشته باشد حاشا که از بیم این تهدید شدید بر خود نلرزند و در اداء

و شمه حج که خود از دین واجب دیگر تغافل و تکاهل در زندچه چه پروائی و کسل اکفاری

در امتثال این تکلیف باطلاع و حقیقت این کلام نرگف شغل که جمع تواند گردید

~~و لمعه از حضرت سید لولاک در معنی این کرده جانع میهمانی فرموده اند که من وجب علیه~~

~~الحج فلم یحج فلیمت یهودیا او نصرانیا~~ و این مطلب از آفتاب روشن تر است که دامان

عز و جلال خداوند متعال از غبار افتقار ز مکان که از خصائص عالم امکان است مقدس

و مبرا است در ذات پاکش از تقیید عقل و لشتبش و تشبیه اهل بدع داهی مبرا است با معان

آفرین مکان چکنند آسمان رفعت آسمانها کنند ولیکن در عالم خاک مکان پاک و کعبه معظمه از

سایر امکنه بمزید شرف اختصاص داده و آن بقعه مقدسه را خانه خود نام نهاده

و برای افاضه فیوضات مثوبات جاودانی بر بنای امتنانش خوان احسان در آن مهمانخانه

شرافت بنیان گسترانیده خوشا مومن موفق مؤیدی که کعبه وصول این مقصد را همواره

قبله همت

قبله همت سالک است و محل عزم این سفر تمام سوی زاد از رفقه راه بندگی نورد سینه

او از کدورت پرستش غیر الله پاک نماید تکیه گاه فقر و احتیاج توجه کند و از هم مکافات جنایات

خود به بار دار الامان و حریم رحمت آشنا اگرکند از خار آزار این راه کل فیض چیند و در

مرآت هر سنگ صفای حال سفید رویی داری سپهد بر پرستی هر عرق تاره خفض فرو

شد و ببرکت هر حرکت عنبار معصیت از خود افشاند از هر آبله پای چشم امید رحمت

الهی باز کند و بهر داشتنی هر قدمی بار گناهان از دوش افکند برافت دیوی شیطان

از خاک خود بر دارد و از هر گرد عنبار رنج منت بر دیده گان گذارد تشنه عمری که در

این سفر مغفرت اثر فنا شکند باید موقوف شود و مبارک صاحبی که در بین بندر پر نفع به

به جز متاع رستگاری کوبی بان خریده گردد ۳ چگونه اعتبار فوق الکبر داند از دل او بخیزد

ای که هر کشت بر آن خفتگان در رو سپهر و در دوکران کجا خود در دانی بود هند در عنود و مکانی

راحت نی است صحیح بلده است نه چندان از ائمه صادقین علیهم السلام در رسائل و صحائف در اسلام

مصنفین و محدثین است که فوائد بنیان دلحریر یا ملسان دانشور بر آورد و منحر از آن

که در اطباق این اوراق فواید تحقیق و نتایج رشحه رقم تواند کشید مذکور میگردد از جمله

اخبار در فضل خانه کردگار این است که مولی الاعظم العلامة الافخم زینة الفضائل

الفاضل الباذل عالم معالم الاسلام حارس قواعد الاحکام اسوده جوار رحمت رب غفور

رحوم مرور مغفور

آری حسینی است ۳
عمر که صرف در ست نکرد و باطل است
راهی که رو بدوست ندارد ضلالت است
گر در نفس کلمه عیبی سعادت است
در خانه نفس راحتی جای ملالت است

رحوم مرور مغفور واعظ قزوینی ~~از کتاب مستطاب~~ از محقق شرایع دین و لمعه

دامع لغی سالک مسالک ایمان و مدرک مدارک قرآن ذخیرة العلماء و تذکرة

الفضلاء صاحب کتاب مستطاب من لا یحضره الفقیه نقل فرموده که حضرت

سید انام و قبله خاص و عام با اصحاب خود نماز صبح گذارد و بعد از آن با ایشان گفته حدیث

میکرد تا آنکه آفتاب طلوع نمود اصحاب متفرق شدند نماندند با حضرت مگر دو تن یکی انصاری

و دیگری ثقفی حضرت فرموده با آن دو تن شما را حاجتی است اگر خواهید خودم

شما را بحاجت شما خبر دهم از آنکه سؤال نمائید گفتند بلی یا رسول الله همه در تو

درا زایل کننده تر و از شک ریب دور تر و ابواب احکام سازنده تر است پس حضرت انصار

فرمودند که اما تو یا اخا الانصار را از قوم بستی که ایثار میکنند بر نفسهای خود و نیز دیگرا

زاد و رواند و مشایع رفقه اختیار رساند و تقدیم سفر باینند و تو مرد غریب از اهل بادیه

و این ثقفی بدوی غریب از بادیه نشینی است شاید که صحبت دور در راه محامل تو تقدیم نباشد

رضا مید که اول جواب مسئله او گوئم گفت آری سبحان الله این چه رحمت است و ای

و این چه مروت حمیده و اخلاق است که صاحب گزار برده صحابه را مقدم داشته گوا است

که قوی الحکمت اسلام رود در رنگ سخن نرمی و دل تنگ هند سرافراز آنکه بر در بار

چون او سر بندی دارد خوشا است که مانند در امت بر در بار در آن عالم علوم جلی

وقف

و عرض نمود که جواب سؤال آمده از ثقفی شنیده فرمود آمده از سؤال کن از وضو و نماز

و اجر و ثواب او جواب او را داد پس رو به یا اخا الانصار آمده از سؤال کن

از حج خود و عمره خود و آنچه ترا است در آنجا از ثواب چون متوجه راه گشته با جمله

بود ها سوار شوی بسم الله گوئی روانه شوی نگذارد راحله تو پای و بر ندارد پای مگر آنکه

نویسد خدا عز و جل برای تو حسنه ای و محو کند از تو سیئه ای چون احرام بندی لبیک

نویسد الله تعالی بهر لبیک ده حسنه و محو کرداند ده سیئه چون طواف خانه کردی

و هفت شوط بجا آوردی مر ترا نزد خدا عهدی و ذکری که شرم کند از تو خداوند تو که عذاب نماید ترا چون

نزد مقام ابراهیم دو رکعت نماز گذاردی نویسد خدای تعالی برای تو با آن دو رکعت دو هزار

رکعت مقبول چون سعی کنی میان صفا و مروه هفت شوط بجا آوری باشد برای تو مانند نزد خدای تعالی

مثل اجر کسی که حج کرده باشد پیاده از بلاد خود و مثل کسی که آزاد کرده باشد هفتاد بنده مومن چون

وقوف کنی در عرفات تا غروب آفتاب اگر بوده باشد بر تو از گناهان مانند ریگ عالج و کف دریا

هر آینه آمرزد آن را خدا چون رمی جمره کنی نویسد بهر سنگریزه حسنه از برای تو در مستقبل

چون ذبح کنی شتر یا گاو یا گوسفند نویسد بهر قطره حسنه از برای تو در مستقبل حدیث شریف است

آخر حدیث این است که در دو رکعت نماز گذاردی نزد مقام ملکی گوید که گذشته آمرزیده شد

و تا صد و بیست روز که عبارت از چهار ماه است حکم گذشته دارد که گناهان در آن مغفور میگردد و هم در آن کتاب

از امام جعفر صادق است

ازجانب کتب مستطاب نقل شده از حضرت سیوطی که دلیل سهیلی از وهب ابراهیم بن علیه السلام
فرموده تا آنکه حضرت در فضل و ثواب صاحبان و حج کنندگان فرمودند هر کس بحرم خدا آید
و سعی نماید و نفلی بجا آورد بدست خود کرد و بعد از آن داخل حرم گردد بار دیگر از روز نافع
دهند لل را از خدا عز و جل و حق کند الله تعالی صد هزار حسنه و نویسند برای او صد هزار حسنه
و بنا نماید برای او صد هزار درجه و روا گرداند برای او صد هزار حاجت و نیز از حضرت
علی بن الحسین مرویست که هر که محرم بمیرد مبعوث شود روز قیامت ملبیان حج کنان و ادارند
و هر که بمیرد در راه مکه در رفتن یا آمدن ایمن گردد از فزع اکبر در روز قیامت هر که بمیرد
در یکی از دو حرم یعنی حرم مکه یا حرم مدینه مبعوث سازد او را خدا تعالی از آمنین و هر که
بمیرد در مابین دو حرمین گسترده نشود برای او دیوان او و هر که مدفون گردد در حرم ایمن شود
از فزع اکبر خواه از نیکان باشد خواه از بدان   حضرت خداوند چون بلاد عالم
مکلفین را از مرد و زن بانواع امتیازات مبتلی ساخته که محبت بر همگی تمام شود و مایه روی
شود هر که در زندگی باشد که مدعیان کاذب را در وقت ظهور احوال راه حرف نماند از جمله
حج بیت الله الحرام است که هر که استطاعت و توانائی داشته باشد مکلفست که برنج
سفر و بذل سیم و زر تن در داده در سبب تحمل آن گردن نهاده خود را بان مقام
حجب الاحرام رساند از طواف و زیارات آن اماکن متبرکات خود را مستعد و مهیا

اعالیا ارعالم عالم

اعالیا از عالم عالم محسنات ملبوس ساخته خود را در سلک مومنان صادق و مخلصان دل با
زبان موافق منتظم گرداند و خلاق عالم ما در است که راه کعبه را از هر جانب پر از آب
و آبادانی کند که خلایق برفاهیت در آن راه روند و خانه کعبه مبارکه را از یاقوت و زر
مرد و امثال آنها از بهر اطراف آنرا با شجار و بوستانها زینت افزاید و چشمه سار
های زلال از دل زمین سازد تا مردمان بفراغت تمام متوجه آن خجسته مقام شوند
ولیکن چنین نکرده بلکه راههای آنرا از هر سو اکثر بیابانهای خشک و دشت آوریا در یا
ساخته بر حوف و خطر ساخته و دیوارهای آن خانه را از سنگ گل در میان کوهها در شب
دره و خانه از خشک قرار داده برای آنکه امتحان صعب تر و دشوار تر باشد و از آن
خلوص نیتها و صفای طویتها بصورت ظهور رسند و در امتحان مطیع و عاصی از هم جدا شوند
از کتاب ... کافی و ... دعا ... حدیثی از عیسی بن ... نقل شده که ابی
ابی العوجاء که از ... کرد ... و ... منحرف شده بود که ... عبد الله رسید
عرض کرد اذن میدهید ... گوید امام اذن داد عرض کرد تا چند این خرمن را کوبید
و ... بر گرد این خانه گردید ... و ... آن ... تا چند ... بایی
سنگ ... و ... و ... دانی خانه ... و گل ... شده ... کنید
شتر در وقت رمیدن ... میکنند ... و ... هر که ... ملاحظه
کند

کنند ... که این کار حکیمانه و عمل عاقلانه نبوده آن محیط علم و مسکن اهل کفر و ضلال
... آخر رشته سخن ... آن ... مقطع فرموده
که ... الله تعالی او را ... و ... کرد ... عنایت و توفیق
از دو بار ... و آن ... شکار ... آید
این خانه ایست که طلب ... کرده است و خدای تعالی بوسیله آن ... تا از
فرمان برداران ... و آمدن بان ... برای حج و طواف ... نموده است ... بزرگ
در زیارت آن و گردانیده است ... قبله برای نماز گذاران
برای ... از ... که ... ادخلنی کرده است
... الله تعالی ... کردن ... بده ... پس ... که اطاعت ...
... امر فرموده و ... از ... کرده ... الله تعالی ... کنند
از ... حضرت ... نقل شده که ... الله تعالی
مکه معظمه است ... و ... تعالی ... آن ... خدا
تعالی ... آن ... تعالی ... و ...
دوتر ... آن ... الله تعالی از آب آن ... از فضل
شرف این ... مقام لازم الاحترام ایست که جناب ... قبله عالم

ساخته ... آن ... بیت المقدس ... اندا ... در سوره ... البقره
فرموده است که قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلة ترضیها فول
وجهک شطر المسجد الحرام وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره رسول خدا بعد از نبوت سیزده
سال در مکه و نوزده ماه در مدینه رو به بیت المقدس ... قوم یهود ... آن حضرت ...
نمودند ... که تو تابع قبله مائی حضرت ... که شاید ... نماید ... در این
باب حکمی آورد و خاطر ... مقبلی بود باینکه قبله کعبه باشد از این جهت که قبله
جد ... ابراهیم خلیل ... و ... آن ... باینکه جناب ... وعده قبله فرموده در انتظار ... که خداوند روی ... بکعبه
گردانید و خاطر مبارکش را از ... راضی ساخت و این حکم بروایت ...
روز دوشنبه نیمه رجب سال دوم هجرت وارد گردید که ... این آیه ... در ...
... روی ...
روی ... جانب مسجد الحرام ... که ...
شیخ صدوق ... این آیه نزول یافت که سید ابرار دو رکعت از نماز ظهر گذارده بود
و ... این آیه ... و ... روی مبارکش را بجانب کعبه
گردانید هر که ... حضرت ... روی بکعبه ... تا آنکه مردان بجای زنان و زنان بجای
مردان

بردند پس اول آن نماز رو به بیت المقدس و آخر آن رو بکعبه مقدسه گزارده شد و هم مسجد به ذو القبلتین معروف

و هرکه در این مسجد نماز خواند گویا که هر دو قبله نشسته دو رکعت اول به بیت المقدس و دو رکعت آخر بکعبه خوانده

از اعاجیب و غرایب در شهور و سنین نه کعبه واقع گردیده که آن را بفضل و شرف حرمت خانه

حرم محترم کردیده که از اعجب خوارق عادات و از صنع پنهان است واقعه اصحاب

فیل است و ملخص آن حکایت باور است برابر هدایت این است که ابو یکسوم ابرهه

صباح حمیری که در کفر و ضلال غلو داشت و از قبل نجاشی پادشاه حبشه در ولایت یمن والی بود چون

از اعالی و ادانی دید که زیارت کعبه معظمه میشتابند عصبیت جاهلیت برین داشت که

خانه ای مانند کعبه ساخته مردمان را بزیارت آن خوانند و کرامت آن خانه بر

طرف ساخته زیارت ازان ترک کردانند و ندانست که هر کرده حق باین هر پایمال

ذلیل و حقیر و پنهان نزد الهی بنیت های صنع اندیشه های وای خلل پذیر منکر و در صفا

که قصبه الیت ارمنی کلیسیا بتکلف ساخته و کعبت فریب ظاهر پنهان در وجود او

ضلالت پنهان از زر و جواهر ترصیع نموده بزرگ در نزهت طی الفت خلاف بطول ازان در کفت

رکعتی زند تو قلب چو طاوس عاقل داند که فرق ازکجا تا بکجاست دیگری شیرین گفت

برم که مار چوب کنند نقش مار کو زهر او در عین تو مهره او دو است سخن تو که نه کینه

این صنع تمام ساخته ام و عن قریب جهان با تو خواهد بنیت که کانه خلائق از کعبه برگرداند

بزیارت آن

بزیارت آن خواهند شتافت کنانی از بنی فقیم شبهاً در بیعه مذکوره حدثی این اراده نموده وی را متنبه

عواطف گردانید تا آنکه مردی از بنی کنانه که بیعانه در بیت الخانه رفته نجاست و آن عذره

آلوده ساخت و آلوده فرار نمود بوی گند آن در اطراف منتشر و طبع خلائق از آن

متنفر گشته بر دماغ ابرهه ناهار شد و بقصد انتقام عزم تخریب بیت الحرام

سنه و ورد منیان صیاد قدم ابرام فشرد و بعضی سبب این عزیمت نیست آن به

زشت چه بنیکو نه ذکر نموده اند که قفار در ساحل دریا قلیب آتش و از آتش جمعی از قریش در آنجا

رسیده و در حوالی آن نزول نمودند بعضی از ایشان کلبه طبخ آتش افروختند و بعد از ارتحال

باد نوزاره چند از آتش در کلیسا افتاده باره ای از آن را بسوخت کنانی این را از آن واقعه اینی در

نهاد افتاد و با انتقام آن ابرهه تخریب کعبه معظمه فرستاد و بعد تقدیر مار به با سپاه

انبوه و فیلی محمود نام در عظمت مانند لخت کوه روانه شد و دوازده فیل با او بود گفت که جمیع

الغا تابع فیل محمود بودند که چون او فرا میرسیدند و چون ایستادی همه ایستادندی

و به هر مرز و بوم از بلاد عرب که میرسید هر که با او در کار بیرون می آمد جنگ کرده غالب میشد

چون مکه بر ملک بر سیدند آن به کتب نوحی عظیم از لشکر خود جدا کرده پیشی فرستاد

که مکه را تاراج و نهب و غارت آن نواحی بپردازند و از جمله اشتران که غارت بردند شتران

عبد المطلب بود چون این خبر بعبد المطلب رسید نزد ابرهه رفت آمدن عبد المطلب

بعرض ابرهه رسانیدند

که گویا پیل نبود و گوی کوهک با تلی بزرگ به

و ختی الفدر ازان کس بده ورا ابدهم نعم

رام گوش ... بسیده ابن طباطبا قدوه صل الله

اعجب لفیل الذی وجهه تهنیة فطنة الاکسی

نعیم عن سالیه لسندی عنت منافع رمزه النخع

فرطومه کحبنه اثر کی بعطو لنط منه جانب

سالیه علیه زورق تنتصب منه علی کرسی

نا با هو هواها المنتخس

کنبل قرن ناطح طوری

چو عرض ابرهه رسانیدند و شنید که از عظمت او سموع کنان آن سید عرب پذیرفت و کرامت دی در رتبت

و منصب مذکور رسیده وی را بادشناسانید که فرمود بار دهند و اذن داده چون عبد المطلب

داخل مجلس شد ابرهه دید عجب بزرگوار و جلوه نه یاری شخص و در وی جلوه نور قدر

سی بیت و خلعه طور ... ~~طینتی از آب حیوان سرشته مصوری از لطف یزدان نشسته~~

~~مجسمی از فضل و رحمت آراسته مثالی از لطف گلفت پیراسته~~ منظر صبحی مطلب عیشی

مطهر خلقی منتظر خلقی مقدس ذات منزه صفات زیب تخت زینت بخت نقش صنعت

زینت شفقت مهر مهر جمال طلعتی جلال بدر صدر سما پشت پناه دین خدا

چشم بد دور از بدیع شمایل ماه من و شمع جمع پیر قبا ... نل

جلوه کنان سر کلی آن رو ندیدم بدین صفت شمایل هر صفت دلیل معرفی صنعت

روی تو بر قدرت خدا دست دلایل نام تو بر رفعت عارفان نشیمد هر دو بوجد آمدند ساع قابل

مخصی ورود وی ابرهه طاقت نیاورده دیدم آن سید عظیم را بعمل فخار درد از جاه بست مراسم

اکرام واجب دانسته آورد و مقدمش را پذیرفت جای نزد خود داد و از وی در حضرت بو بساز

و تعظیم آن بدیلت نادر و سید سهی بر بزرگ نهاد و با افراهیار آن نشادت منبا ذات

الفنار ابرهه ترجمان ... بپرسید از وی سوال کنید که به چه کار آمده این وجه مطلب دارد عبد المطلب

که ملازمان ملک شتران مرا برده اند میخواهم امر کند که بمن باز دهند ابرهه متوجه او گشت داخل مجلس

و جمله کردید

گذارد بدو گفت که اینچه شیئی نمود و بزرگ است ... و من آمده ام خانه او را که عبادت

گاه شماست خراب کنم و دراز آن سعی میکنند و در خواست نماید که شتران ترا باز دهم اگر ازین سوال

میکرد که درست از خراب کردن آنجا بازدارم بر آینه قبول میکردم از خوش منظور

شتر انی بود باز دهید عبد المطلب از ترجمان پرسید که ملک چه گفت ترجمان وی را اخبار نمود

عبد المطلب گفت که من صاحب شترانم و این خانه را صاحبی است که حفظ آن خواهد نمود

و مرا با آن کاری نیست شترانرا باز دادند عبد المطلب باز گشت و در راه گذارش

بر فیل محمود نام افتاد و گفت ای محمود آیا میدانی که برای چه ترا آورده اند ترا آورده اند

٢ گفت که ترا آورده اند که خانه خدا را منهدم کرد این کار خواهی کرد فیل بر زمین خوابید

پس عبد المطلب عیال خود را صحبت نمود و اهل مکه با تمام فرار و در کوهها متواری شدند

غیر عبد المطلب که سقایت حاج با و متعلق بود و شیبه ابن عثمان که حجابت بیت میبود

کسی در مکه نماند روز دیگر صباح علی سپاه کمراه حبشیان روی بمکه متوجه بیت الله گشتند

سپاهی که ... فوج در فوج ضبا کرز و دریا موج در موج برابر ایشان الله ...

رسید تا یاوران شده کم خواستند که فیل را داخل حرم سازند و با تحت بنیاد

خاطر شان پرداختند فیل محمود چون اسب شطرنج بازی آغاز نموده رخ از خانه کعبه بافت

~~شاه~~ به تغیر گوشه دو در پیاده کاری مات ساخت هر چند کوشید و لطافه

روند

ع ابرهه بد انست که عبد المطلب صاحب البیت وانا وانا له رب یحفظه

غرور بر ابرهه ای و دیگر شبه از مدد ازوی عجب بود بیاید

هر انکه که عرض بر زنباکا لیت شد سکه صاحب البیت با جان خود آید

۳ دی ای کار ... بدی و عمل روی است ازین فعل بد بدی و سجال وعید

همین گفت بر زبان عجب که ای نه با او به تلوک قوم

رحمی کوشش کن بنده اکیر کار ملکی بده که بدیشی از روز کار

و آیا جز دار ... خواهی چگونه خانه ای ویران نمایی

وار علی العز و البنایه مبانیها و للکعاروا

للیلیا و مغانیها دار تبارک ربه الدنیا

وسکنها طاکم کانت الدنیا تمنیا

تا البین اقبل مقرونا بمسنا اها و تبسر

اصبح مقرونا بسرا ها فلو رضیت

مکان السبط اعیننا لم تنبئ

عینی لمنا الا فرشناها

صح

رونده بود و از فیال محمود نشسته‌اند اشاره بمصیبت فیل حبشی نموده حضرت در منیجا و با مهیت

در آن وقت عبدالمطلب یکی از غلامان خود را فرموده که بر بالای کوه و بر حرا صعود نموده بر بحر و بر

دانی از فوت ابابیل عبدالمطلب که در آن شدت مرغ چنین بسیار از راه دریا می‌آیند بر جون

شخص بر قله کوه رفته نظر کرد و گفت از جانب دریای نیز عبدالمطلب گفت که با جرات و فا میکنند

که تشخیص آن نماید گفت نه ولیکن مرغ نزدیک است چون نزدیک شدند گفت مرغان بسیارند و بشمار

که چه می‌کنند و هر کدام سنگ ریزه‌ای در منقار دارند مثل سنگ ریزه‌ای که با ابراهیم انداخته

عبدالمطلب برب کعبه قسم که این مرغان لشکر خالی میمانند و برای هلاکت این جماعت دیناری آیند

در این هدا و در هر مرغ کوچک و سیاه ابابیل هر مرغی سه سنگ ریزه داشت در مدت کوتاه

حلک ترکیب در منقار و دو در چنگال آمدند القدر که بالای لشکر جمع آمدند بعد دفعه

سنگ را برای ابرهیان فرو ریختند هر سنگ که بر فرق هر کس آمد از دبر بدر رفت اگر

بر زره و اسب خورد خورد و سوراخ کرده از آن جنبه و از گوشت رسید و از استخوان

گذشته تمام آن مصیبت دانش بغیر هوشیار شدند مگر چنیم برم زدن همه تباه و تمام شدند

خداوند جلیل عز اسمه در سوره شریفه فیل ظطلب از این واقعه خبر فرا ملکوتی بود که عالمیان

رسیده و قلوب مومنین هدایت این قدرت کردگاری و سطوت قهاری

الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل الخ تا آخر جلال عظمت قصص یکینی برای فروز

جلال عظمت قهاری

عظمتش جلوه و در هر قطره ای رمل محیطی یافت
او بر زبانه اسرار بیت و از هر حرف بوده است
عاقلان بر موجودی بر زبان وجود نتوان
واصلان وجود نتوان بر زبان بر موجود
فهم مقال نغمشی نتواند. آنکه کنند حل
صد بار بما فهم شد سایش چگونه کند
کس آنچه ... سایشانه
زدن نیمه جا
ح

جلال عظمت قهاری چه روزی از او مهلت داده او رود به یار خود نهاد مرغ از آن مرغان

باشد که نام زد او بود ما دم رفت و همه جا بر او حاضر بود معتقر کوینه المزد ابرهه بود چون

بیارگاه نجاشی رسید صورت واقعه را عرض رسانید نجاشی از روی تعجب گفت چگونه مرغان

بودند که سنگ ریزه ای جان مردان ربودند ابرهه چشم و بر آسمان انداخت مرغ حمله کرد

وی جلوه داد گفت امان است ملک این مرغ از آنهاست همان آن مرغ آن سنگ

ریزه را بر ابرهه زد در حضور نجاشی جان بمالکان و دریغ کرد در وقت سقر برد

الیه بر آمده ظالمان رحمت بر هر است بر مظلومان رز رست ما این که امید تفضل بود کنند

ما ای خطا خیال ترحم بود خطا یا رب علیک الکفایه والیک النهایه منک

البدایه والیک النهایه انت المغیث وانت المغنی ایاک نعبد وایاک نستعین

مجرم را بی رحمت خلاف بر ناظران و شنوندگان حضرات این ادراک عرض نماید نظر

عبرت برین روایت برای هدایت نظر فرمودید و علاقه مؤلف شنیدید که خدا را نگ

نشد کفار بقصد منهدم ساختن خانه پروردگار بر آیند با ضعف مخلوقات جمع شان هلاک

کرد چه بود و روانه نیش المحرم آری آنا خدا دو خانه است یک خانه از سنگ و گل

و آن کعبه است یک خانه قلب مومنین متقی با دل و آن قطعه گوشت است آیینه دل
قطعه مکرمه است

خاصه الوقت بزرگ الله سوره که آن دل شکسته و خاطرش افسرده باشد خدا از عرش
وخانه خدا مسکر

باشد

باشد خانه خداوند علی اعلی قلب شاهنی سید الشهدا علیه السلام است الهاران

بمثوی بخانه ظاهری خلاف حرمت نمایند چگونه صلاح داشت که تشنه حسینی است

بنا زندان الستحو النهاری بر ورید شده از لعاب دهان رسالتمآب در زیر سم اسبان

خورد و شکسته نمایند اه واویلاه نمیدانم خواهر داغ دیده اش در وقت یاسی بها چه میبود

و چه چاره بنظر می‌آورد اگر کسی گوید لشکر آمده دستها بر صدر برادر در آورده

یعنی اول استخوانهای سینه خواهر شیرین پایمال بعد بدن برادر پر دارید نون اعلام

او قبول نمود یا اینکه از میان خاکهای ضیعه زیر رکاب و در قرآن مسیر اینبود

یاد نمود که سه نفر اسبها جولان آمدند و سمها بر زمین زدند و خاک معرکه کربلا بود

پاشیدند و از حرکت خیلها و دیدن دشمنها و صیحه عربها و هلهله بیادهای دیگر

لشکرها با بدن کشتها زینب خواهر برآید دید دیگر ذاتی قوت ندارد لرزید

مرزید بر روی زمین از دید کو شاد و استغاثه و استغیثی از هیچ یک از این حالات بر

دیشی از اینها گمان میرود دیگر اختلاف کلام علمای اعلام در جسد مقبول یا نتائگی

در روایت نیز وارد آمدن از قول صاحب کافی و استناد تا بی قول حق حلبی که فرموده
اسمعیل ... و روایات ...

و المعتمد عندی کلام امام زمان در اعتقاد حضرت و اهل بیت هاشمی بر جسد نخلی از شیر روح

مقدسش در زیارت امام محمد تقی و حقیقت محضرش لسکینه و حیاتی ای دوا ضیا اصحابی داوری او ملکه در کار
الا لعنة الله علی القوم الظالمین

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله المتعالی فی عز جلاله عن مطارح الافهام فلا یحیط بکنهه العارفون

المتقدس بکمال ذاته عن مشابهة الانام والصلواة والسلام علی السید الاکرم

الاکرم والاشرف ولد آدم ونبی الرکن والمقام والزمزم وفخر العرب والعجم

وعلة وجود العالم والشرف من تأخر وتقدم العالم بما فی اللوح والقلم سیدنا

ونبینا محمد وسیدنا علی ابن عمه ووصیه ووزیره نفس الرسول وزوج البتول وسیف

الله المسلول امیر البررة وقاتل الکفرة ومرغم الفجرة وعلی اعدائهم ومعاندیهم

ومخالفیهم ومبغضیهم لعائن الله من الآن الی یوم القیامة والصحیح والعقبه

فقد قال الله تبارک وتعالی فی کتابه ولطیف خطابه نستعید بالله من الشیطان الرجیم

ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا ومن کفر فان الله غنی عن العالمین

ترجمه ظاهر آیه شریفه بنا بر تفسیر مفسرین در مجلس گذشته گذشت تکرار لفظ بر قلم مؤلف

از جلالت شأن این خانه شرافت شأن همین بس که خداوند عالمیان منزه از احتیاج زمان

و مکان عرش نه آن را از جمیع امکنه با آنکه همه از وی آفریده اوست نسبت بخود داده و در

آیات بابرکات مکرر از آن خانه تعبیر نموده از الجمله در سوره شریفه حج بجلیل خود بابرهیم

خطاب فرموده که وطهر بیتی للطائفین والقائمین والرکع السجود پاک کردن خانه مرا

از هر آلایش

بیت الدار انیا والندی من صحبها
نوازل فی ساحاتها وقوافلا بیز زنک
الاماال منی و موعدا و سعید وسعید ن
ما الاقوال وتراد ناملا متر تر نا خلت
السماء سراد قها علیها واعلام النجوم
تما ثلا

از بهر الانبیین برای طواف کنند کان و نماز گذارنده کان بعضی اخبار وارده و روایات معتبره خانه کعبه
که برکت مباهات و مقصد اقامت و اداء است قبل از جمیع اراض خلق شده آن اول بیت وضع للناس
چون در زمان طوفان ساخته خانه ساخته نموده خالی بماند باز فرمان داده که بر آب در زیده انرا محبوبه
گردانیدند بعد از آنکه از ان بر روی آب بهم رسید و آن گفتا بهم پیوسته در موضعی که الحال
خانه کعبه در آنست مجتمع شدند تا آنکه کوه شد بعد از انقرض سالها در متعال جل شأنه بقدرت
شامله خود زمینی ها از زیر آن کوه کشیده بر روی آب پهن گردانیده و آنرا بچون که سیاح الارض
از قطع مرفت آن عاجز و در رشته خیال از تحدید مساحت آن قاصر است باطراف عالم رسانیدند داد
خانه ایکه بر روی زمین پدید آمد خانه کعبه بود و آنرا از آسمان فرود فرستاد و مغفور مبرور
واعظ قزوینی که قد کان علماً من الوعاظ والعلماء وتاجاً علی راس الادباء والفضلاء ...
... باغراقه الاقارب والاباعد وشجره موقنه یستظل باغصانها الصادر والوارد
وکان لمعانی اخبار الائمة خبیراً ولدقائق اسرار الوحی والتنزیل نحریراً وان شئت
الوقوف والاطلاع لکمال فضل هذا العالم العابد الواعظ المتعظ البارع فلینظر الی
نتائج طبعه ونتائج اقلامه فی الباهی من الواب انتاهیه ابواب الجنان وقد کفاه
رحمة الله فی کمال فطنته وجلال قدرته وله در من قال فی مدح کتاب لطائف الخیال
له در صحیحه تهدی الوری سبل الهدی ومسالک الارشاد برشح انامل الاستاد آن مرحوم
منقل از کتاب مستطاب
لطایف الخیال

[illegible]

منقول از کتاب مستطاب من لطائف الخیال که من بنده اورا زبانی در حق مدح الکتاب بلود و
نقل فرموده از حضرت مقدسه جعفریه که موضع خانه کعبه در وقتی که غیر آب نبود دری
سفید بود خدای تعالی فرو فرستاده وانرا با آدم از بهشت و دری سفید بود والله تعالی آنرا بآسمان برد
و اساس آن ماند و آن در آسمان محاذی همین خانه است و هر روز هفتاد هزار ملک داخل
و بیرون شب و حول ایشان می رسد پس امر کرد خدای تعالی ابراهیم و اسمعیل را که این خانه را
بر همان قواعد و اساس بنا نهادند و الخبار از کتاب شریف کافی نقل نموده از جناب مقدس معصوم
که چون آدم و حوا از بهشت بزمین هبوط نمودند آدم بصفا فرود آمد و حوا بمروه حضرت آدم با خود
گفت که جدا کردن من از حوا از برای همین است که او بر من حلال نیست والا با مینی کاو نزد من
بصفا فرود آید تا زیر لیت میکرلیت تا آنکه گفت خدا بنوبه تو مهیا داشته ملکه
با او الهام فرمود در ذکر کلمات خدا و به آن قبول نمود جبرئیل را فرستاد و فرود
عرض نمود آمده ام تا بیاموزانم ترا مناسکی که بکند از شر آنها پاک گردی و دست آدم گرفت
بمکان خانه کعبه برد خدای تعالی ابری فرستاد که برمکان خانه سایه انداخت و آن ابر در برابر بیت
المعمور بود پس گفت یا آدم خط بکش بهر جا که این ابر سایه افکنده که روی تو بر روی او برای
تو خانه ای از بهار که ان در بیت المعمور بود مانند قبله تو و قبله فرزندان تو آدم خط کرد الله تعالی در زیر
ابر خانه ای از بهار فرستاد و فرود فرستاد و حوا الاسود را و آن سفیدتر از شیر و روشن تر از آفتاب
بود

چگونه کریستیش و هنم مادیل
وراب چشم موزونی چنان غرق گشتم
که زمین نفو باله و قیقان پدید نیست

بود بعد از آن سیاه شد که غیر بنی آدم بدو رسیدند و جبرئیل گفت طلب امر شکی کند در هر جا که افعال
حج گذارده منسوب امیلی و رایه گفت آدم نمی بود جبرئیل گفت عرف عرف و بعضت سنگ
ری نهید از ولد سبحه هر عهد می امر کرد جبرئیل که آن بعد سینی از مرحجار بعد جمع
پس از آن بزیارت خانه اره بعد هفت برتبه بر گرد خانه طواف نمود پس از طواف سعی میان صفا و مروه جبرئیل
گفت خدا امرزید تو را و قبول کرد توبه تو او حلال ساخت زوجه تو را باز از کافی نقل شده که آدم
و حوا از هبوط نمودند جبرئیل خیمه از بهشت فرود آورد در مکان خانه کعبه نصب نمود آدم
را بصفا و حوا را بمروه بالا خیمه در آورد و ستون آن خیمه از یاقوت سرخ بود نور روشنی آن از
هر جانب کوهها مکه و حوالی آن تابید تا هر جا که آن نور رسیده بود خدای تعالی آنرا حرم گردانید
و تا هر جا که طنابهای آن کشیده بود مسجد الحرام گردید و جبرئیل و هفتاد هزار ملک دیگر از
ملک منازل از آسمان فرود آمدند و بر گرد ارکان کعبه و آن خیمه هر روز شب طواف نمودند باز
جبرئیل آدم را بصفا و حوا را بمروه نقل نمود و آن خیمه را از ایشان کند و خانه کعبه را ساخت
طواف نمودند و آدم و حوا آمدند افتدا نمودند در وقت طوفان نوح بیت معتنی شد بالمحان
رفت و رماتی حلیل اساس او دفواعدش بر جا بود ما مور بر عمرتش شد مصطفی که در کتب معتبره
واقع است که خوشترین سعادت حیات مستعار دنیای دون و بهترین ذخایر یوم لا ینفع مال
و لا بنون زیارت خانه کعبه و تقبیل آن آستان متبرکه است که سید لولاک در حق زیارت کننده
آن و این حاجت میفرمایند

آن خانه و این عبادت باک فرمودند من وجب علیه الحج فلم یحج فلیمت یهودیا او نصرانیا
یکی واجب شود حج و تعطیل بیاورد باید که میرد یهودی یا نصرانی در بیان کریمه اهل بیت تنشیکم بالا
اعمالا که در سوره شریفه کهف است مرویست که انهم تارک الحج الاسلام و بنوفونه در تفسیر ایه و حشره
یوم القیامة اعمی که در سوره طه است فرموده کسی است که حج بر او واجب شده و حج نکرده است و اکثر حال
٢ مکنت مال قوم سعادت شتابند و اعتقاد که با وجود مکنت و استطاعت
در رحل طلب لذایذ این طاعت از کنون خرق برقدم مسازند و لعبه علائق و عوائق بالانی
دنیای دنیه میپردازند و ادای این واجب را بیاری روسای مراندازند ها یا مندا
که این عبادت چگونه عبادتی و این سعادت چه قسم سعادتی است از تهیه اسباب این راه
محروم خواه چه ذخیره سفر مرگ توان اندوخت و چه نور برای ظلمت لحد توان افروخت پس
در بستر بر دری فضی دور علائق فرو رفته دار در این ملاطرف انداختی بر شرط
ملای روم ای جواهر دلمرده دستی بزن این جواب سخت رده رسیده دستی بزن از کتاب شریف
رسیده که مردی بخدمت حضرت اشرف رسالت صلی الله علیه و آله آمد معروض داشت که من مال بسیار
دارم و در تهیه حج بسیار که اصلاح مال من و ضبط و نسق آن بدون من نمی شود اینک کسب آن ارجع بار ثیابیم مرا
با رسول الله بجز آن که گرانبار کنم اجر حج بر دوام الحضرت این مضمون فرمودند که نظر کن بآن کوه ابی قبیس
اگر صدقه کنی مثل آن کوه طلا در راه خدا در ثواب حج از کتاب کافی است و در حدیث بهر حاجی ای حرمه
نقل شده

کسی که بخواهد از صد ملک انعام الله بر هر باید فرجه
مولی حاجی و خانه فقرد الی الله کنند
از آب و آتش و سختی این راه غصه بر خود راه ندهد
در روح خدنگ سم گردش کو دو تبریزکفایات
الهی سیموی نیست با قوت حقیقت پای که در جلوه
حالات از آتش از آب مراد بحذر
نیست

نقل شده که حضرت رسول عرض کرد حج افضل است یا آزاد کردن بنده ای حج افضل است گفتم دو بنده و کنیزک
حج افضل است تا رسانیدم تا سی بنده فرمود حج افضل است معاویه گوید که حق سبحانه زیاده کردم تا رسانیدم
و هم از ائمه اهل بیت نقل شده که حج گذار و عمره گذار در پناه او تعالی اند اگر سؤال کنند او را عطا
نماید اگر خوانند او را اجابت فرماید و اگر شفاعت کنند شفاعت ایشان را ممضی سازد و اگر خاموشی
گزینند به طلب ابتدا و مراد حاجت ایشان را بر آرد و در عوض درهمی هزار هزار درهم باز پس دهد و معلوم باد
خانه کعبه زاده الله شرفا بعد از بنای حضرت ابراهیم چند دفعه منهدم گردید و باز تجدید شد
از جمله در زمان جاهلیت که منشور رسالت سید ولات هنوز بطغرای عز و اجلال آرائی و مدار رسالت
نرسیده و ظلمت کفر به نور آن مهر سپهر کمال منتج نگردیده بود قریش آن مبارک بنا را کنده
از نو ساختند و باعث این بود که از ریگ زار سیلابها خانه کعبه شکست یافته بود و سقف
دیوار ان هم شکسته و ... بود در زده بودند قریش بنا را تعمیر نمودند و چه ترسیدند اگر کلنگی زنند عقوبت
برایشان نازل شود و ولید بن مغیره گفت مرا گذارید تا شروع در کندن کنم ان کنم اگر خدا این بنا را اکرام است
... نخواهد رسید بر بالای کعبه بر آمد سنگی از آن حرکت داد ماری بر آمد قصد گزیدن و ...
افتاب ... گرفت قریش ... دوام ... دیدند ... در آمدند گفتند اللهم انا لا نرید الا الاصلاح
آن مار ناپدید شد مشغول کندن شدند تا بقواعد ابراهیم رسیدند خواستند عرصه آن را زیاده کنند زلزله
شدید شد ... و مبارک گردید به بنیان حضرت ابراهیم در طول ... و عرض ...

رونق از ...

سر فراز کردند بنای آن را ساخته تا بموضع حجر الاسود رسیدند در میان قریش در گذاشتن حجر الاسود نزاع
هر قبیله گفتند ما او را می گذاریم ... بعد از مبالغه بسیار قرار دادند که اول کسی که از باب بنی شیبه
در آید او حکم سازد در این وقت محمد مصطفی ... در آمد ... داخل گردید
چون او را دیدند گفتند هذا الامین قد جاء ... معروض داشتند و آن حاکم بردای
۲ خود گسترد ... و حجر الاسود را در میان آن گذاشت ... هر قبیله
... را برگرفته و ... آن حضرت خود آن را برگرفته در موضع
گذاشت بار دیگر کعبه ... عبدالله ابن زبیر در ایام ولایت خود کنده تجدید نمود ...
دیگر حجاج ملعون آن بنای سعادت ... عبدالله زبیر که بناه نا بجا نهاده
خراب ساخت بعد از آن بار ... ساخت ... عبدالله زبیر ... آن
که از پیغمبر شنیده بود ... در وقت ساختن کعبه از بنای ابراهیم ... کرده اند ...
... خانه بر قواعد ابراهیم بنا میکردم و دو در ... و دیگر ... قرار میدادم
عبدالله ابن زبیر شنیده بود ... با علامی حجاج ... خراب خانه بود چون ...
کعبه ... شدند ... در صدد ... برآمد ... حضرت علی ابن الحسین
... کرد امام ... که کرده اند ... حضرت ... در صدد ...

... از ایات

یکی از آیات بینات ... مبارکه ... قدم مبارک خلیل ... در وقت عمارت خانه
کعبه ... و آنرا مقام ابراهیم میگویند و اکنون ...
کعبه ... طواف ... نزدیک آن ... می گذارند ... هاجر و اسمعیل ...
... ساره در وادی ... و در آن مقام ... وشمار زندگی ...
حضرت ابراهیم ... بدیدن ... آمد ... حال این
... ساره ...
... حضرت ابراهیم ... بنیاید ... مجالست ننماید ...
سواره ... پای مبارک از رکاب ... و در بالای آن سنگ نهاد ... اسمعیل
... گرداند ... پای دیگر از رکاب بر آورد ... بر آن سنگ گذاشت ...
دیگر ... و آن سنگ ... پای مبارک ... از ... آن مقام
... زمزم است ... هاجر و اسمعیل ... رسیدند ابراهیم ...
داد ... هاجر گفت یا ابراهیم ... میگذاری گفت ... خداوند ...
چون ابراهیم ... آب ... اسمعیل ... هاجر ... بر آمدند ...
... جوابی نشنید ... آمد ... هفت بار ...
آمد ... هاجر ...

بر آمد

... بر آمدند ... سعی ... هفت ...
... نقل ...

سر آمد ... بر زمین ... از موضع ... حضرت اسمعیل ... شد
... زمزم ... و دیگر ... سعی ...
حجر الاسود است با حضرت علی ابن الحسین ... محمد بن الحنفیه ... امامت
... و ...
بعد از آنکه ... حضرت سجاد ... سخن ... تصدیق ...
یا قرة العین ... امامت ...
... فاطمه بنت اسد ... حمل ...
... خانه کعبه ... بنای ... مسجد ...
... ولادت حضرت سید کاینات صلی الله علیه و آله که ...
... ولادت با سعادت ... فطرت ...
... عبد المطلب ... خانه کعبه ...
... خانه ... مقام ابراهیم ...
... الله اکبر ...
محمد المصطفی ... کعبه
... آن سید ... که مبادا ...
باشد

بلند ندائی از غیب شنید ای عبد المطلب از آمنه پسری بوجود آمد واو خلق را از ظلمت به هدایت
رسانید از هدایت خواهد خواند عبد المطلب بالمکه وقت و هر اسی برای تحقیق ولادت آن
اشرف ناس بود بر سر آمنه شتافت و در حوالی خانه آثار و علامات غریبه مشاهده نمود
در آن وقت که توده شد نور آمنه آمد نور صبی آمنه بود ندید حجب رسید از رفع صلی الله
مؤلف گوید اگر چه خامه سخن طراز کرم سر دور دوران بود و مبنا شب خاک کعبه چند کلمه ای از ولادت خیر البریه
نقش شکسته رقم آمد چون قلم بر وصف این مطلب رسید هم قلم شکست هم کاغذ درید نبوده اطلاع
شفا رو در صفحه از که مبداء سرائی دنیا خواند محمد آل محمد سلام الله علیهم اجمعین مشغول بود و طوطی شایش
به شکر خوانی ای گونه اخبار معمول بود بای گفت و در اسنای ولادت رسید که حل از المنبوا بر دانت
و شعار حسنی بر سوی قلم آمده چگونه مضطر از دست مینوانند کذا انت قند باشد ای سخی بر کام جان قند آور
کرد و مکرر چه زبان آنکه رسید نور دنیا ار سهم شکست طاق کسری ام آتش نهر پارس بنشست
آب به کوس ده شد لیت شتی هزار سال صد چهار سال از هبوط آدم که شد هفت سالی از سلطنت
انوشیروان عادل که شخصه سپری شده مقدم بر ماه ربیع الاول صبح جمعه هنگام طلوع و شمس آن در خانه ای طالب
آن خورشید عالم آرا ماه درخشنده ملک دلجهان را دل الحرم انی تولدت و به نور هم نور السرور عالم را مقابل
اهل جهان را منور ساخت در شب ولادت آن سعادت آشتی کواکب آسمان رخشنده و حجابها برداشته شده جهان
نور ضیا و تمام مردم در زمین و بدند که دستها به چشم کردند ملک ابرار از بالای کعبه زعفران و مشک عنبر نثار
کرد شیاطین و جن از آسمانها ممنوع و طرد کرد کاهنان متحیر ماندند بتها در کعبه بیهوش افتادند و نقش
نکده

کده فارس هزار سال خاموش گشت پس از هزار سال افروخته شد وادی ساوه آب جاری شد پس از خشک بودن دریاچه
خشک شد به عبادت او رحلو آمد به آتش و ایوان کسری بلرزه آمد چهارده کنگره ای کعبه شد پس از جلی رسول صلی الله وعلیهم
صدائی از کعبه بلند شد ای آل قریش آمد بسوی شما نذیر رب و نعمت دهنده بخوانید ترسانند از عذابها ما را که به المولد المسعود
حرمت ابد دولت مند بزرگ داد است عالم جهان دعوت اوست نذیری مردمان تو مها گشتی آمده کرده تفاضل گردید من فوق
لا اله الا الله بر زبان راندند نزد کوه بو قبیس خاضع شدند جمیع درختها تسبیح گفتند تمام ماهیان دریا
مخفی بولد باشد گویا عالم بحسب عالم دیگر یافت ای کخدا حوردشتی کعاف عمر کو رو دور داد
از مادر متولد شد ناف بریده ختنه کرده بدن چون بلور درخشنده صورت مثل ماه شب چهارده
داخل در معجزات صفاتیه خیر البریه بوده که ناف بریده ختنه کرده بعرصه دنیا وی رسید
معجزات رسول خدا از چند قسم بود ذاتیه قرانیه صفاتیه اکر هم معجزات رسول خدا اشرف
از شمار و حساب بیرون است بلکه از تمامت که طفیل وجود و شعاع ظهور او است معجزات باهرات
او اشعار است راقم کلمات در طی این بیانات چنانکه افشار آن نماید و در دریا
تفصیل نماید شاید در بحلی و سایر مجالس بتوانند بعضی از آنها اشاره نماید قال الله تعالی
قدس الله ارواحهم کان فی نفسه علیه الصلوة و السلام عشر معجزات لعلیها اکمل من له العقل
اول انکه هنگام ولادت الی زمان رحلت از السنور کسی سایه ندید چه نور آنحضرت را سایه
میکردید دوم ختنه کرده ناف بریده تولد یافت سوم هرگز تحتلم نشد چهارم هم چشمی در خواب
و دلش

الافاضل الجلیل ومن نال من رتبه کرم الله تاج ... شیخ کاف
عدلش حیات تازه بملک جهان داد
جنبش ... کرم ملکش ... داد

و دلش بیدار بود می شنید چنانچه در بیداری میدید و میشنید هم هرگز مگسی بر بدن مبارکش نشست
هشتم از عقب سر چنان میدید که از پیش روی مینگریست نهم با هر که راه میرود اگر چه
بلند رو و سریع السیر بود هم بود مگر تمتد از پیش روی پیغمبر راه رود نهم بر هر دابه ای
که سوار شدی هرگز پیری و لاغری ندیدی نهم آنچه از دفع شدی زمین بلع نمودی و ضد آن
از آن بوی مشک و میدید دهم آنکه هرگز خمیازه نیاورد هم خمیازه از تصرف
شیطان است و جمیع اعضا و جوارح علی اعلی در قرآن مدح و وصف فرموده در صفت
چشمانش ما زاغ البصر و ما طغی در صفت زبانش و ما ینطق عن الهوی در وصف
صورت مبارک والشمس وضحیها در صفت گیسوی فرموده واللیل اذا سجی در وصف قلبش
فرموده قل من کان عدوا لجبریل فانه نزله علی قلبک در صفت فؤاد مبارکش فرموده ما کذب
الفؤاد ما رای در وصف سینه مبارکش الم نشرح لک صدرک در وصف پشتش و وضعنا عنک
وزرک در وصف دستش و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک در وصف قدم مبارکش
طه ای طأ الارض بقدمک در وصف آواز ملفوظش یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم
فوق صوت النبی در وصف خلق محمودش وانک لعلی خلق عظیم در وصف کتابش فرموده
انه لقرآن کریم در وصف اهل بیتش انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس در وصف زوجاتش
النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم در وصف اصحابش والسابقون الاولون
من المهاجرین والانصار در وصف امتش کنتم خیر امة اخرجت للناس در وصف
راز نیازش

راز نیازش فاوحی الی عبده ما اوحی در وصف تفکرش قولش سبحان الذی اسری بالا
تر از همه قسم مجوز در کجا صفتی محمد میفرماید لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون ما الا و اعلی
مرتبه از این کلمات چه آنکه هر پیغمبر را در فرمانش بنام خطاب فرموده چنانکه میفرماید
یا آدم اسکن و یا نوح اهبط و یا ابراهیم اعرض و یا موسی انی اصطفیتک و یا داود انا
جعلناک و یا زکریا انا نبشرک و یا یحیی خذ الکتاب و یا عیسی ابن مریم اذکر نعمتی علیک
و لکن حضرت عظیم و تکریم سرش را دف رحیم و رحیم موضع اسم خطاب نفرموده یا ایها النبی
و یا ایها الرسول فرموده اگر جا بنام آنحضرت فرود شد نه خطاب آمد مثل و ما محمد
الا رسول و محمد رسول الله و خاتم النبیین شیخ صفی علی حب گفت و چه نیکو در مقال
سعدی گفت ترا عز لولاک تمکین بس است ثنای تو طه و یس بس است تو اصل
وجود آمدی از نخست دگر هر چه موجود شد فرع تست خدا است ثنا گفت نتیجه کرد
زمین تو سی قدر تو جبریل کرد بلند آسمان پیش قدرت خجل تو مخلوق آدم هنوز آب گل
ندانم کدامین سخن گویمت که والاتر از آنچه من گویمت مؤلف گوید جا
نهاد جان در ره حبیب فدای آن پیشوای مردمان باد که قبل از ظاهر شدن وجود ملاطفت نمود کسی
از طلایع جمع ادیان و ملل و تمام مخلوقات و کل ... نام او ...
و وجود سابقش قبل از خلقت بکمال ظاهر گردیده هم بگویم از اسامی و نامهای ... نبی
کدام ... و ...

باسما ملک قدرت صورتی بر لوح هستی نگاشت که در حساب شمار نسبت البته کسی باشد که تمام عالم اطفال انسانی مقام و مهبط فیوضات رسالت
در تماشای جمال خود بدو کرد افتقار در محاب کنت کنزا بوده حق پنهان هنوز کو ادبا شد و مقابل آنشیا بتمامهم در هر درجه و رتبه ای که باشند بر تسمیح التفات او برقرار باشند
خدا هم بنده گر کردی بقلب خاک سر از گل
آدم هنوز اندر میان پا می شود و شمار شخصی مطلق جمیع اسماء و ذات و مظهر جمیع اسماء و صفات بود باشد هم قسم منحصر تعداد اسامی نمود و فی شانی
نسل آدم گرد تا روز شمار بار صنعت اهل ایمان در مبین او باشد و همین قدر بدان در صحف شیث علیه السلام می خوانند و در صحف
بود در بطن شمیث مختفی گوهر با بحجابها
برد قوم سر با شمار هیچی از آن گردانه ابراهیم مشقحی خوانند و در صحف ابراهیم برقیطا در صحف موسی قرماتیا در تورات موسی احید
مانند نام یاری خاک بود برگ بار در زبور داود حمیاطا نام دیگرش در زبور اکیلاست در کتاب زکریا زربابایال در کتاب
هر درخت دیدی اندر شاخسار چون بهر صفوف نبیانل در انجیل عیسی طاب طاب ساکنان بر علی باسم خوانند در ملک اول
مغز دوش پدر آمد او هم دو کرد زمان
دوش بدر عز و شنبی بر فرت عبد القاسم و سعد خوانند ساکن عبد الجالی ثالث عبد الرحیم رابع مصطفی خامس مرتضی سادس حبیب السابع
در سکان حجب نوح و یونس بن الکرم بریان محتسب اقناب عبد الجبار رابع عبد الرزاق ستاره کان عبد النور رو با عبد
سر ازجه رومان یلواج بریانیان تختان الحکم شهاب عبد الودود دریا عبد الرزاق حوا عبد الجبار کوه ها عبد المنعم دریا عبد القهار در
چینیان خانیل عراقیان تختار یمنیان تخت الثری محمود در زمین محمد در بهشت قاسم در بار زمانی در کعبه الشرف محمود در زمی محمد
مبارکت ملکیان اکرم مدینیان میر محمد حبیب العالم نبی خوانند غاسب طلوثی خوانند غاسب اغنابانی گویند نائب انها بالی گویند
خوانند مصلح ... اسی حیر ... درآت الذاتش خوانند سجیل الصفاتی صبح الوحیش خوانند صورة الحقی خوانند مظهر الالهی
... خوانند و بیند اسم الاعظمی گویند رکن المتوافقین خوانند غرة وجه الذاتی خوانند
... خوانند ... الملکیتی خوانند منبع الخیراتی خوانند که که از اسماء ناطق و اسماء اشیا
المرسل

الی صل چون تولد یافت عبد المطلب برای نور دیده و سرور سینه فرو تیک گاهواره از چوب
خیزران مشبک بعاج و منقش طلا ترتیب مرصع بجواهر گرانبها زینت یافوت و مروارید و گاه
گهواره پوشش از دیبا و عقدی از مروارید و لؤلؤ و جواهر او آن گهواره حرکت دادن سعید
با انگشتان مهرت آن آورد هر دقیقه و لحظه ای در گاهواره بود و عبد المطلب بسیار دوستی
مینمود همیشه دامن دیبا از پیش گاهواره سید انبیا بر دوخته منتبه از شعشعه روی
ملکوتی او که گویا صد هزار مشعل و چراغ افروخته و بدها چیزه منکره دید و تا بی نشاهده
نمی نمود از استقبال آن رسول ذو الجلال کفته نخو چون نبات شیر غیر مادر خورد تا
روز شیر احدی نگرفت سعید شصت زن شیرده آوردند اعتنا هیچ یک نکرد و شیر
هیچ کدام ها نخورد چه عبد المطلب پستان در دهان نور دیده داشت میکند انگشت
هر روز بقدر یکماه نمو کرد در سه ماهگی بر زمین نشست در نه ماهگی با اطفال بازی
کرد در ده ماهگی با برادران همشیر خود بجانب گوسفندان رفت در دوازده ماهگی با
ماخوذ ان نبرد اندافت در پنج سالگی عبد المطلبش سپردند در دوازده سالگی تجارت
ما عمویش تا شام رفت در بیست و پنج سالگی بحبت خدیجه تجارت رفت در چهل سالگی
با آسمان رفت و مبعوث برسالت شد در پنجاه و شصت سالگی ضیاء شد که تمام خلق
از عینا و نشان و جنبوان شیفته حال و حرقه احوال آن ذو الجلال شدند
گوی عبو دیت

برای احمد فرزندی دانکونه ولیندی حسن مهدی بناد بود
صبح طفل کدام عهد دیگر آورد عکونه پرورش
کی بروند هم چون دانه در بدموش نهان پیمانه در
هم سکوطالع ای بنگ روزان از دو غم
شنهشایی فرو زمان
للشیخ سعید حسینی ابی عبد الصمد الحمد لله جانی الهادی
ولم یکن سجد البدر المنیرله ما انشر التراب فی خدیه
بالوسم والشمس والبدر والافلاک دائره علیه
والسحب شکیه منسجم فیا کرم الهاد طوبی لکعبه
بعد ثم ادله حرم بنی الخدم ذاک الفضال محمود
الحصال ومبدول النوال ومحتار بنی القدم
البدر تحیران النور مکتسب فیه ولولاک الاعلی
و فود شیم
وعلم ما مال بیا پری فطره زاله لبو
... سرمایه ...
... افتاد ...

طوف عبودیت بکردن الاظهار بندگی سید دو عالم بنمودند آب دهانی حکمت شفا بودند
حاکت پانی کحل البصر دیدها ساختند اهل اسلام ساکنان مخزن دراشتند آب آتش
حرمتی بالگاه داشتند یعنی صحب اکرام سید انام از حالت طلعت حضرت
کشیدند مثلا آب باید غرق کند لکن نکرد افتاب دیانی ما باید گویا سوزاند از و حاشی
سرکش نکرد چنانکه بر اهل این مالک علام سید انبیا مکنی میهمان شد پس از طرف
ماحضر انسی خادم پیغمبر دستمال بدست آنمرد در آن مجمر داده که بمندیل نماید
و دست خود پاک سازد پس از پاک ساختن انس دستمال را در دستتیش سنایند
و لیوی آتش افروخته پراند دست در آتش برد دستمال برآورد آنمرد میهمان را
عجب آمد حمل بر سحر کرد تفتیش حال و تفسیر احوال نمود انس گفت
ای فلان بدان یکروز سید پیغمبران میهمان من شد پس خوردن غذا دست مبارک
ماکر را بی دستمال پاک نمود هر وقت چرک میشود و کثیف میشود میکرد
با ... ... پاک صاف و مصفا شده برمی آورم آتش حیا میکند دستمال
دست آلوده پیغمبر هم نسوزاند سبحان الله چرا صنع نیز حیا نکرد ازان گلو
که همه پیغمبر لب بران گلو داده و بوسه بدان اعضا نهاده چرا حیا کرد
ولی نیز قسم دیگر خاک بر سر ما و بر سر ذوالنهبا آغا کرد که نبات بیانی هم دوا الحرم ... آیات

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی جعل المعارف الالهیة والاعتقادات الحقانیة
اشرف ما اکتسب العباد وخیر ما یدخر زادا لیوم المعاد حمدا تتردد
انفاس الصدور وتتکرر بلحظات العیون والصلوة علی محمد خیر مبعوث
واشرف وارث واکرم من بعث وافضل مولود دعا الی الحق بمعجزات الوجود
الانوار الذی تشعشع عند کل موجود وعلی آله الذین اذهب الله عنهم الرجس
وطهرهم من الادناس وهم حبل الهدی وشجرة التقی ولاسیما علی الخلیفة و
وصیه وابن عمه ووزیره الذی حسبه من صحاح الاعمال وان المنکر ...
الافعال احصی او اظهر ولعنة الله علی اعادیهم الی یوم المحشر وبعد
فقد قال الله تبارک وتعالی فی کتابه وخطابه اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا ومن
کفر فان الله غنی عن العالمین آتش بجانم افکنده شوق لقای دلدار از دوریت
صبرم ای ناقه ... بر دار ... زائران حرم ... عند ...
در کیش کعبه ... رحمت ... ... السینه اش الطاف

در راه کعبه از سر چو سر پا نهادیم   ما را اگر نگفته ما را روی مگذار
ما طایفان آن کو سر را پا نهادیم   این نکته را لبیک نه بر مردمان هشیار
در وقت ما بیاید رحمت پس از نگفته   از نجد ما چها کرد استغفار صد بار
ترجمه آیه شریفه مذکور که در گذارش للازم ما اصعب عبادات بدنیه داهم تکلیفات
الهیه اعظم ارکان و عمل راه تقرب به ساحت حق تعالی و تارک آن از جنس یهود و نصاری
محسوب داشته است پس محبوب است جمیع ارباب ساز و حاجت که سبب حج بیارد
آیات شریفه مردمان را با یک طبقه به حرمان بعثت خانه کعبه خوانده و صاحبان عقل و تمیز را
بهره مندی این سعادت عظمی که مجازا تعبیر یکی دانند و واقف است که غرض اصلی از خلقت
انسان شناختن و وصول به مرتبه محبت و این معرفت و این طلب موقوف است به صفا و تجرد
نفس به جهت نفس الناطقه از وی تجرد آن بهتر رتبه الهی و محبت او که انداز بالاتر میشود
و حصول صفای نفس و تجرد آن موقوف است بر دوری از شهوات طبیعیه و باز داشتن
از لذات شهویه و ترک تنعم و زخارف دنیویه و صرف جوارح و اعضا به جهت عبادات الهیه
شاقه و مداومت بر آن و متوجه ساختن دل با درگاه حق پس از این جهت ادای حج مردان
کاملی را و کاملیت بنیرا آن ساحت دنیا   هر هر رانیغ محبت کشته دیر
در فضای قرب او او خار رسید   حق بهای او بجز دیدار نیست   هر که طالبا
دیگر راه

کاربست این است که عبادت را قرار داده و مقتضی این اوقات بنگرد و این گونه از امور مشهوده مختصر
از عبادات بدنی است در راه خدا از باب که از متاع دنیوی بکوچکتر که و نفس و صدقات
و بعضی دیگر مقتضی ترک شهوات و لذات است چون روزه و دشمن و بعضی دیگر مقتضی بر پای خدا و مشقت
ساختن دل با دلت چون نماز خواندن از میان عبادات جمع مشتهر بسیاری این امور است با زیادتی و مزیت
ترک وطن و مشقت سفر و بذل مال و قطع آمال که اثری تهیه مشاهده و تجدید میثاق الهی و طواف دور
و نماز و دعا علاوه امورات دیگر هم از آن ش وارد شد که از مردمان به تمامش گرفته اند و عقول بشر آن را
نمی فهمند مثل زدن سنگ ریزه و هروله میان صفا و مروه چون با مثال این اعمال کمال و اطاعت
دلیل و خواری ظاهر میشود و معلوم است که بسیار عبادات و تکالیفات که در احکام هست بیان از عقول
عقلا آنها را نمی فهمند و این جهة طبع را با آنها انس و نفس را معین باعث میکرد النفس از اعمال حج
امورات که در عقول امثال ما را راهی بر تفصیل سر آنها نیست و بجا آوردن آنها محض عبادت
و صرف اطاعت   بنده ایم و پیشه ما بندگیست   بنده را کار با سبب کار نیست   هر که
کار بنده جز فرمود نیست سلاح خضر این است و تمام مردم را البته خانه خود و حاجات
ایشان بود روا ساخت حرم که در مکه نزول وحی در آنجا امده شده نموده و بنابر
آن منزل اجلال رب جلیل بوده و ملائکه ملکوت در آنجا بر او نزول بوده ملکه المکان مقدس

در بیت المقدس انبیا از آدم تا خاتم بوده همیشه مهبط وحی و محل نزول کرد بیان بوده و در کنار
انبیا و اولیا تولد یافته اند و آن را به جهت عبادت قرار کار بر پا داشته اند و اطراف و جوانب آن را
حرم قرار داده و هر اذیت حیوانات نکنند و درختان را نکنند و آن را الطریق بادشاهان
معمور نموده و زیارت کنندگان را از راه های دور و دراز به تعب شدید رو کنند و دعا را آورده و قصد آن
کنند و با پای پیاده آنجا و پیغمبران آن درگاه خانه و صحابی حق جامع کننده
و چون حاجات این کرم از مطالب در هر نوع از کنند و تفسیر
و دادن نذر و جمع و دردمند وحشی مریض عشق از همه نحو علاج یافت مرض یاد
طبعیت که مزاج یافت   طالب وصلیم وصل طلبیم   حتی احتیاج یافت
بحرف از طبعیت   شرح اشراح یافت از دل
قضا سطر آیات حیات العزة آن را با برکت و هدایت و وصف
در سوره شریفه آل عمران به سید پیغمبران اول بیت وضع للناس
للذی ببکة مبارکا و هدی للعالمین فیه ایات بینات مقام ابراهیم
و من دخله کان آمنا اول خانه شده برای عبادت مردمان هر آینه آن خانه ای است
در مکه که هدایت کننده است مر عالمیان را و در آن خانه علامات
و دلالات

و دلالات واضح روشن مقام ابراهیم است و هر که داخل آن گردد ایمن باشد از عذاب قیامت
ترکتازی ال اعظمی از سر دفتر کلمات و نعش و امام مخلوق از جهان و پس امام
کاظم علیه السلام به الملک القائم ... شده و فرمود ان الله اختار من البلدان اربعة
و التین و الزیتون و طور سینین و هذا البلد الامین فالتین المدینة و الزیتون بیت المقدس و الطور الکوفة
و البلد مکه یا از شرافت این اراضی آن عاصمان و معصومان است در این اراضی مدفون
در مدینه طیبه پیغمبر خدا و چهار امام و حضرت فاطمه و سایر از بزرگان مدفونند و در بیت المقدس انبیای
عظام و پیغمبران کرامند و در کوفه امیر اولیا و علمای ... از صدیقین و شهدا و مکه محل اقامت
حضرت ختم المرسلین و ولادت امیر المؤمنین است خانه رب العالمین است و وارث تمام
انبیا و زمین است مضمون اینکه ... آثار ... دوارث للغلام ... المقصود ... مرادو ملکی
بیاع اعتقاد چنین است که ... و این زحمت را با اجر نمالو ... و قدم ... بوارد باد
اهوال مرگ و اوضاع قیامت آرد و افسوس عمر گذشته خورد و ... اطاعت ... معذرت ... جور
زان گل که کار خود امروز هم فردا چون تیر   کرم ... بندی ... روی ... شوال کرد چون لعقبه
حج از وطن خود بیرون رود و در ... با ان کوه ... و ... حرکات ... کند و در ... خدا
آورد باید متذکر گردد بیرون ... خود را از دنیا و گرفتاری های ... ... بهای عالم

برزخ و قیامت کبری از شهدای راه و یا آشنایان یاد شهدا و یا مولی قبر کنند در این دنیا و چنین
این گونه طاعت لم یزل کند تا آنجا با ایشان مونس گردد و عظ چون دانه دل امرع
هستی در البته است کاه و برگ خشک شده در هم شکسته است جز و دل در البته اشک برآو
قوم مرده دل دیگر نزد کان دنیا در البته است از تشویش قطاع الطریق و درندگان
صحرا یاد هول موذیات عالم برزخ نماید چون به میقات رسد جامه احرام پوشد به فکر
پوشیدن کفن افتد و یاد آورد زمانی را که او را کفن خواهند پیچید و با آن جامه به حضور پروردگار
خواهند برد چون احرام بست و شروع به لبیک اللهم لبیک گفتن شود باید با امید و از منتظر جواب
پروردگار گردد و این عبارت را بدفع الوقت و سهو یا تکرار و عادی دیگر که می‌بعد
خواهم کرد چنین اندوه امروز کاری کند در منتظر رحمت گردد و عظ کار امروز هیچ از لغو و از
و لغو داده ربی نوبت کار دارات از لبیک گفتن از زد آن نیز بترسد مبادا جواب
او رسد لا لبیک و لا سعدیک باید مردد میان خوف و رجا باشد در وقت لبیک گفتن آثار
علامت آن در عمل ظاهر است چنانکه حضرت امام زین العابدین چون احرام بست و مرکب سوار شد
رنگش زرد شد و لرزه بر اعضایش افتاد نتوانست لبیک گوید عرض کردند چرا لبیک نمی
گویید فرمود می‌ترسم پروردگار من گوید لا لبیک و لا سعدیک پس چون ...لبیک گفت

چالاکی

سهو پیش گشته بر زمین افتاد او را بهوش آوردند و سوار کردند و لحظه لحظه چنین می‌شد تا از حج فارغ
گردید چون صدای مردمان به لبیک بلند گردید با آن حالت احرام و خشوع تمام یاد نفخ صور در آمدن از
قبور افتد در کفنها و گردن در عرصه قیامت ایستادن خواند چون داخل مکه شود به تقوای کار دو حال
داخل حرم گردید در هر که و فهم آن شود در امن و امان است و امیدوار شود که با تو واسطه از عقاب
الهی این گردید و دل او مضطرب باشد که آیا او را قبول خواهند کرد و صلاحیت قرب آن را
خواهد داشت یا بیرون خانه اش خواهند در آنجا که داشت لطواف کعبه رفتم گوهر امیر ام
در بیرون در حرم کردی یا که تو در بیرون چه کردی در درون خانه آمدی چون نظرش به کعبه افتد مستشعر عظمت
آن گردد و چنان تصور کند که گویا صاحب خانه را می‌بیند چون شروع به طواف کند دل خود را از تعظیم و محبت
خوف و رجا مملو سازد و چون نزد حجر الاسود آید و آن را ببوسد و تصور کند که این تقبیل در این مکان ... است
مدان چنانکه ... خود چگونه بنده با خضوع دست آقا را به جا طور ببوسد و مطلب طلب
عفو جنگ ... که از حضرت آن کند در دست و درامن خدا آورده و طلب مغفرت و امان کند
شک تقصیر که ... در دامن بر تابد و عجز و لابه و تضرع و زاری کند هر جا که ... به اول
رحمت رسید مطلب ... از دوست نزار ... دوست رسیدن واحن رفت گو ... رسم
و آن دست ... چون نام ... صفا و مروه به جهت سعی آید باید بیند که آنجا شتاب ... تسمیه

در بارگاه پادشاهی واقع باشد و بندگان آمد و شد کنند که هی آینه و که هی بیرون و در جهت
اظهار خدمت ترد و کنند و چنانکه مقصر از نزد پادشاه هراسان باید بدانه در حقی او چه حکم کنند
هی آمد و شد کنند شاید ترحم کنند بنده نیز در سعی صفا و مروه باید چنین باشد و کناهان پیش را
جلوه دهد توبه کند و از اعمال خود کجب و تورع بی‌تو و زبان تقصیر باز نماید بعدی
بنده ... به تقصیر خویش عذر به درگاه خدا آورد نظر با زدحام خلایق کند که
در لغتهای مختلفه صداها بلند که هر یک به زبانی به تضرع و زاری مشغولند هر یک امام الطرفه
امام و ... خود علی ... یاد آورد عرصه قیامت و اهوال آن روز پر هول و حشر را
در آنکه مردمان در سرگردانی البتان مثلا هر امتی بگرد پیغمبر خود جمع شده و چشم شفاعت
با وانه داشته اللک وقت ... درگاه خدا بر آورد با نیت خالص در درگاه خدا انابه و شفاعت
دنیا منور و به دولت داشته ... بجز رضای خالق برای حج و خلایق خبر کرده
با ما بایی در ره پی حشمت و جاه آمده ایم از به عادت اینجا به پناه آمده ایم لکن علم ... تو ... شفیع
تو می‌گایت در بحر کرم غرق گناه آمده ایم هر ... و او ... کنند و چنان دانه
در نومید نخواهد شد چرا در او روز ... به موقف عرفات و بندگان
خدا از قطار رنجی در آنجا ... و دلهای ... تنها رحمه ... صعود ... و ... حشم

ادا نمی

روز فیض و رحمت او را چه انداخته و کرده لطف و کرم او کشیده اند شرف آنکه عظیم است
و صاحب خانه خداوند کریم است رحمت او واسع و فیض او نازل اما ... است امام زمان
در آن مکان حاضر است البته امید استجابت دعا است برای عذر او از دل دعای ... و نبایدنا
امید گردد و آن ساعت را غنیمت ... آن ... بر او ... و زبان بدعا کشود ... باز و از غنیمت
شمار عمر کانان که رفته از خواب ... زیرا که رسیده است بهترین ... آن ... آن است
آدمی به عرفات حاضر شود و ... در خدا او را ... چون از آنکه ... حال ... خوانده در جمیع ...
... صبحانه ... دعا ... دعا ... بهتر ... باشد و ...
حال تو مثلی شتر است اگر برو ... چاره ... نبود و ... کشد ... در ... و ... گشته ... بود
از و ... گشته ... چنانکه ... و ارادت
... فضل و کمال و صاحب و ... مسند ... صدر الزمان و وحید الدوران مرحوم
مبرور ... فی جنت ... در مواج السعاده ... را ... زاد
نقش ... مرده ... ذکر ... از علامات ... سلامت ... با ... یکی و ... الکعل اعم ... لشان
هر ... ایشان ... و ... و غفلت را ... در آن ... که ... در ... کعبه معظم
و مسجد الحرام و سایر اماکن شریفه متعلقه بانمقام باحترام ... و ... از ... و ...

و علمای اعلام نقل فرموده‌اند که برابر آن کعبه بر لوح است مربعی و برابر آن مربع حرمی دیگر

بیت المعمور است و بیت المعمور بجهت آن مربع است که محاذی عرش است و عرش برابر آن مربع گشته

و کلماتی بنای عرش بر آن گذاشته‌اند چهار است سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله

و الله اکبر و آن خانه مقدس که برابر آن بیت الحرام نامیده شد حرام کردید بر تر کیب

داخل آن گونه و بجهت آن بیت العتیق موسوم گردید که از آزاد شدگان از زمین و مکان خانه را

برای آن که کعبه‌اند در ماخوذ از کعب است که کعبه عشاق گردیدن آن را چه کعب من گوید

حساب الوصال اعلای اشراف است بهر تحریر در نیمه یک سفر از دو عام اول الناس

با کل فیها یک سفر از وملحق مکعب عشاق الجباره حساب سنوی رفی از کعبه

استخراج نماید حقیر که گویا بدین جهت کعبه را ام القری گویند که اسم عرب مرتب اتواع

لکننده و هلاک نماینده ملک المحسن رحیم فقیر هر که پناه برد و در امان است عودی بنیان

سر آنچه علمای اعلام و عطاشیرین بیان در مجلد ثانی ابواب الجنان در حطیم ما بین در

و رکن حجر است برابر آن موسوم بایاسم گردیده و حطیم بمعنی شکستن است از ازدحام و

هجوم جنان ام را در مرقد شده در شکستن یا ذرت شکستن استخوان مریده است ما و قد

در خانه است برابر آن موسوم باین نام گشته است که طالفان در آن مقام اقرار بگناه نموده‌اند

از آتش و جهنم استغاثه می‌نمایند و پناه به حق می‌برند و اقرار بعدم طاعت و اعمال بعد معصیت می‌کنند

سعدی

سعدی نگویم منت آوردیم طاعت را تقصیر منت شرمساریم ما و آزادی در بارگاه لطفت

مرت ناامیدی سرکاریم جز امیدی بدین جهت که ام الاکمل باب روحها را ورا دادن تحفه عجب می‌دهند

و کیفیت التعبیر داشته این نیل حافظ از آنها جام باده نمایش بدهند سیلان برابر هرم جانی میدهند

دیوار کشیده در قربانش یلدکوب بگذار صفا را ابدان جهت بیضا خوانده در آن صف آنکا بود در صف از

صفو و مصطفی ماخوذ است مروه را چه آن مروه کوی که در هوا آنکا وقت بایستی از مروه بمعنی سنگ

ماخوذ است منی را ابدان جهت منی خوانده در ابراهیم امنی که در آنجا کوی با ابغضه بکی الحمد فرمانده مفرد

خیف ابدان جهت حنیف خوانده در ورطه لبنه از ریان واقع گویی مشعر را ابدان جهت مشعر خوانده

در وقوف در آن طیب در ازاله رد اعمال صاحبان است و در آن مرواقع میشود و الجا را مزدلفه بمعنی قربت

دم هم گویند و الف رحمی عطف را علما و فضلا نقل نموده و تحقیق والفضیلت و رحمت کاه

مت رسالی موفق و طلب ابدال بوده نیز سحاب سر از الف رسیده و عظ و معصیت ایشه لها که به ما

می‌شود در کعبت طور حجر الاسود که چگونه آنچه در این سه مطاف و از ساکنان آنست دو مجلد ثانی ابواب

الجنان چون نقل مقام در حق است سما از عطای ملکه بود در روز میثاق که خدا در عهد الاطلاق از بندگان

در ربوبیت و برای اشرف مهدی منوب و برای مهدی با ابطال از رحمت عمیقه گرفت ملکه را هذا از بند

از زمین و تمام عضایفش کرده خوف این بر آن نمود مبادا از عمل این عهد بریانه و نقض نمی

آن کلام جبه عطای بنیانیه ادای کرد باز از آمارت نمود این ملک بود در دنیا ملکه در جوی تعهد آن

هم از او شوری بگذشت آنکه نبود حافظ عهد نامه شده کالش بود آن تو در گاه است زان قبلتنا هر دام در دل در تعامت

خدای عالم این فرشته مقلم را از میان فرشتگان انتخاب کرد با امانت داری حق احقاق می‌دهد و عهد نامه

بندگان را در جوف او بودیعت گذارد و بندگان را و فرو فرزندان چاپیده دکه عهد خود با بنده وای

ملک را از بهشت بحضرت آدم بعد از بیرون آمدن از بهشت عصیان و خروج از روضه جنان عهد نامه فراموشی آدم شد

پس از فهم تجدید شد قرباتی و حضرت آدم آئینه و بچون در بخشنده و عباس اسلم و مور کوه با آن آن ملک را

بصورت دانی سفید مصور کرده بود او نیز از آدم است در آن دقت در زمین هند بود چون آدم آنرا دید

دیرا بود از نی در سید و با ستاره بدرخشید ما مجلس نشد دل رسید ما را هیس بر دارش شد

نرشتن بدانچه ابر افدا اعزز و برای آن را گویا کردانید بفرمود آدم برای شناس لطف العهد بعد لحظه تکلیف

حقو بازدید با و گفتگو و عهد میثاق در لوح حضرت آدم بدید و نزد او رفت و شد که عهد میثاق

گوید ادراک او رسیده و که بدین میثاق گو مژده ای دل بادصبا باز آمد هدهد خوش خبر از طرف سبا باز آمد

بار خدایا ما از ادر سفید صاحب خشن گردانیده و آدم آنرا از روی تعظیم سوار بر دوش خود نموده هر گاه

ماند میشد جبرئیل بر میداشت تا بمکه رسید آنجا با او انس میداشت و روزی بگریه بد او از آن بود

و گاه چشم انسانی در بچه داره شده بود هیچ نظر فرمود آنچه خط مردم دنیا باخبر حرمت او بر تو

دل برگشته ما غیر از آنا او بیت چون خدای تعالی بنای کعبه نمود حجر را در مکانی که هست وضع فرموده بود

و این حجر الاسود روز قیامت خواهد آمد با زبان گویا و چشم بینا و گواهی خواهد برای هر کس که در آن حاضر شده

و حفظ میثاق نموده

و حفظ میثاق نموده و آنچه بمن رسیده از بعضی در حفظ استخراج فرموده‌اند در رکعاتی مذکور است

مجلای مولف گوید بزرگان ایران و حاجیان مهربان هیچ قدر بزیارت سراسر عنایت خانه خدا و محل

فیض بیکانه بکنار خسته و بدین باب حج در این راه گناه خسته و رضوان مینیان بحر زیر و باریان

ستوده و صف نمود و این هر مشق کرد برای او عبادت و از هر گوشه رد و انواع مشق و طراوت ثانیه

دلجوی خانه آمد و رنگ خدا ملل آرام و دل نداند نیک که از بقا و رقم صفات از راه ملک

ملک زنده و کروبی براه است یکی با را کنار خجور بسازند و حلاوت از برقی و قضا از حرص امید

و جسم و البصر و موعظه انبیه و ردا خواب رای بیدار گویند و لیس از مطلب و سالیان ما

حقیر الحق رویش این طریق صعب بوده و بهیت شمرده آن ما رسیده است در بهار سال

بطواف کعبه الله نمود او را برده و طواف داده که ذلک علی الله کل ذلک الملک الماکل ای سبزه

الکل شود تا کرده از خانه هر روز شمرده و قرة العین خیر الاعمال ابراهیم حسن بوزد و از الهی است تا درج

با ده و تنها و فال او ثقت و ۳ سید ارشدی البوبی که مطلع است یک معجزه باهم از آن عکس الهوی سر میزد

قوت سکن این عسیه امتی آتم سراپا خطا این روایت معرفت آیت الکل لازم را در ذات حجت نکرد اتراح

ازبای الفضلاء نقل فرموده در قریه از اوقات خاص ام ام کتاب حضرت سید الشهداء از مدینه احرام

سفر بیت الله الحرام بسته جمع کثیری از حاج و قوافل در رکاب نظر کرده است آن حلال اشکال بوده تا انکه

۴ چنانکه این بزرگ در زیارت سفر بوده ما تشریف آورده‌اند از نعمت مقدم بار کعبه بشرف گشته‌اند

۳ شیخ ابراهیم سید ملکوتی کفی با او بوده در روز قربان او را قطعه

در حوالی بصحرائی رسیدند با آب و گیاه بفرمان لازم الاذعان آن شب در آن جا بماندند از فرق کیهان قمر و آمد
منزل نمودند در میان قافله شخصی بود علیل المزاج در نهایت نقاهت که بخدمت حضرت رسید حضور را
بر روی قدوم میمنت لزوم آن سرور انداخت عرض کرد یا ابن رسول الله بیمارم و بنهایت ماهی آرزو دارم حضرت
بآن بیمار التفات فرموده بعد نظری بگوشه صحرا نمودند فرمودند در این بیابان باغی است در آن باغ
انار بسیار است داخل باغ شو هر چه می‌خواهی بخور شفا خواهی یافت شد اهل قافله دیگر
از اعجاز آن ولی ملک ودود در آن جا باغ ملاحظه نکرده بودند باغ وسیعی ظاهر شد بر خواسته بسوی باغ
رفتند بیمار را دیدند شفا یافته مشغول خوردن انار است اهل قافله بهر سوی آن باغ بودند خوردند
تا اینکه سیر شدند همینکه بیرون آمدند باغ از نظرشان غائب شد فدای آن خاک آن آقایان ائمه سماء
للسموات العلی والمثل الاعلی لکم و بهادا انتم معاد الخلق یوم معادهم و بکم الاصدار والایراد
بهواکم صلاح الفساد و بکم ... بهواکم الصلاح و فساد بهواکم عرف الرشاد و بکم
لولاکم لم یعرف الرشاد در آن زمان ماده آهوئی خدمت امام زمان رسید حضرت آهو را طلبید
فرمود این آهو را بچه‌ها باشد و گرسنه‌اند و لبن در پستانش خشک شده ... بعد از حضور
فرمودند آب و علف برسان که بچه‌هایش گرسنه‌اند در حضور سید مظلومان گفتگو فرمودند بچه‌ها
همه آهو را بچه‌ها آوردند حضرت نشستند و فرمودند آهو بچه‌هایش را از شیر جمع بنزد او
امام فرمود هر کدام از شیر آهو بخورند و بچه‌ها سیر شدند و از شیر آهو خوردند

سیر شدند فرمود آهو را چند بره است اشک از چشم جاری فرمودند عرب از آنجا باز بر نشستند هر وادی
که از آن جا این سرزمین نزول اجلال فرمود که نمیرنت آن جا بهم رسید عرض کرد یا ابن رسول الله
بادیه نشینی مردار جاده معرفت شما هر را خجلت خوردم شرم آن است علامت امامت را برین ظاهر
فرمایید ابو الهادی المضلین چه سنگ ریزه از زمین برداشته همه مروارید و لؤلؤ شاهوار گردید بعد
فرمود این سنگ ریزه با ملکوت گشتم تمامی باز از هر لحظه نقشه تو با خلیفه رسول خدا و فرزند فاطمه
زهرا اللهم ولی ملک والا ملک و عدو لمن عاداک آمر عرب که اینکه این معجزه باهره را مشاهده نمود فورا
مسلمان شد امام از آن منزل با اهل حرم روانه شد همینکه قریب بمکه شدند تمام کوهها باستقبال آن زر
زمزم و صفا آمدند هم القوم آثار النبوة منهم تلوح و انوار الامامة تلمع مطالع وحی الله خزانة
علم و عندهم سر الله المهیمن مودع در حیثیت جلال خدمت بامامت رسیده برد باب
وحی بودند همگی بالذات آگاه و حسبند بالذات و مباهی و فخر همه سر لوح کتاب هستی بوده
هستند حقیقة الحقایق کل از وجود اشتیاق از آن منزل با اهل حرم روانه شد همینکه بمکه رسید کعبه
و امام خوانده آن از دروازه گذشت در و دیوار جهت تکریم و تعظیم آن سید عظیم قد خم نمود تا اینکه آن عرش
حق و حرم و صفا بخشش منا و زمزم وارد مسجد الحرام گردید فورا نوری از رخسار گوهر انوار آن بزرگوار
بر در و دیوار کعبه تابید از جمیع خانه‌های مکه روشن گردید خانه‌ای از خانه‌های مکه نبود مگر آنکه آن نور در آن خانه

تابید محیط موج خیر زخلق حکیم من رای فذاک الحق زهی نورش ولایت را امامت
صباح منیر است و خورشید بطحا چون قدم امام امم بحرم رسید مردم دیدند حجر الاسود از جای خود
کنده شد و بعزم استقبال سید مظلومان آمد بزبان فصیح سلام کرد با این عبارت السلام علیک
یا ابا عبد الله دیدند رنگ حجر الاسود سیاه شد و در محضر او عرض کرد اشهد ان لا اله الا الله
و ان محمدا رسول الله و ان علیا ولی الله تقبض و حیدا غریبا مظلوما لعن الله من قتلک
و لعن الله من ظلمک آری که آن شهادت داد بر مظلومی سید الشهداء اختصاص بحجر الاسود و غیر
حجر ندارد عالم و اهل عالم یافتند در آن روز مظلوم ... و نهایت ظلم بود شما در رفع ظلمه قوم ...
در پانزده روز مسلمانان بطول کشید مرد یهودی است دختر از آوردند نزد دراه منع آب در ساحل
شدن یهودان وقتی ظلمه مفتوح به پیغمبر دلالت کنند سید رسل قرب بی نصوص فرمود یهودی
می آب از یهود دیگر نهی در بیابان اطفال و زنان تشنه حتی عمر بن سعد را منع نکرد
آب داد و خود علی را تشنه با آتش تشنه ... می‌گذاشت ربود ... و بچه ملت بود
اهل کوفه و شام در بیرون بامام طلب آب فرمود ولیکن مظلوم خود ننمودند رحم نکردند نه آب دادند بلکه
جواب با تیر دادند در روز عاشورا الوقعة ان الحسین علیه السلام اقبل علی عمر بن سعد فقال له
اخیرک فی ثلث خصال قال و ما هی قال ترکنی حتی ارجع الی المدینة الی حرم جدی رسول الله

ثانیها الی ذلک سبیل قال اسقونی شربة من الماء فقد نشفت کبدی من الظماء فقال لعنه الله
اتمام حجت امام در ایلغات عظیم بود بلبه ادای مقصود جز لفظ عطش با تمام آنکه مبادا خواهران
و دختران او البتوت ... تمام آهسته فرمود از تشنگی جگرم می‌سوزد فوا اسفاه القتیل ظماً حسین بکربلا
و ذو کل عضو من اهل بیته ... و الدواب علی الحوض فنعه و فاطمه بالفرات لیها من قال لا
الی الثالثة سبیل قال ان کان لا بد من قتلی فلیبرز الی رجل بعد رجل قال له ذلک لک حیان ذاب
عرب آن اجابت از سه حاجت یکی را قبول کنند معمول داردند این جرأت و ترسی توان این
سعی و لکن وفا نکرد بلکه چون وقت شد و رکت بنای سید الشهداء را دید چنان ترسید از کفار خود
پشیمان شد و برگردید و حمل برز الیه من المعارف علی ما فی روضة الشهداء تمیم بن
قحطبه و کان امیرا من امراء الشام معروفا بین الشجعان مقداما من الفرسان
فلما قابله علیه السلام دعی علیه و قال یا ابن علی الی م هذه الخصومة وقد
فنی انصارک و عشائرک و سقوا من کاس الفوت سهم الموت و انت مع ذلک
تظهر الجلادة والعذرة و تتعرض للقتال والمقاتلة امام فرمود من با تو جنگ کنم
یا شما با من سر راه برگشتید ام یا شما سر راه بر من قتلتم انصاری و اقاربی و اولادی و قطعتم

وعن قليس منى ومنكم اليوم الا السيف ثم ان ذابق حالكا چنانچه بر عنه كم ثم صاح عليه بالسيف
وضرب عنقه ومن برابر حسين خطوه ثم جال وصال وطلب المبارز فلم يجبه احد انه ابراز
وبان الكثر والروع في وجوه الابطال وصاد يد الرجال فصاح عليهم يزيد الابطحي فقال لكم
مالكم لا حمية لكم عيشتم مع كثرتكم من مقابله رجل واحد ثم ضرب جرم بسه وبرز وهو شاكى
السلاح وكان بطلا مجربا معروفا في العراق والشام وفرح خيل الكوفة بخروجه الى الميدان
وتباشروا بذلك ولم يبق لهم شك بانه يقتل الحسين وخاف منه بالهرادق والخيام
ولجئوا الى الله وطلبوا الاعتصام فلما راى الحسين لورته وفورته زعق عليه زعقة هائله وقال
له اما تعرفني يا ويلك تقابلني فارغا مطمئنا فلم يجبه بعد يزيد وشد عليه بالسيف فاتقاه
وضربه في وسطه فقده بنصفين واخذ في الحرب واظهر الصولة وطرد ساقه المعاسر وهيج
العسطل والغبار وارتفع صياح القوم كذا رو هو يقول انا حسين بن على آيت ان لا انثنى
احمى عيالات ابى امضى على دين النبي بلا يلى مبارزت ميشود هزار ودولت و پناه نفر از
مبارزان نامى را چون منيم بن مخطبه ويزيد الطحى بدرك فرستاد ودر حالتيكه دلى داشت شكسته جوانانش
كشته خواهرانش اسير اطفال كوچكش همراه حجل و لب تشنه تن انه بدن زخم دار سينه و غبار
مرود بدن شكسته كاركنان كلاه في دل كشته شاه نكرد و حيان دولت الا عبد رآنه كاه هميشه همان
دفتر مختصر مبرد از غرور مرور شالكه فرهمش بر گذشته باوپا بادلت اور افتاده معلوم است آفت باد مرده ...
الا لعنة الله على القوم الظالمين

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الاول بلا اول كان قبله والآخر بلا آخر يكون بعده
الذى قصرت عن رؤيته ابصار الناظرين وعجزت عن نعته اوهام
الواصفين تحيرت العقول فى كنه معرفته وضلت الجود فى بحر هويته
الذى خلق الخلائق بقدرته وجعلهم آثار ربوبيته والصلوة والسلام
على خاتم انبيائنا وسيد اصفيائنا محمد صلى الله عليه وآله الطاهرين
النجوم الزاهرة والحجج الامعه الذين جعلهم الله تعالى معصومين
من الخطاء مامونين عليهم عن السهو فى السراء والضراء ولعنة الله
على اعدائهم وضالمهم من الآن الى يوم الجزاء وبعد فقد قال الله
تبارك وتعالى فى محكم كتابه الكريم ومبرم خطابه العظيم اعوذ بالله
من الشيطان الرجيم يا ايها الذين آمنوا لا تلهكم اموالكم ولا اولادكم
عن ذكر الله ومن يفعل ذلك فاولئك هم الخاسرون گذشت عمر بكزيدم كار
دريغ نه بكير زنجم بهر دم هزار بار دريغ بهار عمر نشكفته بود لى كل مراد
بچيدم در بهار دريغ هنوز دامن كل ميكشم بسيار نه رشته زد رشت بيبال اين چنين دريغ

متاع عمر كرانمايه صرف شد بهوس بريشد اكفم افسوس اشهوار دريغ براين نفس
برباد او بر آوردم كنون بغصش بخورم هزار دريغ مفتاه كريم متعال ادا كرده سراپاى
اوريد بازداريد تارها مال و اولاد كسيكه از ذكر خدا و غافل است تا بكاران
آه چونه بهوده كوره عيش وطرب سهر وزخرج زر وپول از درست شك كرده صاحب كار است
و سر نصيحت اده آب حيات مع ميدانم همه ميدانم هردمى ازرزه كه نه گوهرى حيات است بها اشاهى
جهانا توان فر خرجش مع جاى شغلهاى باطل وبازيچه هاى كودكانه نه بدهان تابلنگ تير خدنگ
اجل دست كريبان نگردد بهارى كوهر بى نظير عمر معلوم نميكرد آن لحظه ز برق جانسوز اجل در
مزرع عمر بدل مى افتد وطلبا حاذق دست از مداوا كشيده و ياران موافق رشته
اميد مى بريده نور نظر چون شمع سحر ميمرد و رنگ چهره مثل آفتاب ديده و تر مرده ميكرد
هاتف غيبى انشاء كل نفس ذائقة الموت بكوشش هوشش ميخواند مسافر روح بكلم فاذا
جاء اجلهم لا يستاخرون ساعة ولا يستقدمون ساعتى جابر در رنگ نما دال هاه ادر آن
ظلوم وجهول را معهوم ومعلوم ميكرد و بهر چگونه كنج شايگان دست و هم قيمت مقعدان ازاين
برداشته سعدى سكه رهبر با لى دست داشت دراتم بهمره ش عالم كه اثبات
مير جود ش گرد عالمى سنانند مهلت و هندش دمى بكنه از قرصت عالم در است
دمى پيش دانا به از عالم است چگونه هردمى سه از عالمى شايسته سلطنت تمام عالم بر دوسط
والعقل

ر تحصيل سعادت دينى و دنيوى بران شرط و سرمايه كه مراد در جهانست نفيس بيراه كند
جسم و جان ملاحظه فرما و تاتى شا هريك از نعمتهاى دنيا و ما يحتاج و ضروريات اين حيات
براى دل و راحت كه داريد و آن را شوه هست عنبر عمر آن را بدل و قائم مقام مى تواند بود
دخترى عوض ميگردد بهاى هر چه نبينى درجهان دارد عوض تان عوض كر دو تو ر اخاصل
غرض با عوض دانى چه باشد در جهان عمرها عمر قدرى بان صاحب اين الوعظيى
و ساير از معتبرين علم ومحدثين نقل نموده اند در روزى حضرت سليمان كذشت بر زارعى
چون زارع كوكبه وجلال آنحضرت را ديد با خود گفت نقل عبارت صاحب انوار الجلالى
وحمله تا ما از آن كتاب مستطاب نشان ولقد اوتى بن داود ملكا عظيما حديث باد سائى
عظيمى بسر داود عطا فرموده باد اين سخن را كلوش حضرت سليمان رسانيد نبرد حرث آمد
فرمود اتما مشيت اليك لئلا تتمنى مالا تقدر عليه نيز براى بهاى بود
تو آمدم در آوردن كشت چيزى را در براو قادر نيستى بعد از آن فرمود تسبيحه واحده تقبلها الله خيرا
اوتى بن داود زنيت ملك التسبيح در ينه اينها مقبول كنه بهتر است از آنچه بپسر داود داده شد
لان ثواب التسبيح يبقى وملك سليمان يفنى از آنكه ثواب التسبيح باقى مى ماند و باد شاهى
سليمان فانى ميگردد و ممكن است هر نفسى از انفاس كرامى در برار فانى و باد شاهى بلكه بهتر بيستم بسبحر

مینی دربه از ملک سلیمان آراسته باشد و بهر ساعتی از ساعات عمر مشتهی چندین نفس و هم
شبانه روزی مشتمل بر چندین ساعت و بهر سال مشتمل بر چندین شبانه روز و عمر آدمی مشتمل
بر چندین سال است پس نیک اهمال و ماندن در این احوال در تمام عمر بود زود باید که زود
کیرم در شخص شصت سال عمر کند چون بعجا نده و نفع برای آخرت نداشته باشد چه سود بخشد
قال ملال المثل کل اذا عاش امرء ستین عاما فنصف العمر تمحقه اللیالی ولنصف
النصف یذهب لیس یدری فغفلة بما عن شمالی ولثث النصف آمال وحرص
وشغل بالمکاسب والمعالی وباقی العمر اسقام وشیب وشغل بارتحال وانتقال
هرگاه عمر کسی فرضا شصت سال باشد نصف آن یعنی سی سال در خواب و آسایش میبرد بتعب منقضی
و نصف دیگر پانزده سال شبه ایام طفولیت و کودکی و از غایت بیشعوری راست از
چپ فرق نمیکند و ثلث آن نصف یعنی ده سال شبیه ایام جوانی و جهت غلبه و آمال و اتماع
و تحصیل بالحتاج و کسب مال و سامان صرف از باغ و زراعت و علاج صرف میکرد و بعد
اهتلا به پیری و در گورات والکلام در فرض این است عمر آن شخص شصت سال باشد
کم دیده ام که بر قوت الکلام از بنیادنام بروایت ابواب الجنان نقلست و اکثر اعمار
امتی ما بین الستین والسبعین و قلیل من یجاوز از فرض شخص عمر او مرتبه بنجم در هفتاد است سنه

ایلته

اندیشه برای بنا در نوع نا زنده گانی و هزاران صد ساله را از آفتاب به تمثیل نموده
ولادت و وفات خود را به جنس از در خانه و خروج از در دیگر تشبیه فرموده هشتاد سال چه قدر
وقت خواهد بود انبیه خالم زان مطلقا داریم و نداریم کل نفس ذائقة الموت را باقدر شاریم
در هر چه عمر میرود صد در مجلس که گفته شد که هر است عوض زاد و شیخ ابو علی سینا گفت اگر
دل از غم دنیا جدا توانی کرد نشاط عیش بباغ بقا توانی کرد و گر بآب ریاضت برآوری غسلی
همه کدورت دل را صفا توانی کرد ز کوه هستی خود نگذری یقین میدان بعرش فرش ملک
زیر پا توانی کرد ز منزلات هوس گر برون نهی قدمی نزول در حرم کبریا توانی کرد
اگاهی ده پیرو برنا سیدنا بابا در و در آن وصایای روح افزای خود فرموده یا اباذر اغتنم
خمسا قبل خمس شبابک قبل هرمک وصحتک قبل سقمک وغناک قبل فقرک
وفراغک قبل شغلک وحیاتک قبل موتک البته کذارش وطاعت بندهگی و
طاعات و مسرورات معرفت و کمالات بهر دلخواه موقوفست بوقت جلا و
صحت جسم و مکنت و مالداری و فرصت بیکاری و دقایق زندگانی خیر این خمست بدل
دارالسعادة وفرسوده و حاصل و موجود و اضداد آنها معدوم و مفقود باشد کمال سید رودی دفاع

ش

دنهایت بی بالی بالمجاز است و کسی قبر را تنها چنانکه باید خانه و جهول سواد روز طه هلاکت برآید
اینرو فتاده بدام آمال و فرو رفته بکوره خیال بر خوش آن رشته رقیه ایام ابن خوش آن
جسته زدام آمال که چون رنجهای عزم رحیل باز بنده و چه تنین کلبه زوال تحت ناقل
ه چهار روزی در کنه ولت قضایت بال رو اهش زینه الکش غم زنشسبه
کرد ملال با تو تا به زنسال بالان جز غم و حیرت زاد ره و بال رفیق رقعان
بدوش عشق حضور باز کرد این کشش شوق وصال پیش پی خود بیت ازدست
بعقلت و بطالت عمر خود سوکند را نه ن و ته تیر تا جل اعمال خود مشغول بپیشم آید
مرگ بگردن وانه لیه آن ننفر به خطر نیاوردن تا وقتی خبر دار شوند مرض مهلک
کلو گیر گشت و کار از دست بشد لا بتلا حکیم و مداوای با درمان طلب کند یاران و مهمان را به تدبیر
ار دادت بنایه و کثرت دعا و صدقه و دفع الواقعه العظمی بنایه شفا خر اجل بلا تاخیر
ساعتی را متر شوان بحث و تسلیم و تحت حساب روز دیگر شوان ایام اخرت ساعتی
حیات از دو کمرد است که دانی تو تو ننمو و نقد زندگانی اما که تکیه بر عالم بنیاد شوان
دنبو بالمسک مرگ سو بزو رکنه و زانو شوان کیت وازالوافقه نارکر یکبار عمر زمان
از کشت به جنه چشم امید کرد انسه جانانه سنکدر بنای و هر جنبه کوش هوش اندازه کسی سعادت
والتماس نشانه جان برادر جان تن در دوشهر و لطوق حکم قضا کرد ان نفسه الوقت

وسعی

درنفع ضررش برخورده خواهد دانست عمر جه بود و چه چیز را ارادت داده و بیان
دخت مکث عمر بشتاب ای بکوته کارهای خیر و صواب فافل گشته بکوه و دره بیابان بلند فتاده ای از
وراسش از وقت چه خواهی کاش کسی خواهد داشت و چه بار حسرت از دوش خواهی برداشت
سعک کنون باید ای خسته بیدار بود چه مرگ انهر آورد خواب چه سود کنون
وقت تخم است اگر بروی کامید داری دروی ای کنونت در جنت اشتابا بار
نیاز و طاعات میزری بیار همیشه نباشد روان در بدن همیشه نگردد زبان در دهن
صاحب انیس الواعظین در مجلد اول ابواب الجنان نقل شده ولی مطلب از کتاب اول التجزیه
کشته هر یا با پادشاهی حال و خزانه اسباب فراهم آمده بود قصری زر نگار و عالی بنا نهاده و غلامان و حاجبان
رو گماشته روزی مامور ساخت اثبات را در طعامهای نیکو طبخ نمایند و خدم و حشم و خادمان همه
مشغول شدن کرده خود کرسی سلطنت نشست و در بالش عظمی تکیه داد و نظر از احشت و دبدبه
حالی در و وادی نابت شد بعضت تمام و سلطنت ما لاکلام است این از ان کس مقدور نیست و بحشم
و تمنی جلوه کر بلکه هم نسور نیست خوب است بهمان قدر عاقبت بر بر رسم و هر که خلاف را بیمی
کنه سر برم بیک مرتبه صدا در بلند شد چنان انستاست میکوبید در زبان بر قصر بیه کر دید غلام
با اسبابها عصاها و حربه بر داشته بیرون دویده دیدند شخصی کهنه در دست چراغ است

تا او باشد در درب خانهٔ پادشاه این شهر و تمام کشور باش تا فارغ شوند از طعام
خوردن شاید به تو چیزی بدهند این کلمه را آن گفتند او لباس کهنه داشت و ضعیف و نحیف بود
گمان کردند او پریشان بینوا است گفت مرا طعام چه حاجت است چون فهمید سلاطین گوینده
و سپردن آیه گفته گفتی در پادشاه برای تو چیزان آید گفت خبردارش نمایند تا بیاید
پادشاه را خبر دادند بعضی برآمد از چرا زنجا که اشتباه و با بیا باهش نمود و به
مرتبه تا مدخل چنان در کوچه از قصر او غش کرده عقلا از شنید از تلف گشته و لیکن
دوباره صحبت این بر ایشان بنو همه بر او بخشیدند داخل شد فرمود پادشاه ملک موتم بقبض
روح آمده ام پادشاه گفت مهلت بده جز مرگ کس چاره ای رکن هر که را از اعوان و انصار
می خواهی در عوض من ببر یا از اموال آنچه دارم بردار و مرا واگذار فرمود اعوان و انصار
تو در نزد من پیش تو است برای تو آمده ام هرچه سعی میکشی که هرچه تلاش زیاده نمود مفید
نگشت آری اگر شعبده در حجر نهی مناد اگر بنهند سر بر چرخ منکش الثال زنگت
مانده حالت نه تاج ماند نه تخت نه گنج مانده لشکر نه ایمان ماند و آل کجات علم ...
کجات حاتم جم کجات سام زیبا کجات رستم زال مرات فی فلوات منازلهم
فما وجدت غیر الرسوم والاطلال و اکثر قد ... فاین الملوک و این ابناء الملوک
و من ... و الموش الا ابهت ... ای الاکره و لشجان

والطغر

والکلاب ای الوجوه التی کانت منعمة ... بها تقرب الاستار و الحجب قد
طال ما اکلوا دهرا و ما شربوا و اصبحوا بعد ذاک الاکل قد اکلوا سالت عیونهم
فوق الخدود ولو راتیهم باهناک العیش بارحمی الاحب پادشاه که ... حال
لعنت ... از تو باد مرا فریب دادی و از عبادت باز داشتی کلمات دیدیم ... تو بلعنی بین
تو لائق رسانید ... آیا لعنت چرا ... ملکی که حق سبحانی لعنت ... مرا او تو را ...
و مرا بدنی داده ... سوار ... و در خیرات و مبرات
هر برای آخرت ... تا بمعروف کنی تا در آخرت ... باور تو باشم ... قبل
از خوردن غذا ملک موت او را قبض روح نمود و او زر و جواهر و اسباب را ترک کرد و نوکرها
گذاشت و گذشت خواه بحرف این ... تا که دگر ... باقی این داستان
از اما صدوق ... چنین سید العلماء و سند الفقهاء ... علی و ... عبد الله ...
در شهر کوفه نماز عشا ... مردمان ... فرمود چنانکه ایمان ... ندا در ایها الناس
تجهزوا رحمکم الله فقد نودی فیکم بالرحیل فما التعرج علی الدنیا بعد نداء فیها بالرحیل تجهزوا رحمکم
الله و انتقلوا بافضل ما بحضرتکم من الزاد و هو التقوی و اعلموا ان طریقکم الی المعاد و ممرکم علی الصراط والهول
الاعظم امامکم و علی طریقکم عقبة کئود و منازل مهولة مخوفة لابد لکم من الممر علیها ای مردمان

برای کبر ایشان رسید و مهیا شوند عقب کرده خدا شما را رحمت کند در تحقیق ندا در داده شما را
در میان شما به جهت کوچ کردن پس چه معنی لنگ کردن و چه معنی درنگ نمودن است مهیا گردید خدا
شما را رحمت کند و بهترین آنچه پیش شما است از توشه و آن تقوی است و بدانید در راه شما بسوی معاد
و گذار شما بر پل صراط است و هول اعظم شما در پیش است و منزلها هولناک است که لابد است باید از آنها
گذر نمود ای عجب دلستان ... جانستان طول زین هواهای عشق و این آه های ناگوار
عرصه ناوک ... نا ... سوده ... ساز کار ... عالم
درون پادشاه ظلم ... دشت ... آباد
الحذر الحذر الفرار الفرار ... زین ولو مردم ... الغرار ... ابواب از حضرت حق مآب
نقل شده فرمود لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا و لبکیتم علی انفسکم کثیرا
و لخرجتم علی الصعدات تبکون علی اعمالکم ولو تعلم البهائم من الموت
ما تعلمون ما اکلتم سمینا اگر بدانید آنچه من میدانم کم می خندید و بسیار میگریستید
و هر آینه بیرون میرفتید از منزلها و عمارتها به بیابانها بر اعمال خود گریه میکردید و اگر میدانستند
حیوانات از مرگ آنچه شما میدانید از مرگ بیم و غم آن ... و لاغر گشتند در این
این حدیث شریف بود آنچه از حضرت روح الله ... کرده ...

والفقه

هر گوسفندان خود سوی چراند ره فرو بیند ... آن را گرفته بگوشش گفت الم تعلم
انک میت آیا نمیدانی که خواهی البته مرد از لاغری گوشت آن ... احوال آن را
از شبان سؤال نمود ... گفت شبان گفت نمیدانم غیر اینکه روزی مردی
بر و گذشت او را گرفت در گوشش گفتید ... حال چنین شد ...
هر چیز که کی گوسفندی ... آن را ... آدمی ...
... مانند آدمی ... ای آدم بس
ناوان ... آن باکشته ... دان دگر دانه بپرور شتاب
... تو ... خواهی برد ...
خود تو را مرگ ...
مسکین ابن آدم اسیر الجوع صریع الجوع ... ذا ... الاحوال ...
الاستقبال بصیر بالعیوب ... سریع ... فی السبر و لم ...
المصیر و الی ... علامه مجلسی قدس سره
العدو ... علی الحبوة ... نقل نموده فرمودند هر روزی
هواخیر می شود ... آدم ... کوی ...

خبر نگیری برای توشهٔ راهی دهم در روز قیامت هر تشنه را العیاذ بالله از این گواهی رسد طوبی لهم که غیط عمران
ملکان لقی و نعیم دو قوی از بنیل روانه سوی گشته در آن راه رهرو مهربانی که تشنه عنان عزیمت
برای صورت نافتنه و فیض حلاوت آن سالک طریق بهر کی سود دریغ فیشد گفته ما را لنوابه حاجت
لنکث تسلو ولا تکثر و فی النهار لا یرجع و العمر لا یعود و الطالب حثیثش رسیده تا در آن آثار
میکنه و کمی را اصغای طول مهید هر تشنه روز چون رفت باز نمی آید زندگی که گذشت عود
نمی نماید طالب اجل باشد حریص و شتابان است گفته ای راهب و زاد قیامت بیاری کار عاقلی
رمیت گفتند بر شهبان است گفته ما را اشتر گفت تزودوا علی قدر سفر کمه
از دنیا بقدر سفر توشه بردار بهر دائی بر ... ما را توشه نداریم دانگ حسرت بهر آخرت بر یم
و اغط شده عمر در زد سرار ذلت افتاد آهی هم نگردد از این دنیا حسرت نگاهی هم
اما ما خبر نداریم و قرار در قیچی کم رفت حوادث ایام جهت این منزل و مقام بار گشیده
دیغ آنکه بر سر بالین آینه امروز با فردا است و طلب اجل را به تیغ اجل و این خیمه عمر بر سر
ما خراب میکنند و اینقدر امهلت نیست در تکفن نفس کشته چه جای آنکه بلا رحضور رسد وا غیط
تن تو هست تا خیره در ستوران جان طناب رشته روزی منع او دندان صبح کنه شد
از رشته او روشن عمر دیگر چه چیز ای است زخیمه ازاداد بر طناب تعلقی ولا زخیمه تن
ابل

والبس قلندریت خیمه در ره جانان ما موشی دلشده حرص آنکه گریم قد بانت قمه نکتات
دل رنجان تمام کرده قفا لسرنه جیات تو را دار سفیدی موی کشته نمایش بر آن قد محت
رعنا گشته لام الف نفی مرغ جان آه است که بس بار جان نجر زبان و دو حسیه عصر دوران
نهان طعام مصائب جلیله احدی تر آه در سراج السعاده فرموده شخص پیر را دیا عرض کرده و صف
دنیا را الغراء فرمود چه وصف کنم از خانه ای که در آن صحیح وقتی درد است بیمار ابی است
و اگر بیمار باشد پشیمان است محتاجان در آن محزون و غنیا مبتلا و محزون حلالش را در پی حساب
و حرامش را در پی عقاب شبهه ما است و ملاهر آن نرم و باطنش حاق الامام فی الدیوان المنسوب
الیه علیه السلام تحرز من الدنیا فان فنائها محل فناء لا محل بقاء
صفوتها ممزوجة بکدورتها و راحتها مقرونة بعناء
مولف گوید آری لکذا حبنی حق واقی کلام امیر المومنین است بر منبر او ابناء دنیا ای عمارت
سرا راکه نشسته و چشم تاک ابا شسته اند پوسیده عضاد رمانده و شها در ظلمت آباد لحد خوابیده
نه هم با ما نه نیز با ما در نزد ایشان رنما اید و ار آن ابال سوال آیاه در برابر چه درکه غم دانی با
قصرهای زرنگار بشکنا بالمقابر مبدل گشته و فرشهای زرین بار خاک قبر تبدیل یافته شده
محله ای منزل گرفته اند و اهل آن محله مشغول و از یکدیگر گریزان در راه راه محله اهل آن هم

هم ایشان و کسی آمده و شده با یکدیگر نرانند فا بهای ایشان بهم پیوسته و هم دیگر را نمی بینند
و هم شهر با ما هستند ما هم را نمی شناسند در فا نهای قبر بر سر سنگ نهاده و با کوه کوه حسرت
خوابیده آری چگونه با یکدیگر آمده و شده نمایند و حال آنکه سنگ بر اجزای ایشان را خورد کرده
و سنگلاخ قبر استخوان ایشان سود در هم شکسته سفری کرده اند که در آن امید بازگشتن نه بوطان
عرق شده اند از آن حلال در نه هیهات کلا انها کلمة هو قائلها از بازگشتن بحر نار
بزبان دل نخواهد گذشت و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون در وقفات ان
برزخ است که در آنجا گرفتار خواهند بود و قیامت شد در جلد اول از کتاب جم ناسخ التواریخ
در ظل احوال ... اللابل اسطورات آنجا بر ذرفموده یا اباذر کرم مستقبل یوما لا
یستکمله و منتظر غدا لا یبلغه چه بسیار کس امروز را در آید و شب نبرد و چه بسیار کس انتظار
فردا برد و مهلتش مهلت نکند دارد از فصایح لقمان است صاحب ذخیرة المعاد نقل نموده ای
فرزند پیش از تو مردان از برای اولاد جمع اموال بسیار جمع کردند نه مال از برای ایشان ماند و نه
اولاد و نه بکدی در کار و حقو نار و ذخیره از وصیت است شعر اگر جان مروند بی بیند
دل از دنیا بنینش برگیر همه حکمت ترزو نباشد بلکه بر پیچ چشم بنیا مبت
ز مه و اماو آخرت عروس برون نیاید نظر تکی عروس هیچ شالطان به پاسبان منکر
نظرت

نظرت و مرتر اتهیر اسم این غفلت از تو مقصود باز دارد نورا که موعود از کتاب
مستطرف ملاجعفر عقد ای العاشر که قال النبی صلی الله علیه و آله ان اشتد الالم علی المیت
حال الدفن الغسال و اراد الیغسله فیخرج الاثم الشباب من اصابعه فیخرج قمیص العروس عن بدنه و
یرفع عمامته عن راسهم و عند ذلک ینادی روحه حین یرى بدنه بصیح کل الخلایق الا الثقلین فیسمع
یا غسال بالله علیک ان تنزع ثیابی برفق فانا الساعة قد استرحت من مشارته ملک الموت
فاذا صب علیه الماء صاح کذلک یقول یا غسال بالله ما رک علی لا جرا ولا بردا فان
جسدی مجروح بخروج الروح فاذا فرغ فی غسله و وضع فی کفنه قد شد موضع قدمیه نادی
بالله یا غسال ان لا تشد کفنی را اسی حتی یری وجهی اهلی و اولادی و اقاربی فان هذا اخر
رویتی فانی الیوم افارقهم فلا اراهم الی یوم القیامه و اذا خرجوا المیت من الدار نادی بالله
یا جماعتی لا تعجلون حتی اودع داری و اهلی و مالی ثم ینادی بالله ترکت امرئتی ارملة فعلیکم
الا تؤذوها و اولادی یتیما فعلیکم الا تؤذوهم فانی الیوم اخرج من داری فلا ارجع ابدا فاذا
حمل الجنازة فیقول یا جماعتی صلوا تعجلون حتی اودع داری و اهلی لا تحملونی حتی اسمع صوت
اهلی و اولادی و اقاربی فانی الیوم افارقهم الی یوم القیمه و اذا علا الجنازة رجع لحقل اهله

واصدقائه من المصلین فیقول یا ابته یا اخوانا کنت اعلم ان الموت ابرد من الزمهریر فی قلوب
الاحبا ولکن لا بهذه الساعة واذا اوضعه فی لحده لیقول یا ابه یا وارثاه صحبت بالاکثار و
ترکت لکم فلا تنسونا بکثرة خیرکم وعلمتکم القران والادب فلا تنسونی بدعائکم شرلطف
کوید خوش حال و فرخنده کی احوال هنگام مردن و زنان حال بهتران آن لحظه آشکار و آدم
بدید ار میشود و دنیا چون شمع سحر منور و جسم از نقل بعضویش در مرتبه فوت گیرد و بدین
حال وزیرته حضا و لاجل الابدال علی بن ابیطالب علیه سلام الله الملک الواهب البته کدام است
وهم اینها و در آن دم از آن بیشتر در دنیا و ترک وی ملک حبیبی نور ابیت فرمان دهم
عزرائیل بدار اقبض روح نامراد و وارث من ان والدلیل ذلک الحدیث روی الاصبغ بن
نباته قال دخل حارث الاعور علی امیر المؤمنین حسین رکبتاه متغیر اللون فقال یا حارث
ما اراک کنبا حزینا متغیر اللون فقال یا امیر المؤمنین ولکیف لا اکون کذلک فقد کبرت
سنی ورقد عظمی واقترب اجلی فقال امیر المؤمنین روحی له الفداء ولیفرح له الوقا یا حارث
من لیت یرانا من مؤمن او منافق قبلا لیعرفنی طرفه واعرفه بنعته واسمه و ما فعلا
وانت عنه الصراط معترض ولا کیف عنده ولا زللا اقول للنار حین توقف للعرض
ذریه لا تقربا الرجلا ذریه لا تقربه ان له حبلا بحبل الوصی متصلا ابشرک من بارد

یا علیاء تخاله فی الحلاوه العسلا قول علی لحارث عجب کم ثم اعجوبه له حملا
صاحب زینتا المعارف فی منیر الحیران حکایت را بدین نمط لفظ نموده از ابوداود لعقاری داود
از حارث همدانی الغرض حارث بعد ازین روی بخانه رفتند و پس از آنکه مدت بسیار گذشت در روزی
آمده و از علی گوید فدای تو شوم محبت از ... به را گاه فردوس وعده حارث را از آن است
لعنت جان حارث فدای تو که تو در حق وی چگونه اوست هزارم زاو حال اکنون حالتی تو در آن کوشش
رحمان بی برایت که ددلم آغشته است محبت تو فردوس حارث غم مخور در روزی که جان
کلثوم تو میرسه ازین تو که تا اینکه خواهی رسید ای حارث در وقتی که بر حوض کوثر رسی دیده منی ای
که زیکبم از حوض و مشتاق من بماند تا تو در پیاله از آن شرح کنید خواهی دید آنکه بال او را
نوروش وول توش از شو در آن وقت از ضرر اطاعت خواهی گذشت خواهی دیده لوا احمد در دست
می بینم وارمی منور رسد آنچه یا مشاء الله تابوت با والدیش همچنین را همیشه براق کنم با فلک
اسم و دامنت لوحش زاب گروه در ساحت ارض نسیم عطوفت در مذاق ... رخ
عذب کرده العذاب حصنم او کهشا خدایا سرفرازم کن بهر رخ او کشادی انیدعوت
تمایم مستجاب تمام جوش چون کنی با قوت روید از زمین باد هوش چون کنی الماس بارد از سحاب

باز حکیم قاآنی ملک لشرافت پس مطابق گفت گر صد بار لعنت بر هر یک تن
از اینان عصر شخو نمود ولی این بنده از این باب میسرود هر چه شبه بر مگر زرازد و بس بشوید
ناشر مرادم حارث از آن چشمه که لارست میاطعن تو هر چه تر است گنده است باشد
تو هر چه کناه است تو از آن است فانی سرور مغفور صاحب زینتا المعارف از کشف الغمه نقل نموده
در لعنت مرتضی بعد از نشسته شبهی مهربی دا در جناح رحلت از دنیا بود جمعی از ارباب ایمان از طایفه
عثمانیه حاضر بودند وسیه شبهی جوانی بود لب رحیب الوجه واسع الجبهه یکدفعه در صورت او
نقطه سیاهی نمودار شد و بتدریج زیاد شد تا تمام صورت او را گرفت مردم در حاضر بودند
مهموم شد هر دو طایفه عثمانیه را سرور دست داد تمام بر اینکه رسید و زبان ایشان گشته دیده
در ناگاه دیدیم نقطه سفیدی نمایان شد و بتدریج زیاد شد تا آنکه تمام صورت را گرفت و گفت
صورت نورانی گردید و اثر خنده و بشاشت در چهره او پدید گردید پس از این قصیده را انشا نمود
احب الذی من مات من اهل وده تلقاه بالبشری لدی الموت یضحک ومن مات
یهوی غیره من عدوه فلیس له الا الی النار یسلک ابا حسن تفدیک نفسی واسرتی
ومالی وما اصبحت فی الارض املک ابا حسن انی بفضلک عارف وانی بحبل من هواک امسک

دامت و من لمصطفی و من عترته وانا لغاوی مبغضیک شرک مولانیک یا من ومن بین العهد
وعالیک معروف الضلالة شرک عهد ساس الوعظین این داستان را با این مال عنوان فرمود
در سید استیعی چه شیرین ... لوزیت آنکه فاطمی بشه سید الشعرا الملقب بجده والاثنی عشر بود
ومعاصر امام جعفر صادق حرفی شهری عاصی ... چنانچه روان تیره و دانش شد از شیعه تجملی
تمام کرد امام ... امام رسید ای در آخر بیان به بیان تو کام مکار وی در دهان زبان به جان تو کام
شکر ذکار و خانه حکم توکنایات سطر و نکار نامه علم تو کی فکان حکایات مهد با شرح داد حضرت
بیا دلش ... لعف ... قدم از آنکه استر سوارش حاضر شود پیاده راه بسیع نمودی تا اینکه
فیه بکو آنچه را در آن ... ازو برکت انفاس حضرت لو یا کرده ولعنت کعبوتی چون چون را ایم
دیگر بعد رای زار اش کشید در روم جین پر منور کرد سید شهید تسمی رباضی ششتری در منحوان این کار
آن آن ارد اظهار رضایت آش نگار گشت سخصرت با اسم الله والله اکبر ولعنت ان الله یعفو
ولیغفو قدرت بدینا عیرا اکنت دانیا ومهانه سیه التاس جعفر در مسالی الوعظین از فضل
نامی روایت شده در روزی بحضرت علی بن موسی الرضا رسیدم گفتم میخواهم قصیده بخوانم فرمود
بخوان پس امر کرد پرده ها کشیدند و بعضی از ابواب حرم را گشودند زنان عقب پرده نشسته
و من قصیده لام عمرو را خواندم تا رسیدم باین شعر وجه کالشمس اذ تطلع

بغیر صورت مبارک امیر مؤمنان چنین آفتاب درخشان است ناگاه آواز گریه از عقب پرده بلند
شد حضرت بزرگوار [illegible] العلن [illegible] فرمود فعند ذلک ابکیت [illegible]
از [illegible] صورت وفور برحمه الله غذا الیش بیا برزد هلت یا مولای انی رایته
یرکب المعاصی فعاش برحمه الله هلت رایته لیشرب النبیذ الارسنع فقال تمنع
بالخمر قلت نعم قال برحمه الله وما ذاک علی الله العزیز ان تغفر لمحب علی بن ابی
طالب شارب الخمر [illegible] بیا برزد [illegible] علی سوی [illegible]
لکهم حمد [illegible] بر ولایت آل ابی طالب جعلت حب علی حسنة لا یضر معها سیئة
و بغض علی سیئة لا ینفع معها حسنة حبه اکبر اذو زحل سیئات الخلق ماز حسنات
مولف گوید مقصود [illegible] حال اشراو ذاکر [illegible] شارب هر خالف لعم الله شارب
خمر [illegible] و ده [illegible] خیال از این گونه کفر بر زبان القلوب آن [illegible]
و پیشوایان کمک کنند [illegible] و رحمت [illegible] بصالح طاعت عنایت دارند و از رحمت خود
دریغ نفرمایند البته شنیده باید [illegible] امیر المؤمنین حضرت ابوالحسن ازمدینه بدائن در حین احتضار
سلمان و برحق [illegible] غسل و [illegible] دادن و نماز آن بدن [illegible] پیران داین [illegible]
بر قبر [illegible] هر بدن مبارک نوشتی وفدت علی الکریم بغیر زاد من الحسنات والقلب

السلیم

السلیم وحمل الزاد اقبح کل شیء اذا کان الوفود علی الکریم همانا [illegible] ارکان امر العرب
از [illegible] مصر [illegible] بر مالک اشتر بود و [illegible] رحمت این [illegible] با مهر و وفا قلم [illegible]
[illegible] بادا بی مدد مالک اشتر است [illegible] امیر المؤمنین [illegible] از رجال فرمایش را
بیان شاء الله [illegible] مالک بن الحارث الاشتر النخعی لقب [illegible] اشتر و در التقاط
مبارزان جنگ آور از خروس [illegible] ازین جا [illegible] اطراف تاج بخروس دارند معاویه ورا
تشبیه فرموده از کبار اصحاب و عقلای جناب اختصاص او بحضرت امیر المؤمنین روشن تر از آن است
[illegible] صاحب مفتاح الجنان محمد شفیع بن محمد رفیع [illegible] شهر و فضلای شهر متبحر [illegible]
[illegible] تحریر شاه بازان دانش و نکته پردازان بینش بود چنین [illegible] شکر بار [illegible]
[illegible] تقریر و تحریر [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ما [illegible] علیه و علیها رحمه الله الملک الاکبر
از کتاب [illegible] از جمله عقلا روزگار و دلیران [illegible] قوم و خطیب
و فارس [illegible] از ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه [illegible] اگر کسی سوگند خورد در عرب و عجم
مثل مالک اشتر خلق [illegible] [illegible] هزار [illegible]
[illegible] اگر [illegible] شجاعت اشتر از او پرسیده در جواب [illegible]

در دو صف [illegible] حیات او اهل شام و ممات او اهل عراق را منهزم گردانید و او [illegible]
امیر المؤمنین در حق او فرمود چنانچه صاحب [illegible] الملوک [illegible] نقل فرموده حضرت فرمود
یا مالک کنت لی کما کنت لرسول الله از آنجمله در نهج البلاغه امیر المؤمنین فرمود [illegible] مالک را ستود
و کان رجلا لنا ناصحا و علی عدونا شدیدا ناهیا فرحمه الله فقد استکمل ایامه ولاقی حمامه
نحن عنه راضون باز در نامه اهل مصر نوشت اما بعد فقد بعثت الیکم عبدا من عباد الله
لا ینام ایام الخوف ولا ینکل عن الاعداء ساعات الروع اشد علی الکفار من حریق النار
مالک ابن الحارث اخو مذحج فاسمعوا له واطیعوا امره فیما طابق [illegible] فانه سیف من سیوف الله
باز از کتاب مفتاح از صاحب طرائق [illegible] فلاح از شاه ولایت پناه نقل [illegible] خبر
وفات مالک [illegible] عرصه دین بحضرت امیر المؤمنین رسید آه سوزناکی از سینه برکشید
و فرمود رحم الله مالکا و ما مالک عز علی هالکا لو کان صخرا لکان صلدا ولو کان جبلا
لکان فندا و کانه قد منی قدا رحمت خدا بر مالک باد [illegible] از جانب [illegible]
[illegible] در شجاعت [illegible] حقیقت [illegible] سنگ بود سنگ سختی بود اگر کوه بود کوه بلند
صاحب شکوه بود گویا خبر فوت مالک کمر مرا شکست در روز [illegible]
بر لشکر معاویه حمله آورده هر دفعه یکی یا بیشتر را پاره کرده در حرب صفین [illegible]
نموده [illegible] حالات خجسته دلالات او در این مجلس [illegible]

جاداری

جاداری [illegible] مردمان [illegible] را اعلام [illegible] رسید [illegible] از عتبه علیه علویه بامارت مصر
مامور گردید معاویه مطلع شد سراسیمه و مضطرب گشت دفع او را اهم امور دانسته پس از
فکر بسیار قرعه این مهمت بنام دهقانی فارسی آمد [illegible] نوشت
مالک اشتر در شجاعت و شهامت احتیاج توصیف ندارد هو السهم فی الهیجا هو الرمح
فی الندی هو الغیث واللیث الذی جاد مغدقا جود او [illegible] ابر و خشم او در تقابل
[illegible] هزبر و تیر او پران عقاب متوجه ولایت مصر [illegible]
در وقت عبور اگر [illegible] استقبال بجا آورده [illegible] خاطر [illegible] فارغ
گردان [illegible] خراج از تو برداشته از جمیع مؤنات و تکالیف ترا [illegible]
میدارم [illegible] رسید [illegible] در منزل [illegible] شربتی از عسل
زهر آغشته بود حاضر نمود مالک [illegible] آن [illegible] بعد از آن
[illegible] رحمت [illegible] مدینه [illegible] صاحب [illegible] امیر المؤمنین
[illegible] این گونه [illegible] چنین مالک اشتر [illegible]
[illegible] آن [illegible] خانه [illegible]
[illegible] تا آنکه [illegible] مناجات کرد [illegible]
[illegible] از اصحاب [illegible] آیا [illegible]

تجهیز نموده آمد و در مقام حیرت در معرکه کربلا و کوفه الموحش چون مالک عالی بمالک ارواح برود
تا ماه طلعت بهتر از ماه پوشش شاه ولایت از برج آنجا نه طلوع نمود پس از تجهیز و تکفین
گریه بسیار کرد و بعد از لحد چیدن وداع از زهرا همیشه بخشید بر شاه مردان بر تربتش
ملبوس قرآن مستطاب گفته آن حضرت با حسرت که با آلود ... به نفس عبارت [illegible] زینب
[illegible] رسیده ... الکنون [illegible] سؤال التوحید و نبوت گفت جواب داد از
پرسیده گفت نام کسی [illegible] سؤال میکنید در [illegible] حال [illegible] و طریق [illegible]
سرود [illegible] از کوفه [illegible] بالای مالک اشتر [illegible] عشق [illegible] بالای [illegible]
چه گذشت بر قرآن [illegible] عباس [illegible] کربلا با هزار و [illegible] زخم
افتاده [illegible] الکشته [illegible] حجت [illegible] عالی برادر
آمده ولی چه [illegible] کشته افتاد و لما
رأت حبیبان اخیهما [illegible] العتیق کالبدر [illegible] الدجی مطروحا علی الترابة
الرمضاء [illegible] علیها التحیة الدماء وقدرانه سنین فی حضن امها فاطمة الزهراء وحجر جدها
محمد سید الانبیاء واسه سید الاوصیاء [illegible] لسانه وتقبیل صدرها ونحره وسرته [illegible]
وهو [illegible] فی الطعان والفراق [illegible] غشی علیها حتی
المقدرات المتحیرة من [illegible] المعشق الدائرة حول الدین [illegible] واغفر [illegible] الله
تمته [illegible] القوم الطالبین

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم　　بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی یفتخر بمعرفته وعبادته وشکره العابدون والمسبحون والمهللون
والصلواة والسلام علی من یفتخر بوجوده الاولون والاخرون وهو نبی الرحمة وشفیع
عصاة الامة ثم علی آله الذین هم آل الله وانوار الله بجمیع ما سوی الله علیهم سلام الله
ولعنة الله علی اعدائهم ومخالفیهم ومعاندیهم ومبغضیهم من الان الی یوم لقاء الله
وبعد فقد قال الله تعالی فی کتابه الکریم وخطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم وآمنتم وکان الله شاکرا علیما ترجمه ظاهرا آنکه
[illegible] بندگی و عبودیت و عمده [illegible] مغفرت ربوبیت زاد یوم معاد و علائم و
علامات مومنین و عباد صفت رفیع ترک شکر است ببارگاه رب العزت
که عمده فضائل نفسانیت و تحفه راه سعادت ابدی است هر کس را راه وصول بآن
میسر نه [illegible] و دلکشی [illegible] خالق اکبر جل شانه [illegible]
و قلیل من عبادی الشکور کم [illegible] من شکر گذارند در ترغیب شکر همین کافی است
که بعلاوه صفت خداست [illegible] و الله شاکر علیم اول کلام اهل البیت [illegible]
حمد خداست صاحب مرآة السعاده [illegible] نقل نموده که چون روز قیامت شود
منادی ندا میکند که حمد کنندگان برخیزند [illegible] برخیزند [illegible] از برای ایشان [illegible] بعضی
کنند

رما در فراتی نعمت گشوده اند
چندانکه ما بغفلت و عطلت فرو رفته ایم

کنند و اینها داخل اینها نشوند عرض کردند که این هستند حمد کنندهٔ کان وجود کسانیکه خدا
را در هر حال شکر میکنند شکر حالی است لطافتی که ناشی میشود از شناختن منعم مفیض و احسان
آنکه نعمتهای دنیوی چه از جسمانی و چه روحانی و چه نعمتهای اخروی چه از ظاهر و چه از
باطن همه از جانب خداوند است خوشی که تحصیل از وصول این نعمتها حاصل میشود موجب
آن نقلیب دل و ارکان زیرا که شکر را سه اصل است علم و حال و عمل علم شناختن
نعمت است از خداوند تبارک و تعالی عمل هم بدل تعلق دارد هم بزبان بلکه تمام اعضای
انسان اما حال آن شادی دل است پس از دیدن نعمت حاصل میشود اما علم آن است
که بداند که نعمت که هست از بالا و پست بدون تشکیک احدی بر شرکت جز الله
مختص است بخداوند بی شریک ما دام که در این نعمتها دیگری را بین یا اسباب را
در میان بیند شکر تمام نکرده است چنانچه در گاه سلطان خزانه دارش که بدو چوب
نقلیل کسی بدهد از خزانه دار نسبت کی الکه او داده دادن از خزانه دار است لیکن
حکم شهریار است کذالک اگر تو نعمت روی زمین را از باران و ابر بدانی
کشت را از باد نهمی اینی شکر بگذری وقتی هرگاه بدانی که ابر و باران و آفتاب
و کواکب هر چه هست تمام در قبضه قدرت خداوند است فرمان مسخر یند مثل قلم در
دست کاتب که قلم را اصلا حکم نباشد در این نوع از شکر حسن منظر بر آید در هر گاه
نعمتی بو رسید

نعمتی بتو رسیده کسی بتو داد و تو او را از آن مرد بدانی باز در نقص زیرا که اگر چه اینهمه صورت
سبب نباشند لیکن مثل مصنوعی بند که کس نه هر تمام بر نوع این مانند حضرتی دارا سلطان باشند و در
دست اینها نظر سببیت و اینها مانند قلمند در دست کاتب او وقت می توانی شکر بجا آوردن
بلکه همین عین شکر است دیده ای خواهم سبب سوز که بدری تا سبب را بر کند از بیخ بن ای
مجموع علم شکر اما عمل که تعلق بدل و زبان و تمام اعضا دارد آنست که تو در دست هر کس
هر نعمتی ببینی رشک و حسد نبری هر خواه خلق باشی و ضمیر دل از ... برای ...
حمد خدا کنند و شکر اله نماید ارضا الجواهر و زوال نعمت او خواهد که خدا ...

الحمد لله رب العالمین علی ما در من نعمه عز اسمه و علا الکافل الرزق ...
ان احسنوه و ان لم یحسنوا عملا سبحان من عظیم قادر صمد ...
الجن و الانس و الاکوان حمده مسخرون لدیه متجد اذللا ان هو برحمته من صنعه ...
سوی لقید رته من لطفه رجلا مولا تقصر و الادهام عاجزه و اتهتدوا الی ادراکه سبلا

اما عمل تن آن بود که تمام اعضا نعمت است از نعمت او اگر او را الگ روا رکر برای
همان حضرت باری آفریده و محبوب خداوند است که بها مشغول باشی چون نعمتی
را در معصوبی صرف کنی کفران کردی و الکفران نعمت محرومی سعدی یکی گوشی گودک
ما بلید سخت که ای رود العجب کش بر کسته تحت نر انتبه را دوم که هرم شکی یکم
گو دیوار

کو دیوار سجده نکنی زبان آمد از بهر شکر سپاس بغیبت نگرداندش حق شناس که گذرگاه
قرآن بند است گوش به بهتان باطل شنیدن مکوش دو چشم از پی صنع دیدن نکوست نه
عیب برادر فرو گیر و دوست سعدی علیه الرحمه در جامع الاخبار نقل فرموده از رسول الله
دار حرثیل و ار خدای عز و جل که فرمود اهل ذکری فی نعمتی و اهل شکری فی زیادتی و اهل
طاعتی فی کرامتی و اهل معصیتی لم اقنطهم من رحمتی فان تابوا فانا حبیبهم فان تابوا
فانا طبیبهم فان لم یتوبوا فانا المعاتب و البلایا اطهرهم ازین جا در شکر است قید موجود
و صید مفقود و میفرمود اشکر قید النعمه الحاضره و صید للنعمه الغائبه شکر نعمت منعم حقیقی
میسر نشود برای هیچ نیک و بد مرآنکه بداند چه قدر نعمت ما عطا فرموده که هر نعمت
موقوف و مشروط بسیار است و انتفاع از هر نعمتی نیز موقوف است بر اسباب بسیار نفس که
جمیع موجودات ارضی و سماوی در وصول آن نعمت و انتفاع از آن نعمت دخیل میباشند
اگر چه آن نعمت قلیل بنظر آید مثلا تفکر نماید در یک نعمت کوچکی از نعمتهای خداوند
مثل مژه چشم او و آن در مژه چشمها تفکر نماید که این موی مژه چگونه نعمتی است که خداوند
در ملک چشم او رویانیده و چه نفعهای بسیار که هست او دارد از زبان و حسن او و نفع
او ببیدن و چشم و غیر آن و تفکر نماید که این مژه قائم نمیشود مگر ملک چشم و تقوم ملک چشم
است و لقای چشم سر است و لقای سر بیدن است و لقای بدن بغذا است و غذا حاصل
نمیشود

نمیشود مگر از زمین و آب و هوا و باران و ابر و آفتاب و ماه و وجود آنها منوط است با آسمان
و وجود آسمان ممکن نمیشود مگر با افلاک دیگر و مدبرات و لطفی مدبرات موقوفست
بحمله عرش و اهل حروث و لوح محفوظ و قلم و غیر اینها زیرا که جمیع اجزای عالم امکان
مثل شخص واحد است که بعضی از آن بر ربط بعضی دیگر است پس هرگاه تفکر نماید
در این نعمت حقیر که جمیع سلسلهٔ ممکنات مدخلیت در این نعمت قلیل دارند سید سجاد
علیه السلام در مناجات خمسه عشر در مناجات شاکرین عرض میکنند و شکری ایاک یفتقر الی
الی شکر فکلما قلت لک الحمد وجب علی لذالک ان اقول لک الحمد علی ...
اگر بی خدا را هزار سال سجده کنم بنها بر لقو بر این پس او عطیه کعب شکر نعمت یکروز هر آینه
شکر آن نعمتها را بجا نیاورده ام و آن هزار سال هزار سالی باشد که هر سالی از آن هزار ماه و هر
ماهی هزار روز و هر روزی هزار ساعت و هر ساعتی هزار دقیقه و هر دقیقه ای هزار
سال باشد احوال شکر گذاری مؤلف کوید که صاحب الابرار ... المغربی از آنها
انبطار خوب و ارباب ای قسم شکر گذاری مرغوب که هر شخص خواهد بگیرد شکر تمام
آن روز را گذارده میباشد صاحب ... و ارشاد فی یوم ... نقل نموده که هرگاه
داخل صباح و شام شوی سه مرتبه این دعا را بخوان اللهم انی ما اصبحت بی من نعمة او عافیة
فی دین او دنیا فمنک وحدک لا شریک لک لک الحمد و لک الشکر بها علی یا رب حتی ترضی و بعد الرضا
اوله

هرگاه این کلمات بگوید اداکرده خواهد بود شکر انچه را که حق تعالی باو انعام فرموده در این
روز یا درین شب مگر باین طور شکر گذاریم والا انچه قسم میتوان شکر نعمتها بجا آورم هر
نفسی می بیارم زو دار شکر قوتت که شکر ندارم که در خورد اوست عطا شب
هر موی از وبر تنم چگونه ادبوی شکر کنم هیچ وجه خدا را شکر ما احتیاج نیست نفع
رسیدن برای خود ما را نیست گمان نما سلطانی را درحق ملازم و چاکر لطف
هست ونه آن غلام از نزد سلطان دور است واز زبان تنی بگو ر سلطان برای
اسب و فوج فرستد که بر کنگوردی رسد صاحب منصب نماید و التفات فرماید و لیکن
از دوری و نزدیکی سلطان نفع و ضرری برای پادشاه مترتب نیست زیراکه از او
چه بر می آید صد هزار مثل او ولیکن از او در نظر دارد هرا از ذهاب و ایاب فرقی افزوده
و کاسته نمیشود حالا اگر غلام بر اسب سوار نشد خدمت پادشاه رسد که و فوج راه هم
تلف کرده باشد شکر نعمت سلطان کرده که برار فرمانش نه نهاده اگر بر اسب نشیند
در راه فرار از سلطان گزیند مرحمتها تمام کند کفران نعمت نموده هرگاه فوتش نشود
و بجای دیگر بجو نشود از انهم داخل در کفران میگردد فذالک هرگاه حضرت الله نعمتها دادن
ملکند صرف در طاعت و عبادت که خدا نه فرموده نماید او بنده کر است و هرگاه
در معصیت صرف کنند تا دور افتند کفران کرد و اگر نه در طاعت و نه در معصیت بود باز
هم

باز هم در کفران نعمت باشند اگرچه در وجه معصیت نباشند و کسی که شکرانه نعمت نمود
و صرف در رب العزت نمود و نو در روح قوی اثبات و ثبت شده باشد که باید در هر یک آغاز جوانی
سلب نعمت از دنیا مع ذالک کله خدا از ان بنده نمیکرد و آرد حرفش میرند اگرچه را
بیچاره ضعیف اخذ نعمت باشد دلیل بر کلام محترم اینکه مردی لعل در بن ابراهیل در روحی
و تهی دست بود روزی ملکی بروی نازل گشت و گفت حق تعالی نزا نعمت کرامت داشته
در جوانی میخواهی یا در پیری او با عیال خود مشورت نمود که بعض بابد الفقر فاقه ببریم و
گرسنگی خوریم همه و سرفداری ناکرد ار فرمان حالی اگر خشم بد بریم از تقدیر پشیمان
دامن عصمت بمعصیت آلایند و چون سگان گرسنه نان ربایند چون سگ در
بندهٔ گوشت بافت بهرسد کسی شرکصالح است با مزد جال گرسنه بچه خودش
شنیده در کارهای عظیم و خوف اندازد و از ملامت وند امت و غیر دنیا نیست هرگز
با گرسنگی فوت هم هم نماند اخلاص عنان از کف نقوی ستانند مگر شی خوردن
و هیچی نان خشک آوردن از طاعات و عبادات بی نصیب و در هر امر از امور شکاکی دیگر
از عقوبت آخرت نترسد و حلال از حرام نشناسد سی را چون کلوفری برآید رشادی
بر جاید که این استخوان است و کر نعش دو کس رو دیگر برند بکم الطبع نیند ارد که بمان است
غرض تو امید و رکفت در جوانی اعتبار کن که نعمت در جوانی خوب و در عنفوان شباب
مرغوب است خداوند نعمت را برایشان تمام کرد و ایشان نیز ابواب خیرات و مبرات

بازهم کفران نعمت باشند ~~اگرچه در وجه~~ معصیت نباشند و مبرات گشوده او فات
خود را صرف امور خیر نمودند چون نوبت به پیری رسید آن ملک آمد که الحال فقر را آماده باشید
آن مرد با زن خود حال را بگفت زن گفت ما ملایمات ملکوی که حق تعالی بوصف مانی نعمت نیست
زیرا که مبدا اند ما در معامله شکر بوده ایم و بجز طرق خیر را بسته نیافته ایم نموده ایم چون مرد صالح
باز گشته این بگفت و تصدیق کرد که حق تعالی نعمت را برشما خواهد گذاشت معلوم باد
که هنر یک مشوره با زن معایب و سنیده آمد و این از نوادر است و نهاد در کالمعدوم
که در هر جا بنا باید با زنان مشورت نمود و خود فرمود مضمون طاعت منحون و شاورهن
و خالفوهن مشورت کنید با نسوان و مخالفت نمائید اینکه از این مطلب را باید اقدام
داشت و نقطه هنر با قصه سه قول را مرد باید اشت ما حصل کلام آنکه مرد صالح بود
در بنی اسرائیل ملک جلیل بواسطهٔ یکی از پیغمبران سه دعا مستجاب بوی کرامت فرمود آن مرد
حکایت را با زن خود گفت او التماس کرد که دعا کن تا من جمیله ترین عالم گردم دعا کرد
حالی همان حال عاید آن زن بد خصال شد چون خود را جمیله یافت بنای بدفعلی گذاشت
شوهر نیز نفرین کرد خدایا این زن و دو رخ مرا سگی کن که زن بد در سرای مرد نکو هم در این
عالم است دوزخ او بصورت سگ شد اطفالش الحاح کردند بصورت اول بدعا
عود نمود هر سه دعا بر زن میشومه تلف شد نتیجه مکر را شنود زن و قبول قول او نمودن زنان را
ستانی

ستانی مکان را ستانی که بیزنها به از صد زن ~~بارها~~ ~~زنان اقربا~~ پر دود ~~بود~~
~~خانه~~ به جهان ~~بازی~~ ~~این~~ پر دود باشد که واقعا که مشیو مرد زن مقید بدور
و لحسب است بود که گویا در جهنم آتشی را برادر جانش میبارند و مانند برد که اگر زن
نمیرد مرد هردم از دیدنش میرد حکایت کنند زنی تند خو و سلیطه این را ابرو
که کشی از شدت پیری دایه بر الحان است با تاریخ او رنشی جهان گیسو شمیده
قامت خمیده دندانها ریخته لبها آویخته دیده نمناک چهره غمناک هرم
سفید از اطراف صورت گذشته چانه با سینه بخی گشته ابروش پرده سعدی رها
رقو بسته و چاروب ترکاشی رهینی چشم بر خانه مرد در آمد که هر ساعت از دیدن
آن بدچالک جان آن مرد بر لب آمد تا از آلخانه بنکه در آفت خدا بپرهیز باید نمود
زن ناخوشی تند و بنا شدن عالم بر خود زنان قرفه جان در تیشی از تو لجا نورم
به نسبتی زن بدیه آمد و در از روشنی که خود رنجید که آیا اینچه حال میرد و در آن
مقام جان کندن خیم زن برشوهر رحم نمی افتاد و نداد که شوهر اکنون میمیرم آیا تو چه کار
میکنی مرد دیگر طاقت نیاورد گفت هرچه متبعه نشود جواب این زن اگر تو بمیری بیدانم
چه کار بکنم بار ی سخن در شکر و شکرگذاری که قلم بر شارر بنها اینک دو حکایت بیان
نمود که خاتمه از لطف بخود یکی از ارکان شکر صرف نعمت است در مصرفی که در آن رضای
منعم است و جای دیگر نبودت که لازم است از شناختن چیزهائی رضای الهی در آنها و وجوب او هستند

باشند و دوستی امور که مکروه و خلاف رضای او باشد مکروه باشد تمکین از اداء شکر و شکر
کفران محو باشد از جمله اعضاء و جوارح عرض شد از قبیل چشم و گوش و دست با شکر نعمت آلنا
و رصحبت و دیگری دل است دل که محل نزول رحمت اله و جای پادشاه است
دل امین بارگاه غیرت است دل بهای کارگاه ادب است دل چه باشد خزانه اسرار حق
خلوت جان و سر اسرار حق عارف جان و محرم است از وی سر زانکه نشناسد مخصص نگر
شکرانه این وحده داشتن این منزل دوست داشتن و ارادت و اخلاص به محبان حضرت اسد الحق
علی ابن ابی طالب علیه السلام اسم الملک الواهب است و دوستی و شکرانه نعمت ورا از جمله اشیاء که دلیل
آورد که همان دل و شکم و جگری و دیگر نطفه قطعه کرد و داد بالحال برات نعمت شاه ولایت
شمخید و علم و ی رب العزت میکشید قلب المعرفه و نفس القوه هاشم ابی عتبه جان
نثار امیرالمومنین فی القوه علی ابن ابی طالب که در حقیقت جان خود فدای پادشاه مؤمنان کرد
و شکرانه دل مهربان را بجا آورد خامه مشکین شمامه بنا سبب مهر امیرالمومنین بر حال
هاشم ابی عتبه رسید و بذکر شهادت آنمرد کشید و تفصیلی که تفصیل ویرا نویسد
احوال ابن حجت علی و امثال اینگونه از ملازمان پادشاه فتح علی که شاه سپهر بی فروغ مهر
و معرب بی حضور شمع و گلشن بی وجود گل و عقد بی رابطه نظم و سلک بی واسطه عقد و کعبه ای
بی مناو شعر بی مضمون بی فصاحت و بی چه فایده که بهنگام تحریر از شهادت آن شجاع
بی نظیر چون بخاطر خطر میآید که شاید رشک غم از دلم سر کشد و قلم را آن قوه که بیان حالم
کند

گفت و لم یلبس کتابیه حاکیا عن عذابه و لا ملجئ الی و لا مدادی منی و داون
ازکسانیکه لحظه ای توقف و تعلل از امر قاتل رجب و فرزند دلقد نشسته بیاری ابوالحسن بر جان
و الجزید و برای غریب مقاع بر بازی بر طرف باوی به آرام معبد و بد ما قاتل ابطال و شیخ
قتال هاشم مرقال بود که برای این بدین لقب شهرت نموده که از بس در یاری رزم ارزن
شده چالاک و سرعت کننده تر تموم به باک بود و سبب بود و بدو نگر بر سپاه
منضم بود بدینرو مرقال گشته و رماحی خوانده چه اهل لغت نویسند مرقال نوعی از رو
و شمشی در ریدن است و هاشم ابی عتبه این نوع کشنده طالقه ظالمه بود و شمشاد دامچه
چه کرد نهان و رحم در دریغ روی چه گیر و مکانی چه رشت انضر نیکی و مانا است
رشت ملزم بیکی زبانست بر گوه بر بر گفتی ابر امور که پای راستی او
دست بجو بحری کوه طوفانی کو بر مانند شهید لعل محمد که در روز فتح مکه هاشم ابی عتبه
اسلام آورد و در جنگ نهج بامحمد سعد وقاص در قادسیه همراه بود دانا بیرون دیرون
از و بسیار روجو داکند و آنقدر اخلاص بامیرالمومنین که از شدت شوق بیعت دست
برداشت گذاشت و بیعت و من مصر بیعت بد بود داخل بود که بعد از جز کشتن
عثمان و بیعت کردن مردمان با امیرالمومنین ابا کنند اهل کوفه نرسید ان زمان ابو
موسی اشعری امارت کوفه داشت کوفیان نزد ابو موسی آمدند گفتند چرا با امیرالمومنین
بیعت نمیکنی گفت برای عذر توقف میکنم و مینگرم تا بعد از این چه حادثه شود و چه حکم رسد
هاشم ابی عتبه

هاشم ابی عتبه او را گفت چه خبر خواهد شد عثمان را کشتند و انصار و مهاجرین تمام با امیرالمومنین
بیعت کردند ای سخن گفت بدست چپ نهاد که همانا بیعت شاه اولیا همانا بیعت سیدالانبیاست
که بر دو گلشن رند جلوه یک ظهور بر دو گوهر یک درج و اختر یک برج لا جرم
از شیرین بود دیگر شهنشه عالم آن مه رخشانی دین کهیل ظهور شیوه اون در کار سلاطین
هاوس هشتم این در زمان امامت ایزد زان یک بنیاد شروع کشته شنید زنجیر یک
دامان عدل کشته شهر بر سر آن از بهر ر سالت و سیادت نگر آن از دو جلالت معنی
این سخن گفت بدست راست خویشتن دست چپ بگرفت و گفت دست چپ من از آن
من است و دست راست من از آن امیرالمومنین و بخلافت او راضی شدم چون هاشم بیعت
بیعت کرد ابو موسی را هیچ عذری نماند و قبول بیعت نمود بزرگان کوفه و اشراف آنهم بیعت کردند
و واقعه حال هاشم ابی عتبه و شهادت این شجاع با شرف در سنه سی و ... پس از نامه ای بود که در
کارزار معاویه نابکار از روی تدبیر برای امیر صفین ... که شاید امام دست
از جنگ کشد و بی تر تیب ندهد و آن کیفیت بدین نهج و نمط است که راوی سیر المرفوع
پس از آنکه حرب صفین امتداد یافت و آتش حرب تر از زیاده بر باد رفت نامداران
شام بدست لشکر امام کشته شدند که جمع شامیان را خوف مولا و غرور بودند و نسیم ظفر بر علم صدر
میوزید و آفتاب فتح بر پرچم رایات شاه ولایت میدرخشید معاویه آثار زبونی
و فرار در احوال اتباع خود مشاهده نمود این تدبیر را حیلتی فرود نامه ای نوشت
بدین مضمون

بدین مضمون بود باعث الجا و کاف فرون که اما بعد یا علی اگر با و تو میدانستیم
که بهم محاربه بای برسنه خواهد انجامید و در آن شروع نمی نمودیم منقرضا مضی الکنون حلا
در آن است که طریق مصالحه در میان آریم و ضبط کنیم مابقی انچه امید داریم تو نیز امید داری
و بسیار از موت خائفیم و تو نیز خائفی احیا و رومیین در این محاربت بقتل رسیدند
اگر رابطه جنگ منقطع نگردد تغیه السیف بر نماند باید که امارت شام باز بر
مسلم داشته تعلیق همانا بیعت خود نگرمائی زیرا که ما هم از عبد مناف متولد و هیچ یک
را بر دیگری تفصیل و ترجیح والسلام این نامه بامیرالمومنین رسید در جواب نوشت
نداند این حرامزاده را چه تفضل که امام نویسد و جواب فرستند که الفاظ دلپذیری
خالصه مرده سالمان مبید هند و هند را در رسالت ... خط جزوی و ارتعب و آنرا از حکمت
ملکه صفین نوشتم نامه ای که امیرالمومنین در جواب نوشت برای آن حرامزاده آیت عالی قدر
که از سلالت اعلی نتام آن کلمات نازل بمحمد که برنده اثبات رافه روح ریحان در محفل حالی تو
اما بعد ای معاویه مضمون مکتوب وضوح پیوست نفی عناد تو تجدید روشی گردید
نوشته بودی که اگر من و تو میدانستیم بهم جنگ بدینجا منجر خواهد شد در این کار شروع نمیکردیم
نخفی نماند که من امروز لیک رزار از تو مایل ترم و بر پا خیز ای مخالف روز بود از دل
نخواهد رفت در قوم بود که میان ما و شما در حساب و شرافت ... بیعت زیرا که شما
اهل

کیف نامه دعلونه خامه شکین قتامه
چه خامه معدن شکر چه نامه مخزن گوهر چه خامه
زینت کشور چه نامه زیور دنیا سطر او داد
هم نامه چه رشته گوهر عرفان نقوش او بهر خط خان
چه صدر صفحه صفه سینا بنا شد اینهمه از نه نه
نه مهر نه اختر ندارد اینهمه گوهر نه کان
نه کنج نه دریا

اهل ترک د نفاقید وما ارباب ثبات و یقین و تمامی ملک حکومت شام بی بهانه است معروف
هنی ازین مسئلت محفوظ بود با ملت مغرور شد اکنون کدام حق بر دو منی ثابت کردی که سعی آن
عطیه کشتن کشته باشی و آنکه گفت ما هر دو پسر عبد مناف ایم اگر تو تحقیق پسر ابو سفیان باشی این
سخن راست است و آن غلط که هیچ یک به سرور بر تفضیل نیست زیرا که عبد المطلب چون هاشم
و حرب چون عبد المطلب و ابو سفیان چون ابو طالب نبود ترا با من مقابل نتوان کرد از آنکه
طلیق با ارونده طریق دم سادات نتواند زد و ترا با من مسابقت نیست که ایشان در اسلام
و نه مو افق در هجرت باشی که این علم و برادر دوارث علم و خلیفه اویم که فضیلت معارضه
نمائی کو اطراف فطور نکند که هم برادر رضال و صدال ضلال و ملال رو بمعاویه و سلیم لذی بطلوای
این مکتوب فصاحت اسلوب بمعاویه رسید و بر مضمون صدق مقرونش مطلع گردید از مصالحه
مالوس گشت مجدد آتش جنگ و جدال را از اقدام نمود روز دیگر که خورشید انور از فضای
سپهر اخضر علم شعاع افراخت و آفتاب آفاق تا منیر ساخت معاویه با سپاه کار زار
سپهر خطه خون خوار فرزند با هو شمند او یعقوب غدار بر سر کین بازی و سپاه با وزیر شوم
با لدرعه شیر بر نهاد مانند اصحاب فیل بر نوم مدم حرم ربانیه بجهت آورد جرح کهی گفت
یا رب این نو دولتان از رضوی نان فی کینی هر با از اعلام ترک اسپ میکنند با و محمد
شبه خلاف نعش قودهای و عیالهای بوارشد گویا ستوه سار از زمین چنبه آن آت

مخلد

مخدکه با بر سند در رجی قتال ستند کانه ملائکه آسمان اعتقد حبی کنند بد و زرج در سند
عسر گفت فرزندان یهود عجیب حرب بهم گرفته در نموده اند خلیل گفت نمرود دعقبان این عناد
امروز حنه اند موسی گفت فرعون مرد و دمایی بدتر ندیده بود نوح گفت ارکانی خیالا
این بد و در جام با سلام دعوت مینمود آدم گفت در ملکی یادم ارواح
رقیب یارب مپاد آنکه فساد نخو ابلیس فایده مبرکت لا هو ضهم الحنفی این
انه هرانزاده با دو رنگ جمع نمود ارسهت دیگر آنکه امیر المومنین حیدر صف
آرائی نمود و بتعیین میمنه و میسره همت نمود و حرم مردمان که صلکر از مرات شاهدان روحانی
دیده ارباب همه عالم تعلقات بریده و بر جملدار حوران جاودانی نظر رعاشان سوی این دوید
عصای قامتشان در کف برای سلوک طریق ترح لزکف و بار گردن شان بر دو کتف نقلد
قلاده تقلید ابر گفته ... که در تحصیل رضا در بازند و بر سرفان ازین
السیاه اند که اطاعت ... القیادی شعار سازند گوشی دلشان نهدای از جهان ... بباز
و مرغ روحشان درهوای ... عبادی و ادعلی ... شعار ... چون ... موج
نا ممکن علاج ... چون ... سیل ... در هم فوج و ... چون ... موج ... مدد هم ...
... چون ... نظر ... عرض خویش بی معرکه السیاه ... مهیدان ... رضا ... شرق
عسیر گویا گفت ... که سیاه نقش ... که ... آید ... گفت

و کمر رسول خدا را علی بر زبیت ترتیب و صاحب ~~...~~ هذا الذی هو نار
الذین الحنیف سی له القت ملوک الارض فضل قیاد هذا الذی غریب له دون الوری
قبیت الجلالة فوق سبع شداد هذا الذی ... و سهامه ملک الوری حف و البادی
عیث لهندی هدی ... کهف الوری من رائح او غاد این اللهیف
... الضعیف ... عن ... ترلعه الوراد ازین ... هاشم ... است
گفت دگفت ولد را لت میگوی ... درین صحبت ... اگر ... آدم
دلو ... دلخد ... هو الذی ... الوکر ...
تو را با زبانه ... ترف ... سپید ادها ... و رنا عدد ... نود
امام تو به ... قبول ... هاشم ... در معرکه ... هیچ کس ... آمد
هاشم ... چون ... بر آن ... ساخته ... افلاک
کرفت غبار کار زار بلند شد ... بر آمدند وار ... خاک ... بدند
ملک و عضا ... هاشم ... و ... تواب ...
هر طرف ... که ... بود ... رسم ... کسب
در ... فلک ... بر آذر ... ماللک ... مقابل شد
رسید ... رسید ... آمد ... جمع ...

١٧٥

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله خالق النور مدبر الامور جاعل الشمس فی السماء و منور السماء بالضیاء و الصلوة
و السلام علی صاحب المقام المحمود و غایة الجاه و کل موجود الذی بنوره استفاضت
الانوار و استنارت الشموس و النجوم و الاقمار سید الاولین و الآخرین و شفیع المذ
نبین یوم الدین النبی العربی الهاشمی المکی المدنی ابی القاسم محمد صلی الله علیه و آله اجمعین
و لعنة الله علی اعدائهم و غاصبی حقهم و جاحدی مناقبهم من الآن الی یوم الدین
و بعد فقد قال الله تبارک و تعالی فی کتابه المبین و خطابه المستبین اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله ملاک عالم در رفع بنی آدم در این آیه
شریفه تبارک تفسیر مفسرین میفرماید حسد میکنند مردمان برآنچه خدای برآن چه خدای تعالی
از فضل خود بایشان عطا فرموده اشتد امام فی لفظ تیه و عمده تأویل شیطانیه که آفت
بوستان ایمان و شجره نخل برادر [illegible] که صاحب خود را همیشه بعذاب دنیا گرفتار
و بعقاب عقبی مبتلا و خوار میسازد صفت ناپسند حسد است که از آفات دین و از
صفات منافقین است که بیچاره در این دنیای دنیه لحظه‌ای از حزن و الم و غصه و غم فارغ
نیست چه که هر نعمتی که بکسی و ید متألم میشود و نعمت رب العزت نسبت برعیت خود
بی نهایت است هرگز منقطع و تمام نمیشود پس خود همیشه محزون و دائما طالب زوال بنعمت ا
و اصل [illegible]

واصلا المحمود فرو نمیرسد بلکه او دشواب اوزیاده میشود و مقام و درجات او بلند میکردد

برای عیش کوحسود از و میکنند باسخن که بنا به در حق او بگوید میکوید و زر و وبال حسود زیاده

میکرد و اعمال حسنه محسود را سامه عمل او ثبت میکنند مع ذالک چون حسود تامل کند

میفهمد که او در مقام عناد با رب العباد است معلوم است هر کرا نعمتی هست یا کمالی

موجود است از رشتی تقسیم واجب الوجود است ترا چه کار که کوئی بیغ مرد بر زور

همیشه کردش کردون بکام بی هنر آمد حکمت کامله و مشیت شامله چنین اقتضا نموده

که آن نعمت از برای آن بنده حاصل باشد وای حسود میکوید زوال آن را میخواهد واضح

نیست مگر نقیض مقدرات الهی را خواستی و اراده خلاف مراد خدا را کردن العیاذ

بالله خدا را جاهل شمردن زیرا که اگر آن محسود را قابل ولایق آن نعمت نمیدانستند و او

این زوال آنرا از خدا میطلبد این نقص بر خداست که کسی را سزاوار نعمت باشد منع نماید

و اگر انرا لایق میدانند محسود را دانا تر از خدا میداند بمصالح و مفاسد و این کفرست زیرا که

آنچه خدا کند محض خیر و مصلحت و خارج از خیر نگردد و خلاف آن سفه است پس حاسد در حقیقه و شخص

عجز و طالب شر و فساد است و غافل از آنکه سیر سپهر دوار و کردش ایام اختیار در بر درد کر شنید و سبب ابتلا رود

خرابی خانه دین و خفت عقل و علم منافی حسد است چه که از کتب مستطاب کافی نقل شده از امام جعفر صادق

که ان المؤمن یغبط ولا یحسد والمنافق یحسد ولا یغبط دیگر در آن کتاب از آن جناب

مرویست

مرویست که ان الحسد یاکل الایمان کما تاکل النار الحطب بار و ریحان کند رسیده

که حضرت ختمی مرتبت فرموده قال الله عز و جل لموسی ابن عمران یا موسی ابن عمران لا تحسدن الناس

علی ما آتیتهم من فضلی ولا تمدن عینیک الی ذالک ولا تتبعه نفسک فان الحاسد ساخط

لنعمی صاد لقسمی الذی قسمته بین عبادی ومن یک کذالک فلست منه و لیس منی

ای پسر عمران زنهار حسد مبر بمردمان در آنچه از فضل خود بر ایشان داده ام و چشم از برای او مکش

و میبر و در آن منما اگر از حسد ترا اغاز رفتار بهم رسد و پیرو آن بود و طمع بنفسان از عمل مکن هم

بدرستی که حاصل بار او خشم است ستمکار حق و منع کننده است قسمت مرا که در میان بندگان

قسمت نموده ام و کسیکه که چنین باشد منی از او نیستم و او از من نیست پس قدر باید انجوی

ان لحظه که حاسد محسود بر روی هم و بد رکاه الله رو بیاورد برای امور این دنیای دنی رو دهم

و دینه امید ندارد که برو زنگ بری ای برادر که نه محسود بمانده بحسود این جهان

چشمه خورشید جهان افروز است که همی یافت سزاوار انکه عاقل حسود بیطالع مادر قدر روز دنیا

خاک راهی که برو میکند رسا که باشی که عیون است جیحون است خندق است قدود

معنی حسد بلغت قاموس فرد و صحاح عقلی این است جز این نیست که چرا

مال و ثروتی که بمرد زید داده شده بمن داده نشده یا قدر و مرتبتی که فلان و فلان

روزی شده کشته مرا نکشته و فضل کمال که خلا و عمر است مرا با یسیر باشد نه او را و فرق

واقع امر که این بارها

واقع امر که بگرف لدر است مراتب نسبه است نه او را و امثال این خیالهای

لوج و اندیشه های که مبنی بر عدم رضای قضای الهیست میکوید و این حقت چنان چنین

است که در معنی ارشاد او بچون و شیطان بدتر است کین و وقت چه ابلیس بطرد و بدر رب خانه

فرعون مرود و آمد و ق باب کرو کفت من ذا الباب شیطان کفت قرطه بر ریش آن

خدائی که نه اند کسیت بر در ب خانه کفت ادخل یا ملعون شیطان کفت ملعون و جل

علی الملعون با هم نشستند بنا بر روایت اهل الوعظ پس از ورود و ولیت شیطان و سلطان

کفت اگر خدا ابو است انتی عرض هر دو ملحد با هم صحبت بردند ملعون از ابلیس پرسید

فرعون ماهر بود شیطان کفت به همین علم تو خلق کرده ام ای ابلیس شیطان کفت

ترا قدرت هست که شاهد فرما با جواهر کرداند فرعون سعی آمد شیطان کفت من ابلیس

با دارم و او دعای خدائی نمیتوانم و تو با عجزی که داری چنان بیند ارو که پروردکاری

دعوی الوهیت میکنی شرم نداری الفطام قواره ام تقید کالمناد ام التعار کل منها

الف معاره لا لها ولا دره ولا انسان لا عباده فیا ذا اتدعی یا مدعی تغل الوزاره

فرعون شیطان کفت در روی زمین اهید عدیرا دیده ای که از تو زشت تر و خبیث تر باشد

شیطان کفت بلی حسود از تو و فو صیت تر و زشت تر است نعوذ بالله و حسود با بلیه

دار برای حسد چهار مرتبه است اول آنکه میل نفس او به بر طرف شدن نعمت دیگری باشد

اگر چه از زوال آن نعمت باو

اگر چه از زوال آن نعمت بنفس خود بعد نرسد و این خبث ترین مراتب حسد است دوم انکه میل نفس

او به بر طرف شدن نعمت از دیگری باشد بسبب آنکه خود آن نعمت را میخواهد مثل اینکه

خانه معین یا زن جمیله ای با شخص داشته و دیگری همان خانه یا همان زن را طالب باشد و خواهد

از دست او در رود بتصرف خود در آید و تنگی در خباثت این مرتبه و حرمت آن نیست

سوم روال نعمت از کسی و خوشی ل شدن او و فرح و انبساط دل و این دو مرتبه اعلی

و اشنع تر مرتبه اول است که شخصی راضی بشود بزوال نعمت اگر چه خود نیز بهره برنسد بلکه

بمرد چنانچه حکایت کنند که مرد حاسدی بود در همدان در همسایگی او مرد بسیار عابد و زاهد

زاهد از دنیا گذشته بود که مردمان با او بسیار ارادت بود و این حاسد را خوش نمی آمد

که مردمان باو نیکی کردند یا آب دستی بعزم برکت ببرند که فلان مرد میان شب چون

شب میشد بنا زدانستی میدید ممکن نشد پس ممکن نشد خود مرد و بسیار از رحمت غلام

ابتیاع نمود چندی نگاه داشت پس از مدتی مدید غلام نزد خود طلبید و گفت

ضیای نازه ام طارم و میل جز بمو دمنت دارم جز رفیق رسیده تو مگر جز ندارم

حکم چون خون شد تو مگر حکم نداری در همسایگی من این مرد نیک نام و معتبر

خواص و عوام هست و من نمیتوانم دید میخواهم مرا برده در بام این عابد بکشی چون مرا

در خانه او کشته دیدند ناچار او را بخون بهای من بکشند و او بنشتی کنند غلام

کفت

و منه در حسد او نسبت و ازاران کار معلوم که

ان حاسد سنگ اطوار بر می آید که گویا در بدک نظلاکه

ملکی کرده بدبخت آری دیو را خاطری

چهارم آنکه بسبب آنکه مردم ازار رد

به سنگی سنگ دل ترف دارد

گفت شراکه بکشیم ارکشتی او برای تو چه حاصل شود پس او را بکشیم که اسانی تو باشد گفت کشتن او اشتغالی دارد و من خطی ازاو ترا میدهم و لیکن مال هم بتو میدهم و چون من سرقه مباح و دزدی نه از تو میدهم که خدا تعالی الذنبه چون من اخدا از تو نخواهد و امشب در خانه عابد بود مرا ملکه ای کشته کرد و تمام این کشت در صفحه روزگار خواهد ان غلام پس از اصرار سوال بسیار کرد و صبح از شهر بدر رفت مردمان تاجر از اهل همدان بودند در خانه ان عابد کشته یافتند خبر بحاکم شهر رسید عابد را طلبید تا کشف مطلب نمود و کسی این عمل کرده غلام آمد با اصفهان بود تا آنکه روزی کاروانی از همدان آمد با اصفهان غلام را دیدند از کشته شدن خواجه و شهر نشین بدست تاجر اعلام کردانیدند و چون تحقیق شده بود که هستند اعلام منحوز در حبس است غلام گفت بیایند عابد را بغیر بی سببی که کشته بود حالا با تمام بیان نمود خبر بحاکم رسید عابد را بیتی از ریشی با اکرام بر صدر خلق نشانید و عذر را ی بسیار خواست مردم اهل اکراه ازین ماجرای انگشت حیرت دندان گزیدند بسیار و بسیار رسید الحاصل حقیقت صحبت حد آدمی با نوع معاصی امیدوار است ازین سیلاب گناهان خانه دین و ایمان روی بویرانی میگذار قطع نظر از آنکه حد آتش حریق طاعت و فضل و بسیار متعصب است در دنیا برای آدمی در نظر این و آن زشت و خوار و در میزان امتیاز عاقلان سبک وزن مقدار میگرداند از جمله کلمات بهدایت

فایده طرفی بخت

فایده طرفی نکات و معدن جواهر محامد و صفات حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین ابوتراب که الجود و لاموجود در زمان اسکندر جانوری رسید که چشم او بر هر کس افتادی فوراً جان بداد و هلاک شدی اسکندر عاجز شد از آن جانور و سبب دفع آن حکما جمع کردند حکیمی گفت من چاره این در نظر دارم اگر تو بهمین تدبیر خواهد شد و آلات ره ندارد فرمود که آئینه ای آوردند بمقداری که آدمی در پس آن مخفی تواند شد و قرار دادند که آدمی آئینه بردارد و در پیش روی خود نگاه دارد رو بروی آن جانور چون آوردند آن جانور روی آدم شنید سر را بر داشت بدر کرد نظر نمود همان آن مرد اسکندر را از آن حال آگاه کردند تعجب کرد از حکیم سؤال نمود که حقیقت مردن این جانور چه شد چه بود عرض کرد این جانور را چشمی بود که تماشی زهر قاتل بود هر کس را دیدی هلاک کردی سبب نظر آئینه در پیش روی خود نگاه داشتم چون عکس خود را دید و عکس خود را بدید آنچه صدی که در چشم دارد بخود رجوع کرد تا مردمان از بلای او امان یابند زیرا که از حد کسی را نتوان دید و بلای حسود آنچه بهتر آنکه بخود رجوع نمود پس تدبیر بهتر استم که او را بکشند و ساعی چاره تمام کرده هم رطاس نفرینده افتاده مور رانندهها ره باید نه زور بلا هر بدی که شخص بکسی نماید از حسد و غیر از الزام بخود نتیجه آن گرفتار و در عقوبتی بنیه روزگار خواهد کردید حکیمی گفت بکرو زاهد چه که ای ندبار ملوک چشم رمی کوشی

کی بند اموزگار مکن بدکه بدبینی از روزگار معنی بمبون و نداشتن حسد این است که اگر هم باز و نعیم دنیا نقد از شخص بخود و بدهان سکر فرو رود مرنی بنماید که از اثار نعمه و در هم نخو حسد بود که قابیل ابن آدم با برادر خود هابیل کرد قتل او را در مثنوی معنوی اندر و طعنی بر مدی گفت حسد بود که برادران یوسف گردند و اینه سعی در ایذا و آزار نمودند تا بیع فروختن برادر خود نمودند بنظر این گونه وقرات و این طرز روایات در کتب اخبار و سیر بسی از آن مرقوم است که نتوان بنیان بیان آورد هر یک از مردمان و ابنای زمان که اندک دانشی دفع آن بلیه هستی باشد میفهمد و میداند که هر فتنه و شر از هر فوری و انقلابی که رسید ناشی از حسد گردید حق خانه نشینی حضرت ابوالحسن و خلافت آن ریختن خلیفه بودی و علاوه معاویه علیه الهاویه بکیال حسد زیاده ضبط نکرد با وجود حضرت مکری رای کشف حسد که اکرام او ضبط باشد و آن ولد الزنا ای شنک در وقت نماز که بدون اخلاص و پیدا نمود با دو لشکر هزار احمق از شدت حسد در قنوت نماز میگفت اللهم العن آل ابی طالب کافر ای دولت هزار رحمت افتدا بان ولد الزنا میکردند وای سخن میگفتند ~~کی عرفان الله حکیمه کیه~~ رسم ای دنیا وای عادت سرای است که معاویه چنین سخنی گوید و منبر سفره خود و تا مطلبی باغوای لعنی دید دنیا در بانه است که الای وعادت که در هر صبح هزار اوج میدهد

در این بحث

پاسکار دو ز مرجان پاکان را در صفتی فخر میدارد دی که به اعلی سلطان هما خیان ان دوستان بود در همان معرکه و در همان قصه که اگر غرابی پرویز و در نابی عارون و حاصلات املاک ربع مسکون و جانبان ~~ش ماننده بود~~ میدادند سبک قیمه دور از معدن انوار ربانیه قبول نمی نمودند صحبت یوسف به از دراهم معدوده معاویه و گشتن هم صحبت سند علی را دهم میدانند سه هزار و دو نعل و گوهر در آخور گاو و خر چه قدر دارد گرگ و سگ را که جیفه مردار مرغوب نه بوی عطر و عبیر و مشک تاتار دوستان و جانبان راستی که امروز شناختند ~~اشوه~~ و جان در پای ارادتش در باختند آنهم نه حق شناختی و نه معرفت از دریا قطره و از شعاع خورشید ذره همین قدر فهمیدند عکس لوح حکمت او هر چه در زمینی نقش ز کلک قدرت او هر چه رنگ ارواح انبیا همه رفتا که او منعم اشباح اولیا همه در راه او فدا سلطان ملک توجه او بندی ملک سلطان ملک تعرض او کمترین گدا کو بر سد از خدای که یا رب کراست حق الحق فیک منک الیک آمد شد ندا از جمله آنها دو لعل الناهر عار بار طرادت احرار عشق کلتی ادبی قرن نبوت و بشیر انس و در مالک اشتر صاحب مجد و رتبه بانشانی که احوال الخبیه به آن شاه رسید جا

گذشت از جمله

از جمله فدویان جان سپار و اخلاص کیشان فانی شعار سید المرسلین امیر المؤمنین

که همه از ابناء عشق و ارباب سابقیت بوده و در حروب و معارک مواریث شجاعت

جلوه طرازی نموده خاصه در معرکه صفین در محبت یعسوب الدین اندک کوتاهی ننموده

بلکه همه اصحاب قباب ولایت مآب را در عقب نمک منجوده مهر سپهر شرف و

صدارت قیس ابن سعد بن عباده بوده و بیچاره که احوال آن نخبه وی دراجلال

زیاده از آن است که محرای مقال و شنیده غبار زلال بتواند پیمان نماید یا الم

در این صفحات بگنجانند بادیه پر سنگ و وقت تنگ قدم لنگ نوشته کم ره دراز

مرحله دور است بادیه بی آب خیمه دور هوا گرم رخ نیز لب خشک آفتاب دورا است

که قاعده ما لا یدرک کله لا یترک کله عرض منتج قیس از کرام صحابه سید ابرار

و از کریمان روزگار در صف از ادمردان علم مفاخرت افراشته و نیز مرد انگشت نشند

آشنا و شکانه گشته مخضر جوان مردی جوهر وی بسجل تحسین امیر المؤمنین مسجل داشته

و امتعه نقیه جان را بدوش امام المتقین هشته دست برداشته بچوگان سرافشانی و جانبازی

شاه ولایت پناه گوی تقدم از قبیله اش و سایر مردم ربوده و در تحصیل رضای الله قطع

نظر از هستی خود کرده یکی خبر است در لشکر چه در صف بنرد آید یک ماه است

در انجم چه جا در انجمن دارد قدش از قامت طوبی ستی برده است در خوبی چه

جای قامت

بجای قامت که شمشاد ستی دارد منزلت او نزد سرور بریه سرداری بنی بنی تبری

صاحب مجالس المؤمنین قاضی نزد حضرت سید المرسلین منزله داروغه بود

در اسلام و رایت حضرت پیغمبر در روز فتح مکه گاهی بدست پدر او گاهی بدست

او بوده در جمیع وقایع حاضر رکاب حضرت بوده و از آن حضرت مفارقت ننموده

به جاست منظر و طول قامت معروف و شجاعت و دلاوری موصوف و از سادات

طلس بوده و طلس کسی را گویند که بر صورت او مطلقا مو نباشد چنانکه صاحب قاموس

فی اللغه گفته طلس الکتاب لطلبه از باب ضرب یعنی سترد و محو کرد نوشته را بعد

گفته طلس نکر اول سترده شده است انتهی و بر صورت شریف قیس اصلا مو

نبود انصار میگفتند که دولت میداریم هرچه داریم بدهیم و لحیه قیس ریش بخریم

چهار کس بودند که بر صورت ایشان ابدا مو نبود قیس بزرگ همه بود عبد الله بن

زبیر و شریح قاضی و احنف بن قیس و قیس ابن سعد بر صورت این چهار

اصلا مو نبود پس از آنکه عبد الله بن عباس از لشکر امام حسن بجانب معاویه رفت و لشکر

قریب در لشکر امام حسن انشاد را که خویش حضرت بود ما با اصحاب عبد الرشید

اقارب کالعقارب فی اذاها فلا تفرح بعم او بخال فکم عم یکون الغم منه و کم خال

من الاحسان خال قیس ابن سعد بن عباده که بهیچ وجه اعتنا بمعاویه نداشت

درنده اتش نمیتواند

درنده اتش نمی شد است ارجابر خواسته ای مرد پسر عباس رفت رفته باشد شما

یاری از حضرت باری جو شید و غلبه بر دشمنان وی اقدام سعی و اجتهاد بو شید و سخن

کو دید زیرا که شنید سرای آنچه آمال است داند غبار آنچه اقطار است که خصم را

تو سرا هوا رسی یار بر سر سر بر بار سر دار است مردمان سخنان قیس شنیده و کلام

وی را پسندیدند و همت بر اطاعت در بستند هر قدر معاویه خواست در

میان اما حسن تحریک جنگ بر ابن سعد وی فریبد ممکن نشد یکی از امرا شام بوی را جع

لورقیس هر چند شاد عمرو رسیدن آن سپاه گمراه آتشچی بر کرد آن نامدار قدیم

دبندار اتش بوا مهلت نداد و جمعی را کشته و بعضی را دوا فرار نمودند تعاقب نمودند معاویه

معاویه نامه مشفقانه نوشت قیس در جواب لا والله لا تلقانی ابدا الا بینی

و بینک الرمح دنیا و ما فیها را بیک ساعت محبت مسکد از محمد و ال محمد نمیدادم صلوات الله علیهم

بلی بخدا هر چه هست درین عالم بالا و پست همه فدای یک نفقه دیدار محمد و ال محمد

هم الذین بهم منهم مع الهدی من قبل ما قد فرض رب بمغفتهم هم مقاصد

صلوات مطالبها و هم صیام و حج و صحه الحرم کمال وصف منهم اکثر حسنا

و فی عنایته حب راح باطلهم کمال کمال بر ایشم اسو من فی ربع اخذ

من غیر محتصم اگر حضرت امام حسن را ستی چون قیس بودند معاویه راه اخر نگرفت

معاویه

معاویه در وقت مصالحه گفت همه از اصحاب تو را امان دادم مگر قیس ابن سعد را

حضرت فرمود بیعت من موقوف با امان قیس است معاویه دانست که امام

زیاده از حد قیس علاقه دارد قبول نمود پس از آنکه صلح شد قیس را بمجلس معاویه

آوردند معاویه گفت راضی نمیشوم این امر بر تو قرار گیرد و تو زنده باشی قیس گفت

بخدا قسم که من راضی نمیشوم زنده باشم و تو را خلافت رسد تو ذنب که امنی

منه مشتعل بود که علا نی ار جیب زالت برخوا استند و قیس را بیعت کردند

سخن بر جلالت قدر قیس است و اخلاص شجاعت داده عصمت و طهارت که چه قدر است

فطرت او استاکشی محامد الجم است طینت او بارش بر کشی محامد شکر است

حاضر بستری نشنید شستری را از روضه الصفا محمد خاوندشاه نقل نموده که چون

حضرت مقدس امیر المؤمنین قیس ابن سعد را که در زمان سید مختار صاحب رایت

انصار و یکی از اصحاب رای القاف داشت حکومت مصر داد امر فرمود

که از آن جا متوجه محاربه اهل شام گردد معاویه این خبر شنید بر خود لرزید

زیرا که میدانست چگونه نامدار و چه قسم دشمنی نگذار است اذ جلت منیتی

هو السهم فی الهیجا هو السیف الذی هو اللیث و الغیث الذی جاد و غنا

دست ندا این حیله و تدبیر زده چو انست که قیس بن سعد بوی نفریبد در خدمت شاه

ولایت

ولایت باخود هدایت سازد نه است سوار صاحب پور دستان نام بجاری سرانداز
بیار و بدام مکتوب مشتمل بر دلالت و نصیحت و وعده حکومت عراق و امثال آن او را
و نشت قیس در جواب نوشت مرا امر داده عجب از تو می‌نماید که مرا رسالت نمائی
لا عجب لغت شخص که اخی و او لی است از دیگران داد و است برسول از روی قرابت
و سیرت دارم مکن اطاعت کسی که بعکس این اوصاف اتصاف دارد کلا و حاشا
که من علی با عصیان سعادتمندی صحبت اختیار کنم و داخل حزب شیطان گردم و بالکل
الملبس اهل استان نوم یعنی دست بدامان کسی زده‌ام که هر چه غیر هست از اوست و هر چه
تر است بروشنی او است چشم بینای خدا و گوش شنوا الله و بنده خاص خدا و درها الله
اذن الله وعین الباری باد صاحب سمع و بصر علة الکون و لولاه لما
کان للعالم عینی و اثر و له ابدع ما تعقله من عقول و الملوک و صور
مظهر الواجب یا للکمالی صورة الجاعل یا للمظهر معاویه بعد از یاس
از اطاعت قیس نکرد و بهر و حیلی کرد در محافل و مجالس برزبان آورد که قیس این
سعد اگر چه دم از دوستی علی میزند و لی با ما مرابطه و دوستی تمام آورد آنقدر مکر
و تدبیر کرد که مولای متقیان بر آن شنید این سخنان کتبت معزل قیس از حکومت
مصر معزول ساخته و محمدی ابی بکر را بجای و دیار فرستاد و قیس که بنه برگشت

عدو بند چون شیر صاحب قران است سپهکو فرزانه کاردان است
نبی چون بزرگ است اگر چند خورد است بنده پیر است اگر چه جوان است
فیروز از روزهای حرب صفین ابن عم یار ابراهیم مبین قیس ابن سعد الف زن و قوم
والفرار جود طلبیده و مانی کونه کلاب الحاس بر عارض احوال اینان بنا
بروایت مفتاح الجنان افت بده که ای گروه پاک اعتقاد الحمد لله ما از
دین شکریم و در سایه آن علمیم که جبرئیل از دست راست و میکائیل در دست
چپ آن است یعنی اوست اصل دین و اوست حقیقت ایمان اوست
کان عنایت اوست معدن فتوت اوست کهف واقی و معنی کلم معنوی
باد است گوهر افشان چون با ابناء سیکران ابن سحاب بی‌قرار قله دماوند در بر
عزا رعدش هر جا که فارطلس با نشه عدالت عرشی زر رتبه برکند و معاویه
و قوم او در سایه آن علمی الله که سردار و جلیل شان ابوجهل غدار است همکی
سر اطاعت به بتی انداخته‌اند که بردار روشنوای ما فوق و ما هکی نو اطاعت
و منقاویم بعد چه ما مور ساز سر طریق اطاعت مهیا ایم به بنده
کافیم مزد بهرست اگر بشنوایم اگر زبر دست در بی آشنا نیست
ما را کذر در بی در نداریم روی دیگر کمی جا گرگز بی بنده ایم هوای
نو دایم

نو خواهیم نا زنده ایم در بی سخن بودند که ناگاه فوج از لشکر معاویه کمیت ملک
بر آمدند قیس و اصحابش چون شیران گرسنه اسب در معرکه تاختند و داد مردی
دادند سرها بروی خاک انداختند سرهای بی تن چون گوی در دست اسپان
پامال شد و صهبای موجه روح در زیر سنانک چیول فرو ده ان شگی
تکلمه نه و آن نامدار زمانه چشمش بر معاویه افتاد که نیه با و نمود کمان معلومه
کرد صاف بدر کش فرستاد که از وی نشان نماند معلوم شد معاویه نبود چشمش بر
دیگر افتاده کمان معاویه کرده او را هم تیر فرستاده بار معلوم شد معاویه نبوده
برچند تن دیگر حمله کرد به تبی المجبر روانه کرد عدد و تعلیرت شیر او در برد
اگر بجلد برندش منبال نار کنند اگر زبانه کشد تیغ بحر محیط برآنچه آب نو
اندر و نجار کند معاویه دید عجب میکنند و کیف چون میکنند چه شخص است
که برو رمیند هر وجه دلاور ست که میکنند سربلند ایستاده تماشا میکند و برباد
کردار اهل شام این بوار ترخم عام است از وباحذر باشید و کفاره تماشا
که رو به نخوره با شیر برابر بلی نخواهیم ارباب امام در صفین انکونه شجاعانه در کار
بدن ما رسیدی خسته میشد احکو ابطو روانی نخوانشی می جان فدایش نمیخوردند حکم
ما لو زود ارباب آن عزیز کی ظهر و رعایتو را ضیه نه خواست و نه نفقه آرام کرد
دکتبه تحقه نیزه دهد نکه فرمیه یک تیر به تیغ زهر آب داده ای که مقاتلی او یع ارد
باید و اوراق هستی خواهد رساند گویا برشته و دوسالی فرزد الا نوم سعی علی یوم

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بالدین القویم و نشکره علی ما و فقنا من
الثبات علی جادة الصراط المستقیم و الصلواة و السلام علی صفوه اهل الصفوه
و قدوة اهل القدوه صفوة انبیائک الابرار و قدوة اولیائک الاخیار
المبعوث بالانوار الساطعه و المؤید بالبراهین و الحجج القاطعه المرسل بالحق الی الخلق
بشیرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا النبی الامی العربی النبیل
المنصوص علی نبوته فی التوراة و الزبور و الانجیل سید النبیین و خیر المرسلین
محمد صلی الله علیه و اله اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم و مخالفیهم الی یوم الدین
و بعد فقد قال الله تبارک و تعالی فی کتابه المجید و فرقانه الحمید اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله
حسد میکنند مردمان برآنچه خدای تعالی از فضل خود بر ایشان عطا کرده
مرضی که صاحبش همیشه رنجور و بدون مرض سوخته در ماتم و نو راست
که ورد از آن کشنده و تیغ تیز از آن برنده تر نیست صفت ناپسند
حسد است که از رشک او حاسد همیشه تلخکام بز مرده و برای خوش مردم
دائما افسرده القدر عم که هم حلالی میخورند او تنها میخورد وارث دمان
مردمان

مردمان نیز عیبکی میکردد اولش مایه اندوه و ملال دنیوی و افزونی موجب
عذاب و نکال اخروی پیوسته در خبث عقیده گرفتار و همیشه به تعصب ملک جبار
دچار هیچگونه تعصب خالق عجم و عرب گرفتار نباشند که صدوق علیه الرحمه
در جامع الاخبار حدیثی نقل نموده که مفادش این است ایمان از حیکشی بدر
میرود نقلی نموده که قال النبی صلی الله علیه و آله ایاکم والحسد فانه یاکل
الایمان کما تاکل النار الحطب از مصباح الشریعه و معراج السعاده از
کاشف اسرار دقایق امام جعفر صادق رسیده که الحاسد یضر بنفسه
قبل ان یضره بالمحسود مانند ابلیس که بواسطه حسد ازبرای خود لعنت
حاصل کرد و ازبرای آدم بهر کدکی و هدایت حسد اول صفوها بورد
بچه آتشی که عودها سوزد از فکر زمین و آسمان امیر مومنان و باب الابواب
الجنان نقل شده که الحسود غضبان علی القدر دیده میشود که گاه کلمات بغیر
ادب از دهان حاسدان سر میزند مثل آنکه در باب شخصی که فلان مستحق
فلان نعمت نبوده میگویند چشم آسمان کور است که اهل نعمت را از نعمت
محروم میگرداند یا نیز عالم بالا هم معلوم شد که انجم فلان را صاحب رتبه داند
مانند این مزخرفات در نظم و نثر یافته و نیز بانیه ادب در مجالس ابراز مینمایند

ماند همانا غافلند که بر تسلیم و فرمان برداری باید نهاد و زبان بعبارت
نکته که دولت و بلندی و خواری و عزت و بیماری و صحت و مالداری و عسرت
تمام بید قدرت رب العزت بداد خدا باید شاد بود و ننگ چشم بودها
سال مردم نگشود رضا بداده بده و رهنی گره نگشا که هر چه حاکم عادل کند
همه داد است چشم زوال نعمت دیگران نباید و بغم الم مالداری فلان
و فلان نشاید محزون نشست که این چهار طاق بی مدار و استحکام نه جای
اینگونه حسد بردن و نه اعتبار اینقدر که ... چنانکه ... نشسته
از ان کوچ باید نمود و بر سیده رحلت باید فرمود چشم نگشوده باید بست
آرام نگرفته باید جست چنانکه ... نکرده باید برید ... نگرفته باید ...
آن کیست که دل ننهاد فارغ نشیند نه آنست که مهلتی تا ... جهت
کوچ ... که حمله می باید کنند کو بار ... که بار می باید بست خوش حال
آن نیک ... که باطن خود را طاهر کرد ازین صفات رذیله و پاک
ساخت ازین خار و خاشاک حسد تا از رنج برهد و گنج جاوید برسد
والا نیز تمام عمر کاری از دستش بر نمی آید و ... و حسدش هیچ اثر
نمیتواند تمام عمر در آتش میسوزد و ... میدوزد
ایراکه

زیراکه نعمت نیز است که خالق عالم تقدیر کرده نه بیشی و نه کم دخلی باحدی
ندارد چرا ... دل سنگ این گونه ... ندارد هم درد نوشها ایدل بی
درد دوایی است اما ... در نوا تربیت دردها در باب حسد یک حکایت
... و گرنه تا ... ملال ... گردد در ... است مردی بود در قدیم
یکی از سلاطین برسید و هر روز ... سبب سخن خوشی میرسانید که با سلوکات
... ها و اگذار ... عاقبت ...
بالکلیه در خانه ... زن ... افتاده ...
عبیر ... گشته افتاده چون شد بگرفت بدندان سر انگشتش بگفت
که اگر گشتی تا کشته شدی باز تا بار ... کشته ... آنکه ... انگشت
ملکی رنجه بدر کوچی کی ناکس نکند رنجه بدر کوفتن مشت پادشاه اورا
بواسطه اینگونه از عبارات و کلام ... تمام مبهوت یکی بود ... حسد بود
با ... بدیت آورده نزد شاه آمد و گفت ... سلطان فلان
... است ندانم ... که او سلطان را ار
حمله ... دشمنان است و گو بدشاه ... تمام کند و ان است
سلطان ... که راست گوئی عوض کرد و ... نزد خود حاضر ...
اگر دیدی

اگر دیدی که دولت گذاشت بر دهان محمد ... تا ... نمود بدانید که
اینوقت ... ارکند دهان شما ... و این کند دهان
برای پادشاهان زیاده از حد بد است و کس ... که گفتگو نماید ...
ازین مقوله سخن روبرو ... مگر از سر گذرد تا احتمال آن رود که پادشاه
عفو کند چنانکه زنی ... مامون ... گفت و عیب ...
~~رنگی ...~~ ... مامون ... با شعف
چنانچه سعدی گفته چه دور خلافت بمامون رسید یکی ماه پیکر کنیزک
خرید بچهر آفتاب بتن گلبنی بعقل خردمند بازی کنی برابروی جادو
فریبنده خضاب چه قوس قزح بود بر آفتاب شب خلوت آن لعبت
حورزاد تن خود در آغوش مامون نداد گرفت آتش خشم در روی عظیم
سرش خواست کردن چه جوزا دو نیم بگفتا ... بیندار ...
مکن قصد ... بگفت از چه بر دل گزند آمدت چه خصلت ز من ناپسند
آمدت بگفت از کشش و ... بسرم ز بوی دهانت بریح اندرم
کشند تیر ... سنان ... یکی بار بوی دهان دمبدم المغفور سلطان
این کلام شنید بسیار بر خود پیچید تا آن مرد ها دیدار کند و ... فرمان داد
از طرفی دیگر

ارجاف دیگر ان حسود بر ملک آمد و سالها نه مخوه طلبید طعامی مهیا نمود که
درون سیر بسیاری بوده امد و خورد صبح سلطان با مسافران فرمان داد چون
بر آستان سلطان رسید سلطان او را نزد یک خود طلبید چون نزدیک شاه
آمد دست بر دهان گذاشت که پادشاه بوی سیر نشنود شاه با خود گفت
که این مرد راست گفت و عادت سلطان آن بود که چون کسی را
خلعت عظیم و منصب بزرگی دادی بخط خود چیزی می نوشت بی
بدست خود نوشت یکی از غلامان که رساننده این خط چون بنزد او گردن
بزن و مهلت مده و سر او را نزد ما فرست نوشته مهر کرد بدست او داد
چون بیرون آمد حسود او را دید گفت سلطان با تو چه کرد گفت خلعتم داد فرا
نوشته شاه است گفت او را به این چه رقعیت می بخشی گفت بخشیدم کاغذ را
گرفت بمحل نزد غلام رفت غلام گفت در این دست خط حکم شده که تو را
بکشم و پوست سرت را بکنم و پر از کاه کرده نزد شاه روانه سازم سبحان الله
اسعد را سردار و نکبه من حفر بئرا لاخیه وقع فیه عجب گفت آنکه گفت
سه فعل است بدتر نهادن کزان نفس را میل باشد تر نکبر نکث عهد است
کاندرو جو ازو خطا سیئت مدموم تر دوم مکر کردن سوم صیب ظلم

ظلم کز وصیت دین دانش نبود در خط کوشت مهتب بود راهی بخواهد
از بین هر سه خصلت حذر کن حذر عرض امر و حسود گفت والله و بالله و تالله
که صحیح حالاله است که سلطان این خط ما در حق دیگر نوشته نه من پی نو
بردن شاه عرض کن گفت در فرمان سلطان رجوع و تخلف نیست و مهلت هم
برای تو نیست بهیچ مجاری و زاری او هم ممکن نیست ان امر را رد و
دیگر امر در حضور شاه آمد باز در همین سخن عرض کرد پادشاه با شگفتانی
و بدان حال خود گذار که علت آن اینها حکمت است سلطان پرسید
که دست خط ما را چه کردی گفت فلان از من خواست و دادم گفت
او در حق تو میگفت که تو در حق شاه و حسن و ضیان گفته ای گفت بلغه ام
شاه فرمود چرا دست خود بر دهان گذاردی گفتم طعام را همه خورده اند
و طعام بو دار بود از باب احترام دست بدهان در حضور سلطان
گذاشتم شاه فرمود آنرا قسم مثل تو بود که بقول امرد رفتم او خود گشت چه الله
تو گشته تو سخن حق هم اگر امر که عمل بد با هیچ قوم نمیکرد د
سعدی گفت گر گزند ت رسد ز خلق مرنج که نه راحت رسد ز خلق نه رنج از خدا
خلاف دشمن دوست که دل هر دو در تصرف اوست گرچه تیر از کمان
همی گذرد

ایس گذرد از کمان دار بیند اهل خرد و باعث حسد از چند چیز میشود
که مومن پاک دین و مخلص صاحب نفس میتواند از خود دفع دهد نه اینکه کسی بخود ماید
که مومن حسد ندارد چه از حسد اعدی نیست که در دنیا باشد و مخلص نفس دفع میکنند صاحب
ابواب الجنات از مجموعه ورام از حضرت سید الانام مرویست که ثلث لا ینجو منهن احد الظن
والطیرة والحسد و ساخبرکم بالمخرج من ذلک اذا ظننت فلا تحقق واذا تطیرت فامض واذا حسدت
فلا تبغ حاصل معنی آنکه سه صفت است که هیچ کس از ان خلاص نجسته یکی گمان بد بردن بمردم دوم شگون
بد زدن سیم رشک حسد بردن بگویم و بیان نمایم از برای خاطر تو نجات و بیرون شدن ازین خفایا
چون ظن بد بردن بانسان افتاد از اغلط و خلاف واقع شمار و چون شگون بد کردی
ملتفت مشو و از و بگذر چون رشک بکسی بردی با صفات آن خوی و ستم بر کس مکن
و در از الدعوات آن قدم اوطاب می برون مگذار عبارت لا ینجو منهن دلالت
میکند بر اینکه هیچ کس از مومن و غیر مومن از حسد خالی نباشد و این در نظر مشابه و مخالف است
با حدیث ان المومن یغبط ولا یحسد است چه میتوان گفت این حسد خفی جلی است
است اول از جمله آنکه حسد ناشی از ان میشود عداوت و دشمنی که بزرگترین
اسباب حسد است زیرا هر کس الا نادر از اهل تسلیم و ابتلا گرفتار دشمنی خود شاد
و فرحناک میگردد و دشمنان بکشت و ادبار او می یابد و بر امدن بلیه ای نیز از
معروضی

معروضی در گاه خدا چون از کس ایذائی بوی رسید او قادر بر انتقام نباشد طالب
آن است که روزگار انتقام او را بکشد دیگر از اسباب حسد اشتهار و آوازه است
بدون قصد مطلب و بکبر پس کسی که نام و آوازه را دوست داشته باشد و تحدث در
اطراف عالم را طالب باشند و خواهد در امری که دارد از شجاعت یا نوکرت یا علم
یا عبادت میل دارد که جز خود کسی را اسم نباشد هرگاه شنود که دیگری نظیر اوست در
اقصای بلاد عالم یکی از بلاد بعیده بروی حسد میبرد اگرچه هرگز یکدیگر را ندیده باشند
دیگر از اسباب حسد ترسیدن از باز ماندن مقصود و مطلوب خود است و این مخصوص دو
کس است که هر دو یک چیز را طالب باشند مثل اینکه دو نفر قصد ایالت و حکومت یک شهر را داشته باشند
که این سبب حسد هر یک بر دیگری میشود دیگر از اسباب حسد خباثت نفس
و بخل ذاتی بر بنده گان بدون سابقه عداوت بلکه محض خباثت نفس و رذالت طبع رد
آن نعمت غیر را خواهد و گرفتاری بنده گان خدا ابتلای او و خوشحالی او شود هرگاه
بنده خدا فکر کند داند که در حسد خوردن با ستم بر غیر روا داشتن از جمله کاهش تن در
دار محن و عذاب رب الارباب در روم اصحاب جزی دیگر نظر مصوریست ای عاقل
وای تا عاقل فکری که تامل نما به بین عهد جوانی گذشت در غم بود بنود و نوبت
است رسید صد غم دیگر فرود کار کنان سپهر بر سر دوی شدند الحکم بیاد اند دیر
باز

باز گردند زنو حاصل تو در جهان هست کو در غم هیچ ندانم چرا رخ برگرای حسود
نام جنون سالکو داد بیابانی فرار هست چه او عاشق زیر سپهر کبود زحمایر
صافیه ارباب عرفان و صاحبان معرفت و ایقان تحقق و نهان هست که هر کس آتش است
سوزند و بره فی سرعت است روح جو نازند آن زمان نتوان هیچ آب ان التی توران
ساحاموش نمود و صاحب حضرت هیچ نیک ستود که بر مرکب لجاج سوار دهد و
در دنیا طوره تر نو کجا رود و در آخرت عذاب ابد گرفتار رسازد چنانچه در معاویه
علیه الهاویه گذشته از آنکه جمیع علاقه حقانی حضرت تعلاوه بر مرکب عناد و لجاج هم
سوار شد و راه کفر می پیمود که آنکه خدا نشکفت هر وقت بر مرکب عناد و لجاج سوار گشتم
مخذول و منکوب گشتم و ذکر این کلمه در وقت جنگ امیرالمؤمنین بلیات متدل عیان
ایجاز سعه بود و آن داستان پس از واقعه جنگ غلام ابوسفیان و فرار عبدالله
بن مسعده فرار بیحیا بود از جنگ امیرمؤمنان که مجمل ان مفصل و مختصر از آن
مطول این است پس از آنکه معاویه علیه الهاویه احزاب شیطان و سپهسالاران طلبان
بیحیا را در هوای جنگ برابر سیدالوصیین روبرو نمود و بر کسب اهل وحد و داد
بیدرنگ سپهر سه روز که از اتباع حق و باطل گذشت همه حضرت اسدالله سلیح و مکمل
بمیدان آمد ای اسب شبنی ملک ویرانه را ز نو آباد کرد هر جا ویرانه آری
اکنون آبادان کنند

ابنیه آباد کنند تیغ او بلرزیدن گرفت چو قرص مهر و ماه نور مهر و ماه را حاسد چو پنهان کنند
سلیح سلاح جنگ گردید تیر صف پوشید کلاه خود بر سر نهاد و یا آنکه زره پوشی زیب داد
و یا چار آینه دیگر بر سر گرفت و یا با زرکی بر گوی دشمنی رفت انگونه رفتی و ای نوع
سلاح رزم سلیح کشی از حضرت ابوالحسن راقم الحروف نه در کتب دیده ام و نه
از کس شنیده ام پس چه قسم معرکه آمد که دیگر عز منافقان از این التی جانور بر آمد با
یکی پراهن طیلسان و یک شمشیر جان ستان درحضم ان شرعیند چگونه گریزید گردید
یک جهان مرقیم یک عالم رضا از بر یک طیلسان آمد پدید یک ذو ملک کعبی یک کعبه
هم در وقت امتحان آمد پدید الحق سلوا در آستان محبت دل زر زینی خونی
ناگهان آمد پدید صورت قدرخدا شد جلوه گر معنی سوگند آمد پدید در بهر
لحنی هستی انتی کنن خطاست کا بی جنس با الحیوان آمد پدید در هم قدر گفت
چون کوه وحوشی برما و حلقی پوشید برنه سپهر فخر است نا مور ماهطلبی را حرب
نام کرد از نامداران اعلام معاویه این ابی سفیان بود بمیدان آمد مخصی رسیدن
سبک سیر حضرت ابی الحسن بنیر سر بسیار روشن دیگر این به عنبا اعند و دوباره بنده
ابوسفیان رو بنهاد آری آقا عفو تو با خوانده است نام شیاطین خبر تو شنیده است
اسم مدارا پس از فراغ از حرب و آن نابکار حیدر کرار با واز بلند فریاد
کرد

کرد ای معاویه اینک منم سالار اهل عراق قدم در میدان نهاده ام تو که جلوه دار شش
اهل شام میدان قدم در میدان نه تا من و تو با یکدیگر بر ز و کنیم هر کدام غالب شویم ریاست
امت با و متعلق گردد و عیش مردم را تکلیف همه اعقاب معاویه لرزید و رنگش پریده و تن
لحستی بر تنش گردید رخنه و نهایت چهره عمر عاص خطاب کرد که اینک علی برادر
عبدالمطلب کار است دانی قبل از واقعه بمیدان آمدن عمر عاص و فرارش که بار حضرت
معاویه را بمیدان خواند چاره چیست اگر تمام روی زمین را بمن دهند لحظه ای شوم
برابر او توقف نمود که از دهان زنبک تیغ مار پیکار به بند افکنند از بیم مهره در دنبال
عمرو عاص عبیدالله مسعده فرار بود که محترز به نحوی بود بجا آماده آوف منقاد برای گردن
بدهند و بول حیدر کو چا بند اسب سلاح خود را معاویه بدو داده و شنبه تیغ
بدهان تیرتش فرستاده در برابران لشکر ارجعا لافی چون آن رشته نخبت
بجبار رسید آقا شمشیر کشید و تو بنی حمله ور گردید این مردکو انبله شجیع دلاور
بود که مقابل غضنفر هر دو بحار کله بر گرفت از نبرد سوار فاری بیکار را
شجاعت بالا اگر معقب باشد تکمل بلال داسه در مقابل را محض برق دو الفقار ان
نابکار رخ باد گرد با امیرالمؤمنین گفته قسم که من معاویه نیستم او عقب و جر جامه خود را
وقت شنیده در اسب صورت شنیده دیگر بمیدان تو روانه کرد اینجا از من در گذر و بگذر

الامان

اطفال مرا بیتیم و عیالم را بی پرستار از منبع جود و کرم بر و رحم فرموده بگذاشت
و گذشت و بشکر مداسر برگشت سلوک فرارنام که در آن ایام قدرت و هیبت کمی
بود که مسالکین دین برهیان سبه دو رحانه چو دین مشغل شد به میدان آمد و از
سپاه حضرت پناه مبارز می طلبید عباس ابن ربیعه ابن حارث ابن عبدالمطلب
که پسر عمو زاده علی ابن ابی طالب بود در حرب صفین مجاهده بسیار و مقاتله
بیشمار با باغیان نابکار و گروه کرده بود بدون اذن ولی الله و خواستن عزار جلک
با او را بمیدان نا خفت و سرراه بر زنبک ساخت مولانا ابو فرزانه در شیخ عثمان بن محمد عبدالله
فتی مطلق الکفین بالجود والندی عیاث من البلوی امان من الفقر لئن سی عودا
یا اب سمینه تعودا لح مالکان ذو رق الخضر در خدمت امیرالمؤمنین بر پرده و کمال
لطف ان امان واقع شده که گفته اند اقبل علی النفس و استکمل فضائلها وانت بالنفس
لا بالجسم انسان عرض عباس بمیدان آمد پس از رد و بدل ادوات حرب و آلات جنگ
و حرب بخواتم عباس بن ربیعه هر دو از مرکب پیاده شد و مشغول جنگ گشتند که سپاه دیگر
حرب شمشیر به سپهر المیحو روانه اتی دوچار را از وحده شجاعت بود عباس
سوی حضرت آمد حضرت بر آن قاعده اندکی قربان شخص دار بهام حمی التبریز
زیاد در دست سیدالهست و منه تخطفت صفر بود او را عتاب نمود که نترا
دعبه لهمی عبدکا

برواییت فاضل تستری دید در عین بی نقاب فرار و شمشیر برهان
گذشت اندازه صحابه قوت کرد که بدو باره ای
ساخت لشکر امیر حیز کرد نام صدا لشکر بلند کردند
البته مرا بی باین نحو جز جون بود که امور کار
زشتی هر بدون بود

وعبد الله بن عباس را مامور ساخته ام که در حقیقت خود نایب بود و بیچ سببی ترک محمود حانه
نگذارید چون اطلاف فرمانی محمود و مقیم خاطر او ارحرف و صفت من زود در عباس
الطهار رنج بسیار کرد و بروایت مصباح الجنان مروی و ابنست یا امیر المومنین چون فهم مرا
بمبارزت خود خواند اگر اجابت نمیکردم مرا بر جبن و بددلی منسوب میساختند قدوه امام
فرمود که ترا رعایت امام انام خود بهتر است از آنکه بقول دشمن کار کنی بعد از آن روی
مبارک بسوی آسمان کرد فرمود بار خدایا عمل عباس این ربیعه را ضایع مکردان و او را
در زمره محسنان برحمت کامله خویش برسان معاویه از قتل غرار بسیار افسرده و افگار شد
فریاد کرد هر که بقتل عباس قوام اهل عراق مرو در رساند از مال و منال و بیور بنیاز کردانم
دو مرد از بنی لخم طمع مال مرکب بمیدان تاختند یکی بخواهر میدان تا بنگ و سپید دل
چون سنگ را از صنگ سبید عباس را بمبارزت خواندند عباس بحذمت آن
باعث دررود و بپای آمد که را عرض نمود و برقلا را نیز باج رها شنود یا ابنه الجبار یا
فضل القضا وقسیم اطباق الجنان ونارها یا نعمة الملک الرؤف علی الوری و
النقمة العظمی علی کفارها صلی علیک الله یا من حبه فیه النجاه من الجحیم ونارها
مولا دو لخمی آمده و مرا الحکم معاویه خواسته حضرت فرمود ای هنددا آوردان
که ازین یا شنم ساکن دارس ونافع ناری سر روز زمینی نماند آنگاه فرمود از اسب
از اسب فرود آی شاید سلاح خود بمن دهی عباس از اسب فرود آمده علی آمد گرزار
غیر قرار لباس و سلاح عباس را در بر کرده و بر اسب وی سوار شد بمیدان در آمد چون
امیر را دیدند گمان عباس کردند گفتند از صاحب خود اذن طلبیدی که بمیدان ما آمدی الحضرت
بجهت مزوج آرزو بسیار این آیه را خواند که اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر
الکافران آن دو ملعون به حضرت امیر شد امام جنان فرس برسختی رد که از نیست دیگر
گذشت از قوت بازو و نهایت چالاکی دست گفتا از ایشان بسم رباط رکاب الله نظاره
کیان را گمان شد که آن ضربت خطا شده چون اسب او حرکت بر آمد یک نیمه آن
بر زمین افتاد و نیم دیگر بر بالای اسب ماند اسب او کرخته با همان نیمه به لشکر آمد
مدبر دوم نیز آمد هم حمید از قبض دیده همان آن بر سر او بی آمد یا العجب
مگر دم تیغت لهم است کار داج از تغیا هم کرد در دو قرار در کوه هیبت
تو کند سنگ را عقیق در بحر قدرت تو کند آبرا بخار ما ناکه امر تیغ تیز
تمام گشت روزی که آفرید ترا آفریدگار چون این صورت بدیع مشاهده خلق شد
عمر عاص گفت غیر علی دیگری این نوع شمشیر نتوانند زد معاویه انکار کرد عمر گفت تمام
لشکر یک دفعه کمینش در آیند حمله کنند اگر این سوار حیدر کرار باشد و رکاب الحواء
شد یکدفعه دریای لشکر کمینش بر آمدند گرد امیر المومنین گرفتند صحرا چون کشتی بادبان

خود را با میر رسانید سید الاوصیاء در مدح شان وغزوات وهمه تربیت ما را لطاف
حفیظه حیاء و اخوان الحیاء حفیظ جزاک الله الناس خیر فقد وفت یداک
لفضل ما منها ک جزیل فرو فرش خود را بجز که مقدور هیچ کس نیست از برای صاحب این
پاداش دهد فضائل تقابل نزد او زو هوی که طرابی حقیقت وقایع در مؤلف کوید از آن
روایت چنین معلوم میشود که لشکر عقیله یکدفعه دور حضرت را گرفتند اهل عطرب
امام صوت خود را بر سید و از جانب یار رابا سوی صولت ایشان که خبر کشند علی اسد الله
کشته شده است چنانکه از روایت بعد هم معلوم میشود که اهل یا ابا الحارث
شد لله رکلتک علی انشام حتی یاتی اصحابک میتیرهم من السلام و قل لهم یقول لکم امیر
امیر المومنین کروه وهلللو فما لحی قد وابینا کم ان الله ای ابو حارث حمله کن
بر اهل شام نعیر خود را رسانیدی دو مرتبه بدو شنام بر سانی و خواطر جمع ساز و گردان کلام
است سلام مرا بیاران برسان بگو با یشان که امیر المومنین میگوید تکبیر و تهلیل بگویند
که اشکر امام خود را شتا مرسانم آموز مردانه بر آن طایفه باغیه ساخته با محمد بلاسیاه
دین پناه که شمشیر آن حال شاه در میان گرفته بود بر سانید مژده سلامت و زنده بودن امام
بدین او دادات شکر خصوص سپران آن روز را دو رتبه جان شنی باز آمد القصه
حشم لشکر پادشاه و سالار است در کنوز روشنگر که سلطنت نیست همه در وجاهت نیست

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله فاطر النجوم وفارج الهموم والغموم مقدر ساعات اللیل والیوم
ورازق العباد من کل قوم قرر اقوات الخلائق وارزاقهم وقدر آجال العباد
ویسمع سرهم ونجواهم وجهرهم ویعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم الذی علم آدم
الاسماء وعلم اسرار الذرة فی حیلة الظلماء ولا یعزب عنه مثقال ذرة فی الارض
ولا فی السماء ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء والصلواة والسلام علی
سید الانبیاء وسند الاصفیاء النبی الامی والسید القرشی محمد
صلی الله علیه وآله اجمعین ولعنة الله علی اعدائهم ومعاندیهم الی یوم الدین
وبعد فقد قال الله تبارک وتعالی فی کتابه الکریم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب ومن یتوکل علی الله فهو حسبه
ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا خالق سموات وارضین
بنا بر تفسیر مغرب درین آیه برابر هدایه میفرماید که هر که بترسد از خداوند
واحد احد در ادای فرائض میگرداند از برای او از سختیها عذاب آخرت مخرج
مخرج از شدت روز قیامت و روزی دهد او را از آنجا که اصلا گمان
ندارد این آیه دائما ذکر او ورد و مکلفیت آن حیث در عمل اگر مردمان

بان عمل نمایند کفایت مهمات ایشان نموده تمام کارهای ایشان را از رفیع مقامات
سالکین و اشرف درجات مقربین که از صبر و عقل که ضد شرع حرمی است صفت
شریف توکل است که خالی از استدلال که خالق جهان در بسیاری از جاهای
قرآن توکل و متوکلان را مدح فرموده و در زبانها به زبانها ستوده از جمله فرموده
وعلی الله فلیتوکل المتوکلون … وعلی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین
در سوره احزاب میفرماید که توکل علی الله وکفی بالله وکیلا بار دیگر میفرماید و توکل
علی الحی الذی لا یموت وسبح بحمده در همین آیه میفرماید و من یتوکل علی الله فهو حسبه
و نیز سند باین مرتبه رفیعه مگر کسیکه قلبش مطمئن باشد با ایمان و ظاهرش منور باشد بنور
عرفان و محبوب باشد در نزد خداوند عالمیان خوش بحالت آن نیک فطرت
که توکل نماید بر حضرت او و کارهای خود را تفویض نماید باو که در بوستان
رضا و گلستان تسلیم و حقایق خوشبوتر از گل توکل نیست که چون بوید ندانند
که گلهای دیگر را رائحه عطر نیست ان توکل کی مکن از … باد دست از رزق
تو از تو نیز حاصل تر است کر تو را جبر نمودن از رزق آمدی خونش را هم …
بر تو زدن سید الاصفیا و سند الانبیا روایت جبرئیل علیه از
امین وحی بارگاه کبریا از معنی توکل سؤال نمود فرمود جبرئیل عرض نمود العلم

العلم بان المخلوق لا یضر ولا ینفع واستعمال الیأس من الخلق فاذا کان العبد کذلک
لم یعمل لاحد سوی الله ولم یرج سوی الله ولم یخف سوی الله ولم یطمع فی احد سوی الله
فهذا هو المتوکل توکل دانستن آنکه مخلوق ضرر نرسانند و نفع نرسانند و عطا نکنند
و خلق با المرة مایوسی و بلطف خداوند مانوس پس هرگاه بنده چنین شد عمل نمیکند از برای
احدی سوای خدا و امید ندارد از احدی سوای خدا و نمیترسد از احدی سوای خدا اولیای
معنی توکل صدوق علیه الرحمه در جامع الاخبار ره از سید الملا شاه اولیا نقل نموده
من وثق بالله اراه السرور ومن توکل علیه کفاه الامور باز از ابن الطاهر نقل فرموده
من احب ان یکون اتقی الناس فلیتوکل علی الله صاحب سراج السعادة از امام
ناطق امام جعفر صادق نقل نموده که هرکه را سه چیز عطا کردند سه چیز از و باز نگرفتند
کسی را که دعا عطا کردند اجابت هم دادند کسی را که شکر عطا نمودند او را زیادتی
دادند کسی را که توکل عطا فرمودند او را کفایت فرمودند چه که در خصوص توکل
فرموده و من یتوکل علی الله فهو حسبه و در خصوص شکر فرموده لئن شکرتم لازیدنکم و در خصوص
دعا فرموده ادعونی استجب لکم پس در هر سه باید بعون خدا اشتغال و آمال و آ
رزوهای خود را از و یافت از اهل زمانه عار میباید داشت از صحبت ایشان کناره میباید
داشت از هیچ کس کار کسی نگشاید امید بکردگاری باید داشت آری بخدا مردمان
با نورود وفا

با نورود وفا یابند این کلمات و دانند این مقامات که سرخ روئی شان نیز زردی
رخ است بدربار رب العالمین … سرخ روئی از غم او چهره کاهی کردن است
بنده گی کردن خدا پادشاهی کردن است ان سر شرف بر جمیع سرها دارد که خاک
صاحب گذاری و غبار عرض بسیاری بدرگاه حضرت باری … خود را خدا
وند الله آرزوهای خود را خواهنده کرده … پای کوه در سینه سر از غبار راه او
ذره گرد آفتاب از سجده درگاه او و از برای توکل سه درجه است اول
درجه آن این است که اعتماد بخالق عباد داشته باشد بقدر که موکل بر وکیل خود
اعتماد دارد که با او امید دارد امر خود را که هر قسم صلاح داند امر را بگذارد …
و نیز اعتماد دارم که هرچه کرد خیر مرا دیده درجه دوم آن است که اعتماد بخالق
بر دادار داد که بقدر اعتماد طفل بمادر که گاه باشد بگریه از مادر خود نان گرفته بقدر کفایت
خود نخورد و باقی را اندازد یا بطفل دیگر دهد در حال بدامن مادر مراجعه …
محبت او میریزد دامن از آنکه زجرش کند یا لطف هر که او را بزند سخن … در زبانی
میکند و بمادر مظهر شکوه خود میرود درجه سوم آن است که چنان واصل باشد
در درگاه الله در هر حضرت گاه و بیگاه که اگر کوه کوه اندوه و بلا روی بوی آورد
سر از فرمان نه پیچد و چون و چرا از زبانش سر نزند مثل میت کالمیت بین یدی الغسال
که اصلا

که اصلا میت از خود دخل و تصرف نمیکند بهر طرف که او را غسال بگرداند میگردد
هیچ نمیداند که بر او چه میرود و چه بر سر او میگذرد عاشقی در موج دریائی فتاد
عاقلی از ساحلش آواز داد گفتش ای مسکین برون آرم ترا یا چنین برگشته بگذارم ترا
پاسخش گفتا که ای روشن روان گر ز من پرسی نه این دانم نه آن هر مراد خود نخواهم یکنفس
زانکه مقصودم مراد دوست بس این اعلا مرتبه توکل است که هر خار که از جور ستمکار بنزد
بهتر از صد هزار گل و سنبل است مؤلف گوید کس که گوشه ای نشست و در برودی
ببست اندکی فکر نمود ملتفت گردید معرفت الهی … داند و یابد که اگر آسمان … بر زمین
… یا شرف … نوبت جهان الخ … روزی او دست هیچ نمیرسد و زیاده از مقدار
در رزق مکتوم هیچ کس نمیدهد هرچه نباید ناخوانده … در هر غم … و در دل …
همان قسمت است که رب العزت نموده …
مرحوم خاتم مقام در رساله شکوائیه خود … کلامی میگوید که در این مقام …
از لطف کواهد بود فعلمت انی لو اعطیت لسانین سجانین الحمد و بیانا حسانا
فی المدح ومبالغة النابغة العذر واعراق … فی الشکر و خلاف
الحریث … الذکر و افراط الاعور فی الغریبة والکذب ثم مدحتهم بالف
لسان وشکرتهم من بز احسان … ذکرهم لغول المبین والزور ورجحت
العور علی الجور

العور علی الجور وتهدت لحلاوة المرار وعذوبة الامرار وتمامة الخور وسخاعة
السنور واماننة الفارغة الدار وطهارت دبل عیار می ارکفتی این همه کلمات
وذکر تمام عبارات با آن همانها وخلافها یکی تی یکی پول یکی یکی حزدل
بدون امر واذن خالق عز وجل هیچ کس نمیداشتی ای بیچاره چرا بر در رب هر فاتح
السیاده ای وسر دلت بر دیوار حتم ضیق نهاده ای وحق را اعانت
از رقابان ومتوکلان واز دوستان دشنونده کاسخنان زبران اهل ایمان متنابه
هم انقدانمیکن بیجا مرنج که در باب توکل وجه اعتنا برا اهل دنیا داهل تحدام
لغرب الف وجدع الف وقطع کف وقلع عری وسخط بنی وسقل دی وقلع عینی وقرح لقمی
وهول لجر ووجع شهر ودق ظهر وطول حبس وصل عاده ولذغ نار وسیع دار وربع فلس
دق فرد دوک برد ودبغ جلد بغیر شمس اهون من وقفه بباب تراک لجابة بعیبی
در مقام توکل این حکایت گفته شود مالک دینار گوید در سفری از اسفار مردی را
دیدم که دو دست وپای او را بسته بودند و در بیابان افتاده در آن اثنا دیدم عرابه
از نهاد هویدا شد ملک وحشی برغلب دارد بر سینه اش نشست منقار خلب پاره
پاره نمود در دهانش نهاد باز پرواز نمود در دو بیابان افتاد آب آورد بر دهانش
ریخت حقیقی که بر من افتاد از سینه اش پرواز کرد ذکر لحیت من فهم نمودم
پیش آمدم

پیش آمدم وچوبای حالش گشتم گفت حج برفتم دزدان مرا گرفتند واموالم را ربودند
دست مرا بستند اینجا انداختند سه روز گرسنه بودم از خلق امید خود بریدم ناگاه
دیدم که خالق عالم این کلاغ را بمن مهربان آب نان از آنجا مرآورد ولیکن بمن میرساند
مالک گوید تعجب نمودم دستهاش را گشودم همه دو باهم برفتم تا جایی رسیدیم
آهوان بسیار دیدیم که آب میخورند خداوندا از قعر چاه با اوج چاه برای ایشان
آب را آورده چون ما دو نی دیدند رمیدند چون بر سر چاه رفتیم آب بقعر چاه
رفت گفتیم الهی خداوندا آهوان را نه توکل هست ونه سجود آب را بر سر چاه آوردی
برای ایشان وبرای ما فرود بردی چاه مارا ست نه دلو هست ونه ریسمان
در مناجات بودیم که آوازی برآمد که آنها اعتماد بر کرم ما نمودند وشما
بر دلو وریسمان من کان لنا وکنا له باید راضی برضای الهی گشت وچشم
ودل بجز از خدا از همه بر بست چون رضی گردد رضای حق طلب حکم او را
ام رضا ده روز وشب گر رضای خود نبی میخواهی خطاست چون تو گشتی زو رضا
او هم رضاست آن وقت که کار بجان وکارد باستخوان رسید فریاد رسنده
خالق البریه است پس متوکلان را هم باکی از تیز پره هیچ که در هر حال ثبت بان
ایشان است خالق اکبر دلیل بر آن مدعا یک حکایت فرح افزا از روض الریاحین
نقل شده

نقل شده از عرض مسیحی وناظر بن ریاش که یکی از بنده گان صالحین گفت در طواف خانه کعبه
جاریه را دیدم طفلی بسینه گرفته وطواف میکند ومیگرید ومیگوید یا کریم عهدک القدیم
پرسیدم از وی که با امته این عهد قدیم خدا با تو چیست گفت بعد از فراغ از طواف حالت
خود را برای تو تقریر کنم چون فراغت یافت لطف می شناخت گفت ای برادر بدان
که در سفری از اسفار آب بسیار از دریا کشتی ما رکبته شد که غالبا از شدت طوفان
در جهان کشتی جان دادیم کشتی نه که دو رخ فسرده یک تابوت هزار گونه مرده
بیجا از غرق کشتی با این طفل بر تخته پاره ای سوار شدیم تمام شب را تراکم امواج
ما را از تو کشتی بگوشه ای افکند در بحر حرمان تا ندم خود نا خدای خوشبی کی را
ندیدم مثل خود دست از مال خویش چون صبح طالع شد غلام سیاهی بر تخته
ای سوار واز دور پدیدار گشت بروایت صاحب نور المومنین چون مراد دید
آن بدبخت از تخته خود جدا شده شنا کرد تا نزد من آمد پس اراده بد فعل کرد
گفتمش ای نه خجال این افعال است گفت محال است گفتم این وقت رو بخدا
آوردن است گفت در هر صورت مردن است الحیه گفتم نشنفت دست خود
نبودیم دراز کردی با طفل یان طرف تخته رفتم دشتم کشتم پیش آمد وطفل مرا
در دریا پرتاب کرد چون دیدم طفلم را در دریا انداخت دلم از این بابرا کند گفت
لغزی

نظر بسوی سما کردم وگفتم یا من یحول بین المرء وقلبه حل بینی وبین هذا الاسود بحولک
وقوتک انک علی کل شیء قدیر استدعای حایل کشتی معاینه من وآن سیاه از زر کاه حضرت
الله کردم بخدا قسم که هنوز این کلمات تمام نکشته که جانوری عظیم سر از دریا بر کرد واو را
بلعید مرحوم در رسید ومرا گره با نشد چون یکباره رفتم جز ذات خدا احدی با ما نه غیم
از آب ودکیاه الحال میخوردم ومترقب رحمت باری تعالی بودم بعد از پنج روز کشتی طوفان
زده شده بان جزیره افتاد ناخدا مرا سوار کرد فرزند خود را در کشتی دیدم دیوانه وار
بسینه اش چسبانیدم مردم گمان بردند که دیوانه ام گفتم نه ولله جنون ندارم وقصه خود را باز
گفتم اصحاب کشتی گفتند ما از این عجب تر گوییم کشتی ما در تماشای صفا بر رفت تا گاه
جانوری عظیم از عقب کشتی ما آمد واین طفل را بر پشت داشت بزبان فصیح گفت
اگر این طفل را حفظ نکنید مامورم که کشتی شما را بگرداب فنا اندازم چون طفل را
گرفتیم طوفان شدید شد ما راه را گم کرده باین جا افتادیم که تو آوارگی بینیم آری بخدا
این است معرفت توکل وبهره از امور بخالق حرد وکل آنکه او را آنی یاد خدا است
بحر بمکی است غواص فنا است آنکه صاحب حال باشد نام باصفت حق بود آرام او
چون نسیم ای چمن پیدا شو بلبل جان در قفس گویا شو دان توکل نزل اطلاش
مهیا را جاهد دنیا مثل هر که توکل بر خدا نماید وحق تعالی اگفت وجا بدید مدام فرند
عالم گفایت وکفالت او در مهمات نماید اگر چه روی نطع گستزده وجلاد
با شمشیر کشیده روبروی ایستاده باشد حتما که بهنگام ای الحکم را برد این خاتمه
رسید جلاد دشمشیر دبدیع ذالک توکل کرد ودر امر دی کوشید وختم از کلام حق
شود نشده

بنوشنید و لدلیل علی ذالک المدعا این داستان زنگ از دل زدا به طرز نغز
و بیانه وافی عرضی نحو تا هر یک هر یک از ناظرین تنبیهی در نوکل [illegible] حاصل گردد
شهید ششتری در مجالس المؤمنین نقل فرموده ابو محمد هشام ابن الحکم الکندی الشیبانی الکوفی
از اعاظم ائمه کلام و از کبار اعلام است همیشه با افکار صادقه و انظار صائبه تنقیح
مطالب کلامیه و ترویج مذهب امامیه می نمود همیشه نفسی بحسب اهل بیت رسول [illegible]
منیف ثبت و در سلک یاوران امام بی همتا ابی جعفر امام محمد صادق و ابی الحسن امام
موسی کاظم انتظام داشت در روایت اخبار صدوق و صدیقی موجود در مذهب ائمه اطهار
ثقه و صاحب تحقیق بوصیت اوصاف جمیله او بدرجه اعتبار رسیده و در شان او مدایح جلیله
از حضرت امامین وارد گردیده در سالی که [illegible] نه در کوفه در زمان هارون الرشید هشام
وفات رسید الحزو [illegible] بار ضا رسید زبان مبارک [illegible] بدرون حدیث ارشاد
از شیخ مفید محمد بن محمد النعمان یا سایندی از ربیع حاجب ذکر کرده که گفت جمعی از نیفات
علماء و معتدین فقها نزد هارون الرشید جمع شدند که نه وزرا اهل علم بر [illegible] مدانی
در محاوره و گفتار شان ظاهر بلباس علم آراسته و به لفای دستار خانه مطبق [illegible] نشسته ای
علم آن باشد که تا نور کند سینه است جلوه طور کند علم آن باشد که تو غافل نوی
مکدری از صحبت روحانی توی علم آن باشد که دعای [illegible] تا ز اسرار ازل واقف توی
علم شیوه آنکه از نفس حسد مسلمی برگرفتن گرکند علم شیوه آنکه از روی عناد خواهد
از کین کشته مردی از عباد از جمله ابن الجنی و آن معاون نزد روشنی ابوالبختری وهب

وهب ابن وهب بعد ذکر احوال مذهب و علماء روافض در میان آمد تا سماع
ام هشام ابن الحکم که از اجلاء اصحاب حضرت صادق است رسید همه حکم بقتل او نمودند رشید
هشام را طلبید که جواب این اشخاص را هم گوید هشام گفت که دید عجب مدتیان
و کیف ملحدان که هر ایشان روز شب مردم و مرده ای ایشان است و الا قوا اتکوا ان غلبی جمیع رسالات
مسلمت ان جمیع رعب انگیز چون جمال نر [illegible] آن دسته اهل ایمن چون دندان مار
جلکی کردیده باهم متفق هم بسته عهد تا بچون بلید کر دیرا برارندی دمار
بعد از هشام صلاح در این گونه کلام دید که یا امیرالمؤمنین انت الحاکم بین الانام هم
الانام و تکلیف بعرف الحلال و الحرام وانت خلیفه رسول الله فی امته من مرد مسلم درخت
خون مسلم را مباح کسی منید ارد جور امروز ترا پرسش فردا است هارون
رد علما نمود فرمود حرا انها را بد منهب گفتند اسی مردی است زبان آور و مکر و حیله در
روش مضمر است هشام جواب داد که خدا امیر را امر نظر نمود و فرمود هرکه شهادتین
بگوید جان و مالش در امان باشد بافعی حق دانم و بنده کان بروز جزا این بود که رسول ملک
و دود متعرض حال منافقین نمی گردید با وصف آنکه میدید هم از ایشان کفار بد و بنده
وفوا اند خلیفه امروز تحلیل حلال و تحریم حرام خدا کرد قول این جماعت ثابت است
حقیا که بر منبر دامن لیخ نمی بفرما و الله مختاری و فردا نزد این عترت جای کفتار است
واگر انها نیز مخلوق اند سهو و نسیان بر ایشان جایز است پس چرا اباحی سعی در قتل می کنند

میکنند یعنی از روز جزا حذر نما که ثباتی ندارد این عاریت سرا عبرت نگر در جهان
تا که بینی که ملک جهان اعتبار ندارد نظر در گلستان آفاق نما گلها بی خار در روی
که خاری ندارد هارون گفت معقول میگوید چه جواب دارید گفتند اعتقاد الکلام
او منما که خون او نزد ما حلال است هارون گفت چه دلیل گفتند بدلیل آنکه این
مرد صحابه را لعن میکند و مردم را نیز تعلیم و ترغیب بلعن میکند هارون گفت پیر
مخدوم هرکه اصحاب را لعن کند خونش حلال است علماء گفتند خدا جزای خیرت دهد
الکنون الصف کردی هارون فرمود ای هشام الحال خونت حلال است زیرا که
از اسلام خارج هشام گفت پادشاه ملکی کی با دیدن ظن باطل عقوبت نا [illegible]
ندارد مطلق برجا [illegible] و منصب پادشاهی که در عدالت تا می [illegible]
قرار گرفته عجب جانکشی می اقدام بر قتل آری نزد مردوش این سهو چون
دو گفتند نکته [illegible] گفته انا نسبت که آزاده اند کینی دو زنگ اصل [illegible]
اینها رمی افترا میگویند و الله هرگز یکروز خلفا را لعن نکرده ام بعکس یعنی روز هارون گفت
مردم قسم یاد میکنند گفتند نزد ما ثابت است خلیفه او را قبر با آنها یکبند و حفظ بعیت
کند اگر امیرالمؤمنین سخن ما را نشنید در نیز ما تهمت میدهیم که خلیفه سهو رفضه را حمایت
میکنند هارون گفت او را میکشم اما خوشی کردن شما چه گفتند نتوانی برای تو
و عقلانی برای ما رشید جلاد را طلبید جلاد کوز پشت ازرق چشم زحل هیبت مریخ

مریخ صلابت وارد مجلس گردید بقاعده آن زمان نطع و فرش از چرم گستر انیدند و هشام
را بر آن نشانیدند هشام گفت یا امیرالمؤمنین ای خلیفه از خدا بترس یعنی چون نزد من رعایای
تو در خون ما ریزش حره توند از رعیت بری حال پادشاه نه آنکه دین شناس ی شک است
خلاف می منما که فرموده ان السمع و البصر و الفواد کل اولئک کان عنه مسئولا رسول الله
فرموده من لا یجوز سفک الدماء بالمعدومات و التقلید الاکمه ثانیه انها مغز بنده و من
گواهی میدهم وحدت خدا و رسالت سید انبیاء رشید گفت من هم اقرار بسیاری کلمات
دارم هشام گفت پس تامل کن و تعدی منما ان الله لا یحب المعتدین نه خون کرده ام نه
بدعت در اسلام نهاده ام نه مرتد شده ام دینی من دینی بن ابائم اجداد است
حکم من حکم وی فرمان حق و رمان [illegible] هارون گفت و الله ازین بالا تر سخن نیست
علماء گفتند ما برکت [illegible] فسق بجوریم که هشام واجب القتل است پس مهلتی مهلت قسم و
دخوشی را بکردن کردند هارون لابد شده جلاد گفت بکش او را هشام دید حالا
وقت الست بوده بود دانسته نحو داخه معقو داست ری بد طبعان رد طبعا گفته نحو بمقاد
اذا کان الطبع طباع سود فلا فسک تاد یب الا دیب گفت امیرالمؤمنین
یکبار دیگر بپرسید زین مهلت بر دو ابرو برای چه نطیل داده خوا که دور از من کنند
قطع بیخ سرما هارون گفت هر کجا بگویند برای چه باید کشت او را گفتند بسبب لعن بر عمر
هشام فریاد کرد الله اکبر اتضح الحق وارتفع الشک یا امیرالمؤمنین والله انا العنه
والعن من لا یلعنه علما خوشحال که دیگر عذر با قی نماند وای هشام زنده کی مرام

حرام وروزگار عمرش مرتضی گشت بجز تشنی چاره ای نیست کمانه نکشند گفی بیمار رکا
فوز حاجت پیداکن که روزگار مریض است عاقبت بیمار هارون پرسید چرا الحق
هشام گفت بسبب امور چندی که اگر خلیفه بپرسد جواب دهم هارون گفت بگو
هشام گفت اول اینها سه قسم بوده که اگر کسی راست گفتم نقض نقیم کنند واگر دروغ
گفتم ملکذبم نهابند هارون گفت تو بسیار مرد منصف که منصب نفسم راضی شوی گفت
هر جا که اختلاف است کتب اخبار را اخبار رسانیده وار زیج گفتگو نفی هیر هد
هارون علما و سه قسم دار علاف نگویند هشام افتتاح تکلم کرد که اسخن
ارزماه واهل ارزوم وصال بود اما خاصه سخن کوه هشام که زبانش در کام چون لوا
علاوه بر نیام نیز کشید عجب هست گفتگو در حق جوی و سخن قاطعه از آن شد زبان
سخن صیت فرزند جان خود سخن صیب مانند جان و خرد سخن دلکش سخن جان
سخن راه دادن سخن ره جانست سخن کر سخنور سخنور جهان جهان از سخن با ملک باشد
کرکونکت ارسخن بهره مند ندانش نبرد خرد ارجمند جهان تا بند زبان بود احکام
الحکم که امام امم درباره او مؤید بروح القدس فرمود بیان نطق تو در کشف مشکلات
جهان چنانچه نغمه داود در ادا زبور جواهری که سفید ز کان زبانه بعضی بربند
ولیت بدستش برای گردن حور لجابت کلمات را انته در فن گفتگو سرآمده ولیت گر
کاشف اسرار صفائی و خادم امام صبر صادق آری صاحب احوال کریم و فضل و کیسی صاحب الاصالة والاخلاق

وادوسه ابوطالب حرم وصفا و زمزم قسم داد که تو خلافت این صفات سه بدو گذارد و ابوطالب قبول نمود
دران شب سیاه و سفید بنی هاشم جمع شدند و الحجه ش بید طبخ کردند هنگام حضرت رسول
حاضر بوشانید و مصدرات نشیند رحشی مهری فروزنده سینی با قوت ارزنده از آنجا
خود رنده از پی لطف سخن گویا رحید تو فطره از علم زرد بی بر توس الحکم صبا لبی قبله
کرم روشنی کعبه دنیا الکه و منا دی عباس با دارالله و منادی ابوطالب اهل مکه
کرجال و نسا و بنده و آزاد همه امروز مهمان محمدند پس قبایل عرب دسته دسته آمدند عبد
عبد عباس با بنو تمیم بنو عبد شمس با عتبه بنو سهم با شیبه ای بحاج بنو عدی با زید و عمرو
پیران مالک بنو عامر با عمرو عثمان تا تمام آمدند هر یک بجای آرام کردند پس از
اکل و شرب قصاید و لطایف و ظرایف رفتند ای شکرانه نعمت از حدت بر رحمت
صنم مرتبت زیراکه آن روز شصت هزار دینار طلا را حرف کرده بود ماتی
فقره گذشت تا سال فتح مکه خدا به سعی وحی نموده که بعوض احسان حضرت عباس
تا بازار عکاظ سه بو رسیده که حضرت او و اولادش بمانند تا قیامت سعی بازار ملکت
داور قباله کرد و عهدت نمود برآنکه از او پس بکرد یا با او معارضه کند چون مدت
شش سال از خلافت عمر گذشت سالی عمر بحج رفت روزی در بازار عکاظ بود
که شتران با ر وار در رسید پرسید ای صنف وارکیست گفتند مدخول بازار عکاظ
است و بخانه عباس میرود عمر گفت اگر عباس اسپید رجال میرود و مردمان
ببرند ام ضبط شتران کرد عباس شکایت آورد فرمود ارحم اری کرفت عطای

در همانجا باز آمدی ما مرکب ای خلف هر روز زن بکریش دو چشم داشتم یکی زنعید
بودکه رفت دوم نوحه با علی امروز عمر این قسم با بنی سلوک کرده امیر المومنین فرمودند ایم بکرد
که در لیست منجوا انشاء الله بعد از آن پیر عرب فرمود با ذوالفقار با خود بر دوام منصب آن
فرمود قسم یاد نمود که هرکه این سه بلند با امر قبلش نماید حق صاحب این قول نعش عمر کم بر
سوی خواهم گشت و چندان جیب شان در آفتاب بیا ورزم که فتادن تو با دل دودم گریه ختم
چون عمر مسجد آمده او با هم سه نقض بد و قسم سه شنبه گفت متعرض تو بدقول علی فعلا انست
ماقسم سه کفاره میدهیم هارون پرسید از علما چگونه است این حکایت گفتند اسلست
قال لم یغل عمر ذالک لجد لا ابعباس مقالجه و کان الامام و له رایه فقتل بودی و اجب
نبودکند گفت بعزرند انست موذی است اگر برادر زاده اش بخو عمر کار ها میکرد لعنت
خدا بر سر صهاک حبشته نگوا است هشام که داشتم تو محض که من میگفتم الحمد باید بگم
هشام گفت سوم روز سعی مسجد بود که عباس عمی وارد شد حضرت اسعد الحرم بیلوی
حمزه جای داد عباس شور گفت در مدح رسول خواند چون حضرت رسول افتاد و آن
مرحمت دید دید در برکت کرس قرار کرده محمد نادی الامم بعوته بعزّ الظلم
ملطفه با وی الهم سلطان ارض و ماه حضرت فرمود حواشی دار یکو خدمت
ارسه جانسه مرخوانست ارشام ملعب دارغراق حره واز الحجره روایت
حفظ سه وان هرسه زنی خوب در خوب بود صاحب بنون بعلی فرمود قبه
کن پس علی قباله نمود و سعر عبد حق مرتب فرمود واصحاب بر شهادت دادند

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله جبار السموات علام الخفیات منزل البرکات کثیر الخیرات
اللطیف الخبیر هو ذو النعم والاحسان والکرم والامتنان غنی فی الاول والآخر
مستغنی فی الباطن والظاهر لا جور فی قضیه و لا ظلم فی تقدیره والصلواة
والسلام علی سید انبیائه وسند ازکیائه فخر العرب والعجم واشرف
ولد آدم محمد صلی الله علیه واله سیما بن عمه صاحب لوائه ولعنة الله
علی اعدائهم و مخالفیهم الی یوم لقائه و بعد فقد قال الله تبارک وتعالی
وتقدس فی محکم کتابه و لطیف خطابه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
ومن یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب ومن یتوکل علی الله فهو حسبه
ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا ترجمه ظاهر آیه مبارکه در فصلی گذشته
عقاب بلند پرواز قرب احدیت و سیمرغ قله قاف قدر و منزلت شاهین اوج
قصر سعادت و کبوتر حرم انس رفعت صفت نیک رتبت توکل است که در چمن
این دار محن مطالعات و عطر نفحات توکل کجای مرد کامل بافت نمود و محتاج نیست
توکل بیا رایا قفس حرم قدس بهره در نمیگردد باید چنان در مقام انقطاع الی الله سعی نمود
ثابت قدم باشد که بمقام ان الله یحب المتوکلین رسید و گوش جان آیه و علی الله فتوکلوا ان کنتم
مومنین شنید

مومنین شنیده باشند جمیع اسباب ها از مسبب الاسباب بدانند و محض خیال و وهم و بی اعتبار پنداشته اند
کل ما فی الکون وهم او خیال او عکوس فی المرایا او ظلال در مقام یأس از خلق و اعتماد کلی
هم از ما سوا پوشند و بعد از آن همچو اهل استغراق حق صاحب ... روند همچنانکه و علی الله فلیتوکل
المتوکلون هیچ فردی از افراد سلسله ممکنات را وکیل و کفیل خود ندانند بغیر حضرت
ای شوخ ظریف پروردگار خود اند پس سبب شکر و رضا که حادث است از آنکه حادث حادث را
باعث است صاحب معراج السعاده از اعاظم المغارب و المشارق امام جعفر صادق نقل نموده
که خداوند تعالی فرموده بعزت و جلال و مجد و ارتفاع مقام که قطع میکنم امید هر امید وار بغیر خود را
داده و در نزد مردم جامه خواری و ذلت میپوشانم و از درگاه خود او را دور میکنم آیا چشم
می دارد در رفع شدائد و حال آنکه همه شدائد در دست منست و امید بغیر من دارد و در خانه
غیر مرا میکوبد و حال آنکه کلید همه درها در کف منست و همه درها بسته است مگر در
که گشوده است در را کسی که مرا خوانده پس کسیست که در بلاها امید بمن داشته باشد و من دست او را نگرفته باشم فی الکلام
آری بخیل کسی که خداوند رازق دانست ماهی بخیلان با کرم که از انبای جنس بنی آدم مند
که حاجت دهند از ... الاصل که خون ... میل فرموده اند و درگدائی نقو و ... نموده اند
و در گرسنه چشمی بزرگ شده اند و در قرب رحم چریده اند و از برای آب در صحرای شکم
مادر پریده اند و در سالی قحط ... دیگر ... میل فرموده اند که فی الواقع فقر و ...
میباشند

میباشند حاجی طلب نمائید و در امور از امور خود ملتجی بایشان گردند همان از گدا گدائی
کردن و از سیاه کاسه با سر پا خوردن طلب ممنون است سرور ارباب مروت و بینا
چند نشستن که خواجه کی بدر آید اصل عزت این نوع از مردم در نظر اهل بصیرت
عین خواری و ذلت است زیرا که بزرگیشان از پهلوی کوچکان است و سخاوتشان
از کیسه دیگران اگر مسجدی بنا کنند صد خانه خراب سازند و اگر مدرسه بنا نمایند
هزاران طالب حق را بی جا گردانند اطلس برفشان خون نهان و قبای کلاهکشان
اشک فقیران تره بریانشان در بره زار ارامل چریده مرغ کبابشان دانه از خاک
ایتام چیده شیره جان رعایا را زینت میسازند و کعب خود را از میوه بر اهل
دلهای قبی میسازند بسبب تخم مرغ ... چشم میوه زنان را ارکاسه بیرون می اندازند و برای
دو چوب منهدم فقرا را لعد هزار چوب مینوازند با این کیفیت و این گونه حالت
ترا بخدا ای تو ان ارباب رحمت حالی عالم مربان شده و بدرب سینه باز نمای
این جماعت شدن کنت دامن آن پیر از پاس دیر کو مزه باشد از بالا و زیر
با تو باشند در مکان لا مکان چون نماز از سرا و ارد کان غیر مصاد و ملت کیشی او
تخت شاهان تخته بندی هست او صد ازان مطبخ پرنور شد کاسه سلاطین کاسه
لیسان دهند گر بسوزد یا بخت الکورش دهد در میان عاشق سوزش دهد و انکه
فکرنما

مکرنما و ملاحظه فرما در خباثت ذات و قبایح و کینونیت این زمره حاجات
که از زیل اخف بس کثیف است و ابدا هر جا خوشی نباید که با او مجالست کنیم یا
طریق موحدت و مواکلت پیش گیریم پس نظر نما که این طایفه هر قدر بلند مرتبه باشند
لابد بند و لا بدیم از آنکه روزی دو مرتبه یا کم و بیش مباشرت بول و غایط کنیم
و در این صورت هم جنس کثیف شدیم و از او اجتناب داریم پس نظر کن با این دو ...
حسد ایام را باطنی مخدوم یابد و من با هم که صفت و ظاهر با بالجمله ...
چون بول و غایط و خون و منی و نظر اینها از پارچه گوشت که از جسد جدا شده
و یا کنف و یا جرکسی و جیفه است که اینها اعظم اکرم از آنست که مباشرت
اینها کنند یا تناول نمایند مانند جراحت یا آب بینی و آب دهن و امثال
اینها که از خباثت است نظر نما هر گاه طعام لذیذ خوشبوی بدهان برده
بخایند چون بر آورند هیچ کس نمیخورد مگر برای مجاورت اینها بلکه قبیح در دهانی
هر چه شیر طول کشد خباثت بیشتر شود با من چون بول برسد ایا روا است هیچ
بنده ها که با این گونه اشیاء سر پا های بخیل اند رجوع روا آرد و بیار کار گریا
عجز و حاجت نماید و توکل بر او نماید که هیچ کس در ملک او بی اراده و بغیر اذن
سرکشی نیارد واحد اند در ملک او با یار بنده کاتش با عز از سالها گذشته

گذشته از آنکه ما محتاج سالک صیدی است که برای آن قوام بیشتر گرما او منتهی میکند
سرما منجمد میسازد سموم پاره پاره میکند آب غرق مینماید افتاب میسوزاند درندها پاره
میکنند آهن قطع میسازد ما اینها همه مدفع است فرشته مالو ان و اقسام اوجاع و امراض
و اسقام و ما در کرو اینها هستیم تا هستیم و همیشه اینها مراقب ما هستند تا هستیم
و همیشه مراقب هفت آفتیم گرسنگی و تشنگی سرما و گرما و وجع و خوف و موت پس
از اینها تفکر فرما ایا جا دارد از این جنس مردمها زبان اضطرار گشائیم و خواهش حاجت
از ایشان نمائیم چشم از توکل و رزق رزاق بپوشیم و نظر بی بالجمله هیچ از هیچ بگوئیم
بار توکل کننده باید بنا ثابت قدم باشد که اگر جمیع مخلوقات دشمنی او باشند معتقد
این باشد که خداوند او را از شر جمیع آنها نگاه خواهد داشت چنانکه مکاتب حفاش و دشمنی
بار عدو بزرگ برد ربطا و حاش و توکل او بر خدا او را رسیدی هیچ از این او را قوی
شاهد است برس مدعا روایت ذخیره المعاد و مجالس ... نزد سلیمان آمدند و بجهت
حاجت خواستند یکی خورشید بعوض نحو ... حضرت ای کلی از جهانیان ممتاز چشم خلق
روی محبوب و بار ای بعنی درخت بالا است مرغ جانم رسیده در پرواز ای آنکه
دعا تما که خداوند مرا سکون و قرار کار جامه زیرا که هوشنه از شرق بوزد و تعکس آرام
و طاقتم نمانده حضرت سلیمان گفت روا باشد دیگری ... عرض کرد ای حضرت پس هر قلعه را
خداوند

خداوند دو دست و دو پا قرار داده دعا کن تا خداوند مرا نیز چنین قرار دهد دیگر
طاقت نشستن ندارم عاقبت بگیرد ریش شبنم می کشد سر با ستادم دعا
که طلب رسید جانم آوخ که ز دست شد عنانم کس دید چه ضعیف ار کن کز
هستی خویش در گمانم سلیمان گفت روا باشد سوم بار لجو عرض کرد خداوند مرا
به طرف میکوانند و به آرام کرده است دعا کن تا قرار گیرم خداوند آرامی عطا فرماید
اگر چه اگر هلاک شوند و گر نفاخند بر چه حکم کند نا ندانست فرمانش اگر چه لجو جب
سلیمان فرمود روا باشد چهارم آب لجو عرض کرد خداوند و بر گرد اشخاص نموده پر شوراخ
سپید وانه بمیدانم چاره در حاجت دعا کن خداوند مرا در جامه و ولایت سخن کم بر کس
حاجت داردیرکس آمد هر که طلبکاری روی نشاید زنبق و آنکه هوا دارین با پر گردد
سلیمان گفت ما جمع مرغان حاضر شدند با افعف مرغان که خفاش لجو در این خفاشی شده خند
ارضوان الحیوان نقل شده که خفاش کجا دمضوبه شب پره است ~~و...~~
~~...~~ طلب خفاش ارضیر عودخند خلاف سایر طیور او را پستان و دو گوش
و دندان و حصیبی است چون زنان خلاف پرنده کان حیض و طهر بیند مثل چهار پا نسل
کند و بچه خود شیر دهد و او را پر نباشد از اعجب طیور است بسبب آنکه بی پر شدید
الطیران است و بنه و ملکی در هم شکنند و میوه خورد بهشتی اگر گرگی که عمر معروف است عمر کند در
جهان است

حیوانات سوار او و میمون دانست هیچ میوه‌ای که خورد آزار دو داد در پرواز طفل خود
با خود بر دارد و داد بر چون پرستو در زمین تخریب بیت المقدس گفت یا رب مرا بر
سلط کن تا اشیان ناخوش کنم از جمله خواص خفاش آن است که سر او را در ظرف
سن یا اهن طبخ نموده بر روغن زیتی مخلوط ساخته مکرر بیند تا حیات نعد پس ای ...
را صاف نموده بر جایی که ننه و ار تعاش و ورم صبد و ننگ نفس باالله شفا یابد تجربه شده
دود بر خانه اگر بکند دل او را در میان خانه کوزانند مار و عقرب گریزان شود و در آن خانه
دیگر نیاید اگر کردن او را با خود دارد ار گزیدن عقرب ایمن گردد اید اوز در خواب
دلیل نطالت و حوف است اگر زن حامله بیند دلیل لعولت و لادت است اگر بیند
که بخانه داخل شد دلیل خرابی آن تزل لجو مقصود شما خفاش لجو که توکل کرد عرض
نمود یا بن الله تلالا دیغ ایامک الجدوالیا دا ترق فی اعلامک النصر والظفر
فقامر همتک از ذکر بری نقدس طینتک ار حکم بری رکامت الفضائل ... صفت
کیوان رفعت رفعه این صفت کشور اگر آفتاب در یکجا قرار گیرد نه روز
از شب و نه شب از روز نه سال از ماه و نه ماه از سال جدا نشود و دوام معیشت مردم
مختل شود و فعل خدا حکمت است و دیگر از جمله مصالح عالم خلق باد است که عفونت
جهان را پاک سازد و سحاب را براند اگر در یکجا قرار داشته باشد نظم عالم مختل شود
دیگر

دیگر حیات مردم و معاش زراعت با آب است اگر در یکجا قرار داشته باشد اهل شرق
چگونه توانند به غرب روند با اهل مغرب بجه قسم بغرب میروند و اما مار دشمن آدم است
اکنون که دست ندارد همه خلائق از او در بیم و خوف می باشند هرگاه دست پا داشته
باشد همه اطراف عالم رود و مردم را هلاک کرده بهشتی بر گرد حضرت سلیمان گفت
راست گفتی اینها همه مصلحت و حکمت است این چهار رکن که به شمس خفاش کجا رجوع است
محمد محکم شد آفتاب گفت هرجا او را بیابم پر و بال او را بسوزانم آب گفت سیلم
غرقش کنم باد گفت سیلی لحظه پاره پاره اش کنم مار گفت سیلم در دم هلاکش
سازم چون خفاش را این چهار دشمن قوی تواناییم رسید به درگاه خدا نالید عرض
کرد خداوند احکمت تو را نیاز نموده و معقب در عالم معدوم ار اسرار نو معلوم این چهار
دشمن خود را ... من هم رسید و بد بد کرد بد برای تاب مقاومت ایشان ندارم است
تو یارب رهانی دهم ز نیشان که من نبینم مرد میدان زنان ذلیلم تو رحمی نمایم
و ضعیفم روشن پناهم بده دیغ یاد من پرس که حرف می زدم و بدست حد فاهی اودم
هر حرف حق نگفته گوش کرده است چو یاد دوست جمله فراموش کرده است
خطاب رسید که ما تو را نگاه میداریم چون بر ما توکل نمودی عجب نگاه مدارنده ای
کو نگهدار من آنکه است که من میدانم شیشه را در بغل سنگ نگه میدارد
دو تو را حفظ از من نیم

دو تو را حفظ من نمایم و کس را که ما حفظ نمائیم محفوظ خواهد بود اگر چه همه عالم دشمن
او باشند من که خداوندم تقدیر چنان کردم که دشمن دیر بدن تو در شب باشد تا آفتاب
تو بهانه نبیند و تو او را نه بینی و در رخی باد چنان تقدیر کردم که مرکب تو باشد و تو را براو
سلط نمودم گفته اند تا باد در دهن او نخوره پرید پرواز نتوان کرد و در رخی آب
چنان کردم که تو را حاجت باو نباشد داد را خداوند پنهانی در هیکل سینه آفریده
تا هر وقت پر شر باشد هر وقت تشنه شود بر روی سینه نخورد چند انکه خواهد
شیر خوردی اما مار چنانچه زهر مار را باعث هلاکت مردم ساخته ام بر گشتن تو را
نیز زهر او کرده ام تا نکت هر سیخ راه مار بوی برکشن تو را شنود هلاک
شود فرشتگان پیرامون آشیانه تو بگردد تا عالمیان بدانند که هر که بر توکل و اعتماد
بخدا باشد خداوند نگاه دارد او خواهد بود ای ~~لطیف کرم کستر کار ساز~~
~~کو در ار خلق است و دانا راز~~ دریای لطف او است و گرنه سحاب کیست
تا سر زمین شرق معرب کند سخی انت تنا بلطفک یا صانع الوجود فاعفر لنا
بفضلک یا سامع الدعا گر جمله را عذاب کنی و عطا دهی کس را مجال آن نه
که آن چون این چرا مولف گوید یک مشق توکل و جستی بخدا رجوع نمود
این که کلمه حق گوید و رضای خلق نگوید برای خشنود رضای نغضب حالی نگرد ...
نگردد

اگر ابنوه خصم وکوه رشش ازان سنی بهم بر آید چون بداند سبب رضای حالی دو
ست بود وستحی غمارد وا ن مردای راه وآن متوکل وآنی بارکاه اله که بود
دارجمله سخنان اکمال امیرش کی لعبد وصم بود در جواب آن کلمه و زبر جلوست دوا
امام عدم لیاقت آن دوم وکلمات حقیقت ثبات کفی کو ظاهر عدم آن
و مایوسی شدن ان دوی و باسر از آنخن کر تفصیلش نیست وعاقبت امام منصور شدن
کرضوان نوکلا محمد که ملائکه هفت آسمان عجب رحجب فرود که بار قلم مهر تیم
خیال مناقب کونه وحقانی جوئی دارد حبذا الجنت مرعلد که بی از
چندی کاه کلک ومشکین می ارباد صبا یاد کند ندانم این صفحه با صفحه کلزار
کو یم یا کلبه عطار خطوطم دربن مقام نافه شک حطایست یا زلف بر روی ان
مه لقا لکن رخانه چینی است یا نکه رخامه جزوی آری دربن حال خط
لغال دل برد این خط نگارین کو باخط روی دوستان است
خصائل جلال شکل پس ارای نوع تهدیدها و نا امیدیها حقیقتا ارشعوله
عمر بعد ازسیر وبرد ازشم وفرح بعد ارشدت وفرج لعبد ارحدیث کحد به تحقه
ونه هیچ کس از مناقب خوانی ومدایح رانی وی خالی اگر مقتفر بتم حضورا
شد بالغیاب که شود بالکتاب مثل صلواة فریضه که اگر قائما متعذر باشد

بالفضول

بالفضول واگر تنطق ممکن نباشد بالاشاره تعالی آیه وی کجان خدمت مولا که هیچ کاه
مهر وشکوه تو از دلم وسخنم بدر رفته و دست تصرف ایکسان ازان نه بسته که رفته
ای ز دل که تمنا کنم ترا کی بوده ای که ندا کنم ترا جانب سدره کرتفاست
همی دهند من فدای قامت رعنا کنم ترا بعد از آنکه در بتری روز
ی که نور و رسول عدالت وحید سعید جلالت بود حضرت اسدالله مسند رسول الله
سر وساده ولایت ومسند وصایت بر نشست در بیت المال کشودند خلا
ئی از لالی ولالی مولا عبید سیاه وسهم عرب عجم ترک ودیلم که در حوزه اسلام
درامده بودند اجماع کردند بعد تقلا خورشان قوت واندازه بیت المال بهره بر دند
بعضی از ارباب حرص وطمع بعلت قلت قسمت ایشان وبرابری با غلامان رنجیدند
وبر ایشان کران آمد از جمله طلحه وزبیر بودند که اول آغاز بیعت نموده بودند واول از
نکث کردند تا آنکه شتر دار دبیر آن بودند کرم شب دیگر خفران عالم
دراث وزبور ما وجه نورحسن موفور السرور اصباح چراغ وقتی دیگر بنود بلی
با همه شمع با چراغ روی منورش کشته هم روز روشن از رخش منورا آری چراغ
شمع نباید بحکم عقل چون چهره برفروزد خورشید خاورا از فرق تا قدم همه قاب الحجا
ور پا سر تا سر همه روح مصورا مع ذالک آن خورشید عالم آرا چراغش در حضور

حضور

در حضور الحضرت چون طلحه وزبیر نشسته حضرت شاه اولیا علیه السلام آن چراغ را بنشاندند
و چراغ دیگر روشن کردند حق را از حکمت آن پرسیدند امام والامقام علی علیه السلام
فرمود آن چراغ نخست از بیت المال بود که بکار حساب بیت المال اشتعال داشتم
وچون از آن پرداختم شما در آمدید وباید چون داشت ظلم باشد که چراغ بیت المال باشد
از حظ چراغ برافروختم طلحه وزبیر با این کردار نا پسندیده وابی اطوار خورسند نگشتند بعد از
شتر کر بشنید هم که اهتمام ناحق در دی سید انام بخلاف خلفا وند رفع بیت
اگر بود بوجهل منکر مصطفی را نیست عیب ور نخوا ابلیس دشمن مرتضی را نیست عار
شهد نوشینی که تلخش نخورد دارد نا پسند قند شیرین که تلخش مذوق جوید باکوار
سینت ننگ او اگر حاسد ازو دارد کریز سینت عار او اگر دشمن ازو جوید فرار
مهر رخت نیک از و نرمود نجوید نهان شک بو یا ملک از و نرکوم دارد ارجار
طلحه وزبیر شکیبا نکرسته و بر ما نشان نپرود طالب حکومت کوفه وبصره شدند که امامان
سنت بر دو معاوضه روند لکن از مکر شان که حدیث ایشان نوشته بود امام از بین جرداد ایشان
فتنها در بیند سعیت شانند پس از آن اذن مکه معظمه خواستند حضرت مرتضی کردند
ازمان رفتن با صاحب خانی حمد الو الحسن فرمود طلحه وزبیر که امید الا درجانشان
نوند لحیح اربی علم للشیخ البهائی علوم الورى فی جنب ابحر علمه کغرفة کف

فرمان اطاعت کنند حضرت که آنکه نه محمد قابل مغفرت دره پس که خوشحالم که ملک دوود
سست معتی واعظ هم زیادتر شدم لائق بادت وره کستم نی که کنم ایچه من باد شما
در صحابه عائشه متوجه سفر بصره بقصد قتل ما فوا اربه شد شتری بحسب عائشه
طلب نمودند بجای منیه شتری بسیار بزرگ بحسب هودج عائشه آورد حاجب
مظاهر الانوار نوشته عائشه را بسیار از آن شتر خوش آمد ورا انتها معلوم شد
که ساربان نام آن شتر را عسکر نهاده عائشه متوحش شد و گفت این شتر را
منیخواهم چه بخاطرش آمد رسول الله فرموده بود ای عائشه سوار شتری شوی که نامش عسکر
خواهند پس زبیر گفت آن شتر را عوض کردیم سوار شد حفظه از جهت راه کرده
تا حوالی شهر بصره برادرش مانع شد عائشه هر قنت تا با ب حوأب رسید
که منزله بی عامر است صعصعه اهل الشیه بودند سگهای آنجا عف عف ابن شتر عائشه
او رده حمله نمودند هم که بگیرید آن شتر را بمخوانند فائد گفت سگهای حوأب هم است
شدند عائشه نام حواب شنید بیادش آمد حدیث رسول که فرموده بود
بر لب حواب سگان برتو حمله خواهند کرد زبیر وطلحه وهمراهان او مضطرب شدند
گفتند این آب حواب نیست پنجاه نفر بیاوردند شهادت بدروغ دادند
تا به نزدیک بصره رسیدند عثمان بن حنیف که از جانب شاه الولایت حاکم آنجا بود

اخر الامر صدقی مامور مالک اشتر که دولت پرورده و غلام واقعی امیر المومنین حیدر
بود بکوفه آمد کانه خاف از ابدا کوفیان برآمد و دشمنان امیر مومنان از ان کلمه شجاع
زمانه برآمد آری مگر زنجه عزم تو لطمه ای زنده زیر کرانه برابسه میدود
مرمر مگر ز آتش خشم تو شعله ای دیده که در دو دیده ز دهشت نقلید شکل تو نزد
الومومنین احزاب فرجه ترجمه مبسوط در مناقب علی بن یقین بیان نمود مردم بیجا مایل
و آن فتنه سالار اهل ساعه روز سوم نه هزار کس جمع او در روایت مظهر الانوار کرده
بخدمت حضرت آورده سه هزار کس نیز از توابع بصره بخدمت امیر رسیدند و در خدمت
حضرت نیز شش هزار کس بود که جمعیت به هفت هزار کس رسید و در ~~جمعه~~ ششم
که بروایت ما تقدمه هشتاد نفر از انها از اصحاب بدر بودند و صد نفر از اصحاب
تحت الشجره که بیعت الرضوان در ماه ربیع الاول بروایت مصباح الجنان
و در روز جمعه ششم جمادی الاخر سال سی و ششم هجرت با جمع لشکر خود بروایت
مظاهر الانوار سوی لشکر عایشه رسیدند بعد جلالت کل از منزل مهر بارک
برآمد و بقصد انهدام آن قوم سیاه دل برکه طرف حاضر نزد شد سمند که هم چو برق بهار
رعیل منازل جبریل الامین کنیها بی الله بالتسلیم و البرکات منازل
وصی امیه معدن علمه سبیل رشد و واضح الطرقات منازل کانت

چه زد و ذوابه درخشنده و رنب دیجور گفتم کیست این شجاع فرزانه گفتند
ابو قتاده پس از ان سوار دیگر بشکوه ولی نمایانست سر اسپ سفید نشسته عمامه
سیاه بر بسته گندم گونه خمار نهایت با سکینه و وقار اطراف او سواران
و پس رخلف و امام سوج و کول و جوانان حلقه زده علاقه عمامه آن
سوار ز عقب سر انداخته سبز بر گریبه وصوت نحو القرآن بلند نموده رکبها
از چوف هدایه برده گویا در مقام صاحب ایستاده بر سنان شرغام برگ
برگ ساعی رزه کمانش بازوی فتح را تعویذ گفتم اسم این شخص
تمام را گواه است گفتند این عمار یاسر است پس از او سوار دیگر جلوه
جلوه بر اسپ اشقر سوار بود تلنوه سفید و عمامه زرد بر سر بسته علم
زرد بدست گرفته از بلندی قد و طول قامت بر زنگ بود پاهایش
بزمین رسد هزار سوار عامه های زرد بر سر بسته دور ش سواد شده و خطی
هیبت میکشا شده از نعل اسپشان متحرک شد زمین در جوب
ریح شان متوقد شد بفال گفتم کیست این شجاع فرزانه معرکه دلاور
گفتند قیس ابن سعد بن عباده انصاری پس از وی سواری دیگر که نور ونیز صورت
صورتش و جوشی رو عامه بر نهاده اطراف آن افتاده دلی او بخشه مرکوب
بیش که مهر ها بنور نطق اثر کل نخوا هیش که کل ها بته چه او از رفتار گفتم
ای خبر فی ... تا لیه

چرخ کجک ل قدرش که ماند روی بکر خسته در غالب جنیم دوزخ
ما مهرا و روضه رضوان صنت با قهر او قعر جهنم در زمین ویا رش
ورا آن مهر لق و ماه طلعتان ~~اسمای~~ بر رست یکی از جوانان رایس شی
ان شاهنشاه با شکوه میکشند گفتم کیست این سواران و کفتند ای جوانان
گفتند سوار حیدر کرار علی ابن ابی طالب است که نور مهر البرد رش بر هم
عالم تابنده و غالب است قد بدی مکشفا محلیا نوره لا سی حجاب
احدی ابدی ازلی جلوه گر گشت چه نور علی از پرده عنیب عابدا
دان که کل بر دوی گفتند جوانان فرزندان وی اند یعنی آن دو نور حسنی
وحسین وی اند قد علی شمس الضحی بدا الدجی بالحسنی واستنار کل نور منهما
کالبدرین وسایرین ~~بیان ابی الوهس~~ محمدی الحسنی و اولاد جعفر و اولاد عقیل
وسایر بنی هاشم و حافظ از شمر از اهل بیت روم هارس و انصار سبحان الله
بدر کنبک بهراد کس بیرو سان هیبت وا ای کنفیت و لی ای پر و و در رش
سید الشهداء است مطلبید که یوار شود به مرتبه الاعلی تقدم الی قریب
میکوید جواب نمی شنود آخر خواهر غم دیده اش زینب می آید دعا نمی کند
میکرد و بابا را در درد دل میکند که تو دلخواه امام ما جوانان و عیال در جهان
و امام زمان ما را زمان و سکان بحر و بر اولیع از سلواهید که ذکر نماید
الا لعنة الله علی القوم الظالمین

۹۲

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین باری الخلائق اجمعین
الذی بعد فارتفع فی السموات العلی و قرب فشهد النجوی تبارک و تعالی
والصلواة والسلام علی حقیقة الحقایق و برزخ البرازخ سید الامم و هد الهمم
الرسول الامجد والمحمود الاحمد ابی القاسم محمد صلی الله علیه و آله سیما عمه
و مفرج غمه لیث الحروب و کاشف الکروب اسد الله القاصم و درعه الهاشم
فلاق المفارق معروف بالبوادی امام المشارق و المغارب علی ابن ابی طالب
و لعنة الله علی اعدائهم و من تبعهم من الآن الی یوم الآمال و المآرب و بعد
فقال الله تعالی فی کتابه المبین و خطابه المتین اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ومن
یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان
الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا ترجمه ظاهر آیه شریفه در بیان مقدمه
مبدء واصل اوصاف که بی آن بر حلل خصل لاف اعلی درجه صدیقین و فضل
مرتبه مقربین شاداب کل سبد توسل حقیقت شریف توکل است که او اصل
وسایر اوصاف حمیده از صبر و قناعت و رضا و زهد فرع آن است چه ذکر توکل
داشت داموریت خود سید قدرت کذاشت احتیاج بکم دیگر ندارد و جمله راحید دوم مبتدا رو
مخالفه خانی حاکم

چنانکه خالق عالم در رحم مادر شیر مقرر نماید و مطلب کفش هش می نماید و من یتوکل علی الله
فهو حسبه صدوق علیه الرحمه در جامع الاخبار نقل فرموده که رسول اکرم سید امم
فرمود و لو انکم تتوکلون علی الله حق توکله لرزقکم کما یرزق الطیر تغدو خماصا و تروح
بطانا اگر شما توکل بر خدا داشته باشید حق توکل هر آینه روزی میدهد شما را خدا
چنانکه روزی میدهد مرغان را که صبح می باشند گرسنه و شکمهای خالی و شام می باشند سیر
و شکمهای پر الله صاحب خلاصة الاخبار ذکر کرده که بداود علی نبینا و آله و علیه السلام
وحی آمد که ای داود هیچ بنده ای نیست که در ریسمان همه دست زند که اگر همه خلق
آسمانها در ره بی نمایید و مکر او بر خورند من او را از آنها فرج دهم گر توکل بود از الحذا آن
توکل کفایت است ترا و نیز صاحب معراج السعاده ذکر کرده که پیغمبر خدا فرموده هر که
چه خواهد غنی ترین مردمان باشد باید اعتماد او بآنچه نزد خدا است بیشتر باشد
از آنچه اعتماد در دست خود او است ابو جعفر حداد گفت روزی براه مکه معظمه
میرفتم زمانی نشستم که استراحت کنم ناگاه دیدم که روباهی می نگرد تشنه بود بمیوا بیشت
کار جانرا نمی حرکت کند چون نیک نگریستم دیدم مگسی آمد مکرر محو او بمنقار او جا میکرد
و آواز میکرد تا آن گنجشک دهنش باز کرده مگس در دهان او رفت هم چنین مگس دیگر آمد
همین عمل کرد تا چند مگس آمده بدهان او رفتند حیران بماندم چون پیش رفتم آن گنجشک را
کور دیدم

گرفته دیدم که کور بود و در بالای شاخه ای نشسته و آن مگسها روزی او بودند که بوی رسید آری
بخدا ایمان حدیث نبوی است که ما را توکل بقدر مرغان نیست و الا هر آینه باید اعتماد
باخداوند بیشتر و که ادیم زمین سفره عام اوست درین خوان یغما چه دشمن چه دوست
چنان پهن خوان کرم گسترد که سیمرغ در قاف روزی خورد ز دارا فکند قطره ای در شکم
ز صلب آورد نطفه ای در رحم از آن قطره لؤلؤ لالا کند و زین صورتی سرو بالا کند
در خصوص روزی رسانیدن رزاق ذو المتین و توکل انواع طیور و حیوانات برتی دیگر
است و از بر محی کو اطر فاظ ما مر محرم اتم آتی که از محمد صادق آمده که عرض میدارم
و آنکه مطلبی که در نظر است بنگارم خامه آرم از جمله روزی خواران پرنده غراب است
یعنی زاغ چون بچه غراب از بیضه بیرون آید سفید رنگ باشد و بنظر مادر قبیح جلوه
آید مادر چون بچه های خود را سفید بیند نفرت کند و از ایشان یکدفعه کردد و قوت برای بچه های
خود نیاورد و ایشان را فراموش کند پس پروردگار برحمت بیشمار ایشان را ملهم سازد
که دهان باز کنند پشه ها فرماید که در دهان ایشان روند و بخورند قوت
ایشان سازند تا چند روز احوال ایشان بدینسان باشد تا آنکه غراب آید و بیند ایشان
رنگ گردانیده اند و سیاه شده اند پس در مقام مرحمت آید و قوت برای ایشان
حاضر سازد دیگر از عجایب عنکبوت است که توکلش مخصوص و معلوم است بدون پر بدن
و پرداری

و پرداری صید مخصوص دامی پهن می کند و روزی خود با توکل میخورد از عجایب حیوانات
بحر که مرغها روزی از کرم دهان او خورند و بتوکل قرار میکند در جزیره صد فرسخ
است که او را نهنگ خوانند و او بصورت سوسمار است و این چون کار نمیکند کام
هست که درازی آن هشت ذرع و بشبر هم بیشتر و او را چهار دست با دو بنای دراز باشند
بعضی از نهنگ ذرع و بیشتر هم دو دهان وی شصت ناب بالا و چهل ناب زیر باشند
و در دهن هم خورد شد طبقه بالائی از دهان او حرکت میکند بخلاف انسان و باقی
حیوانات که طبقه زیرین دهان ایشان حرکت میکند و بالا حرکت نمی نماید چون در
وقت خوردن در بن دندانهای او گوشت ماند از آنجا کرمی متولد گردد و از آن کرم الم یابد
پس از آب بیرون آید و دهن باز کند به در مقابل آفتاب بر خشکی و دراز کرم در دهان
نهنگ است آید و بدهان رود هر کرمی که در بن دندانهای او باشد پاک
نماید چون کرم از دور بیند از دهان او بیرون آید و بماند و برخیزد و نهنگ را از دهان
و شنیس جز دار نماید دو مرتبه بدهانش دگر باره پاک نماید چون نهنگ دانست که دهانش
از کرم پاک شده دهان بهم گذارد که آن مرغ را بخورد پروردگار استخوانی بر سر آن مرغ آفریده
مانند سوزنی تیز چون آن استخوان در دهان نهنگ رود از آن گشاید دهان کند بد و مرغ بپرد ماند و
افرار میکند دو حق بر یک یکتیش نگینا و رب عالمیان پروردش دو تا واداری عنب دا ...
نگهدار

نگهدار آسمان رزاق بنده پرور خلاق رهنما چگونه رهنما که داشته بیع صفت
از کام نهنگ روزی منجور و داد و حفظ میکند بلی از اصحاب توکل و تسلیم در
راضی بر رضا و بنیم خالق کریم کوشند که هرچه با جگرز و از جاده اطاعت بدر رود
و هر چه بر سرش آید توکل کند و سر نه پیچد که از رضا که سر بخشد کهل است بعضی از انبیا
هم گاه بغفلت میروند و کلمه ای که گفتنی نبود میگفتند چنانکه در این آیه الواعظی
مسطور است چون جوان رفتی حضرت یوسف از زندانی آمد که سوال تعبیر خواب نماید
ابو عطی و دیگران خارج کفت مرا یاد کن نزد پادشاه و قال للذی ظن انه ناج
منهما اذکرنی عند ربک بر واسطه ابو العطی وحی شد که ای یوسف که خواب ماه
تعبیر نمود عرض کرد الهی تو باز وحی شد که تو را نزد پدرت عزیز کرد عرض کرد تو فرمود
که کاروان را دلالت کرد تا ترا از چاه بر آورند عرض کرد تو فرمود که تعبیر خواب آموخت
عرض کرد تو فرمود پس چرا التجا به غیر من نمودی فلبث فی السجن بضع سنین پس ماند
در زندان بسبب این غفلت هفت سال و معنی بضع از عدد سه تا ده است بروایت
اول از امام جعفر صادق نقل شده که چون یوسف گفت بآن جوان که مرا در نزد عزیز
یاد کن جبرئیل بفرمان رب جلیل نازل شد و بال خود زد بر زمین شکافته شد تا طبقه هفتم
فرمود ای یوسف نظر کن بر طبقه هفتم به بین چه میبینی گفت سنگ کوچکی میبینم پس سنگ
را شکافتند

سلطان گفت شفا یافت و گفت در میان سنگ هم بس کفت کرمی کوچک دیدم هر شب گفت

کیست روزی دهنده این کرم در قعر زمین در دل سنگ گفت خداوند عالمیان هر شب گفت

خداوند بیغمبر باید بی فراموشی نکرده ام این کرم را در دل سنگ فراموش نکرده که تو را فراموش خواهم کرد

که گریبان چون نکنی نزد پادشاه یاد کند همین مهابت اکر در زند ان خواهی ماند

هر روزی خوار از روزی رسان روزی میخواهد و نه آنکه بغیر نیاه آورد و نه آنکه گمان

نمائی از یوسف نیاه جستن بود نه همان از آن سرور رسید بنده سالی روزی چند در زندان

هر جا دل دلبری شامل است آنکه بدلبر نماند بدل است شاهد از یار اهر جا دید کنار

هر کی شمع میان محفل است طالبان را افتاد در راه نیست عشق هم راه است

توکل کننده هر چیز را بنده دوست نیوشته دارین سعت جه که داند هر چه

خواهد او عطا می نماید مالک دینار گوید در بیابانی به پای میرفتم ناگاه جوانی دیدم

خورد سالی مشغول بذکر حضرت متعال گفتم بکجا میروی گفت بخانه حضرت باری مکه معظمه

گفتم چه تحفه یا بی رفیق باش در این راه فرمود مضایقه ندارم و لکن چند شرط اول آنکه هیچ

نخواهم تو با سبب مرا این دفعه بخواب دوم آنکه هر جا که مریض شدم و به مرض که مبتلا شدم مرا

شفا دهی سوم آنکه هر جا که گرسنه شدم در هر چه خواستم بمن عطا نمائی مالک گفت اینها

هیچ یک از من بر نمی آید بلکه از هیچ مخلوقی نمی آید فرمود آن عارف هوشیار که ای مالک دینار که بی

مرا او الدار

مرا وا گذار رفیق نتیجی بهتر حضرت اوند کار که رفیق است مهابان و شفیق در اندوه و بیابان

هر کرا یقین بتوکل هست از دو عالم ندارد اندیشه بگیر آب یک پیمانه بنور بگذرم سنگ نفحانی تنبیه

در همه بیابان از دو شان یا غیر آن کو اهم موجود است هر جا که خواهم او است طبیبانم هر جا که مریض

گرفتار شوم او است پرستارم رفیقم بد از او هم باورم استنها کفت دار نظرم غائب شد

تا آنکه از فرقت ان در تابی تاب گشتم روزها آرام و شبها خواب ندیدم تا مکه رسیدم

در طواف آن کوه شفاف او را دیدم مشغول با عمال شبکو نزین احوال مناجات متعال

میبود در این مناجات ان غلام عزمی نمود الهی قد قرب الناس تقربا منهم و انا لا املک

الا النفس و اتقرب الیک بنفسی المنت مبارک حلقی شنید لفظ بسم الله و بالله

و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله سر را بنی جارت گردید سرش جائی افتاد و بدنش جائی

در همان مکه وقتی از دار فنا بخانه بقا رفت چون این حال دیدم بر حجره بزیدم آن

و بدن را برداشتم بخانه خوبی گذاشتم بیرون رفتم از برای مهیا نمودن کفن کفن او صی

مهیا نموده داخل خانه شدم نه سر نظرم آمد و نه بدن کفن را گذاشتم هر زاویه در حوالی

جست نمانشم ناگاه آوازی شنیدم ناپیکری میکرد بیکی میکرد در راه ما

جان داد و او قربانی ماشد و ما او را بجهت قرب محبو بردیم و ملائکه رحمت هم در

بخصوص او بر آمدند و او را بردند نظر این جوان که در توکل با او هم عنان بود

این فخر و طلب آن است

از الهی ان ارضی حویفه ای

ارک نخورد قدرتکم ندیدند بغیر حساب

عمر الموت اصلی ز عنان

در راه که در حق نیاز باد جاه

و دیده درون سرت بر سرت جانان

زنهار نه آن کشت روی سنجید پیدا ماند

جانان که کشته حسنی خو در کنار بشان

زنهار که کشته شد بقربان بلای تو

از نسیه عرفی عشق تو کی شدم عبد

شاخنم جفای تر از وفای تو

اين رسالة مختصر حکایت آن است که شخصی ابراهیم نام گوید در بیت المقدس جوانی دیدم

بی زاد و راحله گفتم ای جوان کجا میروی گفت بخانه خدا گفتم زاد و راحله ات کو گفت یا ضعیف

الیقین الذی یقدر على حمل السموات بغیر عمد لا یقدر ان یبلغنی الی مکة فراستم بجزبه این

تمام گفتم جوان تشنه ام دیدم اشارت بجانب آسمان نمود و دست دراز کرد قدحی آب

بر گرفت و برف در آن بود بمن بنوشانید و بمن رسانید تعجب کردم گفتم از چه روی این پایه

یافتی گفت اذکروه فی الخلوات یذکرکم فی الفلوات یعنی ذکر او را در سا زید

و توکل بدو نمائید تا در بیابان یاد کند شما را نقل است که دل افتد از انا سیر فی و دام که در جا

فی توکل صفت آرام توکل گنج جهت مستور که دارد اهل دل را از فقر دور

مولف گوید سوم برای این که نسبت سرایت تبتل در خصوص توکل و عمل خصوصی

توسل در حق ترحم نظر به نظر ای ضعیف مذنب اثیم رسید که و تحقیق که گوهر

سمند توکلش ~~[illegible]~~ ورزد عرش ساید این تیغ توکل جو هر و این کان

گرانمایه گوهر بود چنان توکل داشت که پس از شنیدن ارشاد و ولایت جز نهاد و شلتاق

مع ذالک در جهان باز کرد و گوهر افشانی آغاز کرد که فدایت شوم ای رحم بیرم

و باک ندارم ان کی سلم افاق و ادشاه سلم مخالفین بود که در صحبت جبل اول

آغاز جدل جانفشانی نمود و حکایت نهادتش بعد از حقیقت آن استی و حطبه خواند

بود

بود و این و اشعار الحسن بود پس از اینکه فارسی آسا و الجلیل دل رجب

اصحاب جلیل نسب دیگر و در وساده ای گرمی تشکر سبب برای سی مهابان بر دی نشست

و شنید اسامیهش از آنش غیرت بیت نخست پنج جهت لشکر بغیرنو حف

ارانی فرمود برهیبت از پنج جهت ان بدایره و رتبت داد میمنه شرک

سعدی قیس و مالک اشتر داد و میسره شریح ای ان نعی و عطاردی را فرمان روا داد محمد بن

ابوبکر که از اخلاص کیش ان و الاثاث بود و قلبش از انوار و اسرار شاه و لایت

بر بر محبو مالامال بود در قلب گذاشت عدی ای حاتم را با او کمک داده و پهلوی

بدانشت زیادی کعب و جری عدی را در کمین قرار داده عمر بن حمق و جندب

ابی زهیر را بر پیاده کاف و کمکخواه معین نموده سر خیل با بوقتاده و راست علم بن

الحنفیه داده همه مولا عجب بر دار این داشت و تنت بر جمع لطف و لادوی از لشکر

لهم قلوب على ظن الهدى قطع من الحجارة لا ترحمن انسانا فلو امرتهم بالنار

لا ستبقوا لید خل البعض قبل البعض نیرانا کم جرتهم اعادیهم و شدتهم

و کم لقوا منهم ترا و ضرانا و کم رأوا صیبا یا کوعلی فرح فواد اشجعهم بالحوف ملانا

لکن تمدی من تو لیهم فقد صبوا فرط العطوفة اباء و اخوانا امیر مومنان

میان دو صف ایستاده عمامه پیغمبر را در بر دوش پیراهن حضرت در بر کرد

فوالامام

و فی مطالب السئول الجدی طلحه خیر الانام کرد کلل نام و اشت تیر و برد سوار انکسان و حدف اشیاده فر احمدی شرکت محمدی الشافعی ثم تقارب ابناک از ظلعت ان و لدرب ای بیت به بدرکشن صورت شهر حلوه ظهور نموده وصال می نمود للقتال و تعبوا للجدال طور کشود همی گفت هرکس که ای مصطفاست که رضیم ما جملکی رفیع است مستلحمین لا ابس دروعهم متا هینئس لذا الکلف هذا کله و اگر این علی ولی حیدر است جرا بای تا رحم بنهم است و گر خود رسول است باز آمده علی نبی الیقینی علیه جمعی ورداد هم اوچون علی رزم ساز آمده ببا طعن خود کطا به علی است یعنی و صورتی بنی و لیک است و علی ارشه عمامه سوداء و سور ا کب خطبه ای خواند روا است مقدح الجنان در بیان کو صد هزار سحبان و دو صد کردر صفا باید علی نعلبه رسول الله صلی الله علیه واله

هم باید رسم سخی اموزند خود بد اینکه ما ان قوم لعقد را امکان تحمل کردم و در اورد حتی آنش قتال تعلق نمودم و در این از ضرورت که عافیت و خیم دارد از ب ببینم اصلا در این امرنکرد و تهدید و وعید مفید نیفتاد اری بمولا اذا کان الطباع طباع کرد فلا تغنیک ذکا و سب الادیب عدیب از طعن و ضرب مرا نند و مرا لمیدان محاربه میخواهند مکر نه اسنه اند کرمن در میان رجم دیستان نشو و نما یافته ام و از مقابله دشمنان هرکز روی بنا فته ام یعنی السیف والجنو رکیانتا سیف و حجر راحت جان من است نیزه و شمشیر ریحان من است من همان ابو الحسن که صفا رع ~~...~~ این نیزا شکسته ام و قطرات از قتل اباء و احباب حنه ام شمشیر کرمان میبارزان اموت به رفانه انداخته ور دست دارم با نیزه ای که دلها کو ذنن فی نحت اقاف بدان سوراخ شده و مار از ابیتش بر آرم هر ما مولا برجسم هر دلان جوشن کر بیا و سکه بلانی حفاظ کر کفی مهرفو و لعمزار قیر و جاکدار

طعنه ذو گو از

تخت تو سرفراز خصم تو منحنی اری تو در قبال جو جرخ تو در جلال مهری تو در جمال ابیض و در قطعی ۲ بدانید مرگ طالب است ساعی کرد مقیم از حیکال او عزیمه ذکر بزنده از کمند او جیره ازو فرار نیز سبد که جدایت او عارو بقا بیت او در آخرت نار است اقر قدم پیشی گذارید که از موت مفر ندکر که خلاص ممکن نباشد جملاتی در رفاه و فکر مرود ای بومی بدانید که بهترین انواع موت قتل است لکی آن خدا که نفس علی بن ابی طالب در قبضه قدرت او است که هزار ضربت شمشیر بر من آسانتر است از آنکه بر فراش خود بمیرم پس دست مبارک خود را بجانب آسمان بلند کرد و فی مطالب السئول ثم رفع یده الی السماء و هو یقول اللهم ان طلحه ابن عبید الله اعطانی ~~نخسه سبقه~~ صفقة یمینه طائعا ثم نکث بیعتی اللهم فعاجله ولا تمهله اللهم وان الزبیر بن العوام قطع قرابتی ونکث عهدی وظاهر عدوی ونصب الحرب لی وهو یعلم انه ظالم اللهم فاکفنیه کیف شئت وانی شئت جامع نقلیات دعا مظلومانه است که برفور است مستجاب کند آنکه در وقت دعا ناله مظلوم کند خدا کرا مرضی مسموع کند عرض شکایت طلحه و زبیر نمود ضعفرت حقد و تدلت از درگاه احکم الحاکمین سلب مرموده ی از ولید آنکه نصحیت سود ندارد طلحه برطاعت فرود نیاورد و زیر سمان مرده و بدلت عمر و بن جرموز کشته شتقیه که قاتل مقتول هر دو کهنم مرد نهیب آنکه قاتل نیز از عرف ضلال مشاکل ازز مره شد و خود را کشت پس از مدین امیر تعبیه ان لشکر پرداخت

و به باز طلحه اتمام حجت مبادرت نمود بای فهم کر اتی

وی بازطرح اتمام حجت در میان اند حضرت بای فهم که فرمود مصحف مجید طلبید آنرا بدست گرفت فرمود که ای مصحف ما ازین کرفته اتی جماعت طاغات و بغات ما بمضمون آن دعوت نماید مسلم جاشعی که در نیکی بخت نزد دست وشتی مسلم و در جان سپار الجمان امام پر همه مقدم از نکر یکان صادق دار حاکر دن ظاهر باطل موافق دست بیش نمود آن مصحف بکرد ~~...~~ یا امیرالمومنین بر دایت منشده امر بسنتی فرمود ناکار بجای رسید که لشکبد مرحوم خاطر نشکر بر جوده که امام فرمود آن مرد مرد آن و فرد فرزانه که مرتکب این امر کرد دست او را بتیغ تیز قلم کنند دیگر طایا دو مشت مصحف را بدست جب نکاه دارد داو را تیر باران و سنگ رجلباس زنند مسلم عرض کرد بالحیل لاعلیک لاعلیک یا امیرالمومنین فیما قلیل نه وفات همه هیچ در روی و عقل دالمر سوار امیر مومنان رساد حجم هیچم چنونه بادوادتو از انش محجم بهم یا کم نه باد دلا از تو رنجی جدا خوشی که در دیار تو باشد به از امان ظفری که با رضای تو باشد به ازغنا آنچه فرمودی که می خواهد رسید در راه رضای خداوند جلیل بهاست اندک و قلیل است برغبت صادق و همت لائق روبصف اصحاب جمل نهاد چون بدانک رسید گفت ای اصحاب جمل تا ما دی مانده رحمت اهی ونعم با منهای منیخ انم دعوتی امید در راه صلاح وسداد پیش گیرید تا از اهل رستکار رست و لکنه رحمت حضرت بار شوید طلحه گفت دروغ میگوئی وای ازاما رمکر و غدر پیرامون طلب است اشاره کرد بیکی از لشکر خویش تا مسی حامل مصحف را بتیغ سهر ریع مقطوع ساخت مسلم مسکنه دیگر مصحف را بدست جب حافظ گشت

کشت دست جب نیز حکم راست گرفت مسلم مدد و باز و مانند محافظ مصحف را در سینه مضبوط و محفوظ ساخت تا القدر شمشیر می زدند که بدرجه رفیعه شهادت رسید مادر وی داشت بسیار خسته در بکوزه و دل آزرده شنید جوانی نشسته شده خود را ببالین رسانده عبد الله سلمه گوید که من در حرب جمل حاضر بودم چون جنبک زایل شد دیدم که مادر آن جوان بر سر نعش فرزند خود نشسته او را مویه و این اشعار میخواند یا رب ان مسلما اتاهم تیلو کتاب الله لا یخشاهم یا مرهم بالامر من مولاهم فخضبوا من دمه قناهم حضرت مادر مسلم را که ذکر از شیعه بعد از آن کرده زنده تسلیه داد بعد ما در مسلم خدا نواب دهد بعد فرمود الان وجب القتال هشام دست بر بدند نامناسکه فرمودند این تیلا فر دست ها مسلم غرض امام امر فرمود از جهار طرف یکدفعه بر ایشان حمله کردند دلیران لشکر از دو طرف میدان در معرکه امدند و بر یکدیگر احشا و ند جانشان ار ان شاه مردان اند مردان مرد در معرکه نبرد از کشته پشته ساختند و در میدان القصد شاه شتابان تاختند برخم شمشیر بران خاک سیلاب ها ساحل گردند تیغ بهانه شد خون بر و شنی عان فرو کردند قومی یکیش دلیر تر از شیر جان شکار خیلی کجون جریصی تر از کرک ما لکان از سلب حنه سنبه گران بار رشد زمین وز سلیه کشته پشته نزلها رشد زمان هرکه مقابل اصحاب جلال شد کل رسیده به تعفرسفر رسید و باسفل السافلین آرمید جان خاک را شاه دلست

افاه زنم

مهر و دوستی علی بسته هر آن که فرشتگان وان طایفه ناکسان منتسب و آلوده می‌کشند
همه تیر بر کمان و همه دلیر جنگ همه معارک جوی همه مبارک زن به پیش
ملکی برنده دیده کرده هدف به پیش ناوک درنده سینه کرده مجن ابن حشمتان ...
ستیزه ابروی دلدار بگوشت تیغ شمشیر نعره ارغنی بازوی حیدر مالک اشتر
می‌کشید و مرا اندازد ضمیم ... بر افتاد که شیء مثل آدمی بود ... گفته اند
وقتی که با حجاج ابن یوسف ثقفی جنگ کرد پنج هزار نفر کشت تا کشته شد ... راوی
عائشه که مهیج فتنه بود و پسر زبیر ابن العوام بود و زبیر پسر صفیه بود صفیه عمه رسول الله که ...
بر جمه زاده امیر المومنین بود مقصود مالک بیک طعن نیزه از اسپش بر زمین افتاد ...
نداد بودی و رتافت آن روباه خود را بر دست نر کشته مالک ... دید همی ... باد
کشید اقتلونی و مالکا و اقتلوا مالکا تفصیل رسانید مالک منصور باشد ... کن ...
که عبد الله زبیر ... مقصود تا از روباه بازی در روزه دارشی مالک ...
فقال ... دو شیء ... و ننگ و عار ... بر ...
بر وفور ... محمد بن الحنفیه الحمد الله د ... او را رفعت جنگ داد ...
بهم ... ابن شبیل آن اسد که از ... ای ... آن بود که ازو
... ابن شبیل ان غضنفر ... جنگ او ... بیبر ... کفن
ای ... که از ... او ... ملک ... تا ... ملک ... محمد ...
و ...

و رمان واجب الاذعان بحضه بر صف ... حمله ور بود گاه مینگرید گاه بعقب
می‌نگرید به بیند پدر و برادر می‌بینند حضرت امیر المومنین حیدر ... کرد این
کردید در معرکه حرب فرو رفته و در دریای دشمنی محو شده اند ... از عقب برو
یا ولدی اطعن کما یطعن ابوک فی الحروب ای فرزند نیزه بزن چنانچه پدرت
نیزند در ... و ران ... اسی فقط در ... روی ... شتر عائشه ... ده همه
... از ... که رسید محمد و ... و ... و
... میدان آمد شیر ... ابو بکر ... چارم ای ... چارم
... مهار شتر عائشه بر کف داشت ... عمار یاسر ... فرستاد و علامتی
از قبیله ... و ... میدان آمد ... عمر ... شتر مالک ... آمد عبد الله
... مقابل مالک اشتر رسید ... مالک ... کرد
چاکران که رزم ... مالک ... بیند ... نیزه ...
حضم ... که ... شمشیر ... کعب ... که ... بصره
... میدان آمد ... هم ... ارجعوا ... شیر ... دلاور
... مالک اشتر ... مردمان ... جان
... که ... حلقوم شکافت
... افتاد

... افتاد دست ... کلاغ ... پیدا کردید دست بریده ... سر بود ...
... چون ... رسید ... بریده ... افکند مردمان ... کردند چون تمام
از ... برادر ... غراب عذاب البین بود غراب البین آن غراب
... که از مردمان ... و ... خبر ... اکر ... از ... است
و اگر ... غراب البین ... است ...
چنانکه مغربی نوسیند که ... غراب ... قسم است غداف واکل
و زاغ و غراب الزرع و غراب الاعصم و غراب البین ... غراب الاعصم
اگر خواهی بدانی که غراب البین و خبر رساننده ... کدام است و کیفیت ...
... آن ایام است ... غراب بود که بعد از ... عاشورا ... فاطمه ... خبر
سید الشهدا رسید ... اگر ... با ... ماد ...
اولاد ... سنجر ... ای بود که فاطمه ... سید الشهدا
بعد از ... در صحن خانه نشسته ... عالم ... رسیده ...
... خون ... در
... عوالم ... آفتاب امامت ...
... ارشادت حضرت ... اهل ... اهل ... اهل قری
... اهل ... او ... که ...

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الحکیم المعبود المتفرد بالازلیه والابود المتعزز بالکرم والجود ... بذر
الوجود ... الورد و جاعل ... القلوب من ... حب المحبوب
والصلوة والسلام علی صاحب المقام المحمود محمد ... علی ...
والکوکب المسعود ... علی ... الجیوش والجنود و علی النجوم الهادیة
والاقطاب ... الائمة ... المعصومین المامورین
تارة بالقیام وتارة بالقعود ولعنة الله علی اعدائهم ... ومعاندیهم
من ... الکفرة ... الضالین من النصاری والیهود وبعد
فقد قال الله تبارک وتعالی فی کتابه المبین وخطابه ... اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان
الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا ترجمه ظاهر ... تحت
توکل بخداوند و توسل ... مانند ... در جمیع امور و حواله کردن
همه کارها ... عقول ... ولکنه ... حول دقوه ... البریه و حصول
این صفت ... موقوف است ... که در کار ...
... به ... و قدرت بر همه امور ... و حول
و قوه ای

وقوه این هیئت مرکب واسطه اند در تمام علم و قدرت برکف دست امور بنده و کارها در اراده اوست
و غایت رحمت و عطوفت در نهایت به هر فرد از افراد بنده کار خود دارد و تا شخص فقه
نشناسد خدا را نداند یعنی نفهمد و نه بیند که این جسد با این شکل و هیئت با کل بر هم در عالم
علم و عقل هست در عالم بالا و پست هم مشابه هستی در این عالم پیدا هست با این صفت
و این جسد این حالت الهیه رزق و معیشت بی کاران هست تا اعتبار کردی سیر منزل نقطه
ملکوت خویش و سیر فرمانده فضای تا ترک جان لکن آلوده دل کفر نا پرده نکردی
شناختی خدا را اگر جوای عرش که در خصوص شباهت بدن تو بعالم علوی و سفلی است
برشمرم و مو به موی تحریر آورم کوشش کنی اولا چنانکه هفت فلک به مرتبت ساخته اند
در جسد هر فردی از افراد انسان نیز هفت عضو مرکب داشته اند از آب خاک رگ
پی گوشت پوست استخوان چنانکه فلک به دوازده برج است جسد به نیز دوازده سقبات
دو چشم دو گوش دو دست و دو پستان و دو راه معروف و دهان و ناف چنانکه در آسمانها
روشن است در اطباق سموات کذالک قوی به نیز روشن است در تن ترکیب آدمی
چنانکه بروج آسمانی بعضی جنوبی و بعضی شمالی اند این منفذها نیز در بدن بعضی در یمین و برخی
در شمال واقعند چنانکه در افلاک هفت کوکب است که انها را سیارات گویند در نجم
قوم سعادت و نحوست در وجود انسان است هم چنین در جسد آدمی نیز هفت
قوی است

هفت قوی است که صلاح جسد در آن بسته قوه باصره و سامعه و ذائقه
و لامسه و ناطقه و عاقله و شامه و اصل این شاخها در دل است چنانکه مولوی هم اشاره است
ان فی جسد ابن آدم لمضغة اذا صلحت صلح لها سایر الجسد یعنی در جسد بنی آدم
لکه گوشتی است هر گاه نیک و خوب شد سایر جسد هم خوب میشود اگر برخلاف
شد جسد هم برخلاف میشود این مختصری بود از شباهت جسد بعالم علوی اما
شباهتش بعالم سفلی این است که جسد بر مثال زمین است و عظام چون جبال و فی جوف
معادن و جوف چون دریا و امعاء و عروق چون جداول و گوشت چون خاک
و موی چون نبات پیشی روی چون شرق پشت سر چون مغرب یمین چون جنوب
یسار چون شمال نفس چون باد سخن چون رعد صوت چون صاعقه خنده چون
نور غم و اندوه چون ظلمت گریه چون باران ایام صبی چون ربیع و شباب
چون صیف کهولیت چون خریف شیخوخیت چون شتا این است که سید العلماء
علی مرتضی میفرماید دوائک فیک و لا تشعر و داؤک منک فلا تبصر اتحسب
انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر ~~گذشته از همه ایچ انسان حیوان~~
گذشته از همه انسان را صفتهای مشترک با قاطبه حیوانات شجیع است چون اسد
خائف است چون خرگوش سخیت چون خروس بخیل است چون سگ فاجر است
چون کلاغ وحشی است چون پلنگ انیس است چون کبوتر محیل است چون روباه
سلیم است

سلیم است چون گوسفند تند است چون غزال آهسته است چون خرس عزیز است چون
فیل و ذلیل است چون شتر متکبر است چون طاوس کور است چون بز کوهی [illegible] است
چون ماهی پرگوست چون هزاردستان شوم است چون بوم نافع است چون نحل است
چون موش خوشی که خدای تبارک اربع حیوان و نبات و معدن و فلک و بروج و کواکب
چنانکه بعضی ذکر کرده پس ترا [illegible] اقسام این صفتی خصوصی و این شکل مخصوص به
[illegible] قضا فعلی نماید و روزی رسانند بیچاره گوشت کوزده از کرم حرف ابرو جلی
الکریم باید خدا را رزاق و کافل علی الاطلاق دانست که با این همه اروح روزی رسان
بهر ناقه راه دینی به کرده کم روکجوانی [illegible] و رزقکم پس از ان نکتی ختمها به بینی با
حواس جمع در کشتی نشینی چگونه رزق رسانند شده و قسمت کننده ای که ازهر
ان خود دارد و روزی ایشان بقدر عمر کرم میدارد قوت ابطال در این مقام
از زن نیک و جام سخن [illegible] آمد [illegible] یک هنگام حاتم اصم به خیال سفر حج
آمد بزوجه خود گفت که چه قدر نفقه برای تو بگذارم و بگذرم گفت بقدری که عمر باقیه دارم
حاتم گفت من چه دانم که از عمرت چقدر باقی است بگو مرا ست یا صد روز یک جمعت است
یا صد سال انضعیفه هوشیار گفت پس تو ما را واگذار به دروکار که او خود بر عمری دانا و را حال
ما آگاه است حاتم رفت چند تن از زنان همسایه که در توکل چون زنان عصر [illegible]
[illegible] کم مایه بردی آمدند تا وی در مقام گفتگو در جم برآمد که بد کرد حاتم
چون

چون نفقه برای ما نگذاشت ان ضعیفه متوکله بجواب گفت انه کان اکالا للرزق
و ما کان رازق حاتم مرد روزی خوار که روزی میخورد نه آنکه روزی میداد حالا [illegible]
بزار و فریاد [illegible] زنها که سبب [illegible] بیچاره تو هر با چه نوع سلوک میکنند و چه طرفی رفتار
میفرمایند دست از زنی نیز هر چاره بر نمیدارند [illegible] خواه از حلال
خواه از حرام غالبا و سرشتی و اسباب حتم باید درست باشد و دیگر این نیز [illegible] هزار
حیله و فن و رسن بازار [illegible] و باید ای شلوار [illegible] دیار [illegible]
بستی بالمره از دوزخ دارند که بجز [illegible] و اسب بلا هم [illegible]
خوشا حال آن نیک انسان که تعبد [illegible] مبتلا بهر [illegible] از دایره توکل رها نکردد غم
فرزند نان جامه قوت باز دارد در سیر در ملکوت ای بیچاره خداوند رحیم که در رحم مادر
تو نه روزی دهد و هنوز قدم از صحرای عدم بوصحه عالم نگذاشته پستان مادر تو به
مملو از شیر فرماید برای آنکه ترا نه قدرت خوردن نان و نه دندان [illegible] است
[illegible] اعطا فرماید طواحن شود که در ان جا آسیا کن [illegible]
نماید بدانیم که [illegible] روزی [illegible] این است که ابراهیم ادهم گوید انعابدین رسیدیم که تو
همیشه در عبادت قوت تو از کجا است دست بردند [illegible] گفت آنکه این آسیا آفرید
بازبرساند و چه فایده که بعضی از [illegible] اعتماد میکنند در خداوند علی الکل
اعتماد نمی نمایند

اعتماد ننمایید چنانکه گفته‌اند عابدی توکل کرده در گوشه مسجدی بطاعت خدا مشغول
بود یکی از اهل ظاهر یعنی عالم ظاهر گفت ای کاش چیزی بداری کسب کردن بهتر است
برای تو عابد فرمود که مردی یهودی ضمانت نموده که هر روزی دو قرص نان بمن برساند گفت اگر این
طور است عیبی ندارد عابد گفت ای مرد اعتماد بر ضمانت خدا نداری که فرموده وفی السماء رزقکم
وما توعدون و اعتماد بر دو قرص نان یهودی داری • حالا نه اینکه گمان کنی معنی توکل در ب
[illegible] بار گذاشتن یا سال [illegible] یا به گوشه لنگر رفتن یا در خانه نامید [illegible]
نه بالاصطلاح معلوم [illegible] گفت پیغمبر باواز بلند با توکل زانوی
اشتر ببند گر توکل میکنی در کار کن کسب کن پس تکیه بر جبار کن معنی توکل این
است که در گوشه ای بنشینی و تکیه کنی و توکلت علی الله رزق بی سبب و اولاد
بی کوشش از خدا میخواهیم از مرحوم ملا صالح مازندرانی در شرح اصول کافی نقل شده که
توکل سه مرتبه است اول این است که اعتماد و اطمینان و وجه وثوق او بجناب خدا است
و بانی حال ملاحظه میکند که چون عادت جاری شده است که حصول مسببات مربوط باسباب
هم رسول خدا فرموده ان الله سبحانه ابی ان یجری الاشیاء الا بالاسباب پس تمسک میجوید باسباب
بقدر حاجت و کسب میکند [illegible] باسباب [illegible] و اصلح [illegible] ارجاع [illegible] مقابلی
[illegible] قوت [illegible] حاجت ملتجی [illegible] حصول نفعی دارد [illegible]

ارباب

ارباب حرکات عادت است نه اعتماد و تجربه دیگران معلوم شده که چه بسیار است که شخصی
تحصیل حصول مطالب و مقصد خود هم برآورد و با این حال مقصد او بعمل آید و چه بسیار مطلب
که بی وجود اسباب صورت میگیرد از سبب سازی بی سود داریم و از سبب سوزی
بی سوختن داریم ثانی این است که وثوق و اعتماد و اتکال او بخداوند است و اسباب را هیچ
دخیل در حصول مطالب و مقاصد خود نمیداند چنانچه گفته‌اند دیده ای خواهم سبب
سوراخ کن تا سبب را برکند از بیخ و بن و با این حال آن شخص هرگاه در
ورود جوع و عطش و آلام صابر نباشد جایز نیست برای ترک کسب و تجارت
و از معموره برآمدن و بصحراها نازل گردیدن و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه مرتبه سوم که اعلی
مرتبه است آنکه اسباب را دخیل نداند نه سهل است در ورود آلام و مصائب صابر
و در جوع و عطش پیش کرده باشد یعنی در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر او است
چنان در مقام رضا و اطمینان طلب شده که بالمره چشم از اعانت اعیان زمان
پوشیده بجز الهی و اعتماد بمسبب الاسباب در طرف دیگر نگویند حیات خود را سبب
طلب رزق و منافع و ما یحتاج در رفع مضار خود داند • چنانچه از امیر المومنین منقول است
که سوال کردند هرگاه شخصی در خانه را به بندد و روزی او از کجا خواهد رسید فرمود
از جائی که اجل او خواهد رسید و بعضی از علما از روی عموم خلق بقسم اول توکل

ترجیح

ترجیح داده اند بحسب اخبار بسیاری که در خصوص اول وارد شده چنانچه پیغمبر با وجود آنکه
رئیس متوکلین بود هر وقت بسفر میرفت توشه [illegible] با خود [illegible] و هم [illegible] سید الشهدا
بلکه قوت سالیانه عیال را ذخیره میکردند چنانکه از شرح اصول کافی ملا صالح مازندرانی رسیده
و دیگر آنکه قسم اول اسهل است سوای قسم دوم صعب و سوم اصعب است مردمان میتوانند خود را بآن
مرتبه برسانند بخلاف دوم و سوم که بسیار صعوبت دارد در وصول بآن و در این باب
غفلت است و شاید مقدس حلیم مردمان را بتکلیف شاق تکلیف نباید داد از مرحوم
مجلسی در حقایق نقل شده که مردمان معنی کمان نموده اند که توکل ترک کسب کردن است
و بیدن و ترک تدبیر کردن است بدل و بر روی زمین افتادن است مانند چوب
با پلاس یا گوشت بر قناره قصاب که این طریقه برای سست قدمان در شریعت
سید پیغمبران حرام است بلکه انسان مکلف است بطلب ارزاق و معاش باسباب و وسایط
که در شریعت غرا مقرر شده و در کتاب مکاسب و معایش طریقه آن را فقها رضوان الله علیهم
بیان نموده اند چنانچه وارد شده که دعای سه نفر باجابت مقرون نمیشود اول کسیکه
که زوجه بدی داشته باشد و او را نفرین کند که اللهم مرا از او خلاص کن که پس نیستم حاجتی
خالی زیرا که طلاق را بدست او قرار داده اند دوم کسیکه در خانه بنشیند و طلب معاش
از خدا نماید زیرا که او را مامور بطلب معاش نموده اند سیم کسیکه بکسی قرض دهد و گواه

بگیرد

بگیرد آن شخص انکار او نماید زیرا که او را مامور نموده اند بگرفتن گواه و دعای این
سه نفر در این سه فقره مستجاب نخواهد شد حضرت پیغمبر با اعرابی که شترش را رها داده بود
و میگفت توکل بر خدا کردم فرمودند اعقلها و توکل در صاحب معراج نقل کرده که حضرت
موسی علی نبینا و علیه السلام مرضی روی داد بنی اسرائیل نزد او آمدند و علت او را شناختند
و گفتند فلان دوا علاج آن است موسی گفت معالجه نمیکنم تا خدا بی واسطه دوا مرا عافیت
بخشد پس بکشید او طول انجامید و خدا با و وحی فرستاد که بعزت و جلال خودم قسم
که تو را شفا نمیدهم تا بدوائی که گفته اند معالجه کنی پس بنی اسرائیل را دیدند و فرمود بدوائی
که گفته اند معالجه می نماید او را معالجه کردند عافیت یافت پس خدا او وحی فرستاد که میخواهی
بسبب توکل خود حکمت مرا باطل کنی آیا غیر از من دوا ها و کیفیتها و منفعتها را قرار داده
در گیاه ها و ادویه جات مرضها را اطبا بقدرت الله خدا صحیح دواها و نافع همه دردها است
که باید بدانیم و فهمیده باشیم طبابت املائی ملکه حاصل است که در تشخیص دارو
اصل نیست اگر خود علم جالینوسی داند که چه مرگ آید بجالینوسی مانع اگر چه مرگ وقت
معین و زمان مشخص ندارد شاید اغلب اکثر را مرگ در تعب مقاد[?] رسد آن وقت باید
تفویض کند که زمان مرگ را هیچ دوا تغییر ندهد اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون لذا گفته
الاذان بموت طبیب دلا رسید چو عمرت بنقب در دو ترا بغیر آنکه بمیری ترا علاجی نیست

دهد

صاحب ذخیرة المعاد نوشته و نسبت بحدیث داده که زاهدی از زهاد در کوه تنها گرده بود
و در دامن کوه منزل نموده بود و در آن مکان اقامه نموده معتکف از هیچ کس سؤال نمیکنم
تا روزی من از جانب خداوند بدون واسطه و اسباب برسد هفت روز بر او گذشت تا دو شب زند
بهم و روزی نرسید چون حال را با بی سؤال دید عرض کرد خداوندا اگر مرا زنده میخواهی
دولت روزی که قسمت من کرده از من برسان والا قبض روح نما پس خداوند جل باو نمود
که بحق عزت و عظمت خود قسم میخورم که روزی نمیدهم تا داخل شهر نشوی و در میان مردم
سکن نمائی بعد از آن آن شخص زاهد داخل شهر شد و در آن جا اقامت نمود شخص طعامی
از برای او آورد و دیگری آب آورد و تناول نمود بعد از این مقدمه چیزی در خاطر آن
زاهد خطور نمود پس وحی بسوی او آمد که میخواهی بزهد در دنیا حکمت مرا باطل نمائی آیا ندانسته‌ای
که من اگر بنده خود را بدست بندگان خود روزی دهم محبوب‌تر است در نزد من از آنکه بید
قدرت خود بوی رسانم از این سخنان چنان فهمیده شود که قسم دوم و سوم ناپسند است چنانکه
کرده است بی‌ارباب اسباب رجوع ننمودند که کار نکرد این دو را ناپسندیده بود و چون ترغیب
نمیکرد چنانچه مردم شده‌ای طوری که ذکر خدا کنند و از خدا امید فیض بشنوند حلیه
اذکروا الله ذکرا کثیرا نموده‌اند زهی نام او که مطلوب ضیاء ساز عقل و جان زندگی بخش ایمان
عقل محو گیتی ما منطق را پا الله در جناب پاک خدای که چگونه در فهم او رسند این روز

ثم افضل الملل ابی ترابیه

ثم افضل الملل این مرتبه توکل در ورود و وجود ما نفی الوجود ملاطفت بوده عنوان علی بن
ابی طالب علیه الصلوة والسلام چنانچه در اعلای مرتبه توکل چنانچه ثابت قدم بوده که از اعانت
اسباب زمان تا آخر چشم نپوشید که المتقی بسبب الاسباب در سرای خلوتی چون هیچ نرسید در جای
مردمی رفت و با بستن پشت چنانچه که هر قبیله از سبب چهار هزار رود بند خیبر خلید دامان مرتبه
تا که دو توق و اعتماد او بخدا بود است و اسباب را هیچ دخیل در حصول مطالب و مقاصد
نمیدانند کو آنکه نشد آن لحظه بوده که تنها بدون جمعیت و لشکر بود بغیر عبید و خادم
و تمام آن لشکر را امانتی بود که بسته شده بود که اعتماد و اطمینان دل و توقف بخدا و بدست
و عادت جاری شده در بند و از جنبه سازش و تیغ بند در آن جنگ علی کافری که جو
سببات مربوط با سباب است آن وقت که جمعیت صد هزار با او شد و فلان
صور معنی با او کرد دید و با آن لشکر طلحه و زبیر و عایشه و بکار زار مشغول گردید که بنا بر روایات
دو روز ملکه بعضی گفته اند از بعد از ظهر تا قریب غروب شاهزاده بروایتی مقدمه مرا کسی از کفار
حصص ببالا البوار فرستاد باز خامه عبر خامه بداستان مجمل کشید و باری تمه
و جنگ جدل کشید و چه فایده که ای اهل الخلیفه ای محو وافق آن عرضت و جلادت
نیست که از طرح گستاخانه و بابنده است نتوانم به بیان آورم و گوهر شکر کنم در صلح
کره نیست نیز صبا با الجا که برساند نقاب نیز با در جنب فضائل و بیان و مناقب
خوانان

خواننده چنانکه با ملائکه بدون افراز زره و کرمان بر دارد سحر یار گفتار شیرین بنی آدم کلام دهان
در زره کرمان در بدریا را زره ملک مری و لطف مولای شاه است که در فضائلش چنانکه هیچ هم
که مریض شفا و زنده از برنامه‌ستیق تیغ او و خاک لطف نمیدانم چه حق است
این که بکی کند بنیادم نمیدانم چه مهر است این که بسیر رفت و پرانم شکر اللّه یعنی هوش‌ها
اهرام کراکر الحد جوان یا دو دست هیچ مدان یا مرد الکسی الکی اللان و افرس البیان مدح علی
کنند صدای احسنت تحسین و افرین و افرین و دستان آن پادشاه مسلمانان از آسمان گذرد
جلاکرکنند شی مدح طفلی الجد خوان زیادتی زمینی با نیک آفرین خرد مالی سبب
حلقم کرسنگ تشنگی است وصف علی تو گفتار شکرین خرد در روز رزم
از کشته شدن مسلم جانتی محبت سید المرسلین شاه مومنان امیر مسلمانان پر این
در بر زرد آن برد در بر بنا بر خبر زره هر بالای آن پوشید عجب دارم
یا کی فدای که چون کشت در ناهیمی در هیچ جای زره بر تنش میبود در روز
چه طاوسی بلند در رشیع نو بر سر کب نشست و بمرکه آمد امر کند
شجاعان مردان میدان رکشید و خاک مذلت بر فرق ان دون ریشت
تنها را قبض اعاز نمودند نیز بها متاع جان فروش کنند و چوپ بر تنه او
نستوه آمد و مار از روزگار آن ناکسان برآمد نظامی دو نگر روی
کان

بجز این که کر بار وقت رفتند هوا از گرد لشکر چون گون شد زمینی از زخم هم چو آتشکون شد
بمودی تیغ عزم جان تبغ تند ها نا امید از زنده گانی قریب شش پنج سال بود
که از محاربات و غزوات و حملات گذشته بود و در آن هوای مدت دو الفقار آبدار
بود از نیام برنیاورده بود مردم سنی جنها و دلیر پیاران فارس میدان لاف ها و لاف ها نکرده
من معرض سرکشی میکردند امام ذوالفقار را از نیام بر او رده حرکت داد بدید
گفت گاهی در کفی ذوالفقار یک قرن آلود از کار زار همانا که زنگ هم آلوده شد
هم کار شمشیر فراموشی پس است آنکه آلودی اندر قراب رسیده است روز
طغیان خراب سرو آی آماده جنگ باشی هم الماس چون برق جوی سبب باشی
دو مطالب السئول ثم تقدم رجل من اصحاب الجمل مقبل له عبد الله الحبلی یجول بینی
وهو یقول این ابو الحسن دیر تحر فخرج الیه علی وشد علیه بالسیف فضربه ضربة
اسقط بها عاتقه فسقط بها قتیلا فوقف علیه علی وقال لقد رایت ابا الحسن فکیف وجدته
عبد الله القطاس خلف الخزاعی که عاتبه درخانه اش در البصره فرود آمده بود عبد ابن
دو صف آمد فریاد یا علی و محو چه میکنی عرض کرد ساقی محمد ای مارزم از ما
تمایند ایر فرمود لعل مو اقرار است اما از صلواة قوه چه بدیده او گفت یا علی است
از نخوت غرور سردار و قدس سنیز یکبار ما سرار خونی به بین شاه مردان میدان آمده
آن طرف

صاحب مطالب السئول و معتوح المقال رزم ابو محمد با عبد الله بن خلف را نقل اند که معرفت بر روایت که در سر کشید عمر سپهر اقبت در صحرا آسمان رنگ آمیز گردد اسم او در ملک عدد رده بر نوست علی کو رحمه

ان لخت برگشته بد ایمان تنبر چو اله حضرت بخوه الحباب ضیا نحرش برو زد که سرد

کرد نفس با دولت رسالت قلم کرد بدچون از اسب افتاد اسب بروئ گشت و جمله کنجشی بها جبال

سلفت که که اسد اسد از اجبال و صاح الوالانیام اذا جاد و بر مادر سینه الاوکف

ماغزا عزوة الاوظفر هدبه مسد و فلد و نعیم لعضه مسد بار و سقر عمود قتبر که اطراف او

بسیار شجاع و دلیر بود بمیدان آمد سه تن از اصحاب امیر را کشت عمار یاسر بر او حمله

آمد با تیغ کرد چون از زین بر گون شد پای او را عمار کشید تا بخدمت حضرت

رسانید امیر امر فرمود گردنش را بزنید عرض کرد یا علی مرا بکش هنگامی که برخی شمشیر کنیم

اکنون مرا بشمشیر میکشم فرمود چگونه گذارمت ای دشمن خدا که سر مبارز نامی

اصحاب مرا کشتی اکنون یا علی بستی مرا که مرا با تو سر زیست که نفع تو در آن است

حضرت فرمود تو متمردی و بغیر از امر نبوده که از متمردین احراز نما عمود گفت والله

اگر من آمدی تو ترا تلک بیتی تو را با دندان میکنم حضرت از اشقی تعجب نمود بدست مبارک

بدرکش فرستاد بمادر ای حرامزاده که کجا آمد بر گشت تعجب گفت شیخ کاظم از ری

ماجوی الخافقان انس و جن قصبات سبق التی قدحوا ها من راه رای تماثیلی

ذکر من تناء الاله لا تشا ها دران روز هولناک آن قهرمان حضرت جبروت

نفس نفیس خود چندین از آن گروه ناپاک را بر خاک هلاک انداخت که در الفقه

درد گفت عدد از شب و حسه روز شب چون آفتاب به ولایت نزول چون هلال اجم

خلاصه کلام چون امیرالمومنین علیه السلام دید که شعله آن نار منطفی نمیکردد و رجال که مقدر

کشته شده بودند صاحب مطالب السئول محمد بن طلحه شافعی که از اجلاء علماء عامه است گفته

وکان عدة من قتل من جند الجمل ستة عشر الفا وسبعمائة و تسعین انسانا وکان جملتهم

ثلثین الفا فاتی القتل علی اکثر من نصفهم ولم یقتل من اصحاب و قتل من اصحاب علی الف

رجل و سبعون رجلا وکان عدتهم عشرین الفا چنانکه از روضة الصفا ام نقل شد که مقدار

دو هزار کس از جنود عائشه بقتل رسیدند و نزدیک هزار نفر از اتباع امیرالمومنین کشته گردید انا لله

کرده نقل شده که هفتاد کس کشته شدند در روده مهار اشتر عائشه و هفتاد را در قدر امیرالمومنین علیه السلام

عرض حضرت امیر فرمود باعث ثبات لشکر عائشه اشتر است و تا سبب او بر پا است ازایشان

پاکشند و کار بر طول که این فتنه زیر سرای سلیطه است که شیطان چه خوش گفت

فردوسی پاک زاد که رحمت بر آن تربت پاک باد زن از دها هر دو در خاک

جهان پاک زین هر دو ناپاک به اگر نیک بودی زن و رای زن زنان را مرد نام بودی

نه زن مالک اشتر و دیگران ما نند شیر نر ان جمل حمله آوردند یکپا او را

قطع نمودند بعد از آن محمد بن ابی بکر بجای پای شتر ایستاد پای دیگر قطع کردند دیگری ایستاد

امیر فرمود دستهای این شتر را تا از پای در آید چون دستهای او را اند احسند اشتر بر

امیر ابرره خاور جوح عائشه آمد فرمود یا عائشه اهکذا امرک رسول الله ان تقعی

گفت یا ابا الحسن ظفرت فاحسن ملکت فاسجح این جنگ از ظهر او رد هم جمادی الاخر

سنه ست و ثلثین الی غروب آفتاب نقل از قول جلبی از بعد از ظهر تا عصر بود بزینم

صبح و ظفر بر پرچم علم امام ام وزید امیرالمومنین خبر سفر عائشه بخود او را روانه ساخت

تقریر که محمد ان ملعونه گفت خدای نصرت علی را جزای خیر دهاد که هر چند من با او بدی کردم

او در روفا داد نکو شنید الحجاج او در مراسم عطوفت در وفات باش بعمل آورد عذر از اعتذار

اما از برادرم محمد شت بیعه نکردم بروایت مفتاح الفتوح محمد بن ابی بکر عبدالرحمن

مقرر فرمود که در این سفر با خواهر همراه باشند و سی نفر از زهاد و رجال را مامور گردانیدند

بیست نفر از زنان بصره بفرمود آنحضرت لباس مردانه پوشیدند و با او رفیق گشتند دو

چون بمدینه آمد باز اظهار ملال کرد که علی حرمت رسول را نگاه نداشت جمعی از مردان

را رفیق من گردانید چون زنان لباس مردانه از بر خود دور کردند عائشه دانست که علی با

دیگر حال طلحه در حرکه در زبیر و داد السباع و آمدن عبدالله مالک و عبدالله بن عباس و خود امیر بصره

رفتن تا قول امام و بیان این مطلب که قبل از قول عائشه و العطار سمعکه است رجوع بکتب

دو ناظران این اوراق ذکر تمام این روایت و مطلب خارج است ذکر بعضی خصوصیات

هودج و سفارش امیر و آمدن بر بالای سر تمام را تمام با ورقی و لباس مردانه

هر قدر جا دادم بکوشم پس از شنیدن این کلمات آقای چه گذشت بر آنحضرت